

ایران شناسی

مجموعه مقالات



ترجمه و نگارش
ابوالفضل آرموده



ترجمہ و نگارش
ابوالفضل آزمودہ



آفتاب پبلشرز

خیابان انقلاب - چهارراه ولی عصر (عج) - جنب بانک ملت مرکزی پلاک ۲۲۷

صندوق پستی: ۱۵۷۵ تلفن: ۶۴۰۶۵۲۱

شابک: ۲-۰۵-۶۰۷۸-۶۴۰۶۵۲۱-۲ 964-6078-05-2

قیمت: ۱۴۹۰ تومان

ایران‌شناسی
مجموعه مقالات

ترجمه و نگارش: ابوالفضل آذرمنده

تاریخ
ایران
۳
۵
۷۴

نقشه‌های پارسکده

اسکن شد

مجموعه مقالات ایران شناسی

۱

ترجمه و نگارش
ابوالفضل آزموده



انتشارات پاسارگاد

۱۳۷۶



انتشارات پاسارگاد

مؤلف: آزموده، ابوالفضل (ترجمه و نگارش)

نام: مجموعه مقالات ایران شناسی

لیتوگرافی: سبا

چاپخانه: ۲۰۰۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ اول: زمستان ۱۳۷۶

ناشر: انتشارات پاسارگاد

نشانی: تهران - چهارراه ولی عصر - خیابان انقلاب - جنب بانک ملت -

تلفن: ۶۴۰۶۵۲۱

شابک: ISBN 964 - 6078 - 5 - 2 ۹۶۴-۶۰۷۸-۵-۲

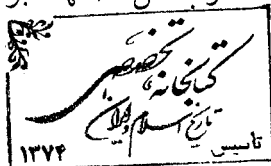
ابوالفضل آزموده در سال ۱۳۱۲ در شهرستان لنگرود، در یک خانواده فرهنگی متولد شد. پدرش از معاریف به نام آن دیار بود و شاعری برجسته که زمانی در نهضت جنگل به نام میرزا کاظم خان محزون آزموده لنگرودی همراه و همگام با میرزا کوچک خان و دکتر حشمت قلم و قدم می زد. ابوالفضل آزموده تحصیلات اولیه خود را در شهرستان لنگرود به پایان رسانید و در نوجوانی جذب خیزش های رهایی بخش ضد فتودالی و ضد رژیم شد و چند بار به پای مرگ رفت. در هجرت به ادامه تحصیل پرداخت و رشته فیلولوژی (زبان، ادبیات، فرهنگ و هنر، تاریخ) روسیه را پشت سر نهاد و همزمان به کسب علم و دانش فنی، تاریخ، فرهنگ و هنر، زبان و ادبیات فارسی پرداخت.

فعالیت نویسندگی را به طور آدواری از سال ۱۳۳۰ و به طور مستمر از سال ۱۳۴۱ و کارهای تحقیقاتی - پژوهشی را عملاً از سال ۱۳۳۷ شروع کرد و اولین اثر داستانی خود را به نام «یک روز یخبندان» در سال ۱۳۴۱ در روزنامه کیهان به چاپ رسانید که در مسابقه داستان نویسی جایزه گرفت.

در مسابقه بین المللی تاریخچه جنگ جهانی دوم که چندی قبل توسط مجله «اسپوتنیک» در شوروی سابق برقرار شده بود شرکت جست و در سطح جهانی مقام سوم را به دست آورد. نامبرده مدتی نیز مترجم اداره مطبوعات سفارت شوروی در تهران بود.

در زمینه تألیف و ترجمه مقاله های فرهنگی، هنری، تاریخی، داستانی، زیان شناسی در دهه های ۵۰-۴۰ با مجله های سخن، پیام نوین، هنر و مردم، راهنمای کتاب، تلاش، ایران آباد، و در زمینه تألیف و ترجمه مقاله های علمی و فنی با مجله های دانشمند، خواندنی ها، و همچنین با انتشارات گوتنبرگ (میر) و سپهر همکاری داشته و علاوه بر فعالیت های شغلی، عضو کنگره های تحقیقات ایرانی و ایران شناسی نیز بود و در این کنگره ها که همه ساله بنا به دعوت یکی از دانشگاه های ایران برگزار می شد، شرکت نموده و مقاله های خود را ارائه می داد که حاصل بعضی از آنها کتاب حاضر است.

مدت ۱۴ سال سرپرست دارالترجمه ذوب آهن اصفهان بود که از جمله این



فعالیت‌ها ترجمه و تدوین دستورالعمل‌های ساختمانی، نصب، راه‌اندازی و بهره‌برداری از تأسیسات عظیم ذوب‌آهن در ۸۰ جلد است که براساس این ترجمه‌ها و آموزش‌های کادر مهندسی این مجتمع، هم‌اکنون کارکنان آن بدون کمک کارشناسان خارجی درحد خودکفایی در اداره تأسیسات مذکور اشتغال دارند و روز به روز به کار خود رونق بیشتری می‌دهند.

همکاری وی در سال‌های پس از انقلاب با مجله‌های آینده، میراث فرهنگی، آفتاب ایران، اطلاعات علمی، دانش و فن، بندر و دریا، نامه توانیر، پیام نیرو، صنعت برق بوده و هست.

کتاب‌هایی که ترجمه، تألیف و یا به‌رشته تحریر درآورده و تاکنون فهرست شده است، مشتمل بر ۱۱۰ عنوان می‌باشد که ۸۰ جلد آن مربوط به تأسیسات ذوب‌آهن است. مقاله‌هایی که ترجمه و تألیف و یا به‌رشته تحریر درآورده است و در نشریات ادواری و مجله‌های مختلف به چاپ رسانیده و تاکنون فهرست شده است، بالغ بر ۱۷۵ عنوان می‌باشد.

ابوالفضل آزموده پس از خاتمه کار در ذوب‌آهن به صنعت برق روی آورد و مدتی بیش از ۱۸ سال است که در بخش‌های مختلف صنعت برق اشتغال دارد و همزمان فعالیت‌های فرهنگی خود را ادامه می‌دهد و با نشریات علمی - فنی، فرهنگی - ادبی و با مؤسسات انتشاراتی همکاری دارد و تاکنون بیش از ۶۵ عنوان کتاب و مقاله فقط برای صنعت برق منتشر ساخته است.

کتاب «مجموعه مقالات ایران‌شناسی» یکی از کارهای فرهنگی نامبرده است که توسط انتشارات پاسارگاد چاپ و منتشر شده است.

«ناشر»

فهرست

صفحه	عنوان
	۱- سخن ناشر
۵	غلامرضا عابدی
	۲- پیشگفتار
۹	ابوالفضل آزموده
	۳- شرف الملک وزیر
۱۵	ا.پ. پتروشفسکی
	۴- دو وقایع نامه از قرن نوزدهم پیرامون تاریخ آذربایجان
۲۹	آن. قلی یف
	۵- هنر معماری آذربایجان در سده های دوازده الی پانزده میلادی و جایگاه آن در معماری خاور نزدیک.
۴۵	ل.س. برتانییتسکی
	۶- سندی ناشناخته درباره حزب سوسیال دموکرات ایران «اجتماعیون عامیون»
۵۷	ص. علی یف
	۷- سندی درباره تجارت ایران و روسیه در سال های دهه سوم و چهارم قرن هیجدهم
۷۳	ن.گ. کوناکووا

۸-	خانیکوف و سفرنامه خراسان.	
۸۳	ن.آ.خالفین	
۹-	خودویژگی های چپال بازار.	
۱۲۳	یوگنی برزیکوف	
۱۰-	نظری به دو شهر تاریخی سمرقند و بخارا	
۱۳۱	ابوالفضل آزموده	
۱۱-	امیر علیشیر نوائی در قصه های اوزبکی	
۱۴۵	ابوالفضل آزموده	
۱۲-	ظروف سیمین دوران ساسانی در موزه ارمیتاژ	
۱۶۱	ابوالفضل آزموده	
۱۳-	آثار سفالین مربوط به قرون وسطای ایران در موزه ارمیتاژ	
۱۸۹	ابوالفضل آزموده	
۱۴-	علت های شکست و انقراض حکومت ساسانی	
۲۰۷	ابوالفضل آزموده	
۱۵-	زبان فارسی و واژه های بیگانه	
۲۲۳	ابوالفضل آزموده	
۱۶-	واژه های فارسی در زبان روسی	
۲۳۵	ابوالفضل آزموده	
۱۷-	لهجه قوناقکندی زبان تاتی	
۲۴۳	ابوالفضل آزموده	
۱۸-	مثلها و تمثیلهای فارسی و ضرب المثلهای روسی	
۲۵۳	ابوالفضل آزموده	
۱۹-	مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم	
۲۶۳	ابوالفضل آزموده	
۲۰-	چمخاله - بندری فراموش شده در ساحل خزر	
۲۷۵	ابوالفضل آزموده	

۲۱- باکو - یک شهر بندری و تاریخی

ابوالفضل آزموده ۲۹۳

۲۲- آستراخان (هشترخان) - بندری تاریخی در شمال خزر

ابوالفضل آزموده ۳۰۵

۲۳- سفری به حاشیه کویر ایران

ابوالفضل آزموده ۳۱۹

به نام خدا

پیشگفتار ناشر

طی سالهای نسبتاً طولانی که از انتشار اولین کتاب پاسارگاد می‌گذرد تا امروز همیشه آرزو داشتم که کتابهایی را درباره فرهنگ ایران به صورتی منظم طبع و منتشر کنم اما همواره در این اندیشه بودم که با وجود سازمانهای دولتی کوچک و بزرگی که در زمینه های مختلف تاریخ و ادب و میراثهای پر ارزش فرهنگی ایران مشغول تفحص و تحقیق و انتشار گزارش و مجله و بروشور و پوستر و کتاب... می‌باشند یک کار منظم در این مورد برای بخش خصوصی امکان پذیر نیست و پژوهشگران ارجمندی که در این زمینه کار می‌کنند ترجیح می‌دهند که یافته‌های خود را، در نشریات ویژه‌ای که از طرف سازمانهای فوق منتشر می‌شود و در دسترس علاقمندان بگذارند اما دوست عزیز من آقای علیرضا مهینی مرا از این طرز تفکر خارج کرد و برایم روشن ساخت که این گونه سازمانها به دلیل برنامه‌ریزی بر اساس اعتبارات سالانه نمی‌توانند همه آثار پژوهشگران را به زینت طبع بیاورند و چه بسا تحقیق‌ها و رساله‌ها و گزارش‌هاست که سالها در کشومیز تهیه کنندگان آن یا در آرشیو سازمان‌ها باقی می‌مانند و یا اصولاً به فراموشی سپرده می‌شوند و اگر بخش

خصوصی در این زمینه گام بر ندارد و دین خود را نسبت به میراث فرهنگی کشور ادا نکند یک آتش سوزی ساده می‌تواند همه این مقالات و یادداشتها و رساله‌ها و گزارشها و پژوهشها را در لحظاتی کوتاه نابود کند

این تشویق مرا وادار کرد که از خود ایشان تقاضا کنم مسئولیت گردآوری مقالات و انتشار یک سلسله کتابهای فصلی را در مورد میراث فرهنگی ایران به عهده گیرند و با استفاده از امکانات مادی مؤسسه انتشاراتی پاسارگاد و دعوت از اساتید و پژوهشگران و همفکران خود مرایاری دهند و به آرزویی که سالها در سر داشته‌ام جامه عمل بپوشانند

کتاب حاضر که حاصل تلاش پی گیر ایشان و همکارانشان می‌باشد به عنوان اولین جلد از یک دوره انتشارات فرهنگی تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود و امیدوار هستیم که در آغاز هر فصل یک جلد دیگر آن را بتوانیم در اختیار علاقمندان به فرهنگ این سرزمین کهنسال بگذاریم.

از کلیه دانش پژوهان و سازمانهایی که در این زمینه فعالیت دارند تقاضا می‌کنیم در راهنمایی و ارشاد و ارسال مطلب و انتقاد از آن چه منتشر می‌شود ما را یاری دهند تا به امید خداوند هر جلد از کتاب در آینده یربارتر از قبل منتشر شود

در پایان از آقای جمشید مهرپویا که ویراستاری مقالات را بر عهده گرفتند و آقای ابوالفضل آزموده که مقالات این کتاب را با نوشتن و یا ترجمه کردند صمیمانه تشکر می‌کنم و توفیق خود و همگی را در ادامه این راه خطیر از خداوند مسألت می‌کنم.

غلامرضا عابدی

پیشگفتار

وقتی سخن از ایران و ایرانشناسی به میان می‌آید بلادرنگ اندیشه‌های بازتاب به گذشته دور و به تاریخ سرزمین کهن ایران سمت می‌گیرند و قلم‌ها به تکاپو می‌افتند تا در حد توان و بینش مستدل؛ ابعاد و زوایای تاریخی این کشور باستانی را روشن سازند. شکی نیست که در این رهگذر خاورشناسان و ایرانشناسان غرب با برداشتهای خاص خود پیشقدم بوده‌اند و ما آثار ارزنده بسیاری را از آنان در اختیار داریم که جملگی نشاندهنده اهمیت تاریخی این سرزمین کهن با فرهنگی غنی و فراگیر جهانی است.

خاورشناسان و ایرانشناسان غرب که با دیدگاهها و نگرش‌های ویژه خود به بررسی و تحقیق مسائل ایران می‌پرداخته‌اند، بدون شک آثار آنان نمی‌تواند در برگیرنده و منعکس‌کننده منافع صدرصد ملی ما باشد؛ زیرا آنان در پی مقصود خود بوده‌اند. ولی غنا و عظمت فرهنگ و تمدن ایران به پایه‌ای است که این عظمت و غنا در تمامی نوشته‌های آنان به وضوح نمایان است و جلوه‌گری خاص خود را دارند. تحقیق، مطالعه، پژوهش و بررسیهای تاریخی از دیدگاه ما ایرانیان در این میان وجود نداشت و اگر هم وجود داشت در برابر انبوه آثار غربیان اندک می‌نمود. جا داشت تا محققان و پژوهشگران جوان ایرانی پا به عرصه وجود گذارند، خود آستین‌ها را بالا زده، کمر همت ببندند و با دیدگاهها و نگرش‌های ایرانی به بررسی مسائل ایران بپردازند و به دور از حب و بغض و سمت‌گیریهای ایدئولوژیکی نتایج مطالعات و تحقیقات خود را منتشر سازند.

جای بسی خوشحالی است که این کار شروع شده و هم‌اکنون در کنار آثار محققان بیگانه، آثار اندیشمندان، مورخان، محققان و پژوهشگران ایرانی را نیز در دست داریم که این روند همچنان ادامه دارد و امید به کمال آن می‌رود.

آنچه خاورشناسان و ایرانشناسان غرب درباره تاریخ و فرهنگ و مسائل

اجتماعی- سیاسی ایران در گذشته به رشته تحریر در آورده و چاپ و منتشر کرده‌اند همیشه مورد توجه محققان ایرانی بوده‌است. جا دارد با دیدگاههای انتقادی آنها را مطالعه نمائیم و به بررسی آنها بپردازیم؛ زیرا آنان مسائل ما را با دیدگاهها و بینش‌های خاص خود مورد سنجش قرار داده و می‌دهند.

حمید عنایت در نوشته خود تحت عنوان «سیاست ایران‌شناسی» ضمن بررسی دقیق و عمیقانه کارهای خاورشناسان و ایران‌شناسان غربی و انتقاد از بعضی نارسائیه‌ها و دیدگاههای خاص به ایران‌شناسی شوروی (سابق) اشاره دارد و می‌گوید: «... تا اینجا سخن از ایران‌شناسی غربی به طور عموم بود ولی البته مکتب دیگری در ایران‌شناسی هست که با وجود انگیزش بر منابع و روشهای غربی به دلیل مبانی مسلکی خود مکتب کاملاً جداگانه و مستقلی را تشکیل می‌دهد و آن ایران‌شناسی شوروی است... ایران‌شناسان شوروی تا اندازه‌ای در کار خود از معایب ایران‌شناسی غربی برکنار بوده‌اند و برخلاف همکاران غربی خود با اعتنائی که به ریشه‌های اعتقادی تحولات تاریخی داشته‌اند و نیز با کاوش در زمینه‌های اعتقادی و فکری وقایع تاریخ ایران و مخصوصاً با توجه به وضع زندگی توده‌های مردم و عقاید و افکاری که به دلیل مخالفت با قدرتهای زمانه، مورخان یا درباره آنها توطئه سکوت کرده‌اند و یا گزارشهایی ناروا و یکطرفه از آنها به دست داده‌اند، بسیاری از نکات مربوط به تاریخ سیاسی ایران را روشن کرده‌اند. رساله پیگولوسکایا درباره شهرهای ایران، بحث دیاکونف درباره گوماتا و تحقیق پطروشفسکی راجع به نهضت سریداران خراسان نمونه‌هایی از روش خاص ایران‌شناسان شوروی است...»

نامبرده پس از اشاره به معایب و نگرش‌های خاص ناشی از مکتب اعتقادی ایران‌شناسان شوروی (سابق)، روی سخن را به سوی محققان ایرانی می‌گشاید و از آنان می‌خواهد تا به دور از گرایشها و خرده‌نگریهای ایران‌شناسی غربی و جزمیت ایران‌شناسی شوروی به کار تحقیق و پژوهش در زمینه‌های ایران‌شناسی با دیدگاههای ایرانی و با برخوردی انتقادی بپردازند و در عین اینکه از دقت و باریک بینی و صلابت روشهای علمی اروپائیان سرمشق

می‌گیرند از انحرافات مکاتب آنان بهره‌مند و همچون دیگر کوشش‌های فرهنگی ما در قلمرو ایران‌شناسی تلاش کنند. و این میسر نخواهد بود، جز با پشتکار و عشق و علاقه محققان ایرانی در پیشبرد هدف‌های ایران‌شناسی.

انگیزه‌ای که مرا بر آن داشت تا مجموعه حاضر را تهیه و تنظیم و به دست چاپ و نشر بپردازم؛ در واقع پاسخگویی به پرسشهایی بود که از جانب دوستان و علاقمندان به این نوع مقالات و نوشته‌های پژوهشی در قلمرو فرهنگ و ادب، هنر و تاریخ ایران ابراز می‌شد. مقالات جمع‌آوری شده در این مجموعه به دو دسته ترجمه و نوشته تقسیم می‌شوند: دسته اول مقالات اثر ایران‌شناسان شوروی سابق در زمینه ایران‌شناسی است که توسط نگارنده به فارسی برگردانده شده و دسته دوم مقالات اثر قلمی اینجانب است که آنها هم در قلمرو فرهنگ و ادب، هنر و تاریخ سرزمین کهن ایران می‌باشد.

تعدادی از این مقالات در گذشته در نشریات ادواری منتشر شده و پاره‌ای برای اولین بار انتشار می‌یابند و چون دسترسی علاقمندان به تک‌تک آنها میسر نبود و اغلب مراجعه به آنها را مشکل و غیرممکن می‌ساخت، لذا تصمیم به گردآوری و تنظیم آنها در یک مجموعه عملی گردید که هم اکنون فراروی خوانندگان عزیز است.

در زمینه فرهنگ و ادب، تاریخ و هنر ایران کارهای بی‌شمار و گسترده‌ای چه در داخل و چه در خارج از مرزهای کنونی ایران انجام گرفته و می‌گیرد که از جمله آثار دانشمندان ایران‌شناس روسیه، جمهوریهای آسیای میانه، قفقاز و ماوراء قفقاز و دیگر جمهوریهای شوروی سابق می‌باشند. دسترسی و دست‌یابی به کار و آثار این محققان، ترجمه و نشر نتایج کار آنان برای پژوهشگران ما نیز می‌تواند سودمند باشد.

پس از انتشار کتاب «هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی» در سال ۱۳۵۱ ش. علاقمندان اغلب تقاضای ادامه این کار را داشتند که متأسفانه با رویدادهای گوناگون این امر میسر نشد تا اینکه مبادرت به تهیه مجموعه دوم در زمینه ایران‌شناسی نمودم که همین مجموعه حاضر است. کتاب دیگری را نیز در همین قلمرو تهیه نموده‌ام که با نام

«میراث‌های فرهنگی سمرقند، بخارا، ترمذ، شهرسبز، خیوه» آماده چاپ و انتشار می‌باشد که آنهم مربوط به فرهنگ و هنر و یادمانهای تاریخی آن دیار است و حکایت از عمق گسترش فرهنگ ایرانی و غنای آن در دیگر سرزمین‌ها را دارد. امید آن را دارم تا باز هم نوشته‌های دیگری را در آینده عرضه دوستداران، علاقمندان و پژوهشگران راستین این مرز و بوم نمایم.

در اینجا وظیفه خود می‌دانم از آقای رضا عابدی مدیر محترم مؤسسه انتشارات پاسارگاد که همت نمودند و انتشار این مجموعه مقالات ایران‌شناسی را به عهده گرفتند، تشکر نمایم و همچنین از آقای علیرضا مهینی بخاطر مدیریت اجرایی ارزشمندشان در امور فنی و چاپ کتاب و نیز آقای جمشید مهرپویا که با علاقمندی خاص ویراستاری کتاب را پذیرفتند و با حوصله فراوان آن را به پایان بردند، صمیمانه سپاسگزار باشم.

ابوالفضل آزموده

تهران. پائیز ۱۳۷۶ شمسی

* حمید عنایت، سیاست ایران‌شناسی، مؤمین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول، سی و چهارم خطاب، به کوشش محمد

روشن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۲ ش. ص. ۸۵، ۸۶، ۸۷.

شرف الملک وزیر

۱. پ. پتروشفسکی

حماسه قهرمانی و فاجعه آمیز مبارزه بازپسین خوارزمشاه سلطان جلال الدین (۱۲۳۱-۱۲۲۱م.) با استیلاگران مغول در منابع تاریخی به تفصیل تشریح و منعکس شده است. شرح و تفسیر شخصیت جلال الدین در هر دو اثر منشی وی - محمد نسوی به نام «سیرت السلطان جلال الدین» (به زبان عربی)^۱ و «ثقة المصدور» (به زبان فرسبی)^۲ به دور از خیالپردازی است. در نزد نسوی جلال الدین با تمام وجودش انسانی است زیرا که هر چند این امر دلچسب و دلرباست، ولی نمی‌تواند به دور از نارسائی‌ها و خطاهای فراوان باشد. مورخ عرب ابن الاثیر و مورخ ایرانی جوزجانی که آثار خود را در هند به نگارش در آورده‌است، جلال الدین را با شکیبائی و ملایمت بیشتری معرفی می‌نمایند. ولی سیمای جلال الدین در نزد دیگر مورخان ایرانی سده‌های سیزدهم الی پانزدهم - جوینی، رشیدالدین، اسفزاری، میرخواند - خصال مقدس انسان فداکار و ایده آل و خدشه‌ناپذیر، سلطان مدبر، قهرمان بزرگ اسلام و مبارز با «کفار» به خرد گرفته است. جالب توجه است که این شرح و تفسیر جلال الدین ترکمن در دوره فرمانروائی مغولان در محیط ایران شکل گرفته است که حتی آن مورخان ایرانی، چون جوینی و رشیدالدین که تاریخ نگاران در ایلخان مغولی ایران بوده‌اند، جلال الدین را چنین معرفی می‌نمایند.

شخصیت شرف الملک، آخرین وزیر جلال الدین، آن چنان مورد توجه مورخان نبوده است. از میان آنان فقط نسوی جای قابل ملاحظه‌ای را برای شرف الملک در آثار خود اختصاص داده است. علاوه بر این، فعالیت شرف الملک نقش فاجعه آمیزی در حماسه جلال الدین داشته و به میزان بسیاری باعث هلاکت وی شده است. مقاله حاضر به منظور بررسی و معرفی شخصیت شرف الملک اختصاص یافته است.

فخر الدین علی ابن ابوالقاسم الجودی در زمان سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه

(در سالهای ۱۲۲۰-۱۲۳۰م. حکومت می کرد.) کارمند دیوان جُند (حرب) بود. وی با تحریکات فراوان باعث تعویض نجیب الدین وزیر این دیوان شد و ضمن جلوس بر جای او، بنا به گفته نسوی، هیچ کس از زیردستان خود را، هر که می خواست باشد، باقی نگذاشت و مانند سنگ آسیاب، مانند شمشیر از غلاف کشیده و چون جوجه پرکنده همه را بیرون راند. باید در نظر داشت که قراء و قصبات تحویلی به تیول های جنگی، اقطاع، تحت سرپرستی دیوان جُند بود. روزی دهقانان ناحیه بخارا که از باج و خراجها و مالیاتهای سنگین به ستوه آمده بودند یکی از کارگزاران را، که آنان را، تحت فشار قرار می دادند، آتش زدند.^۳

جلال الدین فخرالدین جودی را دوست نمی شت، ولی به خاطر نداشتن دیگر جانشین، بعد از قتل تمامی بهترین ملازمان خود و وزیر شمس الملک شهاب الدین آلپ الهروی که از دست کوباجی به هند افتاده بود، مجبور شد او را به وزارت منصوب نماید.^۴ بی لطفی شخص سلطان نسبت به وزیر جدید فقط در این امر ظاهر شد که وی احترامات ظاهری در شان مقام خود را کسب ننمود؛ یعنی حق نشستن در سمت دست راست سلطان در مجلس باریابی ملازمان، بدون این که از جای برخیزد، را نداشت. سلطان به جای نقب «نظام الملک» لقب «شرف الملک» به وی داد، به حساب این که با احترام کمتری است.^۵ نسوی اطلاعات خوبی از شرح زندگی و احوال شرف الملک در اختیار می گذارد^۶ و بررسی جالبی می نماید^۷ شرف الملک با نمونه کلاسیک کارمند کشوری مسلمان که مثلاً نظامی عروضی در کتاب «چهارمقاله» در فصل دبیران ترسیم می نماید،^۸ شباهت نداشته و یا این که دبیر و فراتر از آن وزیر، باید نه تنها تیز هوش و با ذکاوت، بلکه با معلومات همه جانبه و مسلط بر هنر سبک نگارش و تدوین معاهدات دولتی و اسناد سیاسی باشد، وجه تشابه نداشت. برعکس، معلومات شرف الملک بسیار ابتدائی بود: او نه به ظرافت سبک ادبی تسلط داشت و نه به هنر خوشنویسی، او حتی یک سطر هم نمی توانست به فارسی بنویسد که در آن اشتباهات زیاد وجود نداشته باشد.^۹ در واقع، او عاقل، پر تحرک و حراف بود، همیشه در پاسخگویی تند و تیز بود؛ به زبان ترکی (ترکمنی) به خوبی مسلط

بود.^{۱۰} در آن زمان در میان کارمندان کشوری فارس و افراد لشکری از چادر نشینان ترک دشمنی و عداوت دیرینه بی شمار وجود داشته است. شرف الملک نیز با ترکان دوستی داشت.^{۱۱} این امر باعث حمایت اعیان و اشراف ترک که مقامات فرماندهی در لشکر و قرارگاههای سلطان جلال الدین را در اختیار داشتند، از وی شد. سلطان با آن که شرف الملک را دوست نمی داشت، ولی به استعداد و تجربیات او ایمان داشت و تا مدت مدیدی بدون مشورت با او هیچگونه تصمیمی اتخاذ نمی کرد. نسوی مخصوصاً خیالات خام و اشتباهات جلال الدین را در این امر می بیند و معتقد است که اگر این تأثیر نمی بود، جریان وقایع به نحو دیگری می بود.^{۱۲}

شرف الملک مدیر با استعدادی بود، ولی همه چیز را بلااستثناء به نفع شخصی خود انجام می داد، نه به نفع حکومت. او بین خزانه دولتی و کیسه شخصی خود تفاوتی قائل نبود. او با اظهار عدم رضایت از درآمدهای حاصله از حومه اردبیل و بیلقان که توسط سلطان جلال الدین پس از تسخیر آذربایجان به صورت اقطاع به وی واگذار شده بود^{۱۳} و عشر زکوة از عراق عجم که مبلغ ۷ هزار دینار در سال بود^{۱۴}، پولهای خزانه را برای خود برمی داشت و دهقانان و چادر نشینان را غارت می کرد. در زمان جلال الدین یکی از قبایل ترک بی استطاعت چادر نشین آذربایجان از تحویل احشام برای لشکریان امتناع ورزید. آن وقت شرف الملک آمد و تمامی احشام آن قبیله را که ۳۰ هزار رأس گوسفند بود، با خود برد. زنان قبیله محکوم به مرگ و گرسنگی مدتی طولانی به دنبال دسته نظامیان شرف الملک به راه افتادند، به این امید که شرف الملک به رحم و عطوفت بیاید و اقلأً قسمتی از احشام را به آنها باز گرداند، ولی این طور نشد.^{۱۵}

روزی شرف الملک از محل در آمد اقطاع خود در بیلقان هزار رأس گوسفند، هزار مگوک گندم و به همین مقدار جو به عنوان هدایا به نزد سلطان فرستاد. سلطان با آگاهی به این که چگونه شرف الملک به این درآمدها دست یافته است، هنگام دریافت عطیه فقط نیشخند زد^{۱۶}. نسوی می گوید جلال الدین می خواست از فشار بار مالیاتها و تکالیف بر عهده رعیت بکاهد، ولی به دلیل احتیاجات زمان جنگ مجبور بود تحت تلقین شرف

الملك مبالغ بیشتر و باز هم بیشتری را از رعایا اخذ نماید.^{۱۷} شرف‌الملک مزدورترین و طمعکارترین کارکنان را تشویق می‌کرد. خزانه دزدی در دستگاه او حاکم بود.

شرف‌الملک پولها را هر طور که جمع می‌کرد، همان طور هم زود خرج می‌کرد. او پولها را به چپ و به راست می‌ریخت (به این و آن می‌داد) تا بر تعداد طرفداران خود بیفزاید. نمونه‌ای از بذل و بخشش او را نسوی شرح می‌دهد. روزی فقیه شیخ ابو حامد زین‌الدین قزوینی به نزد وزیر رفت و اظهار داشت: همسرش، دختر فقیه رفعان است و از او صاحب دو پسر و سه دختر شده است. حالا فرزندان به سن ازدواج رسیده‌اند و پول برای جهیزیه آنها ندارم. شرف‌الملک بلافاصله برای هریک از دختران فقیه مبلغ ۲۰۰ دینار جهیزیه در نظر گرفت و برای هریک از پسران نیز مبلغ ۱۰۰ دینار مقرر سالیانه تعیین نمود. فقیه با تعجب فریاد زد: «تقصیر والدین این بچه‌ها چیست؟». شرف‌الملک برای او و همسرش نیز مقرر ۱۰۰ دینار در سال تعیین کرد.^{۱۸} ولخرجی وزیر به حدی بود که سلطان در سال ۱۲۲۹م. اختیارات او را در خزانه داری محدود کرد.

طبق نوشته نسوی، شرف‌الملک متدین بود و با شنیدن موعظه و یا قرائت قرآن فراوان اشک می‌ریخت. پارسائی ظاهری و بخشندگی وسایلی برای شرف‌الملک بودند که معروفیت خود را زیاد کند. نسوی می‌گوید، در عین حال خوی و خصلت او متغیر بود: دوستان هیچوقت نمی‌توانستند روی او حساب کنند، اما وقتی منافع شخصی او اقتضا می‌کرد، حاضر بود با دشمنان سازش نماید.^{۲۰}

عاقبت معلوم شد، شرف‌الملک به امید این بود که در صورت شکست و قتل جلال‌الدین خود حکومت آذربایجان، اران و شیروان را تشکیل دهد.^{۲۱} معلوم است که با امید به این نقشه، وزیر اول سعی داشت در امور سیاست داخلی و خارجی، به طور محرمانه، به سلطان صدمه بزند. با آگاهی به این که ائتلاف خصمانه مرکب از سلجوقیان رومی، ایوبیان جزیره و ارمنستان و خلفا تا چه اندازه برای جلال‌الدین خطرناک است، شرف‌الملک تمام امکانات خود را به کار می‌بست تا از انعقاد اتحاد وی با سلطان روم، ایوبیان و خلفای بغداد جلوگیری نماید. چنین امکاناتی بارها، بخصوص در اوایل سال ۱۲۳۰م. به

وجود آمده بود.^{۲۲} مثلاً، پس از تسخیر اخلاط، سلطان روم و خلیفه از طریق سفرای خود به جلال‌الدین پیشنهاد اتحاد با شرایط کاملاً مقبول را دادند.^{۲۳} با این حال شرف‌الملک فرستاده روم را بسیار غیر دوستانه پذیرفت و او را وادار به فرار کرد. وقتی که نسوی از شرف‌الملک پرسید چنین پذیرائی به چه دلیل بوده، نامبرده پاسخ داد: «هدایائی که او، سفیر روم، برای من آورده بود بیش از ۲ هزار دینار ارزش نداشته است»^{۲۴} به نظر می‌رسد، شرف‌الملک الهام بخش جنگ جلال‌الدین با گرجستان نیز بوده است.^{۲۵}

شرف‌الملک ضمن آماده کردن پنهانی خود برای تصرف آذربایجان، سعی می‌کرد اعیان فنودال بومی و قدیمی را از بین ببرد و تیول داران مقتدر از زمره طرفداران خود را به جای آنان بنشانند. وی با اتهامات افترا آمیز به این امر دست یافت. به عنوان مثال، نامبرده به خانواده تبریزی معروف و قابل احترام همه، شمس‌الدین طغرانی نیز که با حرکت مردانه و شجاعانه خود تبریز را از دست مغولان و سبتای در سالهای ۱۲۲۰-۱۲۲۱ م. نجات داد، همین رفتار را کرد.^{۲۶}

شمس‌الدین و نظام‌الدین طغرانی، برادر زاده او و رئیس موروثی شهر تبریز از محبوبیت زیادی در میان مردم تبریز برخوردار بودند. شرف‌الملک هر دو نفر را به دروغ، متهم به خیانت کرد و موفق به زندانی کردن اولی و اعدام دومی شد. اموال خانوادگی طغرانی در ماههای ژوئیه- اوت سال ۱۲۲۵ م. توسط شرف‌الملک و همدستانش مصادره و غارت شد. تنها در سال ۱۲۲۸ م. بود که از خانواده طغرانی اعاده حیثیت به عمل آمد و این خانواده توانست فقط قسمتی از اموال خود را پس بگیرد.^{۲۷} شرف‌الملک فنودالهای آذربایجان، بخصوص از «اتابکان» یعنی مملوکات قبلی ایلدگیزیان را تحریک به قیام می‌نمود تا اقطاع آنها را مصادره کند و بین طرفداران خود تقسیم نماید. در سال ۱۲۲۷ م. قسمتی از اعیان بومی آذربایجان دست به قیام زدند به امید این که شخص پسر اتابک اوزبک- خاموش لال از خاندان ایلدگیز را بر تخت بنشانند. در اس قیام کنندگان امیر اقش، امیر بکلک و امیر سنقرجه قرار داشتند. شرف‌الملک، که این قیام با سیاست او برپا شده بود، از سرکوبی آن سرباز زد و فقط آن وقتی با این کار موافقت کرد که جلال‌الدین

اختیار اداره نه تنها کلیه اقطاعات، بلکه املاک شخصی سلطان در اران و آذربایجان را نیز دریافت داشت. شرف الملک قیام کنندگان را در نزدیکی دهخوارقان سرکوب کرد. امیران شورشی تحویل قاضی دادگاه علنی در میدان تبریز شدند. این مسأله در برابر قاضی قرار داشت: «آنهايي که بر علیه سلطان، چون سلطان ما، در زمانی که باید مدافع حقیقی و پشتیبان واقعی مسلمان بر علیه تاتار باشد، قرار می گیرند، مستوجب چه مجازاتی هستند؟». براساس آیه ۳۷ سوره پنجم قرآن قاضی اقس و بکلک را به مرگ محکوم کرد و سنقرجه به دلیل جوانی مورد عفو سلطان قرار گرفت.^{۲۸} سپس شرف الملک بیوه اتابک اوزبک - دختر سلطان سلجوقی طغرل دوم - ملک خاتون را به دروغ به همدستی با قیام کنندگان متهم نمود. وزیر با تهدید او را وادار به فرار به ولایت ایوبیان، الملک الاشرف کرد، تیول او را در اطراف خوی، مرند و سلماس ضبط نمود، ثروت و دارائی شاهزاده خانم را در قصر تیل در دریاچه ارومیه، «با سنگهای گرانبها و قیمتی، با پارچه های قدیمی و عالی، آنچنان زیبا که همانند آن رانیده اید» به دست آورد، زنان زیبای ملتزم رکاب شاهزاده خانم را نیز تصاحب نمود و تمامی این غنائم را بین طرفداران خود تقسیم کرد.^{۲۹} قصرها و قلاع فتودالهای بسیاری از آذربایجان، همچنین، توسط شرف الملک تصرف و تخریب شد و زمین های آنان مصادره گردید.^{۳۰} شرف الملک در ناحیه اقطاعات خود چهار نهر آبیاری از رودخانه ارس ایجاد نمود و آنها را:

الشرفی، النظامی، الفخری و سلطان خوئی نام نهاد.

جلال الدین در اواخر سال ۶۲۶ هـ. (اکتبر سال ۱۲۲۹ م.) پس از محاصره هشت ماهه مهمترین قلعه ایوبیان، شهر اخلاط را گرفت.^{۳۱} بعد از این موفقیت جلال الدین در ممالک خاور نزدیک مستحکم تر از هر زمان دیگر شد. خلیفه المستعشم بالله (سالهای ۱۲۴۲-۱۲۲۶ م.) از طریق فرستاده خود به جلال الدین پیشنهاد نمود با شرایط معینه ای دشمنی دیرینه بغداد با خوارزمشاهیان را قطع کند و برای اولین بار لقب سلطان را برای جلال الدین به رسمیت شناخت. سفیر سلطان روم، علاءالدین کیقباد، پیشنهاد اتحاد داد، ولی این پیشنهاد، همان طوری که در بالا گفته شد، بنا به پافشاری شرف الملک، همانند پیشنهاد

خلیفه، رد شد.

این خطائی بود که باعث دومین ائتلاف سلطان روم و امارت ایوبی سوریه و بین النهرین علیا بر علیه جلال الدین شد. در جریان جنگ با این ائتلافیون در سال ۱۲۳۰م. جلال الدین با نیروهای عمده به روم (آسیای صغیر) لشکر کشی کرد، و در عین حال در پشت جبهه، در جنوب ارمنستان، جنگجویان داوطلب فنودالی وی از عراق عجم و مازندران قلاع مهم ایوبیان منازجرد و برکری را محاصره کردند. بلافاصله معلوم شد که از نیروهای خوارزمشاه طی جنگهای گذشته چه مقداری منهدم شده‌اند. وی در آسیای صغیر شکست سختی خورد، دست از محاصره منازجرد برداشت، لشکریان را به آذربایجان رها کرد و جنگجویان داوطلب فنودالی را آزاد ساخت. در نتیجه، این امر باعث بازگشت وی به اخلاط ایوبی ملک اشرف شد که، مع الوصف، نامبرده در همان وقت، در تابستان سال ۱۲۳۰م. پیشنهاد صلح به جلال الدین را داد.^{۳۲}

مغولان به سرداری جور ماغون-نویان که لشکر کشی جدیدی به ایران کرده بودند از عملیات جلال الدین در غرب استفاده نمودند. جلال الدین با دریافت گزارشهای نادرست جهت گمراهی، با حدس به این که فقط صحبت از دسته کوچکی از نظامیان است، خود را برای دفاع آماده نکرده بود و در نتیجه در پائیز سال ۱۲۳۰م. به وسیله قوای برتر مغولان در محل شیر کبوت در دشت موقان مورد حمله قرار گرفت و شکست خورد.^{۳۳} بعد از این جلال الدین مجیر الدین یعقوب را که در اخلاط به اسارت گرفته بود، برای مذاکره درباره اجرای عملیات مشترک نظامی بر علیه مغولان، به نزد برادرش ملک اشرف ایوبی فرستاد. شرف الملک جاسوس خود را نیز به همراه مجیر الدین فرستاد و دستوراتی داد تا بر روی تمامی نقشه‌های سلطان خط بطلان بکشد.^{۳۴} در آن موقع خوارزمشاه در موقان اقامت داشت. شرف الملک در آن هنگام سلطان را محکوم به مرگ دیده و وقت را برای پیاده کردن نقشه پنهانی خود مغتنم شمرده بود. وی قلعه خیزان متعلق به خود در اران را استوار و برپا ساخت، قتل سلطان را به عقب انداخت، شروع به تحریک اعیان ترک چادر نشین جنگجوی اران به سرکشی و عدم اطاعت از جلال الدین کرد، و سرانجام نامه‌هایی برای

سلطان روم الملک الاشرف نوشت و در این نامه‌ها به هریک از آنها پیشنهاد نمود که او را، شرف الملک را، حاکم آذربایجان و اران بشناسند و خود را واسال هریک از آنها بدانند و خطبه را به نام او بفرستند.^{۳۵} این مکاتبات پنهانی شرف الملک به دست خوارزمشاه افتاد.^{۳۶}

فوراً جلال الدین با لشکریان خود به پای قلعه خیزان حاضر شد و شرف الملک را به حضور طلبید. شرف الملک از قلعه خارج شد و به نزد سلطان رفت. نسوی این اطاعت غیر مترقبه شرف الملک را عجیب می‌داند. ظاهراً او غافلگیر شده بود. سلطان به ملایمت و ملاطفت او را به حضور پذیرفت و این طور وانمود کرد که از کارهای خیانت بار او خبری ندارد و حتی پیشنهاد نوشیدن شراب کرد. شرف الملک مطمئن بود که اقتدار او باز هم بیشتر شده است.^{۳۷} روز بعد اردوگاه به حرکت درآمد و سلطان شرف الملک را نیز با خود به همراه برد. کمی بعد سلطان وزیر خود را در قلعه جاریبرد قرا باغ کوهستانی زندانی نمود و او را تحت مراقبت رئیس اردوگاه خود- سملان سلگ بگ «که ترکی پیر و شریر و ظالم بود» قرار داد. طبق نوشته نسوی، سلطان هنوز هم به استعداد شرف الملک ارج می‌گذاشت و امیدوار بود که پشیمان شود و طوری رفتار می‌کرد که به او صدمه‌ای نرسد و در فکر این بود که در آینده مقام وزیر اوّل را بدون اختیارات اداره خزانة دولتی به وی باز گرداند.^{۳۸} شرایط برای زندانی سخت نبود. اما وقتی که شرف الملک در قلعه نیز دست از توطئه برنداشت و تلاش می‌کرد تا رئیس اردوگاه را به طرف خود جلب نماید، سلطان تصمیم گرفت او را اعدام کند و انتخاب سهل ترین راه مرگ را به خود وی واگذار کرد- خفه کردن یا سرزدن (به شمشیر کشتن یا بوسیله زه کمان خفه کردن)- او ابتدا سرزدن را پذیرفت، ولی جلّادان او را قانع کردند که خفه کردن راحت تر است و آن را بپذیرد. شرف الملک در بهار سال ۱۲۳۱م. بعد از خواندن دو رکعت نماز و قرائت یک جزو از قرآن به هلاکت رسید.^{۳۹}

بدین ترتیب این ماجراجوی جاه طلب که فعالیت‌های خائنانه وی این چنین اوضاع بازپسین خوارزمشاه، سلطان جلال الدین، را درهم نوردید، به هلاکت رسید. ولی جلال

الدین خیلی دیر از دست این خائن رهایی یافت. در نتیجه تلقینات به مقیاس بسیار وسیع شرف‌الملک در دو جنگ سالهای ۱۲۲۹-۱۲۲۵ م. و ۱۲۳۰ م. با ائتلافیون سلجوقیان رومی، ایوبیان، خلیفه بغداد و گرجستان، جلال‌الدین نیروی نظامی و وسایل جنگی را بدون ثمر در این جنگها از دست داد و معلوم شد که دیگر قادر به تهاجم جدید به مغولان به سرکردگی جورماغون در سالهای ۱۲۳۱-۱۲۳۰ م. نیست. جلال‌الدین مجبور شد در برابر مغولان عقب نشینی کند، خسته و کوفته و با از دست دادن لشکریان خود در علیای رود فرات و در حین فرار در کوهها، به دست شبان کرد در اوت همان سال ۱۲۳۱ م. هلاک شود.^۴

1- «Histoire du sultan Djelal ad-din Mancolirti» editee et traduite par O. Houdas,

(بعد از این - نسوی) Paris, 1891-1895, (جلد دوم - ترجمه فرانسوی، جلد اول - متن عربی)

(*) این کتاب توسط مترجمی ناشناس در قرن هفتم هجری به فارسی ترجمه شده بود و در سال ۱۳۴۴ ش. به اهتمام زنده یاد مجتبی مینوی تصحیح و با مقدمه و تعلیقات چاپ و منتشر گردید و سپس در سال ۱۳۶۵ ش. توسط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی تجدید چاپ و منتشر شد. قبل از این نیز ترجمه‌ای از کتاب مذکور توسط محمدعلی ناصح انجام گرفت و در سال ۱۳۲۴ ش. در تهران منتشر شد. مقاله حاضر که توسط پتروشفسکی در مجموعه مقالات «شرق میانه و نزدیک» در سال ۱۹۲۶ م. به چاپ رسیده است سه سال قبل از انتشار کتاب توسط زنده یاد مجتبی مینوی بوده و یقیناً از آن اطلاعی نداشته است. به طوری که مجتبی مینوی توضیح می‌دهد نسخه مورد استناد وی نسخه منحصر به فردی بوده که در ترکیه و از نزد شخصی به نام مکرمین خلیل استاد تاریخ دانشگاه استانبول بوده است و براساس آن نسخه تصحیحات و تعلیقات خود را انجام داده و منتشر ساخته است. (مترجم)

۲- ر. ک. ثقة‌المصدر... به سمی و اهتمام رضا قلی خان هدایت تهران، ۱۳۰۸ ش. - ای. پ. پتروشفسکی، مبلغ جدید فارسی مربوط به تاریخ استیلای مغول، «مسائل تاریخ» ۱۹۴۵ م.، شماره ۱۲-۱۱، ص. ۱۲۶-۱۲۱.

۳- نسوی، جلد اول، ص. ۱۰۳-۱۰۲؛ جلد دوم، ص. ۱۷۱-۱۷۰.

۴- در همان جا.

۵- در همان جا، جلد اول، ص. ۱۰۴؛ جلد دوم، ص. ۱۷۲.

۶- در همان جا، جلد اول، ص. ۱۰۴-۱۰۱؛ جلد دوم، ص. ۱۷۲-۱۶۷.

۷. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۳۵-۲۳۳؛ جلد دوم، ص. ۳۸۹-۳۹۲.

8. «Chahar megal...», ed. By Mirsa Muhammad ign Ald of-Wahhab of Qazuin

Leuden, 1910, P.12 (متن فارسی) (E.GT.W.Gibb memorial series,XI).

۹. نسوی - جلد اول، ص. ۲۳۴؛ جلد دوم، ص. ۳۹۱.

۱۰. در همان جا، جلد اول، ص. ۱۰۳؛ جلد دوم، ص. ۱۷۱.

۱۱. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۳۴؛ جلد دوم، ص. ۳۹۱.

۱۲. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۳۵؛ جلد دوم، ص. ۳۹۲.

۱۳. در همان جا، جلد اول، ص. ۱۲۹؛ جلد دوم، ص. ۲۱۴.

۱۴. در همان جا، جلد اول، ص. ۱۷۱؛ جلد دوم، ص. ۲۸۵.

۱۵. در همان جا، جلد اول، ص. ۱۶۰-۱۵۹؛ جلد دوم، ص. ۲۶۵-۲۶۴.

۱۶. در همان جا، جلد اول، ص. ۱۲۹؛ جلد دوم، ص. ۲۱۶-۲۱۴.

۱۷. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۴۷؛ جلد دوم، ص. ۴۱۱-۴۱۲.

۱۸. نشانه‌های بارز اختلاس اموال دولتی، ر.ک. نسوی، جلد اول، ص. ۱۳۰ و ۱۴۸؛ جلد دوم، ص. ۲۱۷ و ۲۴۶-۲۴۷.

۱۹. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۳۴؛ جلد دوم، ص. ۳۹۰.

۲۰. در همان جا

۲۱. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۲۶-۲۲۴؛ جلد دوم، ص. ۳۷۵-۳۷۳.

۲۲. در همان جا، جلد اول، ص. ۱۲۸-۱۲۷، ۱۵۸-۱۵۶، ۱۷۰-۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۹-۱۸۷، الخ جلد دوم، ص. ۲۱۴-۲۱۱،

۲۵۹-۲۵۷، ۲۸۰، ۲۸۳-۲۸۲، ۳۰۳-۳۰۲، ۳۱۴-۳۰۹، الخ.

۲۳. در همان جا، جلد اول، ص. ۱۹۸-۱۹۶، ۲۰۵-۲۰۴؛ جلد دوم، ص. ۳۳۰-۳۲۷، ۳۴۲-۳۴۰.

۲۴. در همان جا، جلد اول، ص. ۱۹۷؛ جلد دوم، ص. ۳۲۹.

۲۵. در همان جا، جلد اول، ص. ۱۲۵-۱۲۴؛ جلد دوم، ص. ۲۰۸-۲۰۷.

۲۶. در این باره ر.ک. به این الاثیر - Ign -el -athiri chronicon quod periecties simum inscribitur,

ed. C.J. tor n ferg, Vole XLL. Lugduni Batavoriam, 1876,P 244

۲۷. نسوی جلد اول، ص. ۱۱۷-۱۱۴؛ جلد دوم، ص. ۱۹۴-۱۹۰.

۳۰. در همان جا، جلد اول، ص. ۱۵۷-۱۵۶؛ جلد دوم، ص. ۲۶۲-۲۵۹.
۳۱. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۰۱-۱۹۸؛ جلد دوم، ص. ۳-۳۳۰ — طبق نوشته جوینی اخلاط در روز یکشنبه ۲۸ جمادی الاول سال ۶۲۶ هـ. مطابق ۲۴ آوریل سال ۱۲۲۹ م. پس از محاصره دو ماهه سقوط نمود. تاریخ داده شده توسط نسوی به حقیقت نزدیکتر است.
۳۲. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۰۹-۲۰۵؛ جلد دوم، ص. ۳۵۰-۳۴۲.
۳۳. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۳۳-۲۳۰؛ جلد دوم، ص. ۳۶۱-۳۶۵.
۳۴. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۲۴؛ جلد دوم، ص. ۳۷۳-۳۷۲.
۳۵. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۲۶-۲۲۵؛ جلد دوم، ص. ۳۷۶-۳۷۵.
۳۶. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۲۹-۲۲۶؛ جلد دوم، ص. ۳۸۱-۳۷۶.
۳۷. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۲۶؛ جلد دوم، ص. ۳۷۷-۳۷۶.
۳۸. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۳۱؛ جلد دوم، ص. ۳۸۶-۳۸۵.
۳۹. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۳۲؛ جلد دوم، ص. ۳۸۸-۳۸۷.
- نسوی جزئیات امر را به طرز جالبی نقل می نماید: شرف الملک برای وضو گرفتن آب گرم طلب می نماید که حتی قبل از مرگ هم نمی خواست با آب سرد دست و روی خود را بشوید.
۴۰. در همان جا، جلد اول، ص. ۲۴۶-۲۴۵؛ جلد دوم، ص. ۴۱۰-۴۰۸.

دو وقایع نامه از قرن نوزدهم پیرامون تاریخ آذربایجان

آ.ن. قلی یف

■ در نیمه دوم قرن نوزدهم، نگارش متون تاریخی در آذربایجان رشد چندانی نداشته است. در تاریخنگاری آذربایجان شمالی اواسط قرن نوزدهم با نام‌هایی آشنا می‌شویم که عبارتند از: میرمهدی میرقاسم اوغلی (خزانی)^۱، میرزایوسف نرسیسوف قراباغی^۲، رضاقلی بیگ میرزا جمال اوغلی^۳ حسن علی خان قراداغی^۴، احمدبیک جوانشیر^۵، میرزا احمد میرزا خداوردی اوغلی^۶ و دیگران. آثار آنان از نظر محتوایی به وقایعنگاری تاریخی نزدیک است، ولی از دیدگاه علمی در سطح پائینی قرار دارند.

تاکنون در آثار تاریخی به دواثر وقایعنگار آذربایجانی قرن نوزدهم، میرزایوسف نرسیسوف قراباغی و میرزا احمد خداوردی اوغلی توجه لازم نشده است. درباره اثر میرزا احمد فقط ملاحظاتی از س. رستم‌اف به چاپ رسیده است^۷ همچنین اثر قراباغی، تا این اواخر، تحت بررسی و مطالعه علمی قرار نگرفته بود و نیز آثار تاریخی میرزایوسف و میرزا احمد به عنوان آثار تاریخنگاری آذربایجان قرن نوزدهم بایستی مورد توجه محققان و پژوهشگران قرار گیرند.

میرزایوسف قراباغی در سال ۱۷۸۹ م. در قریه هادروت (قراباغ) در یک خانواده آهنگر ارمنی به دنیا آمد^۸ در اوایل جنگ ایران و روسیه در سالهای ۱۸۱۳-۱۸۰۴ م. یوسف قراباغی توسط یکی از دسته‌های بی‌شمار راهزنان که در نواحی قراباغ فعالیت داشته‌اند، گرفتار و به ایران برده شد. میرزایوسف در ایران به اسلام روی آورد و به فراگیری خدمات دولتی همت گماشت.

مؤلف پس از پایان تحصیلات و فراگیری زبانهای عربی و فارسی به دریافت لقب «میرزا» نایل شد و به عنوان نامه نگار در دستگاه حکومتی امیرخان در آذربایجان جنوبی مشغول به کار شد^۹. پس از عقد قرارداد صلح ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ م. نامبرده موفق به

بازگشت به میهن خود شد و در آنجا به خدمت دولت در آمد. میرزا یوسف قزاقی در سال ۱۸۶۴ م. وفات یافت.

وی اثر بزرگی به زبان فارسی درباره تاریخ قزاق از خود به یادگار گذاشته است که به صورت دستخط می باشد. «تاریخ صفی»^{۱۰} برای مطالعه تاریخ آذربایجان نیمه دوم قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم دارای ارزش به سزائی است. میرزا یوسف می نویسد: «ضمن آشنائی با آثار تاریخی، بارها اختلاف نظرها، سردرگمی ها، تعصب ها و حرف های من در آوردی را در آنها مشاهده نمودم و به همین سبب تصمیم گرفتم کتابی بنویسم که به دور از گزافه گوئیها و دروغ پردازیها باشد...»^{۱۱}

به نظر می رسد میرزا یوسف هنگامی نگارش کتاب خود را آغاز کرد که هنوز در خدمت سردار امیرخان بود، ولی به طوری که خود در مقدمه می نویسد، دچار «مشکلات مالی» شد.^{۱۲} میرزا یوسف تنها هنگامی توانست به آرزوی خود برسد که در سال ۱۸۵۴ م. به خدمت رئیس روسی نواحی خزر و داغستان شمالی، سرلشگر گ. اوربلیانی در آمد. قزاقی طبق دستور گ. اوربلیانی نگارش اثر خود را شروع کرد. یقیناً به همین دلیل است که میرزا یوسف در این کتاب تا اندازه ای از نیکلای اول تعریف می کند.

دلیل ارزش رساله تاریخی میرزا یوسف قزاقی، قبل از هر چیز، در این است که وی خود در جریان یک سری از وقایع به نگارش در آمده حضور داشته است. نامبرده هنگام تحریر موارد جداگانه تاریخی با استناد به تعاریف شاهدان عینی، از منابع ارمنی و دیگر منابع نیز استفاده نموده است.^{۱۳}

حتی در مواردی که میرزا یوسف واقعیات تاریخی را تکرار می نماید، سعی دارد وقایع را به طرز انتقادی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و ارزیابیهای خود را ارائه نماید. فصل اول کتاب قزاقی دارای روح فوق العاده مذهبی است و مفاد احکام دینی را مرتباً تکرار می نماید.

فصل دوم کتاب به تشریح ملک قزاق اختصاص یافته است. این فصل با اشعار نظامی، شاعر نابغه آذربایجانی، که زیبایی قزاق را تمجید می نماید و شهر بردع را

توصیف می‌کند، شروع می‌شود؛^{۱۵} سپس مؤلف این کتاب مرزهای جغرافیائی ملک قراباغ، پیدایش یکایک شهرها و آبادیها و وجه تسمیه یک سری نامهای جغرافیائی و غیره را به نگارش درمی‌آورد. میرزا یوسف از یک سری نواحی آلبانیای باستانی (اوتی، اران و غیره) نام می‌برد و حد و حدود آنها را نشان می‌دهد. در همین فصل شرح مختصری نیز از تاریخ آلبانی و ارمنستان آمده است.

قراباغی با درد و رنج و خشم و غضب درباره استیلای بیگانگان و تاخت و تاز آنان در قراباغ و درباره این که شهرها «تخریب و ویران شده» و ساکنان آنها برای نجات زندگی خود مجبور به فرار به کوهپایه‌های قراباغ شده‌اند، یاد می‌کند.^{۱۵} وی با خشم و تنفر خاصی درباره تاخت و تاز تیول تیمورلنگ که تمامی آن سرزمین را به زیر آتش و شمشیر برده بودند و بسیاری از بناهای تاریخی آذربایجان را ویران نموده بودند، سخن می‌راند. شرح وقایع مذکور به قدری شایسته ارائه شده است که به تحقیق می‌توان گفت: بیشتر از آنچه او گفته است، نمی‌توان چیزی را به شرح و بیان تاریخ بنیادی قرون وسطای شرقی و لشکر کشیهای تیمور و سایر استیلایگران اضافه نمود. جنبه‌های انتقادی نویسنده نسبت به وقایع مهم است. توجه به این موضوع، اثر قراباغی را از دیگر وقایع نامه‌های سنتی شرقی متمایز می‌سازد.

قراباغی در این اثر خود اطلاعات جدید و جالب توجهی را درباره سکنه قراباغ، کوچ اهالی از نواحی جنوبی آذربایجان بدین مکان و درباره شهر میل قراباغ در اختیار خوانندگان می‌گذارد.^{۱۶}

فصل مربوط به گنج و خان‌های گنج نوشته‌ای با استفاده کامل از آثار دیگران است و اطلاعاتی کاملاً معلوم به شمار می‌رود و تقریباً مطلب تازه‌ای را برای مطالعه تاریخ این قسمت آذربایجان در اختیار ما قرار نمی‌دهد.

مؤلف ضمن تشریح مناسبات فی مابین نادرشاه با مالکان قراباغ، ملک آغان و ملک شاه نظر، و همچنین پناه‌علی خان با مالکان، نمونه‌هایی را ارائه می‌دهد که تاکنون اطلاعات مربوط به آنها برای پژوهشگران روشن و آشکار نبوده است.^{۱۷}

فصولی که به تاریخ خان نشین های قرا باغ اختصاص یافته، در واقع نقل و قول از آثار دیگران است و اطلاعاتی در آنها مشاهده می شود که برای محققان معاصر معلوم نبوده است. مثلاً، مناسبات بین خان های قرا باغ با مالکان ارمنستان، به میزان قابل ملاحظه ای وسیع، کامل، روشن و مشخص ارائه شده است.

اطلاعات و مطالب جدید در زمینه تاریخ به وجود آمدن شهر شوشا، تشریح محلات و آثار و ابنیه آن که توسط مؤلف مذکور آورده شده است، به میزان قابل ملاحظه ای جالب توجه است.^{۱۸} تاریخ بنیانگذاری شهر، ارقام مربوط به تعداد ملیت ها و اقوام مختلف در شهر، در اواسط قرن نوزدهم، و همانند آنها مورد شک و تردید است. آن قسمت از کار قرا باغی که به لشکر کشی های ابراهیم خلیل خان قرا باغی به نخجوان و خوی^{۱۹} اختصاص یافته است و در آن بعضی اطلاعات و مطالب دیگر مؤلفان و قایع نامه های معروف مربوط به تاریخ قرا باغ تکمیل می گردد، جنبه علمی به خود می گیرد. قرا باغی اطلاعات جدیدی درباره شکست خان در خوی، درباره به اسارت گرفتن نمایندگان بسیاری از سران قرا باغ که از جمله آنها شاعر معروف آذربایجانی و وزیر خانات قرا باغ «ملا واقف» بود، در اختیار خوانندگان می گذارد.^{۲۰}

فصول مربوط به هجوم آقا محمد شاه قاجار به قرا باغ و گرجستان و همچنین شرح دفاع قلعه شوشا، لشکر کشی قشون روسیه به فرماندهی کنت و. زوبف به آذربایجان، تسخیر شوشا توسط سپاهیان ایران در سال ۱۷۹۷ م. و جزئیات قتل آقا محمد شاه در شوشا، جای خاصی را در این کتاب دارا می باشند.^{۲۱}

اطلاعات قرا باغی درباره علل قتل ملا پناه واقف بسیار جالب توجه است. مؤلف سخنان قبل از مرگ واقف را با فرزندش چنین نقل می کند:

- پدر، تو را به کجا می برند؟

واقف جواب می دهد:

- به آنجائی که ما (اشاره به خان قرا باغ است) - آ. قلی یف) کسان بسیاری را به

آنجا فرستادیم.^{۲۲}

قسمت دوم کتاب قراباغی که به تاریخ خانان قراباغ در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم و مناسبات ایران و روسیه اختصاص یافته است بسیار جالب توجه می باشد. مؤلف خود شخصاً در وقایع بسیاری که در این قسمت از کتاب تشریح شده است، حضور داشت و ناظر آنها بوده است. قراباغی جزئیات جدید و بسیاری از تاریخ جنگ ایران و روسیه در سالهای ۱۸۲۸-۱۸۲۶ م. را به اطلاع همگان می رساند.

قسمت دوم کتاب حاوی اطلاعات گرانبھائی درباره وضع گرجستان در آستانه الحاق به روسیه، درباره لشکر کشیهای قشون روسیه به سرکردگی ژنرال لازارف، سپس گولیا کف به جماعات جار- بالکان، درباره تسخیر گنجه و قتل جوادخان گنجه ای توسط سرگرد لیسانویچ و غیره می باشد (مؤلف لقب عجیب و غریبی را ذکر می نماید که مردم به لیسانویچ لقب داده بودند و او را «سرگرد...»، «سرگرد دیوانه» می نامیدند.)

قراباغی ضمن خاطر نشان ساختن احساسات پاک تبعیت خود درباره استعمارگر دو آتشه روسی، یعنی ژنرال سیانف که به قلع و قمع در آذربایجان معروف بود، با شور و شغف از او یاد می کند.^{۲۵} در همین قسمت از کتاب تاخت و تاز قشون روسیه به ایروان در سال ۱۸۰۴م و همچنین ملاقات ژنرال ماداتف- نماینده فرماندهی روسیه با فرمانده قوای ایران- عباس میرزا ولیعهد، به تفصیل شرح داده شده است.^{۲۶}

میرزا یوسف قراباغی در کتاب خود وضع نظامی و سیاسی ایران را در آستانه جنگ دوم ایران و روسیه در سالهای ۱۸۲۸-۱۸۲۶ م.، کمک مؤثر انگلستان به ایران، تحریکات و فشار انگلستان به ایران به منظور تحریک ایران و انداختن آن به جان روسیه، اوضاع سیاسی در ماورای قفقاز و داغستان در آستانه جنگ، بررسی می نماید.^{۲۷}

قسمت اعظم بخش دوم کتاب را شرح وقایع جنگ دوم ایران و روسیه تشکیل می دهد.^{۲۸} بعضی اسناد، مانند نامه ها و گزارشهای محرمانه که توسط مؤلف کتاب آورده شده و تاکنون برای محققان نامعلوم بوده است، بسیار جالب توجه می باشند. واقف پیروزیهای اصلی قوای روس در جنگ را به حساب ژنرال می گذارد، صحت روایت این که عباس میرزا پس از تسلیم تبریز تمایل رفتن به طرف روسیه را داشته و درباره ملاقات وی با

ژنرال ای. ف. پاسکویچ در نزدیکیهای مراغه و در محل روستای قراخان، با این که میرزا یوسف قاطعانه این مطلب را می نویسد، مورد شک و تردید است.^{۲۹}

در کتاب قراباغی مطالبی وجود دارد که مربوط به تاریخ ادبیات آذربایجان، آثار فولکلوریک آذربایجان، قطعاتی از آثار منظوم، اشعار شعرای گمنام و همانند آنها می باشند. مطالعه و تجزیه و تحلیل این مطالب به محققان کمک می نماید تا مسائل مختلف تاریخ ادبیات آذربایجان را روشن سازند.

با تمامی جنبه های مثبت اثر قراباغی، در ادراک و عقاید وی محدودیت سیاسی ویژه ای مشاهده می شود. این محدودیت نه تنها به دلیل این است که یک سری بخشهای کتاب جنبه مذهبی دارد، بلکه در توضیح بعضی مسائل تاریخ آذربایجان، و بخصوص توسعه خانات قراباغ، مسائل جغرافیای تاریخی، ارزیابی وقایع جداگانه تاریخ سیاسی آذربایجان قرن هیجدهم و قرن نوزدهم نیز این محدودیت به چشم می خورد. علاوه بر این، ارزش این اثر، که عمدتاً به مسائل تاریخ سیاسی اختصاص یافته است، به دلیل قلت آمار و ارقام و مدارک درباره زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور، در سطح نازلی قرار دارد.

دومین وقایع نامه مورد بحث یعنی «اکبرنامه» که توسط میرزا احمد میرزا خداوردی به رشته تحریر در آمده است، اختصاص به تاریخ خان نشین طالش و شهر لنگران اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم دارد.^{۳۰} به طوری که میرزا احمد می نویسد اجداد وی اهل قراباغ (از طایفه زرگر) بوده اند که در زمان لشکر کشی نادر شاه به طالش کوچ کردند. پدر میرزا احمد میرزا خداوردی تحصیلات خود را در گیلان به پایان برد. پس از آوارگی و سرگردانی زیاد، نامبرده به طالش برگشت و با عنوان میرزا به خدمت خان طالش - میر مصطفی در آمد و پس از مرگ وی در نزد فرزندش - میر حسن خان - مشغول به کار شد. میرزا احمد به اتفاق پدرش، به هنگام شورش خان خانی در طالش در سال ۱۸۳۱م. جزو دسته میر حسن خان بوده است.^{۳۱} پس از سرکوبی شورش، وی به اتفاق پدرش به مدت سه سال در ایران اقامت داشت و در رشت و انزلی و سپس در اردبیل به تجارت مشغول بود و در همین شهر تحصیلات خود را به اتمام رساند.^{۳۲} کمی بعد، پدر و پسر با

دریافت روایدها از کنسول روسیه در تبریز به ولایت لنکران مراجعت نمودند و در روستای بوتاسراقامت گزیدند. میرزا احمد در طول ۱۸ سال بعد در مؤسسات روسیه تزاری به خدمت پرداخت. ۳۳

میرزا احمد رساله خود را در سال ۱۸۹۲ م. یعنی در سن ۹۰ سالگی به پایان رسانید. ۳۴ طبق نوشته خود مؤلف، نامبرده تاریخ خان نشین طالش و لنگران را «از زبان پدرش میرزا خداوردی» به رشته تحریر در آورده است. ۳۵ اثر وی جنبه خاطره نویسی دارد. شرح وقایع اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم که در اراضی خان نشین به وقوع پیوسته‌اند، اکثراً براساس مشاهدات شخصی بوده است. نامبردگان به دلیل وضعی که داشتند از کلیه رویدادهای خان نشین آگاه بودند.

اثر میرزا احمد با شرح وقایع لشکرکشی آقا محمد شاه قاجار به آذربایجان و گرجستان و قتل و غارت آن سامان بوسیله لشکریان و ملازمان وی، شروع می‌شود. این قسمت کتاب میرزا احمد به صورت نقل و قول بوده و فاقد جنبه علمی است. فقط بعضی جزئیات مربوط به مناسبات اقتصادی خان نشین طالش در سال ۱۷۹۷ م.، هنگامی که در آنجا و در قرا باغ قحطی به وجود آمده بود، جالب می‌باشند. ۳۶

اطلاعات مربوط به اجداد میر مصطفی خان، به وجود آمدن خانان طالش، محلات خان نشین، حکمرانی سیدعباس بیک در محله دشتوند، مبارزه طایفه میر مصطفی خان برای آقائی در تمامی طالش و جنگهای داخلی بین فنودالهای طالش و گیلان، جای قابل ملاحظه‌ای را در این رساله دارند. ۳۷

مؤلف جزئیات گرانبهایی را در مورد مناسبات بین خان نشین طالش و ایران؛ درباره برخوردهای نظامی بین آنها، پیروزی خان طالش، ۳۸ خیانت و عهد شکنی فتحعلی شاه قاجار که برادر و خواهر خان طالش را به عنوان گروگان به تهران خواسته بود و ترتیب قتل محرمانه آنها را داده بود، در اختیار ما می‌گذارد. اطلاعات میرزا احمد درباره این که برای حل مسأله مربوط به برقراری ارتباطات فامیلی با شاه ایران، خان طالش سران قوم در تمامی محلات را برای مشورت به حضور فراخواند، بسیار جالب توجه می‌باشد. در این

شورا این مسأله مورد بحث بود که آیا دختر هفت ساله خان یعنی بیگم آغا را به تهران بفرستند یا جنگ جدیدی را با شاه آغاز کنند. سرانجام خان اعلام داشت که شرایط پیشنهادی شاه ایران مورد قبول نیست و «برای اخذ کمک به دولت روسیه مراجعه می‌نماید».^{۳۹}

پاسخ میرمصطفی خان باعث برخورد های جدید با ایران شد. خان مجبور شد فرستاده مخصوصی را برای جلب کمک به پتربورگ بفرستد.

در این کتاب عملیات نظامی به هنگام جنگ ایران و روسیه در اوایل قرن نوزدهم به تفصیل شرح داده شده است. مؤلف شکست در سالیان و اصلاندوز را تشریح می‌نماید. وی با شور و هیجان و شوق و ذوق خاصی یورش پیروز مندانۀ ژانویه سال ۱۸۱۳م. به قلعه لنکران به وسیله قوای روسی تحت فرماندهی ژنرال کوتلیاروفسکی را توصیف می‌نماید. مثلاً شایان توجه است که شرح حمله قوای روسیه توسط میرزا احمد کاملاً مطابق با شرح و تفصیلات همین واقعه توسط تاریخ نگاران روسی است. بعد از عقب راندن لشکریان ایرانی از خان نشین طالش، ساخلوی قوای روسی با موافقت خان طالش در لنکران باقی ماند. با این حال، به طوری که از نوشته میرزا احمد معلوم است، میرمصطفی مناسبات خود را با روسیه ادامه نداده است.^{۴۰}

بخش اعظم کتاب مذکور به دوران حکومت میرحسن خان جانشین میرمصطفی خان اختصاص یافته است. طبق نوشته میرزا احمد، میرمصطفی خان هنگام حیات خود خانات طالش را بین ۹ پسر خود تقسیم کرد. ولی پس از مرگ خان، بین فرزندان اختلاف افتاد.^{۴۱} مؤلف وقایع سیاسی داخلی در خان نشین طالش، هنگام الحاق آن به روسیه، مناسبات بین میرحسن خان و حکام تزاری، علل فرار وی از طالش را به تفصیل شرح می‌دهد.

فصول مربوط به تشریح تلاش خان طالش به منظور احیاء حکومت خود برای تاریخ نگاران بسیار جالب توجه است.^{۴۲} مؤلف برخورد قشون روسیه با دسته های خان در کومباشی، عقب نشینی قشون روسیه به جزیره سارا، تأیید به هنگام حکومت میرحسن خان

در طالش و همانند این وقایع را به تفصیل شرح می‌دهد. مؤلف از کمک فعالانه شاه ایران به خان طالش در مبارزه‌اش برای حکومت خان نشین وی، درباره ارسال دو عراده توپ و اعزام ۲۴ نفر توپچی توسط فتحعلی شاه به لنکران، سخن می‌گوید.

جالب‌ترین قسمت‌های کتاب میرزا احمد خداوردی آن قسمت‌هایی است که به وقایع جنگ ایران و روسیه در سال‌های ۱۸۲۸-۱۸۲۶ م. اختصاص یافته است. اطلاعات مؤلف درباره مذاکرات خان طالش با عباس میرزا ولیعهد ایران در موقع عقد قرار داد صلح ترکمانچای، بسیار قابل توجه است. میر حسن خان وقتی فهمید خان نشین طالش تحت حکومت روسیه قرار خواهد گرفت، بلادرنگ هیأتی را به سرپرستی میرزا خداوردی به تبریز و به نزد عباس میرزا فرستاد تا از نیات بعدی دربار ایران آگاه شود. مؤلف در رساله خود پاسخ ولیعهد ایران به فرستادگان خان را ذکر می‌کند: «با این که دو روز است شما در اینجا هستید، من از شرم نمی‌توانم سر سخن را با شما آغاز کنم، زیرا همیشه میر حسن خان را فرزند ارشد خود می‌دانستم، او از بهترین و مطمئن‌ترین هم‌زمان من در میان مجتهدین بوده است. خدا را سوگند که تمامی سعی و کوشش خود را کردم تا از دادن نواحی طالش به روسیه جلوگیری کنم، ولی موفق نشدم. سر فرماندهی روسیه اعلام داشت که من از دریافت غرامت زودتر از نواحی طالش صرف نظر می‌کنم لذا من در بن بست قرار گفتم و مجبور به موافقت شدم. حالا به میر حسن پیشنهاد می‌کنم اگر می‌تواند با دولت روسیه کنار بیاید. امیدوارم وقت آن برسد که ناحیه طالش بزودی به دست حکومت ما بیفتد. اگر ما را دوست دارید طالش را به روسها بدهید و خودتان به داخل سرحدات ما بیایید...»^{۳۳} ولیعهد در همان جا درباره تحویل بسیاری از نواحی اردبیل به میر حسن خان سخن می‌گوید. تمامی اینها گواه بر ارتباط نزدیک میر حسن خان با دربار ایران و موضع‌گیری وی به طرف ایران بوده است.

اعیان و اشراف طالش، پس از دریافت پاسخ عباس میرزا بعد از یک ماه، این مسأله را مورد بحث قرار دادند: طالش را ترک کنند یا نه. آنان دو گروه شدند: گروه اول پیشنهاد کرد که تا بعیت روسیه را بپذیرند و گروه دوم نظر داشتند که در برابر روسیه سرسختانه

مقاومت نمایند.^{۴۴} میرحسن خان جنگ با روسیه را صلاح ندانست و از لنکران عقب نشست. مع الوصف مناسبات و همکاری فعالانه خود با دربار ایران را ادامه داد. شاه ایران فتحعلی خان نوری (وزیر حاکم اردبیل - شاهزاده بهمن میرزا) را به نزد وی فرستاد که ترتیب فرار خان به ایران را بدهد. میرحسن خان دیگر فکر بازگشت به طالش را نداشت. هنگامی وی فعالیت خود را شروع کرد که از بی‌نظمی و اغتشاشات تهران و قتل سفیر روسیه - آ. س. گریبایدوف - در آن شهر اطلاع یافته بود. میرحسن خان چند بار به طالش هجوم برد. عباس میرزا از ترس درگیری مجدد با روسیه مجبور شد جلوی این اعمال را بگیرد و به میرحسن خان پیشنهاد نمود از سرحدات دور شود و به رشت برود.^{۴۵} میرحسن خان خشمگین همراه با دستجات نظامی از مرز گذشت و وارد تملکات روسیه شد. کمی بعد معلوم شد که «خان به زیر پرچم (تحت حمایت - آ. ق.) روسیه رفته است». این امر باعث اغتشاشات و شورشهای ضد روسی در طالش گردید. میرحسن خان مجدداً به ایران برگشت و طبق دستور شاه در قلعه خلخال محبوس شد. ولی بیش از یکماه در اینجا نماند.

اطلاعات میرزا احمد درباره وقایع طالش در اوایل سالهای دهه سوم قرن نوزدهم، وقتی که میرحسن خان چندبار به طالش هجوم برد، باید مورد توجه تاریخنگاران قرار گیرد.

به طوری که میرزا احمد می‌نویسد: محله دیریک، محل اتکای شورش خان بوده است. شکست سرنوشت ساز بین شورش کنندگان و نظامیان روسیه در جنگل میانکوه بوده است. توضیحاً: میرزا احمد که علل شکست شورش خان را فقط در بروز بیماری و آگیر در میان شورش کنندگان می‌بیند، ساده لوحانه است. در میان شورش کنندگان اتحاد و اتفاق وجود نداشته و نمی‌توانست وجود داشته باشد، و بسیاری از آنان پس از اولین برخورد با نظامیان دولتی از «نیک کرداری» خود دست کشیدند.

میرزا احمد ضمن لعن و نفرین شاه به منظور پایان کار میرحسن خان که به رشت عقب نشینی کرده بود و او را به نیرنگ دستگیر و به تهران می‌فرستد و در آنجا به دستور فتحعلی شاه میرحسن خان را مسموم می‌کنند، و بدین جهت نوحه‌سرانی و سوگواری

می‌کند.^{۴۶}

پایان این کتاب و قسمت نتیجه‌گیری آن به شرح سرنوشت هواداران میرحسن خان که قسمتی از آنها به بی‌ثمر بودن مبارزه پی برده بودند و به وطن مراجعت نموده بودند، اختصاص یافته است. در حقیقت، این شرح سرنوشت خود میرزا احمد، منازعات بی‌شمار وی با مقامات رسمی و غیره می‌باشد. اطلاعات مربوط به ولایات، بیدادگری و زورگوئی و رشوه خواری در ادارات تزاری و همانند آنها قابل توجه هستند. صفحات آخر اثر وی در مدح و ستایش حاج عباس بیگ می‌باشد که مؤلف چند سالی را در خدمت او بوده است.

در این کتاب اطلاعات جالب و در عین حال ناقصی درباره مسائل مختلف اقتصادی و ادبی خان نشین طالش (مثلاً درباره سکه‌های پناه آبادی قراباغی رایج در آنجا،^{۴۷} درباره رقص‌ها و بازیهای ملی در طالش «دوران دیدی» و «تورنا دیدی»^{۴۸}) و همچنین درباره قیام دیریک محله به سرکردگی شاهمار،^{۴۹} درباره مناسبات خانان طالش با فتودالهای گیلان،^{۵۰} وجود دارند. در این کتاب مطالب فولکلوریک، قطعاتی از آثار ادبی، مثلها و تمثیلهای ملی و اشعار میرزا احمد مشاهده می‌شود.^{۵۱} کتاب دستنوشته میرزا احمد تنها اثر آشنا برای تاریخنگاران می‌باشد که به تاریخ خان نشین طالش اختصاص یافته است.

به طوری که در این تجزیه و تحلیل مختصر از رساله میرزا یوسف نرسیسوف قراباغی و رساله میرزا احمد میرزاخداوردی مشاهده می‌شود، در اوایل قرن نوزدهم در تاریخنگاری آذربایجان نگارش آثار از نوع وقایعنامه‌ها برتری و تفوق داشته‌اند. بسیاری وقایعنامه‌های نوشته شده در آن روزگار، اساساً به خانان آذربایجان، و عمدتاً به خانان قراباغ اختصاص یافته است و آثار استفاده شده از نوشته‌های دیگران از جمله آنها می‌باشند. ضمناً در ارزشمندی این آثار جای بحث نیست؛ زیرا مؤلفان بسیاری از آنها خود شاهد وقایع مشروطه بوده‌اند.

۱- کتاب تاریخ قراباغ. نسخه خطی، فرهنگستان علوم آذربایجان، به شماره ۱۵۰۹۰/۲۰۴۴ - ب

۲- تاریخ صفی. نسخه خطی، موزه دولتی به نام آکادمیسن سن.ن. جانشیا، فرهنگستان علوم گرجستان

- ۳- قراباغنامه . نسخه خطی، فرهنگستان علوم آذربایجان، به شماره ۵۲۳۴/۷۰-۷۰-ب
- ۴- قراباغنامه . نسخه خطی، فرهنگستان علوم آذربایجان، به شماره ۱۱۳۴۴/۱۹۴۹
- ۵- احمد بیگ جوانشیر. دوباره موجودیت سیاسی خان نشین قراباغ از سال ۱۷۴۷ الی ۱۸۰۵ میلادی. شوشا، ۱۹۰۱ م.
- ۶- اکبر نامه . نسخه خطی فرهنگستان علوم آذربایجان.
- ۷- س. رستم اف، دوباره یکی از آثار خطی منحصر به فرد مربوط به تاریخ لنکران و طالش گزارشهای فرهنگستان علوم آذربایجان ۱۹۵۶ م شماره ۳
- ۸- میرزا یوسف قراباغی. تاریخ صفی . آرشیو علمی انستیتوی تاریخ فرهنگستان علوم آذربایجان، به شماره ۳۹۳۵، برگ اول- (بعد از این - قراباغی، تاریخ صفی - نام خواهیم برد).
- ۹- آ.آ. سمیدزاده میرزا یوسف نرسیسوف (شوشینسکی). «اطلاعات بخش آذربایجان فرهنگستان علوم اتحاد شوروی سابق»، ۱۹۴۲ م، شماره ۹، صفحات ۱۰ الی ۱۹
- ۱۰- قراباغی. تاریخ صفی. برگ های ۱ و ۲
- ۱۱- در همان جا.
- ۱۲- در همان جا، برگ های ۲ و ۳
- ۱۳- در همان جا، برگ ۲
- ۱۴- در همان جا، برگ ۴
- ۱۵- در همان جا، برگ ۱۰
- ۱۶- در همان جا، برگ ۱۱
- ۱۷- در همان جا، برگ های ۱۲ الی ۱۹
- ۱۸- در همان جا، برگ های ۳۴ الی ۳۸
- ۱۹- در همان جا، برگ های ۴۹ الی ۵۲
- ۲۰- در همان جا
- ۲۱- در همان جا
- ۲۲- در همان جا، برگ ۷۴

۲۳- در همان جا، برگ های ۷۵ الی ۸۵

۲۴- در همان جا، برگ های ۸۵ الی ۹۰

۲۵- در همان جا، برگ های ۸۸ الی ۱۰۵

۲۶- در همان جا، برگ های ۱۱۵ الی ۱۱۶

۲۷- در همان جا، برگ های ۱۱۷ الی ۱۲۲

۲۸- در همان جا، برگ های ۱۲۲ الی ۱۷۴

۲۹- در همان جا، برگ های ۱۷۳ الی ۱۷۵

۳۰- میرزا احمد میرزا خداوردی اوغلی، اکبرنامه. آرشیو علمی انستیتوی تاریخ فرهنگستان علوم آذربایجان، به شماره

۳۶۲۲، برگ های ۱۸ الی ۲۲

۳۱- در همان جا، برگ ۱۷۶

۳۲- در همان جا، برگ های ۲۰۰ و ۲۰۱

۳۳- در همان جا، برگ ۲۲۷

۳۴- در همان جا، برگ ۲۲۶

۳۵- در همان جا، برگ ۱۸

۳۶- در همان جا، برگ های ۱۰ و ۱۱

۳۷- در همان جا، برگ های ۲۲ الی ۵۱

۳۸- در همان جا، برگ های ۵۲ الی ۵۵

۳۹- در همان جا، برگ ۵۷

۴۰- در همان جا، برگ ۷۷

۴۱- در همان جا

۴۲- در همان جا، برگ های ۹۴ الی ۱۲۷

۴۳- در همان جا، برگ ۱۲۹

۴۴- در همان جا، برگ های ۱۳۰ و ۱۳۱

۴۵- در همان جا، برگ ۱۴۰

۴۶- در همان جا، برگ های ۱۷۳ الی ۱۷۹

۴۷- در همان جا، برگ ۱۱

۴۸- در همان جا، برگ های ۸ و ۲۹

۴۹- در همان جا، برگ ۴۴

۵۰- در همان جا، برگ ۵۱

۵۱- در همان جا، برگ های ۲۴۸ الی ۲۵۰

هنر معماری آذربایجان
در سده‌های دوازده
الی پانزده میلادی
و جایگاه آن در معماری خاور
نزدیک

ل. س. برتانیسکی

تا چندی قبل؛ میراث هنر معماری مردم آذربایجان، فقط از روی آثار تاریخی اندکی معلوم و مشهود بوده است. از اواخر سده نوزدهم، صرف نظر از بعضی آثار معماری خاور نزدیک، به اثر قابل توجهی که روشنگر تاریخ هنر باشد، برخورد نمی‌کنیم. ارزشهای برجسته هنری «مسجد کبود» در تبریز، مجموعه ابنیه زیارتی در اردبیل، آرامگاههای نخجوان و مراغه و سایر آثار تاریخی که ساختمانهای تاریخی-معماری آنها مورد قبول همگان بوده است، ناگزیر توجه تاریخ نگاران هنر را به خود جلب می‌نموده است. بخصوص اینکه در کتابهای مشابه، موضوع خود ویژگی آثار معماری آذربایجان که همدیاف با آثار معماری بسیاری دیگر از ملتهای مشرق زمین قرار دارند، مطرح نمی‌شده است. ابنیه تاریخی آذربایجان معمولاً در کتابهای مرجع یا در بخشهای عمومی آنها تحت عنوان «معماری اسلامی»^۱ یا «هنر اسلامی»^۲ و حتی «سبکهای خارج از تاریخ»^۳ مطرح می‌شده است، و یا در کتابهای اختصاص یافته به آثار معماری «فارس»^۴ یا «ترکیه»^۵ مورد بررسی قرار می‌گرفته‌اند. با ارائه چنین مفاهیمی که به طور اختصاصی هنر ملتهای بسیاری را برحسب نشانه‌های مذهبی یکی می‌دانند، یا منتسب به گروه زبانهای ترکی یا فارسی می‌نمایند، و نیز از نظر زمانی و نه مکانی مشخص نمی‌شوند، خواه ناخواه میراث معماری گروهی از مردم شرق شوروی و ماوراء شوروی و از جمله آذربایجانها به فراموشی سپرده می‌شود. پژوهشهای دهه‌های اخیر مشخص نموده است که آثار خلاقه این ملتها از خود ویژگیهای درخشانی برخوردار بوده و در روند فوق‌العاده پیچیده طی قرون متمادی، بسط و توسعه معماری ملتهای خاور نزدیک که با سرنوشت‌های تاریخی خود پیوند ناگسستنی دارند، ودیعه بزرگی به جای گذاشته است.

توجه اغراق آمیز به آثار تاریخی «منحصر به فرد» و فقدان اطلاعات و آگاهی

درباره آن «فضای» معماری که این اطلاعات به طور یقین مرتبط با آنها باشند، اکثر کتابهای مرجع اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم را دربر گرفته است. موضوع جلب به کانون پژوهشهای این و یا آن ابنیه، قاعدتاً یک جانبه و در رابطه با ارزشهای «زیبائی» آنها حل و فصل می شده است. شرایط تاریخی و اجتماعی که پیدایش انواع ابنیه معماری براساس مشترک، مشخصه بسط و توسعه و ویژگیهای گسترش آنها در نواحی مختلف خاور نزدیک را مشخص می داشته اند، مورد توجه محققان نبوده است. مسائل مربوط به شرایط لازم و ملزوم زمین ساختی، شکلها و ساختمانهای معماری، خصوصیات فنی و مهندسی، مقرون به صرفه بودن (در زمان خود) راه حلهای معماری به طور اعم و همانند آنها در بهترین وضعیت ها به عنوان مسائل درجه دوم مورد بررسی قرار می گرفته اند.

تعداد بسیاری از آثار تاریخی مکشوفه و احیاء شده براساس یافته های علمی در شوروی، تصورات مربوط به هنر معماری آذربایجان را به طرز بنیادی دگرگون ساخته است. به تدریج روشن شد که ابنیه «منحصر به فرد» معروف و مشهور قبلی در نتیجه بسط و توسعه گروههای معماری و از نظر بنیادی واحد و از نظر تیپ عمومی، و براساس اصول تکوین مرتبط با آنها، بوده است. حلقه های روند طولانی برقراری و تکمیل ابعاد کمپوزیسیون، ساختار و شکلهای معماری، که به تدریج تبدیل به سنت و حتی قانونمندی شده اند، احیاء می گردیدند. طبیعی است که سنت های هنری و فنی بومی که از دوران کهن شکل گرفته اند؛ ثابت نداشته و مطابق تغییر شرایط ساختمان و در رابطه با خصوصیات آن، در این و یا آن ولایات آذربایجان بسط و توسعه پیدا کرده اند.

با وجود براین، صرف نظر از نوشته های بی شمار دانشمندان داخلی و خارجی درباره آثار معماری کم و بیش عالی، هنوز یک سری مسائل مشترک و عمومی بسط و توسعه هنر معماری آذربایجان دوران فنودالیزم تا چندی قبل روشن نشده بود. این وضعیت هدف، ساختار و مشخصه کتاب حاضر را مشخص و معلوم داشت. می بایست شرایط و به وجود آمدن و خصوصیات بسط و توسعه گروههای دارای بنیاد واحد ابنیه معماری (دفاعی، یادبود، زیارتی، کشوری و غیره) که گمان نمی رود ساختمان آنها یکباره در همه

جای کشورهای همجوار خاور نزدیک گسترش یافته باشند، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفتند.

امکان بررسی مسأله مذکور در پرتو موفقیت‌های به دست آمده در امر مطالعات و تحقیقات در تاریخ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آذربایجان دوران قرون وسطی حاصل گردید.^۶ تحقیقات و مطالعات مذکور به مقیاس مشخصی آثار تاریخی هنر معماری را در مقاطع تاریخ ملت‌های جدا مانده از ساختار اجتماعی جامعه که مشخص کننده قانونمندی کلی بسط و توسعه هنر معماری می‌باشند، مصون و محفوظ داشته‌اند.

مسائل تاریخی - معماری مهم بسیاری به مقیاس اندکی بررسی شده و یا اصلاً بررسی نشده بودند. از میان آنها یک سری مسائل مربوط به بوجود آمدن و خصوصیات بسط و توسعه مکتب‌های بومی معماری را خاطر نشان می‌سازیم که در تاریخ معماری قرون وسطای آذربایجان، جایگاه هنر معماری در مراحل مختلف روند طراحی و ساختمانی، موقعیت آن در جامعه، روش‌های خلاقیت و حیطه ادراک فنی، خصوصیات فرهنگ شهرسازی آذربایجان، روند شکل‌گیری سبک معماری و بسیاری مسائل دیگر حاصله در روند مطالعات و تحقیقات؛ دارای نقش مهم می‌باشند.

می‌بایست به مسائل هنر ساختمانی که در گذشته نیز مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفته‌اند، توجه خاص می‌شد. اساس فنی معماری قرون وسطی، از جمله دوره مورد نظر ما، بسیار بطنی تغییر یافته و تغییر ساختارهای معماری ناچیز بوده‌است. ضمناً پیگیری خصوصیات شکل‌گیری و بسط و توسعه سبک معماری بدون معرفی و آگاهی از خود ویژگی محل وجود مصالح ساختمانی و مواد طبیعی در آذربایجان و بدون اطلاع از مشخصات توسعه هنر ساختمانی، امکان‌پذیر نمی‌باشد.

هدف از نگارش اثر حاضر آشکار ساختن و مطالعه در اثر خصوصیات بسط و توسعه معماری آذربایجان در یکی از دوران درخشان تاریخ قرون متحدادی کشور و تعیین آن جایگاهی که این معماری در بسط و توسعه هنر معماری ملت‌های خاور نزدیک دارد، می‌باشد.

ترقی و ارتقاء بلند مرتبه معماری آذربایجان در سده‌های دوازده الی پانزده میلادی براساس آثار تاریخی که در اراضی آن حفظ شده‌است، و همچنین شرکت هنرمندان و استادکاران بی‌شمار آرایش معماری آذربایجان در احداث ابنیه باشکوه بغداد، مشهد، هرات، سمرقند، بوسره، قونیه و بسیاری از شهرهای بزرگ دیگر، ارزیابی می‌گردد. این حضور که به طور کلی در تاریخ وقایع قرون وسطی (شرف‌الدین یزدی، عبدالرزاق سمرقندی و دیگران) ذکر شده‌است، در کتیبه‌های ساختمانی نیز که گواه بارز شهرت شایسته و بسیار عالی استادکاران ماهر و برجسته و برخاسته از شهرهای آذربایجان قرون وسطی، و همچنین خصوصیات سبک معماری یک سری ساختمانها، می‌باشند، تأیید و مشخص و معین شده‌است.

مرزهای جغرافیائی این کتاب شامل آذربایجان شوروی و ایران می‌گردد که به صورت قراردادی آذربایجان شمالی و جنوبی نام برده می‌شود. در سده‌های دوازده الی پانزده میلادی این نواحی از نظر مردم‌شناسی و زبان‌شناسی یکی بوده- و با سرنوشت‌های تاریخی و سیاسی، مجموعاً از نظر بسط و توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی تنگاتنگ با یکدیگر مرتبط بوده‌اند. جدائی فقط در اثر حوادث سیاسی و عملیات نظامی در سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم و شرایط معاهده ترکمانچای بوده‌است.

وقایع‌نگاری‌ها در مجموع حاکی از ترقی و شکوفائی شهرهای آذربایجان دوران فنودالیسم می‌باشند. نخجوان، مراغه، تبریز، شماخی، باکو و سایر شهرها که محل شکل‌گیری و بسط و توسعه مکتب‌های بومی هنر معماری بوده‌اند، در تاریخ سیاسی آن زمان ماهیتاً نقش تسریع‌کننده و یا بازدارنده را داشته‌اند. تاخت و تاز مغولان باعث برتری دوره ترقی شهرهای بسیاری از آسیای نزدیک و از جمله آذربایجان گردید. خطوط تشابه در ساختار دگرگون شده آنها؛ نقش و نشانه مشخصی را در بسط و توسعه هنر معماری در آذربایجان، ضمن امکان خاطر نشان ساختن مرحله جدید (سده دوازدهم)، بر جای نهاده‌اند.

حد و مرز پایانی در اینجا سده شانزدهم میلادی است که روند استقرار و توسعه

حکومت صفویه را در برداشته است. ابتدا مرکز زندگی سیاسی، اداری و فرهنگی آن، چون گذشته، نواحی جنوبی آذربایجان بود. مع الوصف معماری این دوران نسبت به آثار معماری زمان ماقبل خود تفاوتی نداشته است. ساختمانهای اردبیل، اهر و سایر شهرها حاکی از این موضوع است. بعدها مراکز مهم حیاتی حکومت صفویه به جنوب شرقی، در داخل ایران، تغییر مکان یافت و آذربایجان به یکی از استانهای آن مبدل شد. عناصر ایرانی تمامی شئون زندگی و فعالیتهای حکومت صفویه رجحان گرفتند و در بسط و توسعه معماری که باعث بررسی و مطالعات مستقلی شده بودند، بیان مشخصی را کسب نمودند.^۷

دوره بندی داخلی دوران مورد بررسی و مطالعه با حوادث سیاسی ارتباط دارد که در بسط و توسعه آثار معماری آذربایجان به طرز مشهودی تأثیر به جای گذاشته است. حدود آن مثلاً استیلای مغول بوده است، هر چند عواقب آن در نواحی مختلف آذربایجان یکسان نبوده است. ویرانیها و خرابیهای ولایاتی که فاتحان از آنها عبور کرده اند، و دوره طولانی بعد، تقریباً قطع همه جانبه یا تقلیل قابل ملاحظه احداث ابنیه پیوسته با آنها (مسائل فوق الذکر) بوده است. تاریخ حکومت ایلخانیان با روندهای پیچیده مرتبط می باشد که در بسط و توسعه بعدی هنر معماری آذربایجان بازتاب مشخصی داشته است. تغییر شاهراههای کاروانرو تجاری بین المللی و خصوصیات تاریخ شهرها که مراکز فرهنگ عالی ساختمانی و معماری بوده اند: سقوط بعضی از این شهرها، ترقی و تعالی دیگر شهرها، پیدایش و رشد شدید دسته ای دیگر از شهرها نیز نقش خود را داشته اند. تغییرات معلوم و مشهور شرایط عمومی ساختمانی، ضمن تخریب خاص در سیمای معماری ابنیه برپا شده، به ویژه در ساختمانهای باشکوه، همراه بوده است.

استیلای مغول بسط و توسعه هنر معماری در اراضی آذربایجان را در دو مرحله به شدت محدود می سازد. تاریخ بعدی معماری آذربایجان امکان نمی دهد تا به مقیاس کافی مرز واضح و روشنی را معلوم داشت. افزون بر این، وقایع مهم در تاریخ سیاسی تأثیر معینی در بسط و توسعه آتی هنر معماری به جای می گذارند. تضعیف و سپس سقوط حکومت بزرگ ایلخانیان که فاقد روابط محکم سیاسی و اقتصادی داخلی بوده است در پی آمد خود

باعث تحکیم قابل ملاحظه بقایای حکومت‌های محلی و به وجود آمدن حکومت‌های مقتدر فئودالی گردید. به همین دلیل ترقی مشاهده شده مکتب‌های بومی هنر معماری به هیچوجه تصادفی نیست.

در آثار تاریخی معماری اواخر سده سیزدهم الی چهاردهم وجه اشتراک ساختمانی بیشتر از سده پانزدهم میلادی مشاهده می‌گردد که خطوط مشخصه سبکی آن مجدداً به وضوح نمایان است و مرتبط با جریانهای هنری و معماری شیروان و تبریز می‌باشد. بدین ترتیب دوره بندی داخلی دوران مورد بررسی و مطالعه ما که طی مطالب و مدارک مستند تأیید می‌شوند، به ترتیب زیر است:

سده دوازدهم - اوایل سده سیزدهم،

سده سیزدهم الی سده چهاردهم،

سده پانزدهم میلادی.

برنامه کار ما تابع بررسی چند مسأله که مهمترین بوده‌اند و تا چندی قبل موضوع پژوهش و بررسی مستقلی را تشکیل نمی‌داده‌اند، می‌باشد. برای روشن ساختن خصوصیات بسط و توسعه هنر معماری آذربایجان و مشخصه‌های وجوه خودویژگی همانند آن، سیستم‌بندی مدارک مستند و ساختار پژوهش بسیار مشمشرمتر بوده‌است، زیرا بررسی تنها آثار تاریخی جداگانه در توالی و استمرار وقایع نگاری میسر بوده‌است.

مؤلف این کتاب موضوع حل کامل کلیه مسائل عنوان شده را در برابر خود قرار نداده‌است. بررسی و مطالعه غیر یکنواخت آثار تاریخی، در دسترس نبودن قسمت قابل ملاحظه آنها برای تحقیقات، عقب ماندگی در مطالعه معماری خرابه‌های شهرهای دوران قرون وسطا و بعضی دیگر وضعیت‌ها، مانع از رسیدن به این هدف در حال حاضر می‌باشند. علاوه بر این نتایج تجزیه و تحلیل مطالب انباشته شده وسیع و مختلف الجوانب در جهت تأیید قاطعانه خودویژگی درخشان هنر معماری ملت آذربایجان بوده و امکان می‌دهد تا با اطمینان خاطر درباره مقام برجسته که حقا' تعلق به آن در روند طولانی و پیچیده بسط و توسعه معماری خاور نزدیک را دارد، سخن به میان آورد.^۸



توجه خوانندگان را به این امر معطوف می‌دارد که کتاب حاضر در نتیجه مطالعه و بررسی طولانی یک سلسه مسائل عمومی و خصوصی است که مدت‌ها همیشه در نگاه اول ربطی به یکدیگر نداشته‌اند. مدت زیادی گذشت تا اینکه مضامین گزارش‌های قرائت شده^۹ پایه و اساس فرضیه‌های کارها درباره مطالعه مکتب‌های بومی هنر معماری آذربایجان دوران فتودالیسم را تشکیل داد.^{۱۰} تثبیت اولیه تفاوت نامها و نامگذاریهای حرفه‌ای و تخصصی آثار معماری و استادکاران آرایش‌های هنر معماری در قرون وسطی^{۱۱} در مقالاتی که در آنها توانستیم اهمیت واقعی آنها را آشکار و مقایسه‌نمائیم، وقت زیادی را مصروف خود نموده‌است.^{۱۲} مسئله ارتباط متقابل هنری در هنر معماری ملت‌های خاور نزدیک که به طرز بسیار محکمی از لحاظ سرنوشت‌های تاریخی خود مرتبط به هم می‌باشند،^{۱۳} به تدریج در مسأله به وجود آمدن، بسط و توسعه و تغییر سبک‌های هنری رشد نموده‌است.^{۱۴} تجمع نمونه‌ها که مشخص‌کننده فعالیت خلاقه و معروفیت هنری معماری و معماران سرزمین آذربایجان می‌باشند، ادامه دارد.^{۱۵} بارها پیش آمده‌است که مجدداً به بسیاری از این مسائل مراجعت‌نمائیم و به بررسی مجدد آنها بپردازیم، چون که ضرورت مبرم گسترش آتی و تعمیق بررسی و مطالعه بعضی آنها که باقیمانده بسیار مبرم و کم مطالعه شده می‌باشند، واضع و آشکار است.

در طول مدت انجام کارهای تحقیقاتی و مطالعاتی، مثلاً در دوره بیست ساله، بارها پیش آمده‌است که با دانشمندان بسیاری تماس گرفته و شور و مشورت و تبادل افکار نمایم، دانشمندانی که در این زمینه یا زمینه‌های مشترک مشغول کار می‌باشند. در این ملاقات‌ها با بسیاری از آنها اشتراک نظر علمی بسیاری وجود داشته‌است.

بررسی و مطالعه آثار هنر معماری آذربایجان همچنان ادامه دارد و دانشمندان به پژوهشهای علمی خود ادامه می‌دهند.^{*}

*. این مقاله مقدمه‌ای بر کتاب «هنر معماری آذربایجان در سده‌های دوازده الی پانزده میلادی و جایگاه آن در معماری

خاور نزدیک» است که حاوی بررسیهای محققانه آثار تاریخی و هنر معماری آذربایجان است. این کتاب در سال ۱۹۶۶ م توسط انتشارات «دانش» بخش ادبیات شرق در مسکو انتشار یافته. مترجم امید آن را دارد که در آینده بخشهایی و یا تمامی آن را برای استفاده محققان ایرانی به فارسی برگرداند. آ

1- H. Saladin, Manuel d'art musulman, t.1, L' architecture, Paris, 1907; S.K. Jetkin, Islam mimarisi, Ankara, 1959.

2- E. Kunel, Islamische Kunst [in A. Spriger, Handbuch der Kunstgeschichte, Bd. VI, Leipzig, 1929];

- و. آلپاتف، تاریخ عمومی هنر، جلد اول، مسکو- لنینگراد، سال ۱۹۴۸ م.

3- B. Fletcher, A history of architecture on the comparative method, London, 1945.

4- F. Sarre, Denkmaler persischer Baukunst, Berlin, 1901-1910; D.N. Wilber, the architecture of Islamic Iran, The I 1-Khanid period, Princcton, Newjersey, 1955.

5- G.E. Arseven, L'art turc depuis son origine jusqu'a nos jours, Istanbul, 1939.

۶- مطالعات و تحقیقات آ.آ. علیزاده، و.ف. مینورسکی، ای.پ. پتروشفسکی و دیگران.

۷- آ.و. سلام زاده، معماری آذربایجان در سده‌های شانزده الی نوزده میلادی، باکو، سال ۱۹۶۴ م.

۸- در کتاب حاضر امکان آن وجود نداشته است تا تشریح مفصل و کامل تری از آثار تاریخی مورد بررسی و تحقیق هنر معماری به عمل آید و تصویرها و نقشه‌های اندازه‌گیری و ابعاد آنها به تعداد بیشتری ارائه گردد. برای مطالعه به کتابهای نامبرده زیر مراجعه شود:

مجموعه «معماری آذربایجان در دوره نظامی»، مسکو- باکو، سال ۱۹۴۷ م. مجموعه «آثار تاریخی معماری

آذربایجان»، جلد اول، مسکو- باکو، سال ۱۹۴۶ م. جلد دوم، باکو، سال ۱۹۵۰ م؛ س.آ. داداشف، م.آ. حسین اف، «مجموعه

ابنیه کاخ شیروانشاهان در باکو»، مسکو، سال ۱۹۵۶ م؛ مجموعه «مسائل بازپیرایی آثار تاریخی هنر معماری

آذربایجان»، باکو، سال ۱۹۶۰ م؛ حسین اف، ل. برتانیسکی، آ. سلام زاده، «تاریخ معماری آذربایجان»، مسکو، سال

۱۹۳۶ م. (شامل کتابشناسی کامل)، و همچنین نشریات ادواری جداگانه مربوط به آثار تاریخی که هر چندی منتشر

می‌شده‌اند و در متن کتاب و در زیر نویس‌های پای صفحه‌ها به آنها اشاره شده است.

۹- ل. س. برتانیسکی، مسئله مربوط به مطالعه سمت‌گیریهای معماری آذربایجان در دوران قرون وسطی، نشریه شماره ۹

- ۱۰- ل. س. برتانیسکی، مکتب‌های معماری آذربایجان در دوران قرون وسطا (سده‌های ۱۵-۱۲)، انتشارات فرهنگستان علوم، جلد دوم، سال ۱۹۴۹ م.
- ۱۱- ل. س. برتانیسکی، مشخصات مطالب مربوط به آذربایجان در دوران قرون وسطا، گزارشهای فرهنگستان علوم آذربایجان، جلد دوم، سال ۱۹۴۶ م شماره ۳.
- ۱۲- ل. س. برتانیسکی، آ. و. سلام زاده، هنرمندان و استادکاران هنر معماری آذربایجان در دوران قرون وسطا، نشریه شماره ۱۰ فرهنگستان علوم آذربایجان، سال ۱۹۵۴ م، القاب هنرمندان و استادکاران هنر آرایش معماری از روی کتیبه‌های ساختمانی آذربایجان، کتیبه‌های مشرق زمین، مسکو، سال ۱۹۶۰ م.
- ۱۳- ل. س. برتانیسکی، درباره مسأله ارتباط متقابل در هنر معماری دوران قرون وسطای آذربایجان و آسیای میانه، گزارشهای شماره فرهنگستان علوم آذربایجان، جلد چهارم، سال ۱۹۴۸ م.
- 14- L.S. Bretanitsky, Architectural schools of medieval Azerbaijan and the problem of stule in the Ner Eastern countries, Moscow, 1960, XXV. International Congress of Orientalists. Perers presented by the USSR delegation.
- ۴- ل. س. برتانیسکی، درباره مسئله سبک در رابطه با دروان بندی تاریخ معماری کشورهای خاور نزدیک، نشریه شماره ۴ «ملل آسیا و آفریقا»، سال ۱۹۶۴ م.
- ۱۵- در مقایسه نقشه‌ها و کروکیهای چاپ شده در زمانهای مختلف مشخص است. به «مکتب‌های معماری آذربایجان قرون وسطا...» اثر ل. س. برتانیسکی، صفحه ۹۳، ۹۵ و دیگر آثار این نویسنده تحت عنوان «مکتب‌های معماری و مسائل سبک در هنر معماری آذربایجان قرون وسطی» و مجموعه منتشر شده به افتخار آکادمیسین ای. آ. اوربلی به نام «مطالعات و تحقیقات در تاریخ و فرهنگ ملل شرق زمین»، مسکو- لنینگراد، سال ۱۹۶۰ م، صفحه ۴۲ و ۴۷ مراجعه شود.

سندی ناشناخته

درباره

حزب سوسیال دموکرات ایران

«اجتماعیون عامیون»

ص. علی یف

تاریخ سازمانهای انقلابی ایران در دوران انقلاب سالهای ۱۹۱۱-۱۹۰۵م. [انقلاب مشروطیت] مورد توجه ایرانشناسان شوروی (ی. بور-رامنسکی، م. س. ایوانف، گ. س. آروتونیان، ن. ک. بلووا و دیگران) می باشد. بررسی نحوه تشکیل و فعالیت «اجتماعیون عامیون» (سوسیال دموکراتها)- اولین حزب سیاسی انقلابی توده های زحمتکش ایران که نقش قابل ملاحظه ای در دوران جنبش مشروطیت در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۰۵م. داشته است، مورد عنایت خاص آنان است. بعضی نویسندگان غربی واقعیت وجودی چنین سازمانی را مورد شک و تردید قرار می دهند. گ. ی. ویلر مدیر مرکز تحقیقات آسیای مرکزی در مقاله ای در رابطه با تاریخنگاری شوروی درباره ایران دوران سالهای ۱۹۱۱-۱۹۰۵م. خاطرنشان می سازد که در کتاب ملک الشعرا بهار تحت عنوان «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» سخن از وجود دو حزب در سال ۱۹۰۸م. در ایران شده است. گ. ی. ویلر ادامه می دهد: «وی (ملک الشعرا بهار) از مجاهدین به عنوان حزب ذکر می به میان نمی آورد. در صورتی که ایوانف مجاهدین را به عنوان حزبی که مشغول فعالیت بوده مورد بررسی قرار می دهد و حتی مرانامه کامل آن، مصوبه سپتامبر سال ۱۹۰۷ در کنفرانس مجاهدین را نقل می نماید».^۱ بنابه عقیده ویلر م. س. ایوانف و ای. م. رائیسر اطلاعات خود را درباره حزب مجاهد، عمدتاً از مقاله ی. بور-رامنسکی، مندرج در مجله «تاریخنگار-مارکسیست» (شماره ۱۱، سال ۱۹۴۰م.) اقتباس نموده اند.^۲ به نظر مؤلف انگلیسی در این باره هیچگونه اختلاف نظری بین مورخان شوروی و ایرانی وجود ندارد. بدین منظور کافی است که با تاریخنگاری معاصر ایران درباره انقلاب سالهای ۱۹۱۱-۱۹۰۵م. آشنا شویم.

احمد کسروی (گ. ی. ویلر که به یکی از آثار وی استناد می نماید نام آوازی فارسی آن را تحریف نموده است.^۳) در اثر خود به نام «تاریخ مشروطیت ایران» اغلب

مشخصات و فعالیت اجتماعیون عامیون و اعضاء فعال آن را خاطر نشان می نماید.^۴ درباره حزب اجتماعیون عامیون سایر نویسندگان ایرانی نیز مطالبی نوشته اند که عبارتند از: علی آذری، آ. نوائی، ک. طاهرزاده، مهدی ملک زاده، فریدون آدمیت و دیگران. آنان وجود حزب اجتماعیون عامیون را قبول دارند و روابط نزدیک آن با سازمانهای حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در قفقاز را خاطر نشان می سازند و به کمک برادرانه شعبات حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در قفقاز، بخصوص بلشویکهای قفقاز، به انقلابیون ایران اهمیت زیادی قائلند. فقط حسن تقی زاده است که تمایل به بی اهمیت جلوه دادن این کمک برادرانه در نوشته هایش شهود می باشد.

در سالهای اخیر اسناد و مدارک جدیدی درباره مناسبات فی مابین حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، بخصوص بلشویکها، با انقلابیون ایران و همچنین با حزب اجتماعیون عامیون کشف شده است. مثلاً در گزارش کلانتر محله ۳ دادستانی دادگاه منطقه ای باکو، به تاریخ ۴ دسامبر سال ۱۹۰۶ م، که در آرشیو مرکزی تاریخ آذربایجان نگهداری می شود، گفته شده است: «سرایدار چاپخانه واقع در خیابان «پراچچنایا» و «آزیاتسکایا» اظهار داشته است که در ساعت ۹ صبح روز ۴ دسامبر هشت مرد مسلح به رولور وارد چاپخانه شدند، تمامی افراد را زندانی نمودند و شروع به چاپ اوراقی که در دست داشتند کردند (حروف چینی آماده شده با خود داشتند و کاغذ نیز با خود آورده بودند). اوراقی که چاپ کرده بودند ۳۰۰۰ برگ بود. پس از رفتن آنها چند برگ از بروشور چاپ شده در آنجا باقی ماند.»^۵

هشت صفحه از بروشور چاپ شده به زبان فارسی (صفحات ۶ الی ۱۳) که در پرونده های دادستانی دادگاه منطقه ای باکو حفظ و نگهداری می شود ارزش به سزائی در بررسی و مطالعه تاریخ سازمانهای انقلابی ایران در دوران انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۰۵ م. دارد.^۶ در این صفحات هدف حزب انقلابی ایران، هر چند که نام آن ذکر نشده است، بیان می شود. بر اساس مفاد و مطالب مندرج در این سند، و همچنین نظر به اینکه در سال ۱۸۹۰ م. فقط یک حزب ایرانی در باکو فعالیت داشته است، ما به این نتیجه رسیده ایم که صفحات کشف

شده قسمتی از مرامنامه حزب اجتماعیون عامیون می‌باشد. آنچه که در این باور نظریات ما را تأیید می‌نماید، تأثیر مرامنامه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در این صفحات یافته شده چایی است که تاریخ نگاران ایرانی نیز بدان اشاره دارند. متن کشف شده در باکو اولین نسخه اصلی فارسی، هرچند ناقص، مرامنامه حزب اجتماعیون عامیون می‌باشد، زیرا تا قبل از این فقط متن روسی مرامنامه حزب مجاهد مصوبه در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۷م. مشهود را در دست داشتیم. نسخه اصلی مرامنامه مذکور این امکان را به دست می‌دهد تا در تاکیدن. ک. بلووا درباره اینکه حزب مجاهد تا سپتامبر سال ۱۹۰۷م. فاقد مرامنامه بوده است، شک کنیم و آن را مورد تردید قرار دهیم.^۷

مقایسه و تطبیق مرامنامه کشف شده در باکو با ترجمه روسی مرامنامه حزب مجاهد که توسط بور-رامنسکی منتشر شده است، یکبار دیگر این عقیده را تأیید می‌نماید که اجتماعیون عامیون فاقد یک مرامنامه واحد که تمامی سازمان از آن تبعیت نماید بوده است. گهگاه سازمانهای مختلف، مثلاً، سازمان تبریز، خود به طور مستقل مرامنامه را می‌پذیرفته‌اند (نوشته‌های احمد کسروی مؤید این گفتار است). کلیه سازمانهای اجتماعیون عامیون ضمن تنظیم مرامنامه از محتوای مرامنامه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه مطالب زیادی را گرفته‌اند. به طوری که از روزنامه «فریاد» مشهود می‌باشد در این مرامنامه عمدتاً از قسمتهای مهم مرامنامه قفقاز (باکو) استفاده شده است.^۸ به نظر می‌رسد که بدلیل خواسته‌های مندرج در آن، در سال ۱۹۰۶م.، اعضای حزب که از باکو آمده بودند به انجمن ایالتی تبریز پیشنهاد نمودند تا دارائیهای ثروتمندان بزرگ را در میان دهقانان تقسیم نمایند (در اسناد تفکیک و تقسیم گفته شده است). علت فقدان مرامنامه واحد حزب اجتماعیون عامیون را چنین می‌توان توضیح داد که، صرف نظر از فعالیتهای زیاد اعضای آن در انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۰۵م.، رهبران سازمانهای مختلف آن در مواضع طبقاتی مختلفی قرار داشته‌اند که ترکیب نامتجانس اجتماعی حزب بوده است.

کمیته باکو که کمیته مرکزی به حساب می‌آید و با سازمانهای خود در تبریز، گیلان، تهران و سایر نقاط ارتباط داشت، از نفوذ و اعتبار بسیاری در سالهای

۱۹۰۷-۱۹۰۶م. بر خوردار بود.

مرامنامه حزب مجاهد که در سال ۱۹۰۷م. در مشهد پذیرفته شد، در مورد بعضی مسائل مهم با مرامنامه اجتماعیون عامیون کشف شده در باکو تفاوت دارد. در مرامنامه مشهد در مورد مسأله زمین گفته می شود که زمین های شاه باید مصادره و در میان خانواده های روستائی به طور بلاعوض تقسیم گردد. در مرامنامه باکو ذکر شده است زمین به آن کسی تعلق دارد که روی آن کار می کند. این نظریه آن شعاری را به خاطر می آورد که بلشویکهای روسی در دوران انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵م. مطرح کرده بودند.

در مرامنامه باکو این خواسته مطرح می شود که برای سالخوردگان و کودکان بی سرپرست و یتیمه زنان مقرری تعیین شود، در مرامنامه مجاهد (ماده ۹) ذکر می شود که برای فقرا و یتیمیان ماواء و برای بیماران مریضخانه به وجود آورند. هر دو برنامه هشت ساعت کار روزانه را تقاضا دارند. در مرامنامه باکو ماده مهمتی گنجانیده شده است مبنی بر بهبودی شرایط زندگی توده های زحمتکش به طریق احداث خانه های سازمانی توسط دولت. هم در مرامنامه باکو و هم در مرامنامه مشهد احداث و برپائی مدارس در تمامی روستاها و شهرها و لغو باج و خراج و مالیات از افرادی بی بضاعت و مستمندان درخواست شده است. در مرامنامه باکو، در تفاوت با مرامنامه مشهد، بازهم تقاضای دیگری نیز مطرح می شود و آن عبارت است از کاهش میزان عوارض گمرکی برای مایحتاج روزانه مردم (مانند قند و چای و نفت و همانند آنها).

قسمت خاص مرامنامه باکو مربوط به درخواست آزادی توده های زحمتکش در برابر زورگویی عمال دولت و برقراری آزادیهای دموکراتیک: آزادی اجتماعات، عقیده، بیان، مطبوعات، اتحادیه های کارگری و عقاید مذهبی می باشد. ماده ۵ مرامنامه مشهد نیز شامل خواسته های آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، انجمن ها و غیره است، ولی فاقد ماده مربوط به آزادی عقاید مذهبی می باشد، علاوه براین، در اساسنامه مجاهد مصوبه ۱۹۰۷م. مشهد درباره اختیارات خاص دادگاههای حزب سخن به میان آمده است که حق دارند اعضاء خود را در قبال «خیانت به دین» مجازات نمایند.

در سر آغاز مرامنامه با کو ذکر شده است که برقراری تساوی کامل بین اعضاء انجمن ها، صرف نظر از اختلاف ملی و عقاید مذهبی شهروندان مختلف هدف نهائی حزب می باشد.

بدین ترتیب، می توان نتیجه گرفت که مرامنامه اجتماعیون عامیون با کو در میان دو مرامنامه، در مقایسه با مرامنامه مشهد، انقلابی تر است. در این مرامنامه به وضوح تأثیر مرامنامه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه و شعارهای انقلابی بلشویکها در مورد مسائل ارضی در دوران انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ م. کاملاً مشهود است.

به نظر ما، مجاهد و اجتماعیون عامیون از نظر ماهیت اسمی یک حزب می باشند. اجتماعیون عامیون در سال ۱۹۰۴ یا ۱۹۰۵ م. (در اوایل دوره ۱۹۰۶-۱۹۰۵ م.) تشکیل شد و نام «حزب سوسیال دموکراتهای ایران»، «اجتماعیون عامیون فرقه ایران» بخود گرفت و این امر از سند ذکر شده در کتاب کرمانی مشهود است.^۱ مع الوصف در اسناد منتشره در سال ۱۹۰۷ م. این حزب خود را «حزب مجاهد سوسیال دموکراتهای ایران» می نامد و گهگاه به سادگی مجاهد نام می برد؛ همان طوری که حزب سوسیال دموکرات مسلمان نیز به سادگی خود را «اقت» می نامید. با این حال نباید مفهوم مجاهد را که در رابطه با تمامی انقلابیون به کار برده می شود، با یک سری سازمانهای انقلابی بورژوازی ایرانیان در آسیای میانه و سایر نقاط، با مفهوم ثانویه «اجتماعیون عامیون» یعنی مجاهد ادغام و اشتباه نمود.

در اینجا صفحاتی از مرامنامه حزب اجتماعیون عامیون را که بزبان فارسی در با کو [در چاپخانه ای که برای چاپ آن به زور وارد شده بودند] کشف شده است، عیناً نقل می نمائیم:

«... که بتواند زراعت بکند باید به او زمین داده شود که اخراجات سالیانه کلفت او از همان زمین بگذرد و قس علی هذلقیاس عمل زمین را باید بهمین ترکیب تقسیم کرد. چون کار به این طور بگذرد دیگر رعایا اذل احتیاج مردمان جبار بیرون خواهند آمد و همه غنی خواهند شد. کینه و کدورت برطرف شده و دیگر خون ناحق در زمین ریخته نمی شود و دیگر این فرقه اصلاح فتنه و فساد را خواهند اند. کرور کرور جانها که در راه

دعاوی ملت تلف می نمایند و جوان های سر و قد هدف گلوله های توپ و تفنگ می شود و چه بسیار شهرها و قصبه ها در این جنگها خراب و زنان ما بی شوهر و اطفال ما یتیم می مانند. مقصد این فرقه تمام بر ضد این عمل می شود است که بکلی از میانه مرتفع گردیده منسوخ شود و راضی نیستند که خون احدی در روی زمین ریخته شود خواه از هر فرقه و هر ملت باشد تفاوت ندارد (بنی آدم اعضای یکدیگرند)

منظور ایشان این است که بلافرق هر مذهب و ملت در تحت مساوات و عدالت باشند در این صورت معلوم است یک مرتبه به این مقصود عالی نمی توان نایل گردید و به این درجه اعلا فوراً نمی توان عروج کرد چونکه ملت مقدسه ما حالیه در وادی جهالت زیون شده و بنادانی گرفتارند و خیر خود را از شر تمیز نه بدهند. لهذا باید مطلب را متدرجا اظهار کرد و چیزی که امروز بر ما لازم است و باید در تدارک او باشیم از قرار ذیل است. اول) جمیع ملک زمین باید در تحت اختیار آن کس باشد که با رنج دست خود می کارد نه با استفانت عمله و فعله

دویم) اربابان صنایع چه شاگرد و چه مزدور یا اشخاص فعله و عمله و چه نوکر از قبیل میرزا و دفتر دار و سرشته دار و غیره که از کسب یومیه نان خود را تحصیل می کنند باید در شب و روز بیشتر از هشت ساعت کار نکنند یعنی مجبور نباشند بیشتر کار کنند مگر به میل خودشان یا بطمع زیادی اجرت و مواجب و اجرت یومیه آنها باید افزوده شود. سوم) باید زنهای بیوه و اطفال بی پرستار یا پیر مردان که بواسطه سالخوردگی قادر بر کار کردن نیستند از طرف دولت پرستاری و مراعات شود یعنی در حق ایشان امله برقرار شود

چهارم) اشخاصی که از شدت فقر در خرابه ها و در زیر زمین های نمناک و منزلهای متعفن مسکن نموده که مورث بعضی امراض مزمنه و افلج و غیره می گردد باید از جهت ایشان از طرف دولت منزلهای ارزان ساخته شود و مخارج این منزلها از جانب دولت باشد بعد به قیمت ارزان کرایه بدهند.

پنجم) از جهت اطفال یتیم و فقیر در هر شهر و قریه مکاتب و مدارس تأسیس شود

ششم) مالیات دیوانی باید کم شود (عوارض) به این ترکیب اشخاصی که بی بضاعت و مفلسند نباید عوارض یا مالیات مؤخذه شود مگر اشخاص دارنده که از قدر گذران سالیانه خود زیادتر داشته باشد هر چه از گذران سالیانه بیشتر بماند مالیات باو تعلق خواهد گرفت به مناسب مال از کم کم و از زیاد زیاد خواه نقد باشد یا جنس چه در شهر و چه دهات چنانچه شرح او خواهد آمد.

هفتم) تخفیف گمرک است اشیائی که از خارجه می آید که فقرا محتاج باو هستند از قبیل قند و چای و نفت و غیره باید از گمرک آنها کاست تا ارزان شود. این فرقه آزادی طلب مقصودشان این است آن کسانی که خون ملت می خورند از قبیل حکومت و سرتیپ و سرهنگ سایر صاحب منصب و تابعین حکومت مثل فراشی و غیره ملت بیچاره را از دست این ستمکاران آزادی بخشد. آیا ملت را چگونه باید خلاص کرد.

اول) باید از حکومت درخواست کرد آزادی مشورت را یعنی جماعت در کمال آزادی در یک جا جمع شده در کارهای خود مصلحت نمایند. دوم) آزادی لسان یعنی جماعت با حکومت و دولت بتوانند گفتگو نمایند و هر چیزی را که مضر به حال ملت است رفع نمایند.

سوم) آزادی مطبوعات یعنی کتابها و روزنامه ها که جماعت بتوانند به ذریعه روزنامه جات احتیاجات خودشان را نوشته منتشر نمایند، از طرف دولت ممنوع نباشند. چهارم) آزادی اتفاق اربابان صنایع و حرفت در خصوص احتیاجات نسبت به صنعت خودشان اتفاق نموده هر چه لازم باشد از دولت طلب نمایند چونکه در هر کاری جمعیت و اتفاق شد می تواند کاری را از پیش به بردنه ینکه یک نفر یا دو نفر.

پنجم) آزادی مذهب یعنی از روی قانون شریعت مطهره هر کس بهر دین و بهر مذهب که هست نباید او را مجبور کرد که ترک مذهب خود شرا بگوید و به دین دیگر گرویده بشود مگر به میل خودش و حکومت هم مختار نباشد که کسی را جبراً بدین دیگری دعوت نماید تا اینکه تمام ملل با یکدیگر برادر وار رفتار نمایند.

қид ин فصل نه در خصوص ايران است چونكه در ايران مثل ساير دولت متعرض
 مذهب و ملت ديگرى نمى شوند نه از طرف حكومت و نه از طرف رعىت. مثلاً روس از
 زمان پتر كبير تا بحال هميشه مذاهب متفرقه كه در روسيه سكنا دارند مثل مسلمان و
 يهودى و ارمنى و پلياك خيلى از اين مذاهب را جبراً روس كردولى در ايران اگر هم كسى
 را بدين اسلام دعوت كرده اند از روى دلايل عقليه و براهن قاطع بوده.

ششم) آزادى تعطيل يعنى عمله و مزدور هر گاه خواسته باشند متفقاً جمع شده
 محض پيشرفت مطالب خود در خصوص

В меншеведской программе по вопросу о земле говорится, что шахские земли должны быть безвозмездно конфискованы и разделены между крестьянскими семьями, а помещичьи земельные участки выкуплены банком также и распределены между крестьянами. В бакинской программе минимум выдвигается тезис о том, что земля должна принадлежать тому, кто ее обрабатывает. Этот тезис очень напоминает лозунг, который выдвигали русские большевики в период революции 1905—1907 гг.

В бакинской программе имеется требование об установлении пенсии старикам, беспризорным детям, вдовам, а в программе Муджахида (статья 9) говорится об организации приютов для бедных и немощных и больниц для больных. Обе программы выдвигают требование восьмичасового рабочего дня. В бакинской программе имеется важная статья с требованием улучшить жилищные условия трудящихся масс путем государственного строительства общественных домов. Как в бакинской, так и в меньшеведских программах имеется пункт об учреждении школ во всех селах и городах, об отмене податей и налогов с немощных. В бакинской программе, в отличие от меньшеведской, выдвигается еще требование о снижении таможенных пошлин на товары первой необходимости (сахар, чай, керосин и т. д.).

Специальный раздел бакинской программы посвящен требованию освободить трудящиеся массы от влияния государственных чиновников и установить демократически свободу: свободу собраний, слова, печати, профессиональных союзов, вероисповедания. Статья 5 меньшеведской программы также содержит требование свободы слова, речи, печати, собраний, общества и т. д. Однако в ней отсутствует пункт о свободе вероисповедания, более того, в уставе Муджахидов, принятом в Мешхеде в 1907 г., говорится о правах специальных судов партии, которые могли строго наказывать своих членов «за измену религии».

В преамбуле бакинской программы выдвигается как общепартийная цель партии установление полного равноправия между членами общества, независимо на национальную принадлежность и вероисповедание отдельных граждан.

Таким образом, можно прийти к заключению, что из двух программ бакинская программа «Эджтимаюн-е амийюн» в сравнении с меньшеведской более революционна. В ней четко обнаруживается влияние программы РСДРП и революционных лозунгов большевиков по аграрному вопросу в период революции 1905—1907 гг.

По нашему мнению, «Муджахид», «Эджтимаюн-е амийюн» — и существи названия одной и той же партии. «Эджтимаюн-е амийюн» была образована в 1904 или 1905 г. в Баку; в начальный период — 1905—1906 гг. она именовала себя «Иранская партия социал-демократов» («Эджтимаюн-е амийюн фирке-йе Иран»), как это видно из документов, включенного в книгу Кермани⁶. Однако в документах, опубликованных в 1907 г., партия называет себя «Партия „Муджахид“ иранских социал-демократов», а иногда просто «партия Муджахид», так же как мусульманская социал-демократическая партия называлась часто просто «Гумметом». Однако не следует смешивать понятие муджахид, употребляемое в отношении всех революционеров и ряда буржуазных ре-

подполковников организаций иранцев в Средней Азии и других местах, со вторым названием «Еджтимаюн-е аминон» -- «Мудехахид».

Нижне воспроизводится программа партии «Еджтимаюн-е аминон» на языке оригинала:

که بتواند آرامت بکند باید به او زمین داده شود که اخراجات سالیانه کلفت اول همان زمین بگذرد و قسمتی هذلقیاس عمل زمین را باید بهمین ترکیب تقسیم کرد. چون کار به این طور بگذرد دیگر راهای ازل احتیاج مردمان جبار بیرون خواهند آمد و همه غنی خواهند شد کینه و کدورت برطرف شده و دیگر خون ناحق در زمین ریخته نمیشود و دیگر این فرقه اصلاح فتنه و فساد را خواهند کرد. کرور کرور جانهاکه در راه دعاوی ملت تلف می نمایند و جوان های سروقد هدف گلوله های توپ و تفنگ

«*Нашиль аль-Ислам Иермани*, Фаظم الاسلام کر مانی، تاریخ بیداری ایرانیان،
История пробуждения иранцев), تهران, 1953, стр. 519-522.

میشود و چه بسیار شرع ها و قصبه ها در این جنگها خراب و زنان ما بی شوهر و اطفال ماتیم میمانند. مقصد این فرقه تمام برضد این عمل میشود است که یکی از میانه مرتفع گردیده منسوب شود و راضی نیستند که خون احدی در روی زمین ریخته شود خواه از هر فرقه و هر ملت باشد تفاوت ندارد (بنی آدم اعضاء یکریگزند) منظور ایشان اینست که بلا فرق هر مذهب و ملت در تحت مساوات و عدالت باشند در این صورت معلوم است یکمرتبه به این مقصود عالی نمیتوان نایل گردید و به این درجه اعلا فوراً نمیتوان مروج کرد چونکه ملت مقصد ما حالیه دروایی جهالت و بون شده و بنادانی گرفتارند و خیر خود را از شتر میزنند. لهذا باید مطلب را متدرجاً اظهار کرد و چیزیکه امروز برالزام است و باید در تذکر او باشیم الزام

اول) جمیع ملوک زمین باید در تحت اختیار آن کس باشد که بارنج دست خود میکارند نه بااستغانت میله و فعنه

دویم) اربابان صنایع چه شاگرد و چه مزدور یا اشخاص فعله و عمله و چه نوکر از قبیل میرزا و دفتر دار و سرشته دار و غیره که از کسب یومیه نان خود را تحصیل میکنند باید در شب و روز بیشتر از هشت ساعت کار نکنند یعنی مجبور نباشند بیشتر کار کنند مگر بهیچ خودشان یا بطمع زیادی اجرت و موجب و اجرت یومیه آنها باید افزوده شود

سوم) باید زنهای بیوه و اطفال بی پرستار یا بی پرستار که بواسطه سالفوردهگی قادر بر کار کردن نیستند از طرف دولت پرستاری و مراعات شود یعنی در حق ایشان امانه برقرار شود

چهارم) اشخاصیکه از شدت فقر در خرابه ها و در زیر زمین های نمک و منزلهای متعفن مسکن نموده که مورث بعضی امراض مزمنه و افنج و غیره میگردد باید از جهت ایشان از طرف دولت منزلهای ارزان ساخته شود و مخارج این منزها از جانب دولت باشد بعد بقیصه ارزان گرایه بدهند.

پنجم) از جهته اطفال یتیم و فقیر در هر شهر و قریه مکاتب و مداریس تاسیس شود

ششم) مالیات دیوانی باید کم شود (موازی) به این ترکیب اشخاصیکه بی بضاعت و مغلسند نباید موازی یا مالیات مواخذه شود مگر اشخاصی دارنده که از قدر گذران سالیانه خود زیادتر داشته باشد هرچه از گذران سالیانه بیشتر بماند مالیات باو تعلق خواهد گرفت به مناسب مال از کم کم و از زیاد زیاد خواه نقد باشد یا جنس چه در شهر و چه دهات چنانچه شرح او خواهد آمد

هفتم) تخفیف کمرک است اشیا ذریکه از خارجه میآید که فقرا محتاج باو هستند و قبیل قند و چای و نفت و غیره باید از کمرک آنها دست قاذر آن شود. این فرقه آزادی طنب مقصودشان این است آن کسانیکه خون ملت میخورند از

قمیل حکومت و سرتیب و سرهنگ سایر صاحب منصب و تابعین حکومت مش
فراموشی و غیره ملت بیچاره را از دست این ستمکاران آزادی بخشد. آیا مترا چگونگی
باید خلاص کرد.

اول) باید از حکومت درخواست کرد آزادی مشورت را یعنی جماعت در کمال
آزادی تریک جامع شده در کارهای خود مصحت نمایند.

نویم) آزادی لسان یعنی جماعت با حکومت و دولت بتوانند گفتگو نمایند
و هر چیزی را که مضر بحال ملت است رفع نمایند.

سوم آزادی مطبوعات یعنی کتابها و روزنامه ها که جماعت بتوانند به دریغ
روزنامهجات احتیاجات خودشان را نوشته منتشر نمایند از طرف دولت ممنوع
نباشند.

۴) آزادی اتفاق اربابان صنایع و حرفت در خصوص احتیاجات نسبت به صنعت
خودشان اتفاق نموده هر چه لازم باشد از دولت طلب نمایند چونکه دهرکاری جمعیت
و اتفاق شد میتواند کاری را از پیش بهیچ نهی نیک یکنفر یا دو نفر.

۵) آزادی مذهب یعنی از روی قانون شریعت مطهره هرکس بهر دین و بهر مذهب
که هست نباید او را مجبور کرد که ترک مذهب خود شرا بگوید و بدین دیگر گردیده
بشود مگر بهیچ خودش و حکومت هم مختار نباشد که کسی را جبرا بدین دیگری
دعوت نماید تا اینکه تمام ملل با یکدیگر برادروار رفتار نمایند.

فید این فصل نه در خصوص ایران است چونکه در ایران مثل سایر دول متعرض
مذهب و ملت دیگری نمی شوند نه از طرف حکومت و نه از طرف رفیت. مثلا روس
از زمان پتر کبیر تا بحال همیشه مذاهب متفرقه که در روسیه سکنا دارند مثل
مسلمان و یهودی و ارمنی و پلیاک خیلی از این مذاهب را جبرا روس کرده ولی
در ایران اگر هم کسی را بدین اسلام دعوت کرده اند از روی دلایل عقلیه و براهین قاطع
بوده.

۶) آزادی تعطیل یعنی همه و مزدور هرگاه خواسته باشند متفرقا جمع شده محض
پیشرفت مطالب خود در خصوص

Приводим русский перевод документа:

«... Чтобы он мог заняться земледелием. Необходимо предоставить ему
землю, чтобы годовой расход его семьи был обеспечен данной землей,
землю следует распределить таким образом. Если так пойдет дела,
то крестьяне-арендаторы освободятся от унижительной нужды, от наси-
льков и все они [крестьяне] разбогатеют, злоба и горе будут устранены,
и больше на землю кровь несправедливо [обиженных] литься не будет;
далее эта партия желает устранения [всех] интриг и провокаций,
т. е. тысячи и тысячи [людей] лишаются жизни из-за национальных войн,
стройные юности становятся мишенью для пуль и снарядов оружия и ору-
дий, множество городов и поселков на этих войнах превращаются в руины,
женщины остаются без мужей, а наши дети становятся сиротами. Действия
данной партии целиком направлены против подобных злополучных слу-
чаев и на то, чтобы они были полностью искоренены и устранены; и они [члены
партии] против того, чтобы лилась кровь кого бы то ни было, к какой бы
партии и нации он ни принадлежал — это не имеет значения («Люди
являются частицами друг друга») ¹⁰.

Их [т. е. членов партии] целью является то, чтобы [представители]
всех без исключения народов и наций жили в условиях равенства
и справедливости. Понятно, что сразу этой высокой цели достичь нельзя
и на такую перипетию немедленно войти невозможно, ибо нам благосто-

венный парод сейчас находится в состоянии невежества и угнетения и не различает, что для него хорошо, а что плохо. Поэтому необходимо выявлять о целях постепенно; то, что сегодня нам нужно, к осуществлению чего мы должны приступить, состоит в следующем:

1) Все мульки и земля должны принадлежать тому, кто их обрабатывает своим трудом, не пользуясь (трудом) рабочих и батраков.

2) Работник промышленных предприятий, будь он ученик, поденщик или рабочий и чернорабочий, будь он служащий вроде мирзы, бухгалтера и десятника и т. д., который зарабатывает себе на хлеб ежедневным трудом, должен в один сутки работать не больше восьми часов, т. е. не должен быть принужден работать больше, разве только по собственному желанию

¹⁰ Наречения на «Гулестана» Саади.

1. G.E. Wheeler, Soviet Writing on Persia from 1906 to 1946,

در کتاب «Historians of the Middle East» (London, 1962, P.378).

۲. این استناد کاملاً دقیق نیست، زیرای. پور-رامنسکی اسانامه و مرانامه مجاهد را در مجله «کراسنی آرخیو» (آرشیو سرخ م.) شماره ۲ سال ۱۹۴۱م. منتشر نموده است.

۳. ویلر ضمن نقل قول از کتاب احمد کسروی نام آن را «تاریخ هیجده سال آذربایجان» ذکر می نماید، در صورتی که نام صحیح آن «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» است.

۴. احمد کسروی تبریزی، تاریخ مشروطه ایران، چاپ چهارم، صفحات ۱۵۱، ۱۹۴ و ۳۹۱

ه) بی مناسبت نمی بینم که نوشته یکی از نویسندگان مذکور، کریم طاهرزاده بهزاد را که در کتاب «قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران» (از انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا- تهران، سال ۱۳۳۴ش.) درباره حزب اجتماعیون عامیون آورده شده است، به اختصار، در اینجا نقل نمایم (مترجم):

«... که بدون اتحاد و اتفاق و رعایت اصول حزبی این اقدامات به نتیجه نخواهد رسید. باید اقدام اساسی کرد و

چنین ایام که کارها سخت پریشان بود مردی قوی قلب و با تدبیر و مطلع مثل علی مسیو قد علم کرده و شالوده فرقه اجتماعیون عامیون را طرح ریزی کرد. این مرد وطن پرست با فداکاریهای فوق العاده سازمان این فرقه را که شرح آن مفصل است اداره می کرد.

مرکز فعالیت این حزب کاملاً محرمانه بود به طوری که نام او را مرکز غیبی می گفتند. عده ای مثل مرحوم حاج رسول صدقیانی... و غیره با رهبری علی مسیو مرکزی را جهت انجام تعلیمات مهم تشکیل می دادند. باید توجه داشت که

لین کمیته با فرقه هم نام خود در قفقاز رابطه سیاسی داشت در درجه دوم رؤسای حوزه‌هائی بودند که هر کدام در زیر دست خود ۱۱ نفر عضو داشتند. این اعضاء مدت مدیدی، جز در تاریکی (برای اینکه می‌آدا همدیگر را پشناسند) با یکدیگر روبرو نمی‌شدند، یعنی هر ۱۱ نفر دستور حزبی را از سرپرست همان عده دریافت می‌کردند؛ خطرناکترین دستورات کمیته مرکزی بدون جزئی تخلف بموقع اجرا گذارده می‌شد...»

نامبرده ضمن تشریح فجایع عمال دولت به نام فراش و فراشباشی در تعقیب و شکنجه و کشتار اعضاء این فرقه چنین ادامه می‌دهد:

«... امروز از کلمه فراش و فراشباشی طبقه جوان ما مطلبی درک نمی‌کنند، ولی آنهائی که خاطرات دلخراشی از آن دوره دارند وقتی که نام فراش و فراشباشی می‌شنوند به خشم می‌آیند. کافی است که از عملیات آنها مثالی در اینجا ذکر شود. کریم نامی که عضو حزب اجتماعیون عامیون بود و در اجرای دستورات هیأت مرکزی بی‌باک و متهور بود، در گردش شبانه خود از طرف دسته‌های فراشهای محله گرفتار شد. فراشا این فدائی را به پاتوق فراشباشی برده در یک زیرزمین چهار میخ کردند و روی بدن او شمعیهای زیادی نصب و روشن نمودند و تا پایان سوختن شمع‌ها بازپرسی را ادامه داده و خواسته بودند که اسرار حزب را فاش کند ولی وقتی که موفقیت حاصل نکردند او را قطعه قطعه کرده و به زندگی این میهن پرست خاتمه دادند. مثال دیگر: حسن آقا نام مجاهد را زندانی کرده و یک پای آنرا در کند و زنجیر کرده و دستهای او را نیز بسته هر روز شلاق زده و پول می‌خواستند؛ یک روز فراش فکر تازه کرده و از قوطی عقری نزدیک پای زندانی انداخته و از زندانی پول خواست و التماس و خواهش حسن آقا به جانی نرسید. بالاخره زندانی با پای چپ خود با یک ضربت عقر را کشت؛ فراش از این عمل سخت عصبی شده و او را شلاق زیاد زده و گفت: فلان فلان شده، عقرت دولت را می‌کشی! ای بابی، عقرت دولت را می‌کشی! این قبیل اعمال وحشیانه یکی دوتا نبود. هر فردی از افراد این حزب که به دست فراشا می‌افتاد سرنوشت مشابهی پیدا می‌کرد. بنابراین در مقابل این تشکیلات مفصل آدم کشی و وحشیگری، یک حزبی که اعضاء آن عبارت از عده کسبه و صنعتگر بودند چه فداکاری و چه رشادتهائی می‌بایست از خود بروز بدهند تا پی این کاخ وحشیگری و استبداد را واژگون بکنند...»

(صفحات ۵۵ و ۵۶)

۵. بایگانی مرکزی دولتی آذربایجان - آرشیو تاریخ.

۶. اسناد مذکور ران. یا. ماکی یف محبت نموده و در اختیارم گذارده‌اند که از این بابت از ایشان بسیار ممنون و سپاسگزارم.

۷. ن. م. بلووا، درباره حزب سوسیال دموکرات ایران، «مسائل تاریخ و ادبیات کشورهای مشرق زمین» مسکو، ۱۹۶۰ م.

صفحه ۱۲۴.

۸. ن. ک. بلووا، در همین کتاب، صفحه ۱۲۳.

۹. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، سال ۱۹۵۳ م.، صفحات ۵۱۹ الی ۵۲۲.

سندی درباره تجارت ایران و روسیه
در
سالهای دهه سوّم و چهارم قرن هیجدهم

ن. گ. کوناکووا

در آرشیو دولتی ایالت حاجی طرخان (هشترخان) و در قسمت اسناد موجود در گنجینه شماره ۳۹۴ پرونده ۱۰۸۹ لیست جامعی نگهداری می‌شود که مربوط به تجارت ایران و روسیه در سالهای ۱۷۳۷ الی ۱۷۴۴ میلادی است. این سند براساس گزارشهای گمرکی حاجی طرخان و پتربورگ و احتمالاً بر طبق دستور خاص دولت روسیه که منافع خاصی را در رابطه با مسأله تناسب صادرات و واردات دنبال می‌نموده، تنظیم شده است.

ظاهراً لیست مذکور بر طبق دستور العمل دقیق تهیه و تنظیم شده است. در این لیست جزئیات پیش بینی شده و محاسبه جمع عوامل و موارد گوناگون گردش کالا دقیقاً منعکس می‌باشد.

لیست جامع شامل بیست برگ (۱۷۳ الی ۱۹۳) بوده و به صورت جدول تنظیم شده است. در بالای قسمت اول، سال و سپس فهرست انواع عوارض گمرکی قابل وصول از کالاهای تجارت شرقی، روسی و اروپای غربی ذکر شده است. در همین جا معلوم می‌شود که چه بازرگانانی در تجارت ایران و روسیه شرکت داشته‌اند. در قسمت دوم جدول مبلغ ارزش کالاهای ارسال شده از روسیه به ایران و میزان عوارض گمرکی قابل وصول بر حسب روبل و کوپیک ذکر شده است. قسمت سوم به همان ترتیب قسمت دوم می‌باشد، منتهی مربوط به کالاهای وارداتی از ایران و در دو بخش مجزا است: بخش اول: «برای تجارت داخلی» و بخش دوم: «برای صدور از بندر سن پتربورگ».

سند مذکور دارای جمع کل گزارش تجارت ایران و روسیه از سال ۱۷۳۷ الی ۱۷۴۴ و به تفکیک همه ساله است بوده و در پایان جمع بندی می‌شود. در این جدول تناسب صادرات و واردات، حجم کالاهای صادراتی و وارداتی و حقوق گمرکی بر حسب روبل مشخص می‌باشد.

در قسمت نتیجه‌گیری سند مذکور می‌توان چنین قضاوت نمود که دولت همچنین در پی آمار و ارقام مقایسه‌ای عوارض گمرکی در روسیه و ایران نیز بوده‌است. مع الوصف سند مذکور برطبق گزارش پاسخگوی چنین مسأله‌ای نبوده‌است.^۱

نظر به اینکه در این سند عمدتاً سخن از ورود کالا از پتربورگ و خروج از آن می‌رود، لذا اطلاعات مذکور، مقدم به همه، مربوط به وضع تجارت ترانزیتی ایران می‌باشد. آنها تأیید می‌کنند که در سالهای دهه سوم و دهه چهارم قرن هیجدهم تنها راه ترانزیت عبور کالا از شرق به غرب از راه روسیه، از طریق پتربورگ بوده‌است، در صورتی که در قرن هفدهم راه عمده ترانزیتی عبور کالا از خاک روسیه از طریق آرخانگلسک و نووگورودکبیر بود.

تجزیه و تحلیل لیست جامع مورد بحث امکان می‌دهد تا به بعضی نتیجه‌گیریهای مقدماتی درباره وضع تجارت ایران و روسیه در سالهای دهه سوم و چهارم قرن هیجدهم دست یافت؛ زیرا این سند، صرف نظر از ارزش استثنائی و خاص آن، اطلاعات کافی در اختیار ما نمی‌گذارد. به عنوان مثال، در این سند اطلاعات مربوط به ساختار صادرات و واردات، به استثنای چند مورد یادآوری درباره خروج ابریشم، اصلاً وجود ندارد.^۲

طبق مطالب مندرج در لیست جامع می‌توان به نقش گروههای مختلف بازرگانان اعم از روسی و شرقی و همچنین بازرگانان کمپانی انگلیسی در امر بسط و توسعه تجارت ایران و روسیه در دهه سوم و چهارم قرن هیجدهم پی برد.^۳ در این لیست ذکر شده‌است که تجار خیوه و بخارا نیز، علاوه بر تجار روسی، ایرانی، ارمنی و هندی در تجارت ایران و روسیه شرکت داشته‌اند؛ و در ضمن حضور تجار ترکیه هم در این تجارت به چشم می‌خورد.^۴

جدول شماره ۱ را به منظور روشن ساختن مطلب مورد بحث در اینجا نقل می‌کنیم. که حاکی از سهم تجار کشورهای مختلف در امر صادرات کالا از ایران به پتربورگ می‌باشد. در این جدول بخوبی مشهود است که در امر صادرات کالاهای ایرانی، تجار ارمنی همانند قرن هفدهم، دارای نقش اساسی و عمده بوده‌اند. سهم آنان در صادرات

ایران به روسیه ۳۷ درصد بود. و در پشت سر آنان تجار ایرانی با سهم ۲۴ درصد، هندی بیش از ۱۵ درصد، روسی بیش از ۱۴ درصد قرار دارند. سهم تجار انگلیسی در صادرات ایران غیر قابل ملاحظه بوده و رقمی کمی بیشتر از ۴ درصد را تشکیل می‌دهد.

ارقام مندرج در جدول شماره ۲ که مربوط به واردات از طریق پتربورگ به ایران می‌باشد، اطلاعات مربوط به نقش گروههای مختلف بازرگانان در تجارت ایران و روسیه در سالهای مذکور را تکمیل می‌نمایند.

تجار ارمنی چه در صادرات کالا از ایران و چه در واردات کالا از پتربورگ به ایران مقام اول را داشته‌اند: سهم آنان از این بابت ۶۰ درصد کل واردات ایران از روسیه بوده است. بازرگانان انگلیسی با سهم بیش از ۱۶ درصد دارای مقام دوم بوده و سپس بازرگانان روسی با سهم حدود ۱۱ درصد و هندی با سهم ۸ درصد در پشت سر آنها قرار داشته‌اند. سهم تجار ایرانی فقط ۴ درصد بوده که در مقام آخر قرار داشته‌اند.

نتایج ارقام و اطلاعات مقایسه‌ای مربوط به شرکت گروههای مختلف تجار در تجارت و مقدار کالاهای وارداتی و صادراتی از ایران (برحسب حجم پولی) در سالهای مذکور کاملاً مشهود و گویا است.

عنوان	واردات:	صادرات:
تجار روسی	۴۴۲۱۵۲ روبل ۹۴ کوپیک	۶۳۲۴۹۴ روبل ۸۱۱/۲ کوپیک
تجار ارمنی	۲۴۸۴۰۴۲ روبل ۵۱۱/۲ کوپیک	۱۵۹۸۹۴۳ روبل ۴۱/۲ کوپیک
تجار ایرانی	۱۷۲۵۱۷ روبل ۸۳۱/۴ کوپیک	۱۰۴۳۲۱۸ روبل ۵۳۱/۸ کوپیک
تجار هندی	۳۱۲۹۲۲ روبل ۹۶۱/۸ کوپیک	۶۶۱۰۸۳ روبل ۵۹۱/۸ کوپیک
تجار انگلیسی	۶۹۸۱۳۳ روبل ۹۲۱/۲ کوپیک	۱۷۵۳۱۶ روبل ۳۲۳/۴ کوپیک

از ارقام فوق معلوم است که تجار ایرانی در مقام اول و سپس تجار هندی و روسی قرار دارند که مبالغ صادراتی آنان به مراتب بیشتر از مبالغ وارداتی است. تجار ایرانی به عنوان مثال شش برابر بیش از مبلغ وارداتی (برحسب روبل) کالا صادر کرده‌اند که بدون

شک از نظر اقتصادی به نفع ایران بوده است.

تجار ارمنی و انگلیسی، در مقایسه با آنچه که از ایران خارج کرده‌اند، بیشتر کالا وارد ایران نمودند و در مقایسه با تجار ایرانی، هندی و روسی بیشتر در ورود کالا به ایران نقش عمده داشته‌اند. به عنوان مثال انگلیسیها به میزان چهار برابر کمتر از آنچه که وارد کرده بودند، کالا خارج نمودند که به عبارتی دیگر نقش آنان در صادرات کالا از ایران، در مقایسه با ورود کالا به ایران، چهار برابر کمتر بوده است.

ارقام مندرج در جدول جامع مورد بحث امکان می‌دهد تا درباره سیاست گمرکی دولت تزاری نیز به قضاوت نشست. میزان عوارض گمرکی چه برای کالاهای وارداتی و چه صادراتی یکسان بود، ولی تفاوت بین میزان عوارض گمرکی از تجار روسی و شرقی از یک طرف، و از کمپانی انگلیسی از طرف دیگر، بسیار قابل ملاحظه بود. سهم عوارض گمرکی از تجار روسی و شرقی $\frac{1}{18}$ کل مبلغ کالاها بود در صورتی که سهم عوارض گمرکی بازرگانان انگلیسی را $\frac{1}{13}$ تشکیل می‌داد. این امر یکبار دیگر تأیید می‌نماید که سیاست تشویق تجارت بازرگانان روسی و شرقی در مقایسه با بازرگانان اروپای غربی وجود داشته است.

قرارداد خاص روس و انگلیس، منعقد در سال ۱۷۳۴م. میزان عوارض گمرکی قابل وصول از کالاهای بازرگانان انگلیسی را مشخص و تنظیم نمود. این میزان عوارض گمرکی ۳ درصد کل ارزش کالا بوده که در پتر بورگ به «یفیموک» (سکه نقره) با احتساب هر «یفیموک» ۱۲۵ کوپیک و در حاجی طرخان به پول روسی پرداخت می‌شده است.

در اینجا باید مطلب دیگری را نیز در نظر داشت و آن اینکه عوارض گمرکی از کالاهائی که توسط انگلیسی‌ها وارد و خارج می‌شد، بطور منظم و مرتب و بدون تغییر دریافت می‌شده، ولی عوارض گمرکی از کالاهای تجار روسی و شرقی که به ایران صادر می‌شده است، تا صدور دستور خاص، دریافت می‌شد یا نه، معلوم نیست. جالب توجه این است که چنین تذکراتی بارها تکرار می‌شده و معمولاً در جاهائی مشاهده می‌شود که

صدور کالا از ایران به پتربورگ از طریق حاجی طرخان

سال	تجار					
	روسی	ارمنی	هندی	د ایرانی	ترکیه	خیوه
1737	76 670 p.	99 346 p. $78\frac{1}{2}$ κ.	90 948 p. $18\frac{3}{4}$ κ.	—	—	—
1738	42 597 p. $11\frac{3}{4}$ κ.	54 892 p. $26\frac{3}{4}$ κ.	57 034 p. $14\frac{1}{2}$ κ.	49 257 p. $96\frac{1}{8}$ κ.	—	138 p. $68\frac{1}{2}$ κ.
1739	94 008 p. $74\frac{1}{2}$ κ.	179 190 p. $24\frac{1}{2}$ κ.	186 878 p. $51\frac{1}{2}$ κ.	178 112 p. $74\frac{3}{4}$ κ.	—	—
1740	53 864 p. $89\frac{1}{2}$ κ.	221 212 p. $78\frac{1}{8}$ κ.	109 201 p. 94 κ.	136 411 p. 02 κ.	—	887 p. 50 κ.
1741	44 470 p. $67\frac{1}{4}$ κ.	201 194 p. $65\frac{5}{8}$ κ.	72 823 p. $16\frac{3}{4}$ κ.	30 054 p. 53 κ.	—	100 p.
1742	69 890 p. 40 κ.	18 652 p. 55 κ.	15 726 p. 10 κ.	175 620 p. 05 κ.	—	13 288 p. $83\frac{1}{4}$ κ.
1743	75 987 p. 85 κ.	356 281 p.	64 297 p. 88 κ.	325 430 p. $6\frac{1}{2}$ κ.	332 p. 46 κ.	94 501 p. $84\frac{1}{2}$ κ.
1744	175 005 p. $13\frac{1}{2}$ κ.	467 192 p. $75\frac{1}{4}$ κ.	64 173 p. $66\frac{1}{2}$ κ.	147 332 p. $10\frac{3}{4}$ κ.	—	66 538 p. 65 κ.
1737-1744	632 494 p. $81\frac{1}{2}$ κ.	1 597 943 p. $3\frac{3}{4}$ κ.	661 083 p. 60 κ.	1 043 218 p. $53\frac{1}{8}$ κ.	332 p. 46 κ.	1948 p. $18\frac{1}{2}$ κ.
						175 316 p. $82\frac{3}{4}$ κ.

P = روبل

K = کوبیک

وردود کالا از تبریز برگ به ایران

جدول شماره ۲

سال	تجار					
	روسی	ارمنی	ایرانی	هندی	ترکیه	انگلیسی
1737	38 747 p. 82 κ.	134 144 p. 22 κ.	—	26 512 p. 16 $\frac{1}{2}$ κ.	—	—
1738	14 707 p. 80 κ.	332 700 p. 59 κ.	23 912 p. 86 κ.	21 312 p. 56 $\frac{3}{8}$ κ.	—	3 421 p. 32 κ.
1739	52 685 p. 60 κ.	241 220 p. 60 κ.	42 198 p. 69 κ.	24 334 p. 52 $\frac{1}{2}$ κ.	—	—
1740	55 101 p. 25 κ.	254 307 p.	40 834 p. 21 $\frac{1}{2}$ κ.	87 404 p. 24 $\frac{1}{2}$ κ.	—	—
1741	45 109 p. 75 κ.	362 655 p. 66 κ.	19 359 p. 20 κ.	53 800 p. 27 $\frac{3}{4}$ κ.	—	17 317 p. 75 κ.
1742	47 685 p. 30 κ.	261 044 p. 70 κ.	11 165 p. 60 κ.	20 935 p. 39 κ.	—	23 039 p. 25 κ.
1743	117 017 p. 12 κ.	433 564 p. 12 $\frac{1}{2}$ κ.	13 024 p. 43 κ.	53 384 p. 14 κ.	4 765 p. 60 κ.	123 571 p. 77 $\frac{1}{2}$ κ.
1744	70 897 p. 30 κ.	464 315 p. 62 κ.	22 002 p. 83 $\frac{3}{4}$ κ.	24 739 p. 66 $\frac{1}{4}$ κ.	—	326 452 p. 15 κ.
1737— 1744	441 952 p. 94 κ.	2 484 042 p. 51 $\frac{1}{2}$ κ.	172 517 p. 83 $\frac{1}{4}$ κ.	312 922 p. 96 $\frac{7}{8}$ κ.	4 765 p. 60 κ.	3 421 p. 32 κ.
						460 600 p. 92 $\frac{1}{2}$ κ.

P = روبل

K = کوبیک

صدور کالا به ایران	ارسالی به ایران		حمل شده از ایران		افزایش صادرات		افزایش واردات	
	ارزش کالا	حقوق گمرکی	ارزش کالا	حقوق گمرکی	ارزش کالا	حقوق گمرکی	ارزش کالا	حقوق گمرکی
B 737 r.	223024 p. $9\frac{1}{2}$ κ	12631 p. $92\frac{5}{8}$ κ	359352 p. $87\frac{1}{8}$ κ	1473 p. $23\frac{5}{8}$ κ	—	—	136328 p. $77\frac{5}{8}$ κ	8841 p. 31 κ.
B 738 r.	396055 p. $13\frac{3}{8}$ κ	22513 p. $79\frac{1}{4}$ κ	203920 p. $17\frac{6}{8}$ κ	12214 p. $44\frac{1}{4}$ κ	$192134 p. 95\frac{3}{4}$ κ	10299 p. 35 κ.	—	—
B 739 r.	360940 p. $41\frac{1}{2}$ κ	20910 p. $2\frac{1}{4}$ κ	639077 p. $72\frac{1}{4}$ κ	38313 p. $12\frac{3}{8}$ κ	—	—	278137 p. $30\frac{3}{4}$ κ	17403 p. $10\frac{1}{8}$ κ.
B 740 r.	437738 p. 71 κ.	25109 p. $37\frac{5}{8}$ κ	601023 p. $77\frac{3}{4}$ κ	35976 p. $46\frac{3}{4}$ κ	—	—	163285 p. $6\frac{3}{4}$ κ.	10777 κ. $8\frac{3}{4}$ κ.
B 741 r.	498442 p. $63\frac{3}{4}$ κ	28289 p. $43\frac{1}{4}$ κ	347561 p. $85\frac{3}{8}$ κ	21291 p. 9 κ.	$150880 p. 78\frac{3}{8}$ κ	6998 p. $34\frac{1}{4}$ κ.	—	—
B 742 r.	571423 p. 24 κ.	36359 p. $49\frac{1}{8}$ κ	235759 p. $18\frac{1}{8}$ κ	17199 p. $71\frac{5}{8}$ κ	$275664 p. 5\frac{3}{4}$ κ	19159 p. $77\frac{1}{2}$ κ.	—	—
B 743 r.	745327 p. 19 κ.	43992 p. 42 κ.	941974 p. 30 κ.	58963 p. $28\frac{1}{4}$ κ	—	—	196647 p. 11 κ	14970 p. $86\frac{1}{4}$ κ.
B 744 r.	908407 p. 17 κ.	57692 p. 56 κ.	920242 p. 25 κ.	56811 p. $71\frac{1}{2}$ κ.	—	880 p. 84 κ.	11835 p. 8 κ.	—
جمع کل بر حسب سالها	4141358 p. $59\frac{1}{8}$ κ.	247569 p. $2\frac{1}{8}$ κ.	4308912 p. $13\frac{3}{8}$ κ	262243 p. 7 κ.	618679 p. $79\frac{7}{8}$ κ	37338 p. $30\frac{3}{4}$ κ.	786233 p. $31\frac{1}{8}$ κ.	51992 p. $36\frac{1}{8}$ κ.

P = روبل

K = کوبیک

صحبت از حمل کالا به ایران است.^۶ این امر نشان می‌دهد که دولت روسیه برای تشویق فروش کالا به ایران از تعویض و تغییر و لغو حقوق گمرکی برای کالاهای تجارت روسی و شرقی استفاده می‌نموده‌است. به عبارت دیگر، دولت روسیه بسیار مایل به صدور کالا به ایران در قبال صدور کالا از ایران بوده‌است.

در این رابطه نمونه دیگری نیز وجود دارد که بسیار جالب توجه می‌باشد. در نیمه اول قرن هیجدهم، دقیقاً به همان نحو قرن هفدهم، کالاهای متعلق به شاه ایران بدون عوارض گمرکی وارد می‌شد.^۷ در سال ۱۷۷۴ ترتیب موجود مربوط به تسهیلات درباره واردات و صادرات کالاهای شاه ایران به روسیه نقض گردید. در یکی از اسناد مربوط به ورود کالاهای دربار ایران به دستور خاص استناد می‌شود: «طبق دستور صادره از دفتر ایالتی حاجی طرخان، بتاريخ ۲۳ ژوئیه سال ۱۷۴۴م. مقرر شده است که کلیه حقوق و عوارض گمرکی بطور کامل دریافت شود که دریافت شد...».

ظاهراً دولت روسیه تصمیم گرفته بود که روند قدیمی واردات بدون پرداخت حقوق و عوارض گمرکی کالاهای «شاهانه» را قطع کند؛ زیرا این امر باعث خسران جبران ناپذیر خزانه دولت بوده و باعث نارضایتی حتمی از طرف «مهمانان نامی» روسیه می‌شد. در جدول شماره ۳ نتایج لیست جامع و ارقام و اطلاعات تمامی سند به طرز مشهودی جمع بندی می‌شود و به صورت تابلو تجارت ایران و روسیه، به طور همه ساله از سال ۱۷۳۷م. الی ۱۷۴۴م. میلادی، مجموعاً در این دوره مجسم می‌گردد.

۱- آرشیو دولتی ایالت حاجی طرخان. گنجینه ۳۹۴، پرونده ۱۰۸۹، برگ ۱۹۳

۲. در همانجا، برگ ۱۸۷.

۳. در همانجا، برگهای ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹.

۴. در همانجا، برگ ۱۸۸.

۵. در همانجا، برگهای ۱۷۶، ۱۸۱.

۶. در همانجا، برگهای ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱.

۷. در همانجا، برگ ۱۹۲.

خانیکوف

و

سفرنامه خراسان

ن. آ. خالفین

... فقط این را می گویم که او بهادر است!

ای.س. تورگنیف

موقعیت جغرافیائی حکومت روسیه که در دو قاره اروپا و آسیا گسترده شده بود، روابط اقتصادی و سیاسی قرون متمادی با کشورهای همسایه، منافع علمی و تجربی دول همسایه و دیگر دول مشرق زمین؛ تمامی اینها به مقدار وسیعی باعث پیدایش مکتب میهنی خاورشناسی گردید که در دوران قبل از انقلاب مقام شامخی را در دانش جهانی احراز نموده بوده است.

چنین متخصصان برجسته ای چون: ن. یا. بیچورین، ب. آ. درن، و. و. ویلیامیتف-زرنف، خ. د. فرن، و. س. گونیشف، ی. پ. کاوالفسکی، و. و. بارتولد و دیگران از نمایندگان این مکتب بوده اند. اینان دهها جلد کتاب و مقالات بی شمار در زمینه های مختلف مسائل تاریخی، زبانشناسی، باستانشناسی و فرهنگ ملل مشرق زمین به رشته تحریر در آورده اند.

مسلماً نیکلای ولادیمیریچ خانیکوف را نیز می توان جزو این دسته افراد برجسته خاورشناس آن عصر به شمار آورد که وی سیاحی پژوهنده، خاورشناسی با استعداد، دانشمندی همه جانبه بود و نیروی خود را در زمینه مطالعات نه تنها تاریخ، بلکه باستانشناسی و مردم شناسی ایران و آسیای میانه نیز آزمود. فعالیت های وی، بطوری که معرف ما است، شایسته بررسی و مطالعه همه جانبه ای می باشد.

نیکلای خانیکوف (۱۸۷۸-۱۸۱۹م.) دومین فرزند از سه پسر دریانورد دریای بالتیک به نام و. یا. خانیکوف بود که در زمان آلکساندر اول با درجه مشاور کالج

بازنشسته شد و با خانواده خود در پتربورگ زندگی می‌کرد. وی معلومات اولیه را به فرزندان خود اعطا کرد: پسر بزرگ - یاکوف (۱۸۶۲-۱۸۱۸ م.) مانند نیکلای مدرسه «تسارسکوسیلسکی» را تمام کرد. پسر کوچک - آلکساندر (۱۸۵۳-۱۸۲۵ م.) همراه با فرزندان اعیان و اشراف در ژیمنازی پتربورگ درس خواند و سپس وارد دانشگاه پتربورگ شد. سرنوشت آنان به گونه‌های مختلف بود. آلکساندر در بهار سال ۱۸۴۹ م. به خاطر شرکت در محفل «پتراشفتس‌ها»^۱ دستگیر و محکوم به اعدام شد. در نتیجه وساطت برادران و دوستان حکم اعدام نامبرده به تبعید با اعمال شاقه در قلعه «اورسک»^۲ در سرحد استپهای دور دست کازاخستان تبدیل شد. لکن آلکساندر نتوانست مراجعت نماید و طبق روایات رسمی از وبا، مُرد.

برادر ارشد یاکوف مؤلف یک سلسله آثار در زمینه جغرافیا، تاریخ و اقتصاد کشورهای آسیای میانه بود که این آثار در روزگار ما نیز مورد توجه و علاقه وافر است. وی تا به مقام حاکم ایالت «ارنبورگ» رسید، ولی در اواخر سالهای دهه پنجم به بیماری روانی مبتلا شد که این بیماری شدت بیشتری به خود گرفت و عملاً او را از زندگی اجتماعی کنار گذاشت.

اما آنچه که مربوط به نیکلای می‌شود، وی برای کسب علم و دانش در دهه پنجم و ششم به فرانسه رفت و در واقع بدانجا مهاجرت کرد و فقط گهگاه سری به وطن خود می‌زد. مدرسه در زندگی نیکلای خانیکوف نقش مهمی را داشته است. حقیقت این که این نقش مهم از طرف همشاگردان وی بیش از خود مدرسه بوده است. میخائیل واسیلیویچ بوتاشیویچ پتراشفسکی (۱۸۶۶-۱۸۲۱ م.) سوسیالیست تخیلی و هرهری مذهب، آلکساندر واسیلیویچ گالادین (۱۸۸۶-۱۸۲۱ م.) که بعدها به پست وزارت معارف رسید و از نزدیکان رئیس شورای دولتی و دریا سالار کنستانتین نیکلایویچ بود که با علم به ضرورت در اجرای بعضی اصلاحات بورژوازی نمایندگان متفکران بوروکراتهای پتربورگ را به نام «کنستانتینوتس‌ها» بدور خود جمع کرده بود (گالادین را گاهی به نام سرکرده محفل «کنستانتینوتس‌ها» می‌نامیدند)، میخائیل خریستوفوروویچ ریترن (۱۸۹۰-۱۸۲۰ م.) که

بعدها به مقام وزارت دارائی رسید و در زمان سلطنت آلکساندر دوم بیهوده می‌کوشید تا اقتصاد روسیه را از وضع بحرانی ثابت خارج کند، یولی آلکساندرویچ گامیستر (۱۸۷۸-۱۸۰۶م.) یکی از متخصصان بزرگ امور مالی آن زمان و شخصیت برجسته اداره ریترن، خلاصه این که بهترین افراد از جمله این اشخاص همشاگردان خانیکوف بوده‌اند. بوتاشیویچ-پتراشفسکی تأثیر بدون شک و شبهه‌ای در شکل‌گیری جهان‌بینی نیکلای ولادیمیرویچ (خانیکوف) داشته است. نیکلای خانیکوف روابط دوستانه با همشاگردان دوران مدرسه متوسطه را که افراد با نفوذی شده بودند، تا آخرین روزها حفظ کرد و گاهی برای دریافت کمک به نزد آنان می‌شتافت.

سرانجام روز فراموش نشدنی پایان دوره مدرسه متوسطه؛ یعنی شروع زندگی مستقل فرارسید و بنا به رسمی که بود وضعی به وجود آمد که فارغ‌التحصیلان این مدرسه در صد قابل ملاحظه‌ای را در میان اعضاء وزارت امور خارجه امپراتوری روسیه تشکیل می‌دادند.

نیکلای خانیکوف در شعبه روابط داخلی وزارتخانه منصوب شد و از اواخر ماه فوریه سال ۱۸۳۸م. شروع به کار کرد. ولی نامبرده مدت زیادی در پایتخت نماند و در تاریخ ۱۵ نوامبر سال ۱۸۳۸م. به سمت مامور دولت در ماموریت‌های خاص در ایالات «چرنیکوفسکی»، «پولتافسکی» و «خارکف» انتخاب شد و در تاریخ ۱۷ مارس سال ۱۸۳۹م. با همان پست در نزد حاکم نظامی ایالت «ارنبورگ» مشغول به کار شد.^۳

یکبار دیگر تکرار می‌کنیم: سال ۱۸۳۹م. دوران فعالیت سیاست خارجی امپراتوری بریتانیا یعنی رقیب روسیه در شرق میانه و آسیای میانه بود. انگلیسی‌ها در سالهای ۱۸۳۸-۱۸۳۷م. ایران را مجبور کردند تا هرات را محاصره کند و این موفقیت دیپلماتیک آنان بود. انگلیسی‌ها بازم موفقیت بزرگتری را در افغانستان به دست آوردند و دوست محمدخان (۱۸۶۳-۱۷۹۲م.)^۴ امیر مستقل آنجا را سرنگون کردند و شاه شجاع الملک^۵ دست‌نشانده خود را به جای آن گذاشتند. در واقع این موفقیت دیری نپائید و در نتیجه قیام عمومی افغانها در سال ۱۸۴۲-۱۸۴۱م. شاه شجاع الملک به همراه ۱۵ هزار نفر از

لشکریان اشغالگر بریتانیا نابود شد.

حکومت تزاری نیز سعی داشت تا مواضع سیاسی و اقتصادی خود را در این منطقه مستحکم سازد. لکن سعی در توسعه روابط اقتصادی با خان نشین های آسیای میانه مواجه با مخالفت از طرف خان نشین خیهو شد. پتربورگ خیهو را متهم به سعی در برقراری حاکمیت خود بر قبایل و طوایف تبعه روسیه ساکن در کازاخستان و دستبرد به کاروانهای محمولات و کالاها که از ارنبورگ به بخارا و خوقندرفت و آمد داشتند، می کرد. همچنین این اتهام را عنوان می کرد که اسیران روسی را که به هنگام فرار به طرف خطه ارنبورگ دستگیر شده بودند، در شرایط بردگی نگهداری می کنند. در ماه مارس سال ۱۸۳۳م. واسیلی آلکساندروویچ پروفسکی (۱۸۵۷-۱۷۹۵م.) از نزدیکان نیکلای اول و محبوب وی به سمت حاکم نظامی در این خطه مقدم امپراتوری روسیه برگزیده شد. در اینجا باید آن اشخاصی را که پروفسکی را احاطه کرده بودند یاد آور شد که این اشخاص عبارت بودند از: و. ی. دال (۱۸۷۲-۱۸۰۱م.) - زبان شناس و نویسنده، آ. آ. آلیاییف (۱۸۵۱-۱۷۸۷م.) - آهنگساز و برادران خانیکوف.

پروفسکی به عنوان مهم ترین تدبیر به منظور اعمال توسعه نفوذ روسیه در این منطقه پیشنهاد کرد به خان نشین خیهو لشکر کشی نظامی بشود که تدارک آن را در سال ۱۸۳۹م. دیده بود.

این لشکر کشی در فصل زمستان مواجه با شکست و ناکامی کامل گردید. بوران و سرمای سخت، کمبود آذوقه و علیق، سقط شدن شترها، مرگ و میر زیاد در میان سربازان و قزاقان علل ناکامی در رسیدن لشکریان پروفسکی به خیهو بوده است.

با این وصف دولت روسیه خدمات عده زیادی از شرکت کنندگان در این لشکر کشی را تقدیر کرد. ما در میان این افراد نیکلای خانیکوف منشی را می بینم که در سال ۱۸۴۰م. طبق پیشنهاد ژنرال آجودان پروفسکی ملقب به عنوان مشاور گردید، چون در این ماموریت (لشکر کشی) «مکاتبات» به عهده او بوده که «قبلاً مشغول جمع آوری اطلاعات مختلف درباره خیهو»^۱ بوده است.

دوماه قبل از این جریان، یعنی در تاریخ ۲۰ ژوئیه، خانیکوف به اداره امور آسیائی وزارت امور خارجه منتقل شد و به عنوان مترجم رتبه نهم برای حاکم نظامی ایالت ارنبورگ ماموریت یافت. این امر نیز به میزان زیادی مربوط به استعداد خارق العاده زبانشناسی نیکلای خانیکوف بوده است که شروع به فراگیری زبانهای شرقی به صورت خودآموزی نموده بود و پیشرفتهای اساسی داشته است.

بدین ترتیب آشنائی عملی خانیکوف با آسیا شروع شد. این شخص کار دوست و با وجدان شروع به مطالعه و تحقیق در احوال ملل و کشورهای نمود که پس از آن در تمام دوران زندگی توجه دقیق او را به خود جلب نموده بود. بزودی پروفسکی وظیفه پر مسئولیتی را به او واگذار می کند.

در بهار سال ۱۸۴۱م. وقتی که مأموریت بسیار مهم مهندس معدن؛ سرهنگ دوم ک. ف. بوتینف (۱۸۶۹-۱۸۰۵م.) برای خان نشین خیه معلوم گردید، حاکم نظامی لازم دانست نیکلای خانیکوف را جزو آن هیأت اعزام بدارد، حتی بدون کسب موافقت از پتربورگ که برای چنین اقدامی بسیار نادر در دستگاه بورکراتیزم امپراتوری فقط افراد نورچشمی تزار به خود حق می داده اند تا چنین قدمی بردارند. لکن ژنرال آجودان این امر را کاملاً قانع کننده می دانست. در ۲۲ آوریل سال ۱۸۴۲م. پروفسکی برای دبیر اداره امور آسیائی-ل. ک. سینیاوین (۱۸۶۲-۱۸۰۵م.) نوشت: «آنچه که مربوط به اعزام خانیکوف ملقب به مشاور به بخارا می شود، آن را کاملاً ضروری می دانم، زیرا سرتیپ بوتینف (که بزودی درجه سرهنگ دومی گرفت. ن. خالفین) با جغرافیای آسیای میانه و روحیه ساکنان آن و بخصوص بخارائی ها، آشنائی کمی دارد... ضمناً وقت کم باقیمانده برای ورود میسیونها افسر مذکور را از امکان کسب اطلاعات لازم محروم می سازد (همزمان بابوتینف پ. نیکوفورف نیز برای خان نشین خیه آماده سفر شد. ن. خالفین) لذا با اینکه ممکن است مواجهه با مخالفت شعبه سوم وزراتخانه شوم، تصمیم گرفتم حتی قبل از دریافت پاسخ از پتربورگ، در صورتی که تا قبل از عزیمت میسیونها به دلایلی این پاسخ نرسد، خانیکوف را اعزام دارم.»

برای مسافرت خانیکوف پولی اختصاص داده نشده بود، زیرا حاکم حاضر بود حتی به این وضعیت هم بی‌اعتنا باشد، مهم این بود که نیکلای خانیکوف حتماً جزو این هیأت اعزامی باشد. پروفسکی در نامه خود چنین ادامه می‌دهد: «بدون شک بسیار مفید خواهد بود که قسمتی از مخارج خانیکوف را از محل خزانه دولت تأمین اعتبار کنند و اما اگر از این بابت مشکلاتی وجود داشته باشد آنوقت می‌توان این مخارج را از مبلغ اختصاص داده شده برای میسیونها جبران کرد...»^۸

در چنین موردی باید ممنون سماجت و پافشاری حاکم باشیم چون که اگر هیأت بوتینف اهمیت خاصی به خود گرفت تنها در نتیجه شرکت نیکلای ولادیمیرویچ خانیکوف در آن هیأت و آنهم نه تنها در خود بخارا، بلکه در مراجعت از آنجا نیز بوده است.

بوتینف با مشایعت خانیکوف، لمان ناتور آلیست و باگاسلوفسکی زمین شناس در روز سوم ماه مه سال ۱۸۴۱م. ارنبورگ را ترک کرد و در تاریخ ۵ اوت وارد بخارا شد. مذاکرات هشت ماه طول کشید. در تاریخ ۸ آوریل سال ۱۸۴۲م. دیپلماتها برای بازگشت به راه افتادند در حالی که حتی یکی از پیشنهادات آنها هم پذیرفته نشده بود. این پیشنهادات عبارت بودند از: بهبودی شرایط بازرگانی روسیه با بخارا، تأمین امنیت جانی و مالی بازرگانان روسی در این خان نشین، آزادی اسیران و غیره.^۹

مع الوصف «نشست» هشت ماهه در یکی از مراکز نیمه بسته اسلامی آن زمان برای دنیای علم و دانش استفاده اساسی داشته است. ن. و. خانیکوف در مراجعت خود به پتربورگ در اول ژانویه سال ۱۸۴۳م. مقدمه کتاب بسیط خود تحت عنوان «تشریح خان نشین بخارا»^{۱۰} را نوشت. این اثر در واقع اولین تحقیق موثق در زمینه شرایط اقلیمی و طبیعی بخارا، ترکیب نژادی اهالی آن، خصوصیات توسعه صنایع و کشاورزی، دستگاه اداری و زندگی فرهنگی مردم آن بوده است.

مؤلف این کتاب خود را ناظر دقیق و تیزبینی نشان داد. او خواننده را با جوانب بسیار مختلف زندگی خان نشین آشنا کرده و متن را با «نامگذاریهای الفبائی» به دو زبان

روسی و فارسی (در ۴ صفحه) که این نام‌ها در کتاب آمده بوده و همراه با نقشه‌های شهرهای سمرقند و بخارا و «حومه» تکمیل نمود.

شرح و وصف دستگاه داخلی این حکومت آسیای میانه نه تنها برای علم و دانش، بلکه برای تعیین مشخصات نظریات ن. و. خانیکوف هم دارای اهمیت بسیاری بوده است. فصل مربوط به «دستگاه اداری» با وضوح کافی اینطور شروع می‌شود: «در رأس این خان نشین امیر قرار دارد. دادن حق حیات و مرگ افراد فقط حق مسلم او است.

تمام شهرها، قصبات و مردمی که در این خان نشین هستند در ید قدرت و در اختیار او می‌باشند. گوئی همه چیز به قوانین اسلامی یعنی قرآن، تفسیر و حدیث اهل تسنن محدود است!» تصویر گویائی است، آیا این طور نیست؟

وی سپس به بررسی دقیق وضع "عمال" (کارمندان) بی‌شمار و مختلف لشکری، درباری و مذهبی خان نشین بخارا می‌پردازد و در مورد اختیارات و وظائف آنان، تعلیم و تربیت و کتب درسی دانش آموزان دست به تحقیق می‌زند.

خانیکوف حتی وضع کشاورزی آن نواحی را از نظر دور نداشت. او ۱۲ نوع انگور بخارائی، ۸ نوع سیب، ۱۰ نوع خربزه و ۹ نوع کدو را نام می‌برد و آنها را معرفی می‌کند. خصوصیات کشت بادام، سنجد و پنبه را نیز ذکر می‌کند.

بدیهی است در اینجا نمی‌توان تمام مطالب این کتاب را که حکومت سلطنتی فتودال مذهبی را تصویر نموده است، بازگو کرد. کافی است بگوئیم که معاصران این دایره المعارف بخارا را به حق ارج گذاشتند و این کتاب متعاقباً به زبانهای خارجی ترجمه و منتشر شد.

با گذشت هفتاد سال پس از انتشار اثر ن. و. خانیکوف، آکادمیسین و. و. بار تولد چنین نوشت: «امروزه امکان دیدار محققان روسی از خان نشین بخارا با شرایط بهتری فراهم شده است و می‌توانند بخارا را ببینند و تشریح کنند. ولی به تحقیق تصویر زیباتری از آن ارائه نخواهند داد. ارزش استثنائی بودن کتاب خانیکوف زمانی موجب تعجب بیشتری می‌گردد که بگوئیم مؤلف در آن زمان یعنی در موقع اقامت خود در بخارا ۱۹ سال داشته و

به هنگام انتشار کتاب ۲۱ ساله بوده است.^{۱۲}

با مراجعت هیأت ک. ف. بوتینف فرستاده پروفسکی از بخارا، مرحله‌ای از زندگی ن. و. خانیکوف در «ارنبورگ - آسیای میانه» خاتمه می‌یابد.

حدود دو سال و نیم «از اوت سال ۱۸۴۲ م. تا ژانویه سال ۱۸۴۵ م» این خاورشناس تازه کار وقت خود را در پایتخت می‌گذراند. و با مطالعه بیشتر، معلومات خود را درباره مشرق زمین عمق می‌بخشد. و با امور اداره آسیائی (وزارت امور خارجه) آشنا می‌شود که برای فعالیت‌های عملی بعدی وی ضروری بوده است.^{۱۳} مدتی «اداره اول شعبه دوم» را اداره می‌کند. از جمله کارهای اداره اول عبارت بود از: امور «ملل چادر نشین نواحی قفقاز و هشت‌رخان و قسمتی از ایالت ساراتف و همچنین قرقیزها و قبقاق‌ها و کلیه عشایر».^{۱۴}

خانیکوف آماده احراز پست جدید شد. در تاریخ ۳۱ ژانویه سال ۱۸۴۵ م. به تفلیس و به دفتر دیپلماتیک اداره کل نواحی ماورای قفقاز مأموریت یافت. اهمیت این مؤسسه که در آن موقع آلکساندر سرگیویچ گریبایدف در آن کار می‌کرد، از این نظر فرق داشت که حکومت‌های قفقاز در مناسبات خود با کشورهای همسایه یعنی ایران و امپراتوری عثمانی دارای بعضی آزادی عمل بوده‌اند و کارمند اداره امور آسیائی وظیفه داشت مراقب منافع عمومی دولت مطابق قرار و مدارهای دیپلماتیک و مبادله سفیر و غیره باشد.

چنین وظایفی یعنی وظائف مشابه سیاست خارجی همچنین به ارگانهای اداره ارنبورگ و سبیری خاوری نیز داده شده بود.

ن. و. خانیکوف با سمت صاحب منصب برای مأموریت‌های خاص در دستگاه م. س. وارنتسف - حاکم محلی قفقاز - علاقمندی زیادی نسبت به زندگی معنوی و فرهنگ اهالی محل ابراز می‌داشت. وی آئین مذهبی و خصوصیات انتشار آن در قفقاز و ماورای قفقاز را مورد مطالعه قرار می‌داد. این کار در آن سالها نه تنها دارای اهمیت عملی، بلکه تجربی نیز بوده است. نتایج این تحقیقات و مطالعات در کتابها و در صفحات مطبوعات ادواری منعکس می‌شد. مثلاً در سال ۱۸۴۶ م. «ترجمه احکام مسلمانان درباره جنگ»^{۱۵} و یک اثر دیگر خود را تحت عنوان «در باره مرید یزم و مریدان»^{۱۶} با تفصیل انتشار داد.

ن. و. خانیکوف به عنوان اسلام‌شناس، مقبول واقع شد و تصادفی نبود که م. س. وارنتسف مخصوصاً مشکل‌ترین مأموریتها را به او واگذار می‌کرد: وی در سال ۱۸۴۸ م. بنابه دستور حاکم محلی به نواحی ماورای قفقاز سفر می‌کند و شروع به جمع‌آوری اطلاعات درباره روحانیون اسلامی می‌نماید. در نتیجه این مسافرت وارنتسف او را مورد تعریف و تمجید فراوان قرار می‌دهد و در نامه مورخه ۲۰ ژوئیه سال ۱۸۴۹ م. به آ. ای. چرنیشف - رئیس کمیته قفقاز می‌نویسد که نظر به ضرورت لازمه «اختیارات روحانیون مسلمان در ماورای قفقاز، ترتیب اعمال این افراد و غیره» را تعیین نماید و برای مطالعه، ن. و. خانیکوف را پیشنهاد می‌کند. وی در نامه خود چنین ادامه می‌دهد: «او پنجمین سال است که در نواحی ماورای قفقاز اقامت دارد، زبانهای شرقی را خوب می‌داند و به همین جهت توانست مطالعات و تحقیقات مفصل و دقیقی درباره روحانیون به عمل آورد.^{۱۷}»

در واقع ن. و. خانیکوف در ژوئیه سال ۱۸۴۹ م. «طرح نظامنامه مربوط به روحانیون مسلمانان طرفداران حضرت علی (ع)^{۱۸} را تهیه و ارائه داد. در این طرح تأسیس محاکم شرعی در ماورای قفقاز پیش‌بینی شده و اختیارات و وظائف روحانیون شیعه نیز تعیین گردیده بود. این سند همان طوری که مؤلف آن عمل می‌کرد، بر اساس تجزیه و تحلیل دقیق و همه‌جانبه استوار بود. سند مذکور با این که از طرف حکومت تزاری، به مرحله اجرا در نیامد^{۱۹}، مورد توجه شورای اداره کل نواحی ماورای قفقاز قرار گرفت.

«توضیحات مربوط به طرح»^{۲۰}: خانیکوف بسیار جالب توجه است و شامل بررسیهای تاریخی اعمال دولت در ایجاد تشکیلات روحانیون مسلمان ماورای قفقاز (مثلاً از ربع اول قرن نوزدهم) اطلاعاتی درباره «ترکیب و خصوصیات» روحانیون همراه با مدارک و ارقام آماری و واقعی، و همچنین «پایه و اساس نظامنامه ارائه شده درباره فعالیتهای روحانیون مسلمان ماورای قفقاز می‌باشد که طرح قانونی پیشنهادی در آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

مطالب جمع‌آوری شده و تدوین شده توسط ن. و. خانیکوف تا به امروز نیز تازگی خود را از دست نداده است. خاورشناس شوروی - ن. آ. اسمیرنف که به نحو وسیع

ثمر بخشی با مسائل اسلام شناسی سرو کار دارد، می نویسد: نتایجی که وی ضمن مطالعه مرید یزم در قفقاز آن زمان بدان رسیده، اساساً با نقطه نظر خانیکوف مطابقت دارد.^{۲۱}

طبع فعال دانشمند مذکور به وی اجازه نمی دهد که به جوانب این وظایف خدمتی "مأموریت" بپردازد (هر چند این وظایف نیز، به طوری که می بینم، برای علم مفید بوده است). وی با موفقیت به جستجوی نوشته های شرقی می پردازد و آلبوم کتیبه های گرانمایی را جمع آوری می کند. اما درباره اینکه تنظیم کننده آنها ن. و. خانیکوف بوده است، موضوع فراموش می شود و تنها پس از گذشت ۱۰ سال و. آ. کراچکوفسکا یا این موضوع را معلوم و آشکار می سازد.^{۲۲}

به طور کلی سالهای اقامت در ماورای سلسله جبال قفقاز، به میزان قابل ملاحظه ای دایره اطلاعات خاور شناسی وی را گسترش داده و کاملاً ثمر بخش بوده است. علاوه بر این می توان حدس زد که بُعد مسافت و دوری از پایتخت جهت زندگی کاملاً محلی برای او نقش مؤثری را داشته است.

در اینجا مقایسه مؤلف برجسته اثر «بدبختی هوش زیاد داشتن» مطرح می گردد.^{۲۳} اقامت آ. س. گریبایدوف در قفقاز که روزی در آنجا بوده است، باعث شد تا از محکومیت در فعالیت «دکابریست ها»^{۲۴} نجات یابد، هر چند به طوری که مشهود است از سؤ ظن و اتهامات شرکت در توطئه ای که کلیه دوستانش دستگیر شده بودند، رهائی نیافت. وقتی که با گذشت یک ربع قرن یعنی در آوریل سال ۱۸۴۹ م. بر اثر گزارشی محرمانه و تحریک آمیز «پترافست ها» دستگیر شده بودند، معلوم شد که قانون اصلی «میکروبهای واگیر و شورشهای» ضد دولتی وزارت امور خارجه (چه وحشتناک!) و قبل از همه اداره امور آسیائی آن بوده است.

در واقع رهبر «محفل تنفر انگیز» یعنی م. و. بوتاشویچ - پترافسکی دارای لقب مشاور به عنوان مترجم رتبه دوم در اداره روابط داخلی وزارت امور خارجه کار می کرده است. همدستان وی نیز شناسائی شدند و عبارت بودند از: ن. س. کاشکین با لقب مشاور ای. م. دیومنشی انجمن که معاونان اداره امور آسیایی بودند. د. د. آخشاروموف

و.ك. م. دبو کارمندان همین اداره.

در تاریخ ۱۳ ماه مه سال ۱۸۴۹ م. ل. و. دوبلت متصدی اداره سوم به ای. آ. فایوکف رئیس کمیسیون تحقیق اطلاع داد که طبق دستور ل. گ. سنیاوین مدیر اداره امور آسیائی که به طور موقت در رأس وزارت امور خارجه بود، میز تحریر یکی از برادران دبو را تفتیش نموده و در میان اسناد رسمی «اوراق شخصی حاوی مطالب ضد قانون و چند جلد کتاب» کشف کرده که به اداره سوم تحویل داده است.^{۲۵}

جای شک و تردید نیست که ن. و. خانیکوف استبداد آسیایی را در مقایسه با استبداد کشورهای نیمه آسیائی - نیمه اروپایی محکوم می کرد و به نفوذ پترزبورگ هم رغبت چندانی نداشته است و چیزی نمانده بود که همدیگر برادر و دوستان اداره ای خود در پشت میز متهمانی قرار بگیرد که برگه هایی از آنان توسط سیناوین کشف شده بود. لکن خانیکوف در آن زمان در قفقاز و در «سیری گرم» اقامت داشته است.

سرکوبی شدید اعضاء این محفل که تمام تقصیر آنان، بحث در اطراف مسائل سیاسی و تلاش در تبلیغ ایده سوسیالیسم تخیلی «فوریه»^{۲۶} بوده و تا اندازه ای هم باعث وحشت در میان محافل حاکمه امپراتوری روسیه از انقلابهای سال ۱۸۴۸ م. در یک سری از کشورهای اروپائی بوده است، ن. و. خانیکوف را مضطرب و متزلزل ساخت.

بخصوص این که وی سرنوشت تلخ برادر کوچک خود را متحمل شده بود و برای اینکه تخفیفی در کارش حاصل گردد وساطت کرده بود. ولی تبعید و مرگ برادر کوچک نیکلای ولادیمیریچ (خانیکوف) را تکان داد و مایه ناراحتی بسیار او شد. خانیکوف برای اینکه حتی یک ساعت هم در این افکار سنگین فرو نرود، کارهای خود را کاملاً زیاد کرد، کارهایی که اغلب از چهار چوب وظائف دیپلمات صاحب منصب در دستگاه حاکم محلی خارج بود. مثلاً در ۱۸۵۱ م. ن. و. خانیکوف همراه با ای. ای. خادزکوی نقشه بردار^{۲۷} برای اولین بار به ارتفاعات آرات بزرگ صعود کرد. در اینجا صحبت از کوهنوردی ساده نیست، بلکه صحبت از وقایع بسیار مهم برای علم جغرافیا است که توانستند حدود ۱۰۰ معدن در آن منطقه کشف و معین نمایند.^{۲۸}

در ژوئیه سال ۱۸۵۰ م. بنا به ابتکار آ. و. گالائین (منشی انجمن جغرافیائی روسیه از ژانویه سال ۱۸۴۸ الی مارس ۱۸۴۸ م.) قسمت امور قفقاز در انجمن جغرافیائی روسیه تأسیس و شروع به کار نمود. ن. و. خانیکوف تا سال ۱۸۵۵ م. در سمت معاون «رئیس انجمن» مشغول کار بود و اما نظر به این که «رئیس» قاعدتاً آدم متنفذی بوده و خود را از کارهای زیاد کنار می کشید، کلیه کارهای سرپرستی به گردن خانیکوف افتاد.

مع الوصف وی نه تنها شکایتی نداشت، بلکه برعکس خود را به طور حیرت انگیزی علاقمند به کار نشان می داد. ن. و. خانیکوف در چاپ دوم «یادداشت های قسمت امور قفقاز در انجمن جغرافیائی روسیه» که در سال ۱۸۵۳ م. انتشار یافت، مقاله مفصل و جامع خود را درباره تغییرات متناوب سطح دریای خزر^{۲۹} به چاپ رسانید. این مقاله به صورت نمونه «سبک خانیکوف» نوشته شده بود که پراز مطالب همراه با نمونه های اقتباس شده از منابع جامع و از کتابهای ادبیات جهانی یعنی از مؤلفان و نویسندگان روم و یونان قدیم، منابع شرقی و مورخان قرون مختلف تا متخصصان معاصر بوده است. در تألیف این اثر از کتابها و مقالات به زبانهای اروپائی، فارسی و عربی از مشاهدات شخصی استفاده شده بود، این اثر نه تنها از لحاظ علمی دارای اهمیت است بلکه از جهت تجارب شخصی نیز مهم به شمار می رود.

یکسال قبل از این ن. و. خانیکوف به مدت نسبتاً طولانی به نواحی گردنشین ایران سفر کرد. این مسافرت استفاده زیادی داشت، زیرا در آن زمان درباره نواحی مذکور، معیشت و آداب و رسوم مردم گرد تقریباً اطلاعاتی در دست نبود. نتیجه این سفر تهیه مقاله با عنوان «سفری به کردستان ایران»^{۳۰} بود.

این مقاله هر چند زیاد نبود، ولی نشان دهنده توسعه و رشد توجهات و علاقه بعدی این دیپلمات خستگی ناپذیر و خاورشناس و جغرافی دان بوده است. در آن زمان، معاصران او ثمرات کار وی را ارج می گذاشتند. پ. س. ساولیف^{۳۱} خاورشناس بزرگ در این باره نوشت: «آقای خانیکوف عضو وابسته کنونی فرهنگستان علوم با سفر معروف خود به بخارا و تألیف کتاب «تشریح خان نشین بخارا» یکی از اولین بنیانگزاران و

دانشمندان خاورشناسی ما می‌باشد. اقامت وی در ایران و قفقاز سبب شد، مطالعاتی ژرف پیرامون نسخه‌های خطی به عمل آورد و دنیای علم اینک مدیون اکتشافات اوست. آثار مختصر و مفید او سبب تکمیل بخشی از تاریخ مشرق زمین شده‌است و به طور مثال قسمتی از «تاریخ رشیدالدین» به وسیله وی معرفی شده‌است.

تحقیقات علمی ن. و. خانیکوف در بولتن فرهنگستان علوم و در «یادداشت‌های انجمن باستانشناسی» و در یادداشت‌های قسمت امور قفقاز در انجمن جغرافیایی چاپ و منتشر می‌شد^{۳۲}.

نیمه دوم دهه پنجم قرن نوزدهم زمان خاصی برای روسیه بوده‌است. شکست تزاریسم نظامی و فتودالی در جنگ کریمه، روسیه را وادار کرد تا اول اصول اساسی بسیاری را در سیاست و قبل از همه در سیاست خارجی خود مورد تجدید نظر طاقت فرسا قرار دهد. شاید برای اولین بار بود که دولت تزاریسم عقب ماندگی واقعی اقتصادی و همچنین نظامی و سیاسی نسبت به کشورهای غربی را درک نمود در آن زمان انقلاب بورژوازی در کشورهای مزبور موفق بوده‌است. در هر صورت برای پترزبورگ دیگر درنگ جایز نبود که نیروهای خود را متمرکز کند.

این موجبات و تأثیرات، نظریات سیاست خارجی جدیدی را به وجود آورد. بخصوص در زمینه اینکه روسیه مرکز ثقل فعالیت‌های دیپلماتیک و فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی را از اروپا به آسیا منتقل کند^{۳۳} یکی از اقدامات مهم در این جهت می‌بایست اعزام میسیون کاملاً تکمیل و به طور اساسی مجهز، به استان ثروتمند ایران یعنی خراسان باشد.

مبتکر این ایده نیکلای ولادیمیرویچ خانیکوف بود. وی در تاریخ ۱۳ سپتامبر سال ۱۸۷۵ م. با رتبه مشاور پیوسته کشوری و به عنوان مترجم رتبه پنجم در اداره امور آسیائی منصوب و به حکومت قفقاز که تا اول ژانویه سال ۱۸۶۳، جزو کادر آنجا محسوب می‌شد، اعزام گردید. وی در سال ۱۸۵۷ م. گزارش تنظیم شده و فوق العاده مفصل خود را که خبرگی زیاد درباره نفع راه اندازی هیأت به شمال شرقی ایران و برنامه آن نوشته بود،^{۳۴} به

شاهزاده کبیر کنستانتین نیکلایویچ رئیس انجمن جغرافیائی روسیه ارائه داد.

این هیأت برگزیده دارای دستورات سیاسی پشت پرده نیز بوده است. اوضاع در خاور میانه مغشوش بود. تلاش امپراتوری بریتانیا به طریق مسلح کردن افراد در افغانستان در سالهای ۱۸۴۲-۱۸۴۱ م. در نتیجه قیام عمومی ضد انگلیسی دچار شکست می شود. در سال ۱۸۳۹ م. امیر دوست محمد خان که توسط استعمارگران بر افتاده بود به تخت سلطنت باز می گردد. دولت بریتانیا با تلاش دیپلمات خود سعی داشت تا آن چیزهایی را که نتوانسته بود به زور به دست آورد، بدینوسیله به چنگ آورد و در سال ۱۸۵۵ م. قرارداد مناسبات صلح و تعهد عدم تجاوز به اراضی کشور را منعقد می نماید.

ایالت هرات در آن زمان از مستملکات مستقر بود و در سال ۱۸۵۵ م. به دست ایران افتاد. لندن از تشدید نفوذ روسیه که با ایران مناسبات دوستانه داشت می ترسید و جنگ بر علیه آن را شروع کرد. این جنگ به عقد قرارداد انگلیس و ایران انجامید که این قرارداد در تاریخ ۴ مارس سال ۱۸۷۵ م. در پاریس منعقد گردید. شاه از جمله استقلال افغانستان و هرات را که در سال ۱۸۶۳ م. جزو افغانستان بود، به رسمیت شناخت. چندی بعد یعنی در ۲۵ ژانویه سال ۱۸۵۷ م. قرارداد جدید انگلستان و افغانستان به امضاء رسید که این قرارداد موافقتنامه سال ۱۸۵۵ م. را تأیید و بسط می داد.

ن. و. خانیکوف علاوه بر مطالعات علمی می بایست با دوست محمد خان نیز تماس برقرار نماید. (به طوری که بعدها معلوم شد امیر از ملاقات با سرپرست هیأت اعزامی روسیه امتناع می کرد و می ترسید که مبادا انگلستان برای حمله به کشورش این موضوع را بهانه کند).

پیشنهاد ن. و. خانیکوف مورد تأیید ی. پ. کاوالفسکی بود. این مهندس معدن و جغرافیدان که به سفر اروپا و آسیا و آفریقا پرداخته بود. ادیب مستعد، دیپلمات مجرب و شخصیت اجتماعی و با معلومات عمومی بسیار یعنی کاوالفسکی در آن زمان مدیر اداره امور آسیائی و معاون رئیس انجمن جغرافیائی روسیه بود. با در نظر گرفتن جنبه سیاسی این هیأت اعزامی، مقامات بالا در وزارتخانه ها و ادارات مختلف و همچنین فرهنگستان علوم

که در همان سال ن. و. خانیکوف را به عضویت وابسته خود پذیرفته بود، در این امر دخالت داشتند لکن این انجمن جغرافیائی بود که به عنوان رکن اصلی به کار خود ادامه می داد و در آن آن زمان ن. و. خانیکوف عضو پیوسته آن بود.

سرپرستی هیأت اعزامی [به خراسان] به عهده ن. و. خانیکوف واگذار شد. «چون آشنائی نزدیک با شرق... صمیمیت واقعی نسبت به فرهنگ میهن خود و معلومات و اطلاعات کثیرالجوانب وی ضامن پیروزی در کارها بوده است.»^{۳۵} دانشگاه «درویات»^{۳۶} برای شرکت در این هیأت پروفیسور آ. بونگه را به عنوان گیاهشناس و پزشک (دستیاروی دانشجویی به نام بیزت بود) و آ. گیوبل را برای تحقیقات زمین شناسی اعزام داشت. از طرف انستیتوی تکنولوژی پترزبورگ - ر. ا. لنتس جغرافیدان و از طرف وزارت دریاداری ناخدا اریستوری مأموریت یافته بودند. ضمناً کنت ی. کیزرلینگ نیز با هزینه شخصی خود به عنوان سیاح به همراه این هیأت عازم سفر گردید. این هیأت اعزامی را همچنین دو نفر نقشه بردار هم به نام ژارینوف و پتروف همراهی می کردند. در روزگار ما چنین هیأت اعزامی را هیأت «کامل» می نامند.

اعضاء هیأت از تاریخ ۲۳ مارس سال ۱۸۵۸ شروع به اجرای وظائف مستقیم خود کردند: در این روز کشتی آنها در کنار لنگرگاه آشوراده در نزدیکی یکی از شهرهای ایران بنام استرآباد لنگر انداخت. برای نگهداری این هیأت تا روز ۱۸ ژوئیه سال ۱۸۹۵ م. یعنی تا زمانی که هیأت مذکور رسماً منحل گردید، پول به اندازه کافی وجود داشت، هر چند اعضاء آن به کار تحقیقاتی خود هنوز ادامه می دادند. بدین ترتیب ن. و. خانیکوف و آ. گیوبل در ۲۲ اوت به وطن مراجعت نمودند.

پانزده - هفده ماه مدت کمی نیست. همه چیز بستگی به آن دارد که آدم چگونه به کارها برسد. اعضاء هیأت اعزامی به خراسان در نتیجه خدمات بسیار زیاد سرپرست آن در این ایام، خوب به کارهای خود رسیدند. ن. و. خانیکوف به اتفاق همکاران خود راه بسیار کم مطالعه شده ای را طی کرده و از استرآباد و از طریق سبزوار و نیشابور به مشهد رفتند، از هرات بازدید نموده و سپس رهسپار جنوب یعنی سیستان شدند، در لاش و بیرجند و طبس

کمی توقف نموده و از طریق کرمان، اصفهان و قم باطی راه کمربندی بسیار طولانی، تقریباً شرق ایران، وارد تهران شدند. بدیهی است که طی این «سفر کمربندی» آنقدرها ساده نبوده است. اعضاء هیأت در طول راه نقشه برداری می کردند. نمونه ها و کلکسیونهای گیاهشناسی، زیست شناسی و زمین شناسی جمع آوری می کردند. ارقام مشروح زیر، تجسم قسمتی از نتایج حاصله (البته نه کامل) می باشد. مثلث بندی موقعیت ۱۰۰ نقطه به طریق نجومی معلوم گردید و این امر امکان داد تا مشخصات جغرافیائی اراضی بسیار وسیعی یعنی بیش از ۳۵۰ هزار ورست مربع^{۳۷} تعیین شود. حدود ۲ هزار نوع گیاه و از جمله گیاهان بسیاری که تا آن زمان هنوز شناخته نشده بودند، جمع آوری گردید. ۴۳ جعبه نمک، آب و مواد معدنی و کلکسیون بسیار پرارزشی از جانوران جمع آوری شد.

مثل اینکه موفقیت کامل بود... در هر حال انجمن جغرافیائی، هیأت اعزامی به خراسان را از نظر ترکیب، حجم و تنوع تحقیقات و مطالعات «یکی از قسمت های موفق و حتی درخشان» خود به طور کاملاً اصولی ارج گذاشت. و اما بعد؟

و اما بعد حوادث از نقطه نظر علمی به صورت غم انگیزی بسط و توسعه یافت. در این باره «تاریخ نیم قرن فعالیت انجمن جغرافیائی روسیه» اثر پ. پ. سیمنوف که نامبرده سالهای زیادی عملاً سرپرست آن بوده، بهتر از همه، مختصر ولی گویا، تعریف از چگونگی این امر می نماید. چون او هم اطلاعات راجع به اوضاع کارها را از دست اول می گرفت. سیمنوف در کتاب خود می نویسد: «متأسفانه شورای انجمن نظر به کمبود پول نتوانست بررسی کامل و منظم و مطالب و مدارک گرانبهای جمع آوری شده توسط اعضاء هیأت اعزامی را انجام دهد و نتوانست نتایج کار این هیأت را در یکی از آثار منتشر شده از طرف انجمن ارائه دهد.

موضوع از اینجا شروع می شود که ن. و. خانیکوف پس از خاتمه مأموریت در این هیأت نماینده وزارت معارف ملی روسیه در پاریس می شود و بعد از تدوین و تنظیم نتایج کاملاً جغرافیائی و قسمتی تاریخی و مردم شناسی هیأت مذکور آنها را در پاریس و به حساب انجمن جغرافیائی پاریس به چاپ می رساند. سرانجام ن. و. خانیکوف برای

تکمیل جلد اول کتاب «ایران» اثر ریتر باز هم از مطالب و مدارک هیأت اعزامی به خراسان استفاده می‌نماید. بقیه اعضاء هیأت نتایج کار خود را که به تدریج و آهسته از طرف آنان تدوین و تنظیم می‌گردید، در چاپهای خاص و مختلف منتشر می‌ساختند.^{۳۸}

بدین ترتیب به پاسخ در مقابل این پرسش حیرت‌انگیز می‌رسیم که ممکن است هر خواننده‌ای که کتاب [سفرنامه خراسان] را به دست دارد، مطرح نماید: نام مؤلف این کتاب روسی است ولی پائین‌تر نوشته شده: «ترجمه از زبان فرانسه»؟

ن. و. خانیکوف هنگام مراجعت به میهن فهمید که انجمن جغرافیائی استطاعت تدوین و چاپ مطالب جمع‌آوری شده در هیأت اعزامی به خراسان را ندارد. وضع روحی نیکلای خانیکوف هم رضایت بخش نبود. والدین او فوت کرده بودند، برادر کوچکش در استپهای ارنبورگ تلف شده بود، برادر ارشد هم سالهای آخر عمرش را در ناراحتی و بیماری روحی علاج‌ناپذیری که وی را به تحلیل می‌برد، طی می‌کرد. عده‌ای از دوستان با اینکه متنفذ هم بودند عملاً نتوانستند به اقامت او در روسیه استبدادی‌رنگ و روئی بدهند، مع‌الوصف توانستند کمکی به نیکلای ولادیمیرویچ خانیکوف بکنند. برحسب موقعیت و حمایت این دوستان و قبل از هر چیز مساعدت آ. و. گالوین وزیر معارف ملی (از سال ۱۸۶۱ م.) وی. پ. کاوالفسکی مدیر اداره امور آسیائی که خاورشناس ما هنوز سمت مترجم آن اداره را داشت، خانیکوف امکان یافت به پاریس یعنی به یکی از بزرگترین مراکز خاورشناسی آن عصر عزیمت نماید.

وضع مالی دانشمند مذکور کاملاً بستگی به «مقرری» از پترزبورگ داشت روی این اصل در ۳۱ اوت سال ۱۸۶۰ با رضایت خاطر زیاد برای وی. پ. کاوالفسکی می‌نویسد که بنا به وساطت و تقاضای وی. پ. بوتکوف یکی از سرپرستان کمیته قفقاز اجازه «عالیجناب» را دریافت داشته است مبنی بر اینکه وی «با دریافت ۱۰۰۰۰ ده مناتی» می‌تواند تا فوریه سال ۱۸۶۲ م. در خارج از کشور اقامت نماید. بنا به اظهارات خانیکوف این امر او را امیدوار ساخت تا قسمت بیشتری از مطالب و مدارک جمع‌آوری شده را تدوین و تنظیم نماید که وی با فروتنی مختص خود آنها را «خرت و پرت» نامیده و بلافاصله اضافه

می‌نماید: «ولی من مثل پدر نمی‌توانم راجع به فرزند چنین اظهار نمایم.» در همین نامه کار بزرگ جدیدش و دوری از وطن احساس می‌شود و برای کاوالفسکی درباره «وعده ملاطفت آمیز» و یادآوری از او و اینکه «اگر کاری پیدا می‌کرد افتخار می‌کرد...» می‌نویسد:^{۳۹}

به نظر می‌رسد که در وطن چنین کاری برای او پیدا نمی‌شد و او مجبور بود که به دوستان مراجعه کند تا کمک بکنند و به اقامت بعدی او در پاریس «صورت قانونی» بدهند. در هفتم آوریل ۱۸۶۴ م. طبق «گزارش عالیجناب» وزیر معارف ملی، ن. و. خانیکوف به مدت ۲ سال به منظور مطالعات علمی مأموریت خارج از کشور یافت. در ۳۱ ژانویه سال ۱۸۶۶ م. طبق چنین پیشنهاد مشابهی مأموریت وی باز هم به مدت سه سال تمدید شد.^{۴۰}

وی در پاریس و دور از روسیه به هموطنان خود آ. ای. گرتسن، ای. س. تورگنیف و دیگران نزدیکی می‌جست و مدتی را به اتفاق تورگنیف در جزیره «او آیت»^{۴۱} جایی که در آن وقت ل. ن. تولستوی، پ. و. آننکوف، س. پ. بوتکین در آنجا اقامت داشته‌اند، سپری نمود.

ن. و. خانیکوف هفته‌ها و ماه‌ها به آماده کردن «مطالعات قسمت جنوبی آسیای مرکزی» می‌پردازد و آن را برای چاپ آماده می‌کند. بزودی این کتاب به زبان فرانسه در پاریس منتشر می‌شود. (بر روی جلد آن سال ۱۸۶۲ م. ولی بر روی صفحه اول عنوان داخل کتاب سال ۱۸۶۱ م. ذکر شده است).

کتاب:^{۴۲} «Memori Sur Partie Meridionale de l'Asie Centrale»

در قفسه‌های دهه‌های کتابفروشی‌ها نمودار شد و ما این کتاب را به طور مشروط «هیأت اعزامی به خراسان»^{۴۳} نام نهاده‌ایم. بر روی این کتاب بعد از نام خانوادگی مؤلف آن، فهرست وار عناوین علمی وی بر شمرده شده است: عضو وابسته فرهنگستان علوم امپراتوری پترزبورگ، انجمن باستانشناسی روسیه، انجمن آسیائی آلمان و آمریکا، انجمن تاریخ و آثار باستانی ادسا، عضو پیوسته انجمن آسیائی در پاریس و

انجمن جغرافیائی روسیه.

کتاب مذکور به سرعت به فروش رفت. این اثر جدی در ۲۳۵ صفحه منعکس کننده نتایج کار مؤلف آن بود که در سالهای ۱۸۵۹ - ۱۸۵۸ م. ایالات و نواحی ایران را پشت سر گذاشته بود. این کتاب نه تنها مواجهه با استقبال بسیار زیاد متخصصان، بلکه «توده‌های وسیع خوانندگان» نیز گردید. اثر مذکور موفق به دریافت مدال بزرگ طلا از طرف انجمن جغرافیائی پاریس گردید که کاملاً به ندرت به خاطر خدمات علمی برجسته داده می‌شود.^{۴۴} خاورشناسان و جغرافیدانان روسیه، انگلستان، آلمان و سایر کشورها نیز درباره انتشار این کتاب با شور و شغف اظهار نظر می‌کردند.

ارزش و اهمیت کتاب ن. و. خانیکوف در این است که وی درباره محلی که دانشمندان به ندرت در آنجا بوده و بازدید کرده‌اند مطالب بسیاری را برای اولین بار منتشر می‌کند و شرایط طبیعی، نحوه زندگی و مشاغل اهالی آن نواحی را تشریح می‌نماید. (ن. و. خانیکوف در کتاب دیگر خود این مسائل را با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار داده است)^{۴۵}. هنر بزرگ و گاهی قریحه شاعری را نیز باید به حساب این مؤلف دانست. با اینکه به نظر می‌رسد این کتاب در بعضی موارد مملو از مطالب واقعی بسیار و قابل استناد برای اظهار نظر شخصیت‌های معتبر مختلف می‌باشد، به همان نسبت ساده و جالب است. موفقیت حاصله در امر کتاب منتشر شده مؤلف را وادار می‌کند تا در آماده ساختن قسمت دوم تحقیقات و مطالعات خود به نام «مردم شناسی ایران» تسریع نماید که البته در آن موقع خانیکوف در بین خاورشناسان به عنوان مردم شناس با صلاحیت تلقی نمی‌شد.

تجزیه و تحلیل مطالب جمع آوری شده و بررسی و مطالعه دقیق آثار موجود مربوط به این موضوع یکبار دیگر در کتابخانه پاریس شروع شد. «مضیقه مالی» همیشه وجود داشته است. خوشبختانه گالاوین وزیر معارف ملی به رفیق هم مدرسه‌ای قدیمی خود کمک می‌کرد که حق مأموریت این وزارتخانه در خارج از کشور برایش محفوظ بماند. ن. و. خانیکوف ضمن اجرای دستورات این وزارت خانه، میکروسکوپی را که گالاوین در فرانسه برای خود سفارش داده بود، خریداری و به روسیه ارسال می‌دارد.^{۴۶}

طبق دستور گالالین که در دوایر زیر نظر خود یک سری اصلاحات بورژوازی انجام داده بود (نظامنامه ها و اساسنامه های دانشگاهی، دبیرستانی، کنترلی، و غیره تهیه و پذیرفته شده بود)، نیکلای ولادیمیریچ خانیکوف «شرح معارف ملی در روسیه - قسمت اول» آخرین اصلاحات در تشکیلات معارف ملی را به زبان فرانسه تألیف و به چاپ رسانید. این بروشور برای تمام سفرای روسیه در خارج از کشور ارسال گردید.

برای چنین مشغله های مشابهی وقت زیادی احتیاج بود ولی انتخاب آنها پیش نیامد و گالالین با نامه های خود مأمور خود را در وضع سختی نگهداری می کرد.

مثلاً یکی از این موارد مربوط به ۱۸ (۳۰) ماه مه سال ۱۸۶۳ م. بوده است. نظر به سختگیری در شورای دولتی به هنگام بحث درباره برآورد بودجه ادارات مختلف، وزیر اعلام خطر کرد که خانیکوف را سی توانند در سال ۱۸۶۴ م. در وزارتخانه معارف ملی نگهداری نکنند، لکن گالالین ثابت کرد که برای اداره اش احتیاج به شخصی دارند که مورد نیاز برای روابط حضوری با دانشمندان خارجی است، نه داشتن روابط مکاتبه ای و این شخص باید مراقب آثار دانشمندان و آن چیزهایی باشد که به موقع نمی توان از روزنامه ها و مجلات علمی اطلاع حاصل نمود.^{۴۷}

وضع سخت و مشکلات مالی ن. و. خانیکوف را وادار کرد که دست به اقدامات فوق العاده بزند. وی در مسافرت هائی که به مشرق زمین کرده بود، اشیاء مختلف باستانشناسی، سکه های قدیمی و مهمتر از همه نسخه های خطی آثار بسیار گرانبائی را با خود آورد. بود و به عنوان هدیه برای فرهنگستان علوم^{۴۸} و برای نمایندگان آن جداگانه ارسال داشته بود. وی دارنده کلکسیونی از چنین نسخه های خطی یعنی مهمترین منابع اولیه خاورشناسی و منابع گرانبها بود. لکن پول لازم بود...

بدین ترتیب در ۱۰ ژانویه سال ۱۸۶۲ م. آکادمیسین ب. درن و آکادمیسین و. ویلیامینف - زرنف به شعبه های تاریخ و فیلولوژی فرهنگستان علوم اطلاع می دهند که عضو وابسته آن ن. و. خانیکوف پیشنهاد دارد مجموعه نسخه های خطی شرقی ایشان (حدود ۱۶۰ نسخه) که در موزه آسیائی نگهداری می شود خریداری گردد و درخواست

می‌نماید بابت هزینه‌های شخصی ۳۵۰۰ روبل تأدیه گردد. آنها یعنی درن و ویلیامینف - زرنف اعلام می‌دارند که این خرید از نظر محتوی و قیمت با صرفه است. بخصوص این که موزه آسیائی فرهنگستان علوم مدیون فداکاریهای بی‌شمار و پرازش آقای خانیکوف می‌باشد.^{۴۹} لکن درن در تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۸۶۲ م. برای ویلیامینف - زرنف نوشت: شعبه تاریخ و فیلولوژی خرید کلکسیون مذکور را به حساب فرهنگستان علوم به دلیل محدود بودن پول امکان پذیر نمی‌داند.^{۵۰} پس از سه ماه پرونده امر به هیأت رئیسه تحویل شد. در آنجا دیگر عجله‌ای برای این کار نداشتند. بیش از ۲ سال گذشته بود که تازه کفیل معاون ریاست فرهنگستان - و. بونیاکوفسکی (۱۸۸۹ - ۱۸۰۴ م.) موضوع را برای وزیر معارف ملی نوشت و درخواست نمود «مبلغی» برای خرید مجموعه نسخه‌های خطی پرداخت نماید.^{۵۱}

خلاصه، این موضوع در ماه مه سال ۱۸۶۴ م. حل شد. شورای دولتی بنا به معرفی وزیر معارف و با «قیمومت» فرهنگستان راه حل ۵۷ هزار روبلی برای آن پیدا کرد و دلیلی نمی‌دانست که خزانه دولت را با مخارج بیش از بر آورد به زحمت بیندازد. بدین ترتیب خرید کلکسیون به حساب مخارج سال ۱۸۶۴ م. وزارتخانه گذاشته شد.^{۵۲}

آری، دانشمندان انجمن و سازمانهای روسیه نسبت به هموطن خود کمتر غمخواری و توجه داشتند و اما آنچه که مربوط به ن. و. خانیکوف می‌شود نامه دوست قدیمی او یو. آ. گامیستر را در تأیید مطلب فوق ذکر می‌کنیم که نامبرده در سالهای ۱۸۶۲-۱۸۵۸ م. در مقام عالی و در سمت بانفوذی به عنوان مدیر مخصوص اعتبارات وزارت دارائی امپراتوری روسیه خدمت می‌کرد. پس از انتشار کتاب «مطالعات قمست جنوبی آسیای مرکزی» گامیستر نامه‌ای به پاریس فرستاد و در آن نوشت: «از کتیبه‌های قفقاز که برایم فرستادید متشکریم، آنها را خواندم و مفید می‌دانم که به نام جنابعالی آنها را تحویل انجمن جغرافیائی بد هم امیدوارم که جنابعالی یک نسخه از کتاب هیأت اعزامی به خراسان را هم برای انجمن خواهید فرستاد. هر دلایلی که برای شکایت از انجمن داری، فعلاً وقت آن است که با آن مسالمت داشته باشی. این انجمن کارهای مفید بسیاری انجام

داده است و در صورتی که گلاوین کمک خود را به آن قطع نکنند باز هم کارهای مفید بیشتری انجام می دهد.^{۵۳}

در اواسط دهه ششم سرانجام اثر دیگر ن. و. خانیکوف در مورد هیأت اعزامی به خراسان و مطالعه عمومی ایران به پایان رسید و در سال ۱۸۶۶ م. انجمن جغرافیائی پاریس «یادداشت های مردم شناسی ایران» را به چاپ رسانید. در صفحه اول این کتاب القاب جدید دیگری نیز بر القاب افتخاری قبلی زینت بخش نام خانوادگی ن. و. خانیکوف گردید: دکتر دانشگاه پترزبورگ، عضو وابسته انجمن ناتورالیست های مسکو، عضو انجمن آسیائی بریتانیا، عضو انجمن های جغرافیائی پاریس، برلین، لندن، و غیره و غیره و غیره، به سه بار تکرار «و غیره» توجه فرمائید.

این کتاب کم حجم ولی پر از مطالب علمی بود. مطالب بسیار غنی مردم شناسی همراه با جداول مختلف و ارقام واقعی آماری تصویر واضح ترکیب نژادی اهالی ایران را ترسیم می نماید این اثر با در نظر گرفتن آخرین موفقیتهای دانش مردم شناسی تدوین شده بود و مانند کتاب قبلی با عکس العمل مسرت انگیز معاصران، اعم از متخصصان فن و غیر متخصصان مواجه گردید.

به همین دلیل گامیستر استاد بزرگ در زمینه روابط اقتصادی و سیاسی روسیه با شرق که راجع به این مسأله و سایر مسائل مربوط به آن مقالات و کتابهای بی شماری نوشته بود، برای خانیکوف نوشت: چندی قبل کتاب عالی تخصصی شما راجع به مردم شناسی ایران را از دست ویلیامینف - زرنف قاپیدم. چنین اثری، معلوم می شود که هنوز درباره هیچیک از کشورها وجود ندارد. اگر با چنین دقتی روی تمام کتاب «ایران» اثر ریتر کار بکنید، یادگار ابدی برای خود به جای خواهید گذاشت.^{۵۴}

بدین ترتیب خاتمه یک اثر از نظر دوستان خانیکوف می بایست بلافاصله شروع اثر دیگری را در بر می داشت. پس از کتاب تشریحی هیأت اعزامی به خراسان، آنان با بی تابی انتظار تحقیقات مردم شناسی را داشتند و حالا منتظر «ایران» اثر ریتر بودند.

ولی قبل از اینکه درباره افکار جدید این خاور شناس که نام او با احترام زیادی در

دنیای علم برده می‌شد، صحبت کنیم، متأسفانه نمی‌توان درباره این موضوع سخنی نگفت که روسیه تزاری چگونه به خدمات وی «پاداش» داده است. طی فرمان همایونی شماره (۴) مورخه ۲۸ فوریه سال ۱۸۶۶ م. ن. و. خانیکوف «نظر به لغو سمت» از پستی که او در اداره آسیائی داشت برکنار شد.^{۵۵} به عبارت دیگر «نظر به محدود شدن کادر» به خدمتش خاتمه داده شد حتی موفقیت‌های برجسته دانشمند نتوانست جلوی صاحب منصبان تزاری را بگیرد. حقیقت این که دولت تزاری خانیکوف را بدون اجر نگذاشت: به او که املاک بزرگ و پس‌انداز زیاد در مؤسسات صنعتی نداشت، مبلغ هزار روبل به عنوان حق بازنشستگی سالیانه «اعطا کرد» هر چند ن. و. خانیکوف مجال تشکیل خانواده نیافت، این پولها فقط برای یک زندگی بخور و نمیر و امرار معاش با نهایت قناعت و صرفه‌جویی کافی بود. آری، تازه روی این مبلغ هم همیشه نمی‌شد حساب کرد. ما باز هم به ناراحتی دایمی این دانشمند درباره وضع مالی خود مواجه می‌شویم ... لکن فعلاً به اثر مذکور ریتز به نام «ایران» بر می‌گردیم.

ک. ریتز دانشمند آلمانی که پ. پ. سمنوف - تیان‌شانسکی او را از بزرگترین جغرافیدانان نیمه اول قرن نوزدهم^{۵۶} لقب داده بود، یک سری کتاب تحت عنوان زراعت در آسیا، تألیف و منتشر ساخت. بعضی از مجلدات این کتابها اختصاص به روسیه و کشورهای همجوار آن داشت. مؤلف کتابهای مذکور دانشمندی «اطاقي»^{۵۷} بود و با بررسی مستقیم بعضی از مطالب و مندرجات آثارش تأیید نشد. لکن وسعت احاطه موضوع و «تصویر» تئوریک مؤلف علاقه زیادی نسبت به آثارش به وجود می‌آورد و در روسیه به طور غیر منتظره‌ای مقدمات نشر این آثار فراهم می‌آید. پ. و. گولوبکوف^{۵۸} بازرگانی که در نتیجه معاملات و داد و ستدها با شرق بسیار ثروتمند شده بود شروع به دعوت هموطنان خود کرد تا توجه خود را نسبت به دولتهای همجوار آسیائی تشدید نمایند. ما مدیون ایشان از حیث ترجمه روسی و چاپ و انتشار یک سری کتابهای مربوط به سفرهای مشرق زمین، وضع اقتصادی و سیاسی هر یک از این کشورها و از جمله کتابهای «سفری به بخارا» و «کابل» اثر الکساندر ریورنس^{۵۹} «هند انگلستان» در سال ۱۸۴۳. اثر «ادوارد

وارن»، افغانستان و انگلیسیها در سالهای ۱۸۴۲ - ۱۸۴۱ م. اثر «خاورشناس آلمانی ک. ف. نیمان (۱۸۷۰-۱۷۹۳ م.) امپراتوری بریتانیا در هندوستان» تألیف سرلشکر کنت بیورنشتیرن و غیره که این آثار در زمان خود سروصدائی بر پا کرده بودند، می‌باشیم.

گولوبکوف افتخار آن را یافت تا به عضویت پیوسته انجمن جغرافیائی روسیه و عضویت افتخاری انجمن مسکو در امور تاریخ دوره باستانی روسیه انتخاب شود. نامبرده مبالغ زیادی برای ترجمه و انتشار تحقیقات ریتز همراه با تفسیر مطالب تحت عنوان «زراعت و جغرافیای کشورهای آسیائی که دارای مناسبات مستقیم با روسیه می‌باشند» اختصاص داده و پیشکش انجمن جغرافیائی روسیه نمود. انجام چنین اقدامات مشابهی، قاعدتاً، به دانشمندان بزرگی محول می‌شود که می‌بایست تحقیقات بعدی را نیز در نظر داشته و در کار خود آنها را مد نظر قرار می‌دادند.

نظر به خصوصیات خاص برداشت علمی ک. ریتز نسبت به موضوع تصحیحات و تفسیرها اغلب پیش می‌آید که چه از نظر کمی و گاهی از نظر کیفی متن اصلی ارجحیت داده شود. در سال ۱۸۵۶ م. جلد دوم ترجمه کتاب «آسیا» اثر ریتز با ملحقات زیاد پ. پ. سمنوف چاپ شد. در این کتاب نواحی شرقی آسیا یعنی از کرانه آمور، مغولستان، منچوری، راههای به طرف پکن و الخ^۶ مورد بررسی قرار می‌گیرد. کتابهای کابلستان و کافرستان در سال ۱۸۶۷ م. و «ترکستان شرقی با ترکستان چین، در سالهای ۱۸۷۳ - ۱۸۶۹ م. با ترجمه مورخ و خاورشناس - و. و. گریگوریف (۱۸۸۱ - ۱۸۱۶ م.) از چاپ خارج شد.

ن. و. خانیکوف در خارج از روسیه بود و در مناسبات وی با سرپرستی انجمن جغرافیائی روسیه انتظار بهبودی می‌رفت، لکن این مناسبات شرکت کنندگان در سفر خراسان را به دست تقدیر سپرد و نسبت به انتشار نتایج این سفر توجهی نشد. با وجود این دانشمند برجسته ایرانشناس باید خود را آماده می‌ساخت. وقتی که شورای انجمن انتشار این اثر را به نام برده محول نمود، دانشمند مذکور شروع به کار کرد و به عبارت دیگر استفاده از تجربیات مسافرت ۲۰ ساله در کشورهای شرق اسلامی فرا رسید. ولی خاورشناس ما با

اعتقاد به خود در تکمیل و توسعه، نه چندان کم، غرق در مطالعه و بررسی کتابها و مجلات کتابخانه ملی پاریس و موزه بریتانیا شد.

ن. و. خانیکوف (به اتفاق یو. گاکمیستر) جغرافیدانان روسی را در اولین کنگره بین‌المللی جغرافیدانان در سال ۱۸۷۱ م. منعقد در آنتورین^{۶۱} معرفی کرد و در این کنگره موفقیت‌های متخصصان میهن خود را تبلیغ نمود.^{۶۲}

وی تماس با دوستان و آشنایان در میهن خود را ادامه داد. نامه‌هایی که آنان رد و بدل می‌کردند، در حال حاضر، چنین استنباطی را به دست می‌دهد که حاکی از حدود و منافع خانیکوف و مکاتبه‌کنندگان با او می‌باشد. مثلاً در نامه مورخه ۱۷ (۲۹) نوامبر سال آ. و. گالوین که در آن زمان از پست وزارت معارف ملی برکنار و به شورای دولتی منتقل شده بود از دوست خود تقاضا می‌کند که «از طریق سفارت» خاطرات شاهزاده پتردالگاروکف (۱۸۶۸-۱۸۱۶ م.) را (این شاهزاده از روسیه مهاجرت کرده و این موضوع در مطبوعات تزارسم افشا شده بود).^{۶۳} و همچنین شماره‌های روزنامه «کالا کول»^{۶۴} را که از ماه اوت سال جاری آنها را ندیده‌است برای او بفرستد.^{۶۵}

پس از ۱۰ روز گالوین اطلاع داد که کاوالفسکی از انتشار کتاب خود به دلیل تغییرات زیادی که بعد از سانسور و. ن. پائین (۵۳) (۱۸۷۴-۱۸۰۱ م.) در آن به وجود آمده، منصرف شده‌است.^{۶۶} پیام مورخه ۲۹ دسامبر سال ۱۸۶۶ م. نیکلای خانیکوف با ملحقات بی‌شمار «برای شخص شما» دارای اهمیت خاصی بوده است عضو شورای دولتی امپراتوری روسیه از شدت سانسور به وحشت افتاد و در نتیجه به هنگام انتخابات اعضای امپراتوری فرهنگستان علوم به مسئول این کار یعنی پ. آ. والویف (۱۸۹۰-۱۸۱۴ م.) رای مخالف دادند و گاذوین از این بابت گله‌مند شد که والویف زیاده از حد تابع تأثیرات فاسد‌کننده شعبه سوم بوده‌است.^{۶۷}

خاطر نشان ساختن این موضوع ارزش آن را ندارد که بگوئیم چنین نامه‌های مشابهی می‌توانست فقط برای آن شخص همفکری ارسال شود که دارای درک کامل بوده است. دلیلی در دست نیست که بتوانیم گالوین را جزو دموکراتهای انقلابی به حساب

بیاوریم. لکن شکی نیست که وی از نظریات بورژوازی لیبرال طرفداری و حمایت می‌کرده و نسبت به محافل ارتجاعی سلطنتی که به سرعت پس از تخت نشستن آلکساندر سوم با عزیزدردانه هایش، پابدونوستس (۱۹۰۷-۱۸۲۷ م.م. ن. کاتکوف (۱۸۸۷-۱۸۱۸ م.) صحنه سیاسی روسیه را ترک می‌نمودند، مانند سایر «کنستانتینوتس‌ها» دشمنی می‌ورزید. این مدارک فرعی منحصر به خود این امکان را به وجود می‌آورد تا بتوان نتیجه‌گیری معینی درباره نظریات سیاسی و جهان بینی ن. و. خانیکوف به عمل آورد و تا آنجا که ما اطلاع داریم نامبرده مدارک ناچیزی برای بررسی و قضاوت مستقیم در زمینه این مسأله مهم از خود به جای گذاشته است.

در هر حال، و. گ. گیمان و پ. م. کوچاکوف - تنظیم کنندگان کتاب پر معنی «نامه‌های آ. و. گالوین به ن. و. خانیکوف» در این باره محقانه خاطر نشان می‌سازند: «خانیکوف همیشه به محافل دموکراتیک نزدیک بود. ... خانیکوف در موقع اقامت در خارج از کشور به مهاجران انقلابی نزدیکی داشته است. وی با گرتسن مکاتبه داشته و هر وقت که فرصتی پیش می‌آمد با او ملاقات می‌کرد و یکی از آثار هجو آمیز خود را تحت عنوان «نامه‌های یک نفر سیاح» برای گرتسن فرستاد و گرتسن بعضی اطلاعات دریافتی از خانیکوف را در روزنامه «کالا کول» به چاپ می‌رساند»^{۶۸}

در اینجا موضوع دقیقاً روشن نیست. فرضیه این که «نامه‌های یک نفر سیاح» تعلق به خانیکوف دارد به م. ک. لمکاسر دبیر اولین «مجموعه کامل آثار و نامه‌های آ. ای. گرتسن» نیز مربوط می‌شود^{۶۹} و این مطلب صحیح نیست، زیرا نیکلای ولادیمیریچ خانیکوف هیچوقت به ایالات متحده آمریکا سفر نکرد (به خصوص این مسافرت در «نامه‌ها» یاد آوری می‌گردد).^{۷۰} مع الوصف این مورد در ارزشیابی کلی محقانه شخصیت دانشمند مذکور تأثیری ندارد...

به احتمال قوی رفتار گالوین که در سمت وزارت معارف ملی بود در وضعیت مأمور این وزارتخانه که در خارج از کشور اقامت داشت، تأثیر داشته است. به طوری که گالوین در تاریخ ۹ فوریه سال ۱۸۷۳ م. برای ک. س. وسلوفسکی دبیر ثابت فرهنگستان

علوم نوشت، خانیکوف در معرض خطر نگهداری در وزارت امور خارجه نظر به کم کردن کادر مختلف آن قرار داشته است. لذا این خاورشناس از طریق گالاوین سعی و کوشش نموده تا در فرهنگستان به عنوان عضو امور ادبیات فارسی و ترکی مشغول کار بشود، البته به این شرط که در پاریس بماند. خانیکوف نوشت: ... با ۱۰۰۰ روبل نقره حق بازنشستگی مایل هستم که در همینجا بمانم که مفیدتر برای فرهنگستان خواهم بود تا در پترزبورگ باشم و دو کار را در سال انجام خواهم داد، هر چند مطابق کلیه نظامنامه ماده ۴۴ نیازی به این کار نیست، مع الوصف این حق برای فرهنگستان وجود دارد که اعضاء خود را بدون پست خالی هم بپذیرد، اما در مورد امور خاورشناسی آنقدرها کار داریم که اگر امکان داشتم ۱۰ نفر عضو برای کار خود پیدا می کردم^{۷۱}.

این تلاش با موفقیت به سرانجام نرسید. ک. س. و سلوفسکی جواب داد که پست خالی وجود ندارد و پس از تصویب اعضاء جدید «برای تاریخ ادبیات ملل آسیا» احتیاج به پنج نفر آکادمیسین می باشد و این پست ها را آن افرادی اشتغال می نمایند که حالا در فرهنگستان هستند: یعنی بروسه^{۷۲}، بتلینگ^{۷۳} درون - شیفرنو و بلیامنیف - زرنف. علاوه بر این آکادمیسین ها باید حتماً در پترزبورگ اقامت داشته باشند و عدول از این مقررات مجاز نمی باشد^{۷۴}.

کاری نمی شد کرد، امید تحکیم «وضعیت مالی» فرو ریخت، لکن این موضوع در استعداد کار کردن خانیکوف تأثیری نداشته است. در سال ۱۸۴۷ م. ترجمه کتاب ک. ریتر تحت عنوان «ایران - قسمت اول» با ملحقات و مکملات ن. و. خانیکوف از چاپ خارج شد. این بار اثر مذکور به زبان روسی و در پترزبورگ چاپ و منتشر شده بود. عناوین این خاورشناس باز هم بیشتر شد: عضو انجمن شرقشناسی آلمان، عضو افتخاری انجمن های جغرافیائی برلین، مجارستان، پاریس، لندن و ایتالیا، عضو افتخاری انجمن آسیائی بریتانیا و غیره.

پیشگفتار بسیار مفصل این کتاب (۵۶ صفحه) حاکی از اهمیت کار ریتر در باب زراعت و فلاحه می باشد. از مجموع متن این کتاب که ۶۵۵ صفحه است فقط ۳۱۰ صفحه

آن «ایران» ریتراست و بقیه ۳۴۵ صفحه را ن. و. خانیکوف نوشته است. منابع به کار گرفته شده فراوان و مدارک واقعی بی شمار دوباره به صورت انتقادی مورد بررسی و نگارش قرار گرفت. مادر این چاپ توصیف و تشریح کامل و همه جانبه‌ای از سیستان، اقوام اسکان یافته چارایماق در ناحیه پاروپامیس^{۷۵} و خزر و همچنین تاجیکهای شرق ایران، مقالات جالب پروفیسور ایرانشناس آلمانی - آشیگل (۱۹۰۵-۱۸۲۰ م.) درباره لهجه‌های ایرانی، درباره نتایج بررسی و مطالعه سنگ نبشته‌های به خط میخی، نوشته‌های دوره ساسانی و غیره برخورد می‌کنیم که توسط نیکلای خانیکوف در این کتاب گنجانیده شده است.

کار خاورشناس مذکور روی کتاب «ایران» اثر ریترا این اعتقاد را به وجود آورد که بررسی و تحقیقات عمیق و جامعی را درباره این کشور به جهان هدیه نماید که در آن بتوان اطلاعات جدیدتری را منعکس ساخت. با کمال تأسف این مقاصد برآورده نشد و تحلیل سلامتی و ضعف جسمانی خانیکوف مانع از ادامه کار وی و دو قسمت بعدی کتاب «ایران» اثر جغرافیدان آلمانی گردید. به طوری که و. و. بارتولد خاطر نشان می‌سازد انجمن جغرافیائی برای تنظیم ترجمه فصل‌های بعدی اقداماتی به عمل آورد، ولی این اثر منتشر نشد.^{۷۶} می‌توان تصور نمود که دلیل این امر نبودن چنین متخصص همه جانبه و ژرف در روسیه پیرامون مسائل ایران، که مانند ن. و. خانیکوف باشد، بوده است.

هنگامی که کتاب «ایران» اثر ریترا از چاپ خارج شد نیکلای ولادیمیرویچ خانیکوف ۵۲ سال داشت. در این زمان مناسبات دوستانه ن. و. خانیکوف با هموطنانش و بخصوص با ای. س. تورگنیف که در آن روزگار در غربت به سر می‌بردند، باز هم بیشتر شد و ارزشیابی تورگنیف از کارهای خانیکوف که ماقسمتی از آن را در بالای این مقاله آورده‌ایم، مربوط به همین دوران است. در سال ۱۸۷۵ م. نویسنده بزرگ روسی [تورگنیف] به اطلاع پالونسکی شاعر (۱۸۹۸-۱۸۱۹ م.) رسانید: «ن. و. خانیکوف در اینجا و در ویلا و در ییلاق پاریس زندگی می‌کند. من او را کم می‌بینم و فقط این را می‌گویم که بهادر است!»^{۷۷}

لکن نیروهای بهادر به تحلیل رفته بود. سفرهای طولانی در شرایط سخت، اضطراب شدید، فشار عصبی از زندگی مشکل، کار سرسختانه، تمامی این‌ها نمی‌توانست در سلامتی ایشان تأثیر نداشته باشند. او باز هم با کمال میل و رغبت به پرسش‌ها و توضیحات مختلف علمی و سیاسی که از پترزبورگ می‌رسید، پاسخ می‌داد و مکاتبه با دوستان را ادامه می‌داد، با کمال میل با هموطنانی که از روسیه می‌آمدند و بخصوص بام. ی. سالتیکوف شچدرین ملاقات می‌نمود و مقالات و یادداشت‌های نسبتاً بزرگ می‌نوشت. مع الوصف برای کارهای بزرگ دیگر رمقی نمانده بود.

نیکلای ولا. یمیرویچ خانیکوف در سال ۱۸۷۸ م. در محل بیلاقی رامبویه در پاریس چشم از جهان فرو بست. خبر مرگ او تمام دنیای خاورشناسی را متأثر و متألم ساخت. در بسیاری از زندگینامه متوفی که به چاپ می‌رسید، خدمات برجسته وی منعکس می‌شد. اطلاعات مربوط به راههای زندگی و کارهای خلاقه ن. و. خانیکوف در «فرهنگ زندگینامه‌های رجال روسیه» درج گردیده است.

ما نیز نتیجه گیریهائی به شرح زیر می‌نمائیم:

ن. و. خانیکوف را که زبانهای شرقی را به طور خودآموزی یاد گرفته بود (و. و. بار تولد برای ایشان عبارت قدیمی «آوتودیداگتیک»^{۷۸} را به کار برده است، تا حدودی می‌توان آدم دارای قریحه ذاتی دانست. وی در فعالیتهای علمی خود هنگامی به طرف علم و دانش رو آورد که هنوز مسائل علمی او را کاملاً تسلیم علم و دانش نکرده بود و آن عناوین خود به سر وقت وی آمدند.

عنوان کردن ایرادات حاکی از خواسته‌های امروزی برای دانشمندی که فعالیتهای اساسی وی در دهه چهارم الی دهه هفتم قرن نوزدهم بوده است، امکان‌پذیر و لازم نیست. ما متأسفانه در آثار او تجزیه و تحلیل‌های جدی و عمیق اجتماعی و سیاسی حوادث تاریخی و زندگی معاصر را نمی‌بینیم. بلکه گهگاه فرضیات و تصوراتی را مشاهده می‌کنیم که به طور مطلق و عجولانه مطرح شده است. مؤلف گاهی هم تحقیقات را با نامها و نامگذاریها و مدارک مقایسه‌ای فراوان انباشته می‌نماید (با آنکه بدیهی است جوانب مثبت نیز در اینجا

وجود دارد) که فهم مطلب را بسیار مشکل می‌سازد.

در همان موقع در آثار ن. و. خانیکوف بهترین خطوط مشخصه خاورشناسی میهنی نمودار گشت: توجه صادقانه و علاقه وی به ملل آسیا، تلاش بی‌غرضانه و بی‌طرفانه در جهت انعکاس خطوط مشخصه این ملل در مرحله رشد و توسعه آنها، فقدان کامل مقاصد تعصب نژادی، تمایلات استعماری برای مطالعه در احوال آنها بوده است که همان زمان در نزد بسیاری از خاورشناسان بورژوازی اروپای غربی، بخصوص انگلیسی و خدمتگزاران کمپانی «هند شرقی» و سپس امپراتوری بریتانیا، مشاهده می‌شده است.

البته چنین اصولی را ما حق داریم از برادر طرفدار مکتب «پتراشفس ها» آ. و. خانیکوف که بامشقت بسیار به هلاکت رسید، انتظار داشته باشیم. آری خودنیکلای خانیکوف هم علاقه خاصی به رژیم استبدادی روسیه تزاری نداشته است زیرا صرف نظر از استعداد فطری و کار دوستی زیاد و تحقیقات طراز اول بسیار برای دوران خود، در روسیه جانی نداشته است و حتی نتوانست در فرهنگستان علوم امپراتوری روسیه، جاه و منزلت بزرگی برای خود دست و پا کند.

در خاتمه معتقدیم که بهتر است داستان مربوط به خاورشناس بزرگ را با مطالب مندرج در مجله روسی سال ۱۸۶۲ م. به پایان ببریم که نویسنده این مطالب نه تنها کتاب «هیأت اعزامی به خراسان» اثر نیکلای ولادیمیرویچ خانیکوف را ارزیابی می‌کند، بلکه اطلاعات جالبی را نیز در مقیاس وسیع در اختیار ما می‌گذارد:

«با لذت به معنی واقعی اثر عالی آقای خانیکوف را خواندیم. مؤلف این کتاب قادر است نتایج علمی تحقیقات خود را با چنان وضوح و مفتونی به رشته تحریر درآورد که خواننده با در دست گرفتن کتاب او نمی‌تواند آن را تا به آخر نبرده، دل از کتاب بکند و آن را کنار بگذارد. در اینجا قطره تلخی هم به مایه لذت اضافه شده است و آن اینکه بدون اراده از خود می‌پرسیم: چرا باید با اثر ن. و. خانیکوف در کتابی آشنا بشویم که به زبان فرانسه است؟ مگر ما باید همیشه در کتابها و مجلات خارجی در جستجوی نتایج سفرهای سیاحان روسی باشیم؟ کتاب ن. و. خانیکوف به زبان فرانسه است و البته این پدیده‌ای

کاملاً طبیعی است، زیرا آثار مشابهی که توسط دانشمندان ما به وجود می‌آید باید در خارج از مرزهای ما معروفیت داشته باشند. چرا این کتاب قبلاً و در هر حال به طور همزمان، به زبان روسی منتشر نشده است؟ در گذشته این موضوع را راحت تر می‌شد برای خود توجیه کرد. محافل خوانندگان کتابهای جدی در اینجا بسیار محدود بودند: ولی به نظر می‌رسد که در حال حاضر این وضع نمی‌تواند اتفاق بیفتد؟ کافی است به خاطر بیاوریم که کتاب «سفر چین» اثری. پ. کوآفسکی و کتاب «کشتی بادبانی نظامی به نام پالادا» اثر گونچاروف در اجتماع ما به چه موفقیت‌هایی روبرو بوده است، تا مطمئن شویم که حالا آثار خوب در اینجا نیز خوانندگان بسیاری پیدا می‌کنند.

به همین دلیل خود را محق می‌دانیم آرزو کنیم که خود مؤلف و یا انجمن جغرافیائی که اینهمه شرکت فعالانه در تجهیز سفر خراسان داشته اند، در آینده نزدیک ادبیات ما را با چاپ به زبان روسی کتاب سفرنامه آقای خانیکوف غنی سازند.^{۷۹}

ضمن عذر خواهی از اینکه سخن به درازا کشیده شد، در این نوشته بعضی جهات اساسی را متذکر می‌شویم. تحقیقات و مطالعات علمی. ن. و. خانیکوف و جامعه عمل پوشیدن جنبه‌های ادبی آنها در یک ردیف و در ردیف آثار هنری مانند «کشتی بادبانی نظامی به نام پالادا» اثر ای. آ. گونچارف قرار می‌گیرد. تقریظ نویسنده ضمن خاطر نشان ساختن بسط توجه نسبت به آن در میان محافل وسیع خوانندگان خواسته است که به عنوان میهن پرست دانش میهنی مطالب خود را بیان کرده باشد. لکن آرزوی بیان شده از طرف این تقریظ نویسنده در مورد انتشار کتاب سفر خراسان با گذشت بیش از صد سال جان می‌گیرد و جامعه عمل می‌پوشد.

معذالک، به نظر می‌رسد، انتشار این کتاب با گذشت زمان بسیار زیاد شایستگی انتشار را داشته و خواننده روسی نیز رضایت خاطر بسیاری را به دست می‌آورد که معاصران خانیکوف در کسب این رضایت خاطر محروم بوده‌اند. آنان می‌خواستند از سفرنامه‌های مشرق زمین آگاهی یابند و امکان آن را نداشتند که با اثر:

«Memoir Sur la Partie Meridionale de l'Asie Centrale»^{۸۰}

به زبان روسی آشنا شوند.

هیأت تحریریه از سرپرست بایگانی علمی انجمن جغرافیائی اتحاد شوروی (سابق) ت. پ. ماتویف به خاطر کمکهای ایشان در جمع آوری و انتخاب مدارک برای این نوشته صمیمانه سپاسگزاری می نماید.

-
۱. پترافنتس ها جوانانی بودند که در نیمه دوم دهه چهارم قرن نوزدهم در پتربورگ به دور شخصی بنام پتروشفسکی جمع شده بودند و محفلی برای خود تشکیل داده بودند و دارای عقاید سوسیالیسم تخیلی بوده اند که هدف آنان برانداختن رژیم دیکتاتوری روسیه تزاری بوده است. از بزرگان این محفل در آن روزگار بلینسکی و گرتسن را می توان نام برد. (مترجم)
 ۲. شهر اُورسک در حال حاضر از ایالت ارنبورگ در جمهوری فدراتیو روسیه است و یکی از مراکز ذوب فلزات رنگین می باشد. قلعه «اُورسک» که در اینجا بدان اشاره شده است در زمان روسیه تزاری تبعیدگاه مخالفان بوده و از جمله تبعید شدگان به این قلعه تاراس شفتنکو شاعر بزرگ اوکرائین بود که در سالها ۴۸-۱۸۴۷ م. در این قلعه بسر می برده است.
 ۳. آرشیو سیاست خارجی روسیه، قسمت امور مستخدمین و امور اقتصادی، برگهای ۶ و ۷ (مشخصات و نشانی های کامل توضیحات نویسنده به طور جداگانه و به زبان روسی در آخر کتاب سفرنامه خراسان آمده است). (مترجم).
 ۴. در سالهای ۱۸۳۹-۱۸۲۶ و ۱۸۶۳-۱۸۴۲ م. حکومت می کرده است.
 ۵. در سالهای ۱۸۰۹-۱۸۰۲ و ۱۸۴۲-۱۸۳۹ م. حکومت می کرده است.
 ۶. آرشیو سیاست خارجی روسیه، پتربورگ، برگ ۱۱۲.
 ۷. آرشیو سیاست خارجی روسیه، برگ ۱۸.
 ۸. آرشیو سیاست خارجی روسیه، برگ ۱۸.
 ۹. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد ماموریت بوتیف به کتاب «مناسبات روسیه با بخارا و خیوه در سیه صد سال اخیر» اثر س. و. ژوکوفسکی مراجعه شود.
 ۱۰. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب «تشریح خان نشین بخارا» اثر خانیکوف مراجعه شود.
 ۱۱. ن. و. خانیکوف، تشریح خان نشین بخارا، صفحه ۱۸۹.
 ۱۲. و. و. تولد «تاریخ مطالعه مشرق زمین در اروپا و روسیه» سال ۱۹۲۵ م. صفحه ۲۵۶.

۱۳. آرشو سیاست خارجی روسیه، برگ ۸.
۱۴. تاریخچه وزارت امور خارجه در سالهای ۱۹۰۲-۱۸۰۲ م. صفحه ۹۰.
۱۵. به روزنامه «قفقاز» تفلیس، سال ۱۸۴۶ م. شماره‌های ۲۰ و ۲۱ مراجعه شود.
۱۶. به مجموعه نیمه اول سال ۱۸۴۷ م. روزنامه «قفقاز» تفلیس، صفحات ۱۳۶ الی ۱۶۶ مراجعه شود.
۱۷. «سیاست استعماری روسیه تزاری در آذربایجان در دهه دوم الی ششم قرن نوزدهم»: سال ۱۹۳۷ م. صفحات ۳۴۵ و ۳۴۶.
۱۸. در همان کتاب، صفحات ۳۶۲-۳۴۶.
۱۹. پروفسکی وزیر امور داخله امپراتوری روسیه اعتراف کرد که این «نظامنامه» اختیاراتی استثنائی به دست محاکم شریعت «حاکم شرع» می‌دهد که «دادن چنین قدرتی به دست روحانیون خطرناک است» (در همان کتاب، صفحات ۳۹۰ و ۳۹۱).
۲۰. در همان کتاب، صفحات ۳۸۸-۳۶۴.
۲۱. ن. آ. اسمیرنوف، مرید یزم در قفقاز. سال ۱۹۶۳ صفحه ۸۵.
۲۲. و. آ. کراچکوفسکایا، آلبوم ناشناخته کتیبه‌های عربی و فارسی «کتیبه‌های شرق»، سال ۱۹۴۸ م.، صفحات ۴۰-۱۹.
۲۳. منظور آس‌گریبایدوف درام‌نویس و دیپلمات روسی است که در آخرین مأموریت سیاسی خود در تهران که به عنوان وزیر مختار دولت روسیه تزاری در ایران خدمت می‌کرده بر اثر بعضی تحریکات و بسته شدن بازار تهران و حمله مردم به سفارت روسیه به قتل رسید. (مترجم)
۲۴. دکابریستها عنوان یکی از انجمن‌های مخفی ضدتزاری بوده که عده‌ای از روشنفکران و افسران جوان گارد سلطنتی در آن عضویت داشتند و هدف آنها برقراری حکومت سلطنتی بر طبق یک قانون اساسی بوده و همچنین می‌خواستند سرف‌ها (دهقانان وابسته به زمین) را که در شرایط بسیار سختی زندگی می‌کردند، آزاد سازند. در زمان سلطنت نیکلای اول وضع آشفته شد. بیش از ۲۰۰۰ تن از سربازان و افسران گارد در پترزبورگ دست به شورش زدند و چون این شورش پایه و اساسی نداشت و از طرف مردم حمایت نشد، سرکوب گردید و ۵ نفر از سرده‌های آنان به دار آویخته شدند و بقیه نیز تحت تعقیب قرار گرفتند. گریبایدوف نیز در این انجمن فعالیت‌هایی داشته است. (مترجم)
۲۵. به پرونده پتروسفنس ها، جلد سوم، صفحه ۵۰ مراجعه شود.
۲۶. شارل فوریه (۱۸۳۷-۱۷۷۲ م.) از دانشمندان برجسته سوسیالیسم تخیلی فرانسه (مترجم)

۲۷. ای. ای. خادزکو (۱۸۸۱ - ۱۸۰۰ م) نقشه بردار سیاح روسی که از سال ۱۸۴۰ م. سرپرستی شعبه نقشه برداری در قفقاز به عهده داشت.

۲۸. پ. پ. سمونوف، تاریخ نیم قرن فعالیت انجمن جغرافیائی امپراتوری روسیه در سالهای ۱۸۹۵ - ۱۸۴۵ م. صفحه ۶۵.

۲۹. به کتاب دوم «تفلیس» سال ۱۸۵۳ م. صفحات ۱۵۲ - ۶۶ مراجعه شود.

۳۰. به مجله اخبار انجمن جغرافیائی امپراتوری روسیه قسمت چهارم کتاب اول مراجعه شود.

۳۱. پ. س. ساولیف (۱۸۹۵ - ۱۸۱۴ م) خاورشناس و عرب شناس و باستانشناس و یکی از بنیانگذاران انجمن باستانشناسی روسیه و یکی از فعالین انجمن جغرافیائی روسیه.

۳۲. پ. س. ساولیف، «مجله اخبار روسیه»، کتابهای خارجی و خاورشناسان روسی، جلد دوم کتاب دوم، سال ۱۸۵۱ م.، صفحه ۲۷۶.

۳۳. برای اطلاعات بیشتر به کتاب «سیاست روسیه در آسیای صغیر میانه در سالهای ۱۸۶۸ - ۱۸۷۵ م» اثر ن. آ. خالفین، چاپ مسکو، سال ۱۹۶۰ م. صفحات ۱۱۳ - ۶۰ رجوع شود.

۳۴. پ. پ. سمونوف، تاریخ نیم قرن فعالیت انجمن جغرافیائی روسیه. صفحه ۳۰۷، سند مذکور در آخر کتاب سفرنامه خراسان به تفصیل آمده است و در اینجا نیازی به تفسیر ندارد.

۳۵. پ. پ. سمونوف، تاریخ نیم قرن فعالیت انجمن جغرافیائی روسیه، صفحه ۳۰۸.

۳۶. دوریات نام آلمانی و سوئدی شهرنارتو است که توسط یکی از امیران کیف بنا شد. دانشگاه این شهر معروف بوده و این دانشگاه توسط گوستاو دوم پادشاه سوئد تأسیس گردیده است. شهر تارتو مدتی مورد اختلاف کشورهای روسیه، سوئد و استون بوده و هم اکنون یکی از شهرهای جمهوری شوروی استونی است. (مترجم)

۳۷. هر ورست مربع معادل ۱/۰۶ متر مربع است. (مترجم)

۳۸. پ. پ. سمونوف در کتاب خود می نویسد: «ر. ا. لنتس» «تحقیقات در شرق ایران و نواحی هرات» را در ضمایم جلد هشتم «یادداشتهای فرهنگستان علوم» شماره ۴ در سال ۱۸۶۸ م. همراه با نقشه بچاپ رسانیده است.

آ. گیوبل بعضی از یادداشتهای خود را که اغلب دارای مطالب شیمی بوده به فرهنگستان علوم داد. آ. بونگه از مدارک و مطالب جمع آوری شده خود در موقع بررسی مونوگرافی رستنی ها استفاده نمود. صفحه ۳۲۶ کتاب «نیم قرن فعالیت انجمن جغرافیائی روسیه»، در مورد کتاب «ایران» اثر ریتز که سمونوف از آن یاد کرده است بعداً صحبت خواهد شد.

ک. ریتز (۱۸۵۹ - ۱۷۷۹ م) جغرافیدان بزرگ آلمانی و مؤلف اثر چند جلدی کتاب «زراعت» که قسمتی از آن توسط

- شانیکوف با ملحقات در سال ۱۸۷۴ م. به زبان روسی ترجمه شده است.
۴۰. کتابخانه عمومی دولتی به نام سالتیکوف شچدرین. قسمت کتابهای خطی، مدارک کاوالفسکی.
۴۱. آرشیو سیاست خارجی روسیه، سال ۱۸۳۲ م.
۴۲. یکی از جزایر فرانسه در دریای مانش. (مترجم)
۴۳. مطالعات قسمت جنوبی آسیای مرکزی (مترجم)
۴۴. و مانیز ترجمه فارسی این کتاب را به طور مشروط «سفرنامه خراسان» نام نهاده ایم که هنوز در دست ترجمه می باشد.
- (مترجم)
۴۵. ب. آ. والسکایا تاریخ دان شوروی در این باره منصفانه خاطر نشان می سازد که در طول ۳۵ سال یعنی از ۱۸۴۷ م. الی ۱۸۴۷ م. چنین مدالی فقط به هفت نفر محقق تعلق گرفته است. برای اطلاعات بیشتر به کتاب «گزارشهای کمیسیون شرقی» اثر ب. آ. والسکایا تحت عنوان ی. پ. کاوالفسکی و خاورشناسان روسی، چاپ اول، سال ۱۹۶۴ م. صفحه ۴۶ مراجعه شود.
۴۶. منظور کتاب «Mroirre Sur Pdthnagrophic de la Perse» [Paris, 1866] می باشد
- این کتاب از فرانسه به روسی ترجمه شده و آماده چاپ است.
۴۷. نام مورخه ۱۹ (۳۱) ژوئن ۱۸۶۳ م. کتابخانه دولتی عمومی بنام سالتیکوف شچدرین، نامه آ. و. گلاوین به ن. و. خانیکوف، برگ ۱۳
۴۸. در همانجا، برگ ۱۲۲
۴۹. در همانجا، برگ ۸
۵۰. مثلاً به نامه مورخه ۱۱ ژوئیه ۱۸۳۷ م. ن. و. خانیکوف به خ. د. د. فرن از تفلیس (آرشیو فرهنگستان علوم اتحاد شوروی در لنینگراد) مراجعه شود.
۵۱. آرشیو فرهنگستان علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، به مدارک، «کنفرانس فرهنگستان علوم» مراجعه شود.
۵۲. در همانجا، برگ ۳
۵۳. نامه بونیا کوفسکی، مورخه ۲۲ فوریه ۱۸۶۴ م. برگهای ۴ و ۵
۵۴. به «نامه مورخه ۲۰ مه ۱۸۶۴ م. گلاوین به ریاست هیأت رئیسه فرهنگستان علوم» رجوع شود. ن. و. خانیکوف مفهوم دیگری را که به فروش نسخه های خطی خود داده بود به وسیله و. آ. کراچکوفسکایا آشکار می شود: او «امیدوار بود که

خرید نسخه‌های خطی دی باعث آن خواهد شد که بعضی از هموطنانش به این فکر بیفتند تا چنین مجموعه‌هائی را جمع‌آوری نمایند که خلاصه کتابخانه‌های عمومی روسیه را غنی خواهد کرد. (و. آ. کراچکوفسکایا از آرشیو میراث ن. و. خانیکوف و درن)

۵۴. نامه مورخه ۱۳ ماه مه [سال ذکر نشده است] کتابخانه دولتی عمومی به نام سالتیکوف شچیدرین، «برادران خانیکوف - ن. و. و. یا و. برگ ۴۴

۵۵. نامه مورخه ۱۲ ژانویه [سال ذکر نشده است]، در همانجا، برگ ۲۰

۵۶. آرشیو سیاست خارجی روسیه.

۵۷. پ. پ. سمونوف، تاریخ نیم قرن فعالیت انجمن جغرافیائی روسیه، صفحه ۱۸.

۵۸. اصطلاح دانشمند «اطاقی» به محققانی اطلاق می‌شود که به جای کوچ و بازار و عزیمت به نقاط و نواحی مختلف مورد تحقیق خود و بررسی مسائل از نزدیک و در محل به نشستن در اطاق و کتابخانه اکتفا می‌کنند و اطلاعات خود را فقط از لابلای کتابها و نوشته‌ها استخراج می‌نمایند و به قضاوت می‌نشینند. (مترجم)

۵۹. پ. و. گولوبیکوف (۱۸۵۴-۱۷۸۶ م.) بازرگان ثروتمند که با استفاده از پول وی یک سری کتاب در زمینه تاریخ مشرق زمین تألیف گردید. برای کسب اطلاعات بیشتر به «مجموعه تاریخی» - مسأله آسیای میانه و یورژوازی روسیه در سالهای دهه چهارم قرن نوزدهم، اثری ن. ن. کوشیوا، چاپ سوم، لنینگراد، سال ۱۹۳۴ م. مراجعه شود.

۶۰. آ. بیورنس (۱۸۴۱-۱۸۰۵ م.) یکی از افراد فعال نظامی و سیاسی و سیاح انگلیسی که در سالهای ۱۸۳۳-۱۸۳۱ م. به سفر سند، پنجاب، افغانستان - و آسیای میانه پرداخت و منظور از این سفر جمع‌آوری اطلاعات برای سهولت اشغال این سرزمین‌ها توسط ارتش بریتانیا بود. در سالهای ۱۸۳۸-۱۸۳۷ م. سرپرستی مسیون سیاسی و «تجاری» انگلیس را در کابل به عهده داشت و مقدمات تهاجم انگلیسیها به افغانستان را در سال ۱۸۳۸ م. فراهم آورد. نامبرده کتابهایی درباره سفرهای خود منتشر نموده است که عبارتند از:

«سفری به کابل» داستان مسافرت دریائی در هند از دریا تا لاهور همراه با هدایای پادشاه بریتانیای کبیر و گزارش مربوط به مسافرت از هندوستان به کابل، تاتارستان و ایران ... (ترجمه از متن انگلیسی)، «کابل. یادداشت‌های سفر سر آلکساندر بورنس در سالهای ۱۸۳۶، ۱۸۳۷، ۱۸۳۸ م.»

۶۱. پ. پ. سمونوف، تاریخ نیم قرن فعالیت انجمن جغرافیائی روسیه صفحه ۱۴۰

۶۲. آنورین مرکز یکی از ایالات در شمال بلژیک است. (مترجم)

۶۳. به اثر پ. پ. ماتویوا تحت عنوان: از تاریخ شرکت انجمن جغرافیائی اتحاد شوروی در کنگره‌های بین‌المللی جغرافیائی، اطلاعات انجمن جغرافیائی اتحاد شوروی، چاپ چهارم، سال ۱۹۷۲ م. صفحات ۲۹۷-۲۹۲ مراجعه شود.

۶۴. شاهزاده دالگارو کف مورخ روسی و یکی از فعالین مطبوعات در روسیه بود و علاوه بر مقالات کتابهای بسیاری نیز به زبانهای روسی و فرانسوی تألیف نموده و در اروپا فعالیت داشته است که از طرف دولت روسیه فراخوانده می‌شود و تبعید می‌گردد، پس از یک سال تبعید آزاد شده و محرمانه از کشور خارج می‌گردد و در بسیاری از شهرهای اروپا مانند پاریس، ژنو، لندن و بروکسل به فعالیت می‌پردازد و روزنامه‌ها و مجلات بسیاری به زبانهای فرانسه و روسی منتشر می‌کنند و به انتشار مقالات متعدد می‌پردازد که از جمله «خاطرات شاهزاده پتر دالگارو کوف» است که در بالا بدان اشاره شده است. (مترجم)

۶۵ * «کالا گول» به معنی ناقوس نام اولین روزنامه انقلابی روسیه است که به دوزبان روسی و فرانسه در ژنو و لندن توسط آ.

ای. گرتسن منتشر می‌شد و پتر دالگارو کف نیز با آن همکاری داشته است. (مترجم)

۶۶. کتابخانه عمومی دولتی بنام سالتیکف - شچپارین «برادران خانیکوف ن. و. ویا. و.»

۶۷. به نامه ۲۶ نوامبر / ۸ دسامبر سال ۱۸۶۶ م. در همانجا، - برگهای ۱۲۶ و ۱۲۷ مراجعه شود.

۶۸. در همانجا، برگ ۱۳۹

۶۹. آرشیو تاریخی، ۱۹۵۰ میلادی، صفحه ۳۴۹

۷۰. این کتاب در ۲۲ جلد و در سالهای ۱۹۲۵ - ۱۹۱۹ م. در پتروگراد منتشر شد.

۷۱. به «مجموعه آثار آ. ای. گرتسن در ۳۰ جلد» جلد هیجدهم، صفحات ۶۲۷ و ۶۲۸ رجوع شود.

۷۲. آرشیو فرهنگستان علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ک. س. و سلفوفسکی

۷۳. م. بروسه (۱۸۸۰ - ۱۸۰۲ م.) مورخ، خاورشناس و زبان‌شناس روسیه

۷۴. ا. ن. تیلینگ (۱۹۰۴ - ۱۸۱۵ م.) آکادمیسین عادی فرهنگستان علوم روسیه و استاد زبانهای شرقی

۷۵. تاریخ مطالعه مشرق زمین در اروپا و روسیه، صفحه ۲۸۷

۷۶. ایماق به ترکی شرقی و مغولی به معنی ایل یا طایفه است و «چارایماق» عبارت از چهار قبیله چادر نشین جمشیدی،

هزاره، فیروزکوهی و تیمانی در افغانستان می‌باشند که در پای سلسله جبال «پاروپامیس» یا «پاروپامیسوس» در انتهای

غربی هندوکش زندگی می‌کنند. (مترجم)

۷۷. تاریخ مطالعه مشرق زمین در اروپا و روسیه، صفحه ۲۸۷

۶۸ ای. س. تورگنیف، مجموعه آثار مسکو، سال ۱۹۴۰ م. صفحه ۹۴

۶۹ ■ متخصص خودآموزی. (مترجم)

۸۰ مجله وزارت معارف ملی، قسمت سوم، سال ۱۸۶۲ م. صفحه ۱۳۸

۸۱ ■ مطالعات قسمت جنوبی آسیای مرکزی. (مترجم)

خود و یژ گیهای چیاال بازار

یوگنی برزیکوف

بازارهای شرقی دارای زندگی خاص خود، آوا و سیمای خود، ویژگیهای مختص به خود می باشند که با هیچ چیز نمی توان مقایسه کرد و یا به اشتباه گرفت. چپال بازار اوزبکستان نیز از همین بازارهای روز است که قرنهای برپایه و اساس و سنت های دیرین، در روزهای یکشنبه هر هفته برپا می شود و این سنت دیرین از خلال رویدادهای گوناگون زمان در آن سامان همچنان محفوظ مانده است.

در قطعه زمینی بایر به مساحتی نزدیک به مساحت چند خانه و حیاط در محل قشلاق چپال که در ناحیه قشقا دریا، در اوزبکستان، قرار دارد، مردم از سراسر آسیای میانه به آن جا می آیند. مردم از سمرقند و بخارا، از جلگه فرغانه، از تاجیکستان همسایه که در پشت کوهها قرار دارد، از آن سمت ساحل رودخانه های سیحون و جیحون، یعنی از ترکمنستان، به آنجا روانه می شوند. آیا ممکن است در این جا آثار بسیار عالی معماری قدیمی مانند بناهای تاریخی ریگستان اوزبکستان، تاج محل هندوستان و یا آکروپل یونان محفوظ مانده باشد؟ نه، چیزی شبیه اینها در این جا وجود ندارد. ممکن است در این جا شهری قدیمی وجود داشته و حالا هنوز هم دیوارهای قلاع و یا بقایای کاخهای آن باقی مانده است؟ نه، اینهم نیست. این جا فقط یک قطعه زمین بایر است و بس....

با وجود این، یک اثر حیرت انگیز از گذشته در این جا وجود دارد. من حتی نمی دانم آیا چیزی شبیه این در جای دیگری هم هست یا نه. این همان چپال بازار است که از قرنهای متمادی - می گویند هزار سال و شاید هم بیشتر - در همان محل دایر می گردد. هزار سال؛ این تعویض چندین نسل و فرهنگ، تولد و نابودی تمدنهاست. هزار سال است که بیابانهای اطراف شاهد لشکرکشی ها، شکست ها، ایجادها و انقراض ها و سقوط

حکومت‌ها بوده‌است. احساس هزار سال به عنوان واقعیت برای یک فرد آن قدرها ساده نیست. موضوع دیگر موضوع ملت است. در حافظه یک ملت همه چیز حفظ می‌شود. و حتی حافظه ملت هم نمی‌تواند همه آن چیزها و روایاتی را که هنوز چپال بازار وجود نداشته، به خاطر داشته باشد.

در این جا اشیاء و کالاهای عجیب و غریبی را به فروش می‌رسانند. ولی حتی به وسیله اینها هم نیست که چپال بازار جاذبه خود را دارد. و سوسه جمع شدن افراد در این مکان، تلاش قدیمی انسان به معاشرت، عطش شناخت دیگران و در عین حال نشان دادن خود با جنبه‌های بهتر است.

... جاده همانند یک نوار باریک مزارع درو شده را بریده و به جلو می‌رود. جریان انبوه جمعیت بدین سمت روان است، از دور که هنوز خود بازار دیده نمی‌شود؛ تجتمع عظیم اتومبیل‌ها، تراکتورها با یدک‌هایشان و موتورسیکلت‌ها را می‌توان تشخیص داد...

با وارد شدن به محل از میان ستونهای ماشینها می‌گذریم و به دروازه ساده از تیرچوب ساخته شده نزدیک می‌شویم. و این همان محل ورود به بازار است. از میان دروازه عبور می‌کنیم، نظری به اطراف می‌افکنیم و به این طرف و آن طرف سر می‌کشیم. منظره غیر قابل توصیفی است: گونی مدت‌ها وقت می‌خواهد تا در این ازدحام، در این قیل و قال و در این هیاهو و سرو صدا بتوان سردر آورد.

روزگاری چپال بازار دارای سه خودویژگی بوده که حالا دو خودویژگی از آن باقی مانده‌است.

اولین خودویژگی، که دیگر وجود ندارد: ورود زنان به این محوطه اکیداً ممنوع بوده‌است. آنها فقط کالاها را برای فروش آماده می‌کردند و مردان فقط از روی ترحم به آنان اجازه می‌دادند که تا دم دروازه بازار مشایعت شان کنند و در کنار دروازه صبورانه به انتظار بازگشت آنان بایستند.

خودویژگی دوم، در هر موقع سال؛ در هوای گرم و سوزان تابستان، در زمستان با بادهای شدید و سوزان، در بهار شکوفان و یا در پائیز با هوای ابری و بارانی، چپال بازار به

طور دائم و تغییر ناپذیر در همان روزهای یکشنبه از اول خروس خوان دایر است. خودویژگی سۆم، در چپال بازار هیچ وقت چیزی به سرقت نرفته و نمی‌رود و هیچ کس دستش را آلوده به سرقت نمی‌کند. هر تازه‌واردی بار و محموله‌های خود را در آن جا می‌گذارد و به دنبال کارهای خود می‌رود. او برمی‌گردد و همان‌طور که گذاشته بود اشیاء خود را در میان اشیاء دیگر، در محوطه‌های اختصاص داده شده برای این کار، می‌یابد و می‌برد.

خوب، ما ضمن نگاه کردن و نظر انداختن به اطراف و تماشای ازدحام مردم از بلندی هنوز دم دروازه مانده‌ایم. دروازه بر روی بلندی قرار دارد. تمامی بازار از این جا مثل کف دست به خوبی دیده می‌شود. خلاصه بهتر است که به سرکشی بساط داد و ستد مردم برویم و کالاهای گوناگون را با دستهای خود لمس کنیم؛ یعنی همه آن چیزهایی را که روح مهارت و استادی ملت به جلوه درآورده و آنها را غنی ساخته است، همه ثمرات رؤیاها و استعدادها، همه آن چیزهایی را که پیشینیان به آنان آموخته‌اند، ببینم و لمس کنیم. تمامی این‌ها را در همین جا، یعنی در چپال بازار می‌توان مشاهده کرد. این هم انبوهی از قالیه‌های دستباف خانگی. اینها را دهها خانواده به این جا آورده‌اند. آخر در هر خانواده اوزبک نقش و نگارهای خاص خود را از پیشینیان دارند که در بافتن فرش به کار می‌گیرند. از روی آنها می‌توان درباره این که چه کسی این شگفتی را به وجود آورده، سلیقه‌ها و امیال او چه بوده، تأثیرات خود را بیان داشت. این فرش‌ها محکم و مطمئن بافته شده‌اند و در زندگی روستائی تغییر ناپذیر و بادوام می‌باشند.

مگر می‌توان از کنار گهواره چوبی با رنگ روغن روشن که نسلهای بسیاری از اوزبکان و تاجیکان در میان آنها دورانی از زندگی خود را طی کرده‌اند، با بی‌اعتنائی و بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی گذشت! در کنار آنها خورجین‌های بافت خانگی قرار دارند. در این خورجین‌ها تمامی چیزهایی را که مورد نیاز یک نفر سوارکار است، قرار می‌دهند. اکثر کالاهای این بازار ساخته‌ها و بافته‌های دستی در کارگاههای کوچک خانگی هستند. کلاه‌های ملی اوزبکی به حد و فور چشمها را خیره می‌کنند. کلاه‌های نرم با

مخمل سبز، کلاه‌های مشکی با نقش و نگارهای سوزن دوزی و قلاب دوزی به رنگ سفید، کلاه‌های رنگارنگ با نقش و نگارهای قالی و با تمامی رنگها به چشم می‌خورند. هریک از آنها نقش و نگار و تار و پود و دوخت و دوز خاص خود را دارند که فقط خبرگان می‌توانند سببها و عالی‌ترین‌ها را بیابند و تفهیم کنند.

مستقیماً در زیر پای ما و در ردیف‌های تنظیم شده و منظم پارچه‌های دستباف انبوه کفش‌های دست دوز به صورت روی هم ریخته شده قرار گرفته‌اند. کفش‌های بسیار قدیمی شبیه کفش‌های راهپیمایان و رهنوردان سریع‌السیر مشهور جهان مشاهده می‌شوند. نام این کفش‌ها به زبان محلی «کائوشی» است که کفش‌های ساده و از پوست معمولی دباغی نشده گاوانر می‌باشند. و این کفش‌هایی است که در مسیر راه‌ها و جاده‌های طویل و صدها سال و یامیلیون‌ها پای انسان طی طریق کرده و امتحان خود را از حیث راحت بودن به هنگام پیاده روی و راهپیمائی داده‌اند...

کمی بالاتر از این بساط، اشیاء فلزی به چشم می‌خورند و حالا به کالاهای هنری دیگری جذب می‌شویم و این کارهای هنری فلزی ساخته شده توسط آهنگران روستائی است. در این جا انواع شانه‌ها را می‌بینیم؛ از شانه‌های ظریف موی سر انسان گرفته تا شانه‌های بزرگ و زمخت گوناگون پشم‌ریسی برای قالببافی و سایر کارهای دستی. کمی دورتر داس و اژه به ردیف چیده شده‌اند که وجود آنها در هر خانه و خانواده روستائی ضرورت دارد و از نیازمندیهای اولیه است. این‌ها ابزار کار روستائیان در درو کردن و جمع آوری محصول شبدرد و علف چینی است. در این جا قیچی‌های مخصوص هرس درختان و قطع شاخه‌های آنان و به ویژه درختان توت برای پرورش کرم ابریشم و سایر اشیاء فلزی مخصوص چهارپایان فروخته می‌شود.

کمی دورتر، گوئی کالاهای خود را در نمایشگاهی چیده باشند، زین‌های مختلف برای کره اسب، الاغ و اسب‌های تیز رو به ترتیب قرار گرفته‌اند. و فوریراق آلات اسب و وسایل سوارکاری در چپال بازار و اختصاص جای مخصوصی برای عرضه این نوع کالا تصادفی نیست. این نواحی همیشه شاهد مسابقات چابکسواران معروف بوده است، و

قشلاق «قره بائیر» که کمی دورتر واقع است، طبق روایت‌ها، مرکز پرورش اسب‌های نژاد «قره بائیر» است که این اسب‌ها به نام اسب‌های تیزرو قره بائیر لقب گرفته‌اند. در این جامی توان کوزه‌ها و خمره‌های بزرگ و کوچک را مشاهده کرد که در هر هوای گرم تابستانی آب را خنگ و تازه و گوارا در درون خود نگه می‌دارند. کمی دورتر انواع قدح و پیاله برای نوشیدن چای که در زیر ضربات ناخن انگشت صدای خفه‌ای از آنها برمی‌خیزد، قرار دارند که به رنگهای لاجوردی شاد و قابل تشخیص و متمایز از سایر ظروف سفالین می‌باشند...

استادکاران کنده‌کاری بر روی چوب در همه جا از کارهای دستی و کالاهای دست ساز خود تعریف می‌کنند: قاشق‌های راحت، زیبا و دائمی به نام «چموچی»، صندوق و صندوقچه، بشقاب، اسباب بازی کودکان و بسیاری دیگر از این نوع کالاها. در سایه چنین استادکاران ماهری است که سنت‌های ملی تا به امروز محفوظ مانده و در برابر معاصران این چنین جلوه‌گری می‌کنند. چپال بازار گوشه‌ای از نمودار هنر ملی و فرهنگ سنتی روستائیان بخشی از نواحی ماوراءالنهر است.

.... چپال بازار چند ساعتی جریان داغ خود را پشت سر می‌گذارد، روستائیان به دادوستد خود پایان می‌دهند و روانه خانه و کاشانه خود می‌شوند. و این محوطه زمین بایر غبار آلود با پا کوبیده شده به انتظار هفته‌های بعد، دیدارها و دادوستدهای بعدی می‌نشیند تا پذیراگر مردم بومی آن نواحی و دادوستدهای کارهای هنری و فرآورده‌های صنایع دستی و روستائی آنان باشد.

نظری به دو شهر تاریخی

سمرقند و بخارا*

ابوالفضل آزموده

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

حافظ

جغرافیدانان، تاریخ نگاران، شاعران و نویسندگان در قدیم؛ شهر سمرقند را با عبارت نهائی چون: «نقطه تابان زندگی»، «گوهر گرانبهای دنیای اسلام»، «رم مشرق زمین» می نامیدند و در نوشته ها و آثار خود از این شهر یاد می کردند.

در سال ۱۴۰۴ م. (۸۰۷ هـ) تیمور لنگ که نیمی از جهان را به تصرف در آورده بود، بردگان و غلامان، نقاشان، حجاران، معماران، کنده کاران و سنگ تراشان و کاشیکاران را به پایتخت جدید خود فراخواند تا زیباترین ابنیه را برای او بنا نهند. حکومت تیمور سرزمینهای وسیعی را دربر گرفته بود و غرور و تکبر او همانند نداشت. بنا به دستور تیمور آبادیهای اطراف سمرقند را با نامهای: قاهره، بغداد، دمشق و... نامگذاری کردند تا بزرگترین شهرهای آن عصر جهان در مقابل پایتخت تیمور، دهی به حساب آیند.

در سمرقند کار ساختمانی و عمرانی به حدااclarسیده بود، شهر در میان کاشیکاریهای مسجدها و استخرها غرق بود و گویی تکه ای از آسمان را جدا کرده و در میان زمینی زرد رنگ انداخته بودند. در اطراف این شهر سیزده باغ بزرگ وجود داشت که بزرگترین آنها «باغ جهان» بود.

بر طبق دست خط هایی که به دست آمده است این باغ به اندازه ای بزرگ بود که اسب معمار آن در این باغ گم شد و پس از یکماه جستجو آن را یافتند.

تیمور مرد. چند سالی گذشت و اخلاف او پایتخت را به بخارا بردند. در این شهر بزرگ یعنی سمرقند آثار و ابنیه بسیاری به یادگار مانده که به دست غلامان، نقاشان،

سنگ تراشان و کاشیکارانی که هیچکس نام آنان را نمی‌داند، ساخته و پرداخته شده است که مهمترین آنها مجموعه سه بنای عظیم میدان «ریگستان» است که در سمرقند کنونی آن میدان را «گلستان» می‌نامند. این سه بنای عظیم عبارت است از «مدرسه شیردار»، «مدرسه الخ بیک»، «مدرسه طلاکاری». در گذشته در تمام این مدارس علوم دینی تدریس می‌شد و میدان «ریگستان» مرکز علم و دانش بود. جالب اینجاست که در مدرسه الخ بیک که در سالهای ۱۴۱۷-۱۴۲۰ م. (۸۲۰-۸۲۳ هـ.) ساخته شده تنها علوم دینی بلکه علوم غیردینی نیز تدریس می‌شده است.

سمرقند معاصر که دارای دانشگاه، آموزشگاهها، تئاترها و سایر تأسیسات روزگار ماست، در برابر ما قرار دارد، ولی باید گفت که سمرقند تیمور نیز که زمانی پایتخت جهان بود در وسط سمرقند کنونی مانند نگینی بر انگشتی محفوظ مانده و با مناظر شاعرانه، معماریهای شرقی و مسجدهای افسانه‌ای خود زنده مانده است.

وقتی که به تاریخ گذشته این شهر نگاه می‌کنیم با اسامی نویسندگان و شاعران و هنرمندان و دانشمندانی چون نظامی، الخ بیک، لطفی، مولوی، غیاث الدین، نوائی، عبدالرزاق سمرقندی، سکاکی و غیره برخورد می‌کنیم که در عصر خود از افراد برجسته در جهان بودند و درباره این شهر قلم زده‌اند.

سمرقند را بدون اغراق می‌توان شهر موزه‌ای نام برد. تپه بزرگ و برهنه‌ای که در خارج از شهر قرار دارد، شهر افراسیاب یعنی سلف سمرقند است که تاکنون بدین شکل باقی مانده است. این شهر را تاریخ نگاران هم عصر روم باستان دانسته‌اند که به وسیله باستانشناسان از دل خاک بیرون آمده و با فرهنگ و تمدنی در پانزده متری زیر خاک مدفون بوده است. کاشیها، خشت‌ها و خلاصه تمام بقایای شهر افراسیاب نه تنها گنجینه‌ای گرانبها برای باستانشناسان است، بلکه حاکی از داستانهای صدسال زندگی در آن شهر می‌باشد.

در کنار دیوارهای این شهر یادگارهای اسکندر مقدونی به چشم می‌خورد و از علائمی که به دست آمده معلوم می‌شود که اولین دسته‌های جانشینان اسکندر به این شهر

آمده بودند. ضمن حفاریهایی که به عمل آمده معلوم شد که در آن زمان در شهر افراسیاب لوله‌های سربی وجود داشته است که به وسیله آنها آب را به دژ می‌رسانیده‌اند.

شهر سمرقند در سال ۱۲۲۰ م. (۶۱۷ هـ.) دچار ایلغار وحشتناک مغول شد. شهر در برابر حمله مغول ایستادگی کرد و از این رو کاملاً ویران گردید. شهر مزبور در طی مدت صد و پنجاه سال قیافه زشتی بخود گرفت و آنجا که روزی نسیم خوش در باغهای سرسبزش زمزمه می‌کرد، به بیابانها و شنزارهای بی آب و علف مبدل شد.

روزی که تیمور تصمیم گرفت پایتخت جدیدی به نام سمرقند بسازد، شهر مزبور دوباره جان گرفت و می‌توان گفت که آن روز؛ روز تولد دوم آن شهر بود. سمرقند در مدت بیست الی سی سال تبدیل به مرکز داد و ستد و پیشه و هنر گردید و در اطراف شهر دوباره باغهای سرسبز به وجود آمد.

مرگ تیمور باعث مرگ سمرقند نشد. در زمان حکومت الخ بیگ، نوه تیمور، در شهر سمرقند بناهای بسیاری ساخته شد که دست کمی از بناهای دوران تیمور نداشت. در زمان الخ بیگ مدرسه‌های بی‌شماری در سمرقند ساخته شد که این شهر را مبدل به مرکز علمی و فرهنگی آسیا ساخت. الخ بیگ که خود اهل فضل و دانش بود و به علم عشق می‌ورزید در دوران حکومت خود سعی کرد تمام دانشمندان و شاعران و نویسندگان را در سمرقند جمع کند و برای این کار ابنیه فراوانی به وجود آورد.

چندی قبل باستانشناسان موفق به کشف رصدخانه الخ بیگ شدند که وی در زمان حیات خود ساخته بود و در این رصدخانه بود که خود به اتفاق سایر دانشمندان علم نجوم به جستجو و رصد کردن اجرام سماوی و دنیای فلکی و مطالعه و بررسی در آسمانها می‌پرداخت. پس از کشف این رصدخانه همگان در شرق و غرب فهمیدند که متفکران آن عصر در این رصدخانه آسمانها را مطالعه می‌کرده‌اند. با آنکه رصدخانه مزبور فاقد دوربین نجومی بود، بنا به دستور الخ بیگ جدول ستارگان تدوین گردید که تاکنون نیز دارای اهمیت بسیاری است و هنوز هم ارزش خود را از دست نداده و از آن استفاده و بهره می‌برند. رصدخانه مزبور در سالهای ۱۴۲۸-۱۴۲۹ (۸۳۲ هـ.) ساخته شد.

این رصدخانه دارای هفت مناره و سه طبقه بوده که پس از مرگ الخ بیک به دست مردم خرافاتی که ایجاد آن را از گناهان کبیره می‌دانستند ویران گردید. ولی با خاکبرداری باستانشناسان از محوطه و اطراف آن سیمای رصدخانه و بقایای آن نمودار گشت که حاکی از قدرت تفکر انسانی در آن عصر می‌باشد.

در شهر سمرقند همان طوری که قبلاً اشاره شد به غیر از سه مدرسه معروف «الخ بیک»، «شیردار» و «طلاکاری» که در میدان ریگستان قبلی و میدان گلستان کنونی قرار دارد ابنیه تاریخی بسیاری وجود دارد که بسیار حائز اهمیت است.

در شرق میدان ریگستان مسجد «بی‌بی خانم» قرار دارد که در سالهای ۱۳۰۴-۱۳۶۹ م. (۸۰۲-۸۰۷ هـ.) ساخته شده است. معماران ضمن بررسی‌ها و پژوهشهایی که به عمل آوردند چنین نظر دادند که کلیسای «گوتیک» میلان از نظر نقشه شباهت بسیاری به این بنا دارد و حتی عده‌ای معتقدند که نقشه کلیسای میلان را از روی نقشه مسجد «بی‌بی خانم» سمرقند گرفته و برپا داشته‌اند. همان طوری که عده‌ای معتقدند نقشه میدان «اتوآل» پاریس از روی نقشه میدان «نقش جهان» اصفهان گرفته شده است. این دیگر وظیفه متخصصان فن است که صحت و درستی این موضوع را اعلام دارند.

از دیگر بناهای سمرقند «گورامیر» است که در اوایل قرن ۱۵ و به دستور تیمور برای نوه عزیزش محمد سلطان ساخته شده بود، ولی هنوز ساختمان آن به پایان نرسیده بود که خود تیمور مرد. بدین ترتیب «گورامیر» تبدیل به آرامگاه تیموریان شد و پس از مرگ الخ بیک، نوه دیگر تیمور، او را نیز در «گورامیر» به خاک سپردند.

«شاه زنده» گورستان عظیم و تاریخی شهر سمرقند است که بناها و معماریها و کاشیکاریها و طلاکاریهای آن نظیر ندارد. در این گورستان مقبره «شاه زنده» قرار دارد که از نظر فن معماری بسیار با اهمیت و گرانبه است و در قرن ۱۵-۱۶ م. (۸۰۹ هـ.) ساخته شده است. در مورد «شاه زنده» روایتهای مذهبی بسیاری به جای مانده است که اغلب در میان مردم نقل قول می‌شود. باید گفت که شخصیت مذهبی «شاه زنده» قبل از اسلام و در دوران شکوفان شهر افراسیاب نیز وجود داشته است که جای تعمق و مورد بررسی است.

پرستش مقبره «شاه زنده» در میان مردم آن دیار چنان رواجی داشته که با وجود دگرگونیها هنوز هم فراموش نشده است.

روایت است که: «لشکریان ابن عباس پسر عموی پیغمبر (ص) در موقع نماز غافلگیر شدند و همه شان به هلاکت رسیدند، و اما خود ابن عباس سربریده خود را از زمین برداشت، به دست گرفت، به میان چاه عمیقی رفت و از آنجا وارد بهشت شد و تا کنون در آنجا زندگی می کند و هنوز برنگشته است».

در زمان حکومت تیمور اقوام و خویشاوندان و سرداران او در کنار مقبره «شاه زنده» برای خود آرامگاههای متعددی ساختند. این آرامگاهها به ردیف و در دامنه تپه ای قرار گرفته اند که هریک از آنها نشان دهنده هنر معماری مشرق زمین در دوران تیموریان است. در این گورستان آرامگاههای اشخاص مختلفی وجود دارد که خود شایان توجه است. در اینجا آرامگاه دختری گمنام در کنار مقبره شخصی روحانی به نام خواجه احمد قرار دارد. آرامگاه «تومان آغا» زن تیمور در کنار آرامگاه سردار نظامی تیمور واقع شده است. در بالاتر از همه آنها آرامگاه رومی منجم معروف آن عصر قرار گرفته است. رومی دوست نزدیک و همکار الخ بیک بود و از مال دنیا چیزی برای خود نگذاشته بود و خود از خانواده ای غیر سرشناس و بی چیز بود. او دانشمند عصر خود بود و از همین روی الخ بیک دستور داد تا آرامگاهش را در ردیف آرامگاههای سرداران و سالاران و شاهزادگان تیموری بنا کنند.

به فاصله نیم ساعت پیاده روی از میدان «ریگستان» قبلی و «گلستان» کنونی و در نزدیکی گورستان قدیمی ساختمان مخروطی «عشرت خانه» قرار دارد که سبک معماری این بنا نیز در خور اهمیت و مورد بررسی است.

از بناهای دیگر تاریخی شهر سمرقند می توان «مقبره خواجه عبدی درون» (قرن پانزدهم میلادی - قرن نهم هجری)، «مقبره شادی ملک آقا» (۱۳۷۲م - ۷۷۴هـ.)، «مسجد حضرت خضر» (قرن ۲۰ - ۱۹م - قرن سیزدهم و چهاردهم هجری) را نام برد. سمرقند و بخارا همیشه و حتی در زمان وجود شهر قدیمی افراسیاب نیز دو شهر

رقیب هم بودند. ضمن بررسی تاریخچه شهر بخارا بیشتر نوشته‌های سیاحان چینی جلب توجه می‌کند که این شهر را «پوخو، نومی» نام برده‌اند و این نوشته مربوط به قرن ششم میلادی است. در مورد پیدایش شهر بخارا افسانه‌های بی‌شماری به دست ما رسیده که در یکی از این افسانه‌ها گفته می‌شود: سیاوش پسر شاه ایران وارد بخارا می‌شود و با دختر پادشاه شهر افراسیاب ازدواج می‌کند و ساختمان «ارگ» معروف بخارا مربوط به اوست. یکی از شرقشناسان شوروی (سابق) یعنی بارتلد نظر می‌دهد که کلمه بخارا از کلمه سانسکریت «بیخارا» گرفته شده است، ضمن بررسیها و حفاریهای باستانشناسی که در آن منطقه انجام گرفته، باستانشناسان نظر می‌دهند که تشکیل این شهر در حدود قرن اول میلادی است و حفاریهایی که انجام گرفته تا به عمق ۲۰ متری بوده است.

در شهر بخارا ابنیه و آثار تاریخی فراوان به یادگار مانده که نشان دهنده هنرهای خلاقه مردم آن عصر می‌باشد و این آثار مربوط به دورانهای مختلف است که از قرن نهم شروع شده و به عصر حاضر می‌رسد. از این رو به بخارا نیز شهرت «شهر موزه آثار معماری مشرق زمین» داده‌اند. طبق آماری که ارائه شده بیش از سی بنای تاریخی در شهر بخارا وجود دارد که همه ساله دولت مبالغ زیادی برای نگهداری آنها صرف می‌نماید.

مشکل می‌توان گفت که کدامیک از این دو شهر یعنی سمرقند و بخارا قدیمی‌تر هستند، ولی این امر جای بررسی دارد. در بعضی از نوشته‌ها آمده است که حکمرانان ترک در قرن ششم میلادی شهر بخارا را پایتخت خود کردند و ساختمان «ارک» را مقرر فرمانروائی خود ساختند. ساختمان این «ارک» طوری است که دارای زندان، خزانه، دوایر حکومتی و غیره بوده که از این ساختمان حکمرانان بر بخارا حکومت می‌کردند.

شهر بخارا در زمان حکومت سامانیان شهری عظیم و پایتخت امپراطوری بزرگی بود. در آثار برجسته عهد سامانیان در شهر بخارا آرامگاه شاه اسماعیل سامانی است که تاکنون به یادگار مانده و جلوه‌گری می‌کند.

بعد از مرگ تیمور، بخارا کمی اهمیت خود را از دست داد ولی باز هم به نوبه خود یکی از مراکز مهم آسیای میانه شد. اگر از سمرقند به عنوان یکی از بزرگترین شهرهای

معاصر صحبت می‌شود، در عوض بخارا به عنوان شهر بزرگ موزه به یادگار مانده است. گرچه در این شهر آثار و ابنیه تاریخی بزرگ چون «مدرسه شیردار»، «مسجد بی بی خانم» و «گورستان شاه زنده» وجود ندارد، ولی شهر بخارا و تمام آن، یادگار فرهنگ و هنر ملت‌های آسیای میانه است و معماری‌های آن روزگار را جلوه گر می‌سازد.

در قرن دهم میلادی در وسط شهر بخارا «مسجد مرگ» را ساختند که دارای مناره بلند و بزرگی به نام «مناره کلان» است و تاکنون به یادگار مانده است. این مناره مشرف بر شهر است و در طول صدها سال مؤذن از بالای آن اذان می‌گفت و فرار سیدن صبح و وقت نماز را آگاهی می‌داد. از بالای این مناره نواحی سرسبز و جدید، طاقها، قلعه‌ها، گنبد‌های زرد رنگ خانه‌های قدیمی، گنبد‌های بازارهای سرپوشیده، مناره‌های دارای کلاه خود نیلگون و مدرسه‌ها به خوبی دیده می‌شوند.

از ابنیه مهم و تاریخی شهر بخارا بنای «ارک» که مقر دولتی و حکمرانان شهر بخارا بوده است، آرامگاه شاه اسماعیل سامانی که در قرن ۱۰-۹ م. (۴ هـ.) ساخته شده که یکی از ابنیه گرانبهاست، مزار چشم ایوب، مسجد نمازگاه، مناره‌های مسجد کلان، آرامگاه سیف الدین، آرامگاه بویان قلی خان، مسجد کلان، مدرسه میر عرب، مدرسه کوکلداش، گنبد‌های بازار، لب حوض، مدرسه عبدالعزیز خان، چهار منار، مسجد بالاحوض، زندان و سایر ابنیه و آثار تاریخی می‌باشد که بررسی تک تک آنها در این نوشته میسر نیست.

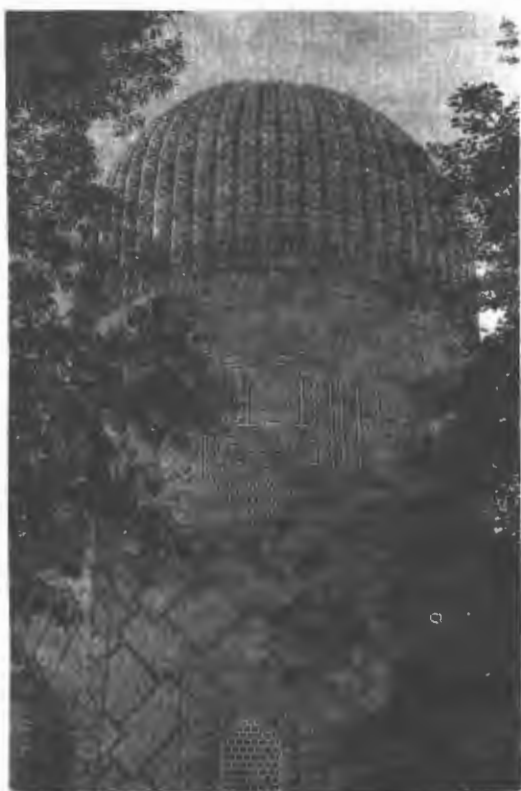
خیابان‌های بخارای قدیم باریک و بسیار پرپیچ و خم و پیچ در پیچند و به خانه‌های کوتاه منتهی می‌شوند و سپس وارد میدانچه‌هایی می‌شوند که در میان آنها حوضهائی قرار دارند که تصویر سدره‌های مختلف در میان آب‌های آنها منعکس می‌شوند. کوچه‌های تنگ و باریکی از زیر طاق‌های خنک می‌گذرد و به جاهای بن‌بستی می‌رسد که دیوارهای قلعه عظیم می‌باشند. وقتی که انسان وارد شهر قدیمی بخارا می‌شود، گویی به روزگار قدیم رفته باشد. در بیابانها و صحراهای اطراف شهر تپه‌های مختلفی وجود دارند که هریک تمدن شهری را پوشانده‌اند، ولی از بالای «مناره کلان» این تپه‌ها دیده نمی‌شوند، زیرا

آنها در میان غبار بیابان‌ها و در پشت باغهای سرسبز و محله‌های جدید مسکونی و سایر ابنیه تازه ساز روزگار ما پنهان شده‌اند. این شهر تاریخی که شهر موزه لقب گرفته‌است، در میان شهر بخارای کنونی زنده مانده و مردم شهر از آن به عنوان قلب باستانی شهر خود حفاظت می‌کنند و باید گفت این دو شهر تاریخی یعنی سمرقند و بخارای قدیم مانع از زندگی جدید ساکنان شهر نیستند. دیدن شهری که از دو شهر قدیم و جدید ترکیب یافته خوددنیائی دارد. مثلاً دیدن اتومبیل در مقابل دیوار بلند قلعه قدیمی، همانجا که جلادان مخالفان حکومت را سر می‌زدند، دیدن دخترانی که با پیراهنهای رنگارنگ سنتی و لباس ملی کتاب در دست از پای دیوار قلعه عبور می‌کنند، و دیدن فیلمبرداران و عکاسان و همانند آنان بسیار جالب است. این همان سمرقند و بخارای مشهور است که این بیت شعر شاعر معروف ایرانی را به یاد می‌آورند:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

* برای تهیه این مقاله از منابع روسی استفاده شده‌است



سمرقند - گورامیر، آرامگاه تیموریان.



سمرقند - میدان ریگستان.



سمرقند، مدرسه شیردار، سده هفدهم میلادی



سمرقند، مدرسه الخ: بیک، سال ۱۴۲۰ م.



بخارا، مدرسه چهار منار، اوایل سده نوزدهم میلادی



بخارا، قسمتی از دیوار قلعه شهر



بخارا، آرامگاه اسمعیل سامانی، سده نهم و دهم میلادی



بخارا، سردرودی ارک

امیر علیشیرنوائی

در

قصه‌های اوزبکی*

ابوالفضل آزموده

□ گذشته ما ایرانیان، تاریخ و فرهنگ و تمدن آن که فرهنگ توده و به عبارتی دیگر «فولکلور» نیز بخشی از آنها را تشکیل می‌دهد، چون دشت‌های وسیع و کوه‌های رفیع و دریا‌های عمیق و کهکشانهای بی‌کران همیشه جلوه‌گری بسیار داشته است. هرچه در این دشتها به کاوش پردازیم و به قله مرتفع کوه‌های آن صعود می‌کنیم و به عمق دریاها و اقیانوسهای آن غوطه‌ور می‌شویم، به مسائل و آثار نو یافته و جدیدی برخورد می‌کنیم که در شناخت میراث فرهنگی و تمدن کشورمان و قلمرو توسعه و رواج فرهنگ ایرانی در سایر سرزمین‌ها که روزگاری از سرزمین ایران بوده‌اند، سهم به‌سزائی داشته و کمک‌های ارزنده‌ای به ما می‌نمایند.

قصه‌های ایرانی که مدتی است با همت و کوششهای فراوان دوستداران و علاقمندان و خدمتگزاران راستین فرهنگ ایران جمع‌آوری شده و می‌شوند و به صورت مجموعه‌های گوناگون چاپ و منتشر می‌گردند و در اختیار پژوهندگان قرار می‌گیرند، چون شاخه‌ای انبوه و همپای سایر شاخه‌های درخت بارور فرهنگ ایران توانسته است سایه‌ای گسترده حتی در سرزمین‌های دور دست بیفکند و ما این آثار را در گنجینه فرهنگ مردم آن نواحی به وضوح می‌بینیم و جا دارد که فقط به نگاه کردن آنها اکتفا نکنیم، به تحقیق درباره آنها پردازیم و وجه مشترک این قصه‌ها را معلوم داریم. برای جمع‌آوری و تحقیق درباره قصه‌های ایرانی نباید فقط به قلمرو کنونی ایران قانع باشیم، بلکه گام‌ها را فراتر نهمیم و حدود جمع‌آوری و بررسیهای گنجینه فرهنگ مردم ایران را حتی به آن نقاطی بکشانیم که روزگاری در قلمرو ایران بوده‌اند و نفوذ فرهنگ ایرانی در آن نواحی کاملاً به چشم می‌خورد.

یکی از پویندگان راستین این راه، ابوالقاسم انجوی شیرازی در یکی از نوشته‌های

خود در این باره اشاره دارد: «دریغا که از فرهنگ ملت‌های آسیائی و خلق چین و مردم شبه قاره و ژاپن و دیگر همزادان خرد و بزرگ قاره خودمان همچون اندونزی و افغانستان و عراق و ترکیه و کشورهای آسیای میانه سخت بی‌خبریم و نمی‌دانیم در زمینه تدوین فولکلور خود چه کرده‌اند...»^۱ از جمله این ملت‌های آسیائی و کشورهای آسیای میانه جمهوریهای تاجیکستان، ترکمنستان، گرجستان، اوزبکستان، ارمنستان، آذربایجان و داغستان شوروی (سابق) است که مدتهاست دست به جمع‌آوری مواد فرهنگ عوام نواحی خود زده‌اند و کار تدوین گنجینه فرهنگ مردم دیار خود را کم و بیش به پایان رسانیده و دفتر فولکلور را بسته‌اند. نتایج کار دست‌اندرکاران فرهنگ مردم این نواحی به صورت کتابهای مختلف چاپ و منتشر شده و می‌شود. به دست آوردن دفترهای فولکلور ملت‌های همجوار و برگردان آنها به زبان فارسی و چاپ و انتشار آنها کمک بزرگی است در امر تحقیق و مطالعه همه جانبه گنجینه فرهنگ ایران.

آنچه تا کنون من به چنین مجموعه‌هایی دسترسی یافته‌ام «قصه‌های آذربایجانی»^۲، «قصه‌های گرجی»^۳، «قصه‌های اوزبکی»^۴ است که اولی را سالها پیش به فارسی ترجمه و منتشر ساخته و برگردان دومی و سومی را نیز منتشر ساخته‌ام و تقدیم محققان قصه‌های ایرانی نموده‌ام.

از جمله این کتابها مجموعه «قصه‌های اوزبکی» است که ترجمه روسی آن در سال ۱۹۶۷م. در تاشکند چاپ و منتشر گردید که شامل ۸۱ قصه بوده و در هفت بخش برحسب مضمون تقسیم‌بندی شده است. ۱۵ اکثر قصه‌ها در این مجموعه دارای رنگ و بوی ایرانی است و حتی وقتی که ترجمه روسی آنها را می‌خوانیم خود را کاملاً در فضای قصه‌های ایرانی احساس می‌کنیم.

در اینجا کافی است فقط به ذکر نام چند قصه مانند: «حسن آباد»، «ظاهر و زهره»، «زمرد و قیمت»، «ناصر کچل»، «ایاز»، «گل سحر آمیزی به نام گل ریحان»، «گل قهقهه» اکتفا کنیم و به بخش مورد بحث امروز ما بپردازیم و آن قصه‌هایی است درباره امیرعلیشیر نوائی، سلطان حسین بایقرا و زمامداران خردمند، زیرا صحبت پیرامون ۸۱ قصه

در این فرصت کوتاه امکان پذیر نیست و آن را برای فرصت بعد می گذاریم.



یکی از نبیره های تیمور به نام سلطان ابوالغازی حسین بایقرا وقتی توانست پس از درگیریها و کشمکشهای بسیار بین مدعیان فرمانروائی که بعد از الغ بیک در نواحی هرات و خراسان به وجود آمده بود، موقعیت خود را در بخش کوهستانی ساحل جنوبی دریای خزر یعنی گرگان و مازندران مستحکم نماید، بتدریج خراسان، سیستان و بلخ و هرات و خوارزم را ضمیمه حکومت خود نمود و هرات را پایتخت خود کرد.

حکومت نسبتاً دراز مدت سلطان بایقرا بار دیگر دوره آرامش نسبی در آن نواحی به وجود آورده بود و هرات پایتخت سلطان به عنوان مرکز فرهنگ و تمدن با سمرقند از رونق افتاده به رقابت برخاسته بود. در آن روزگار بهترین دانشمندان، شاعران، نویسندگان، نقاشان، موسیقیدانان، معماران، استادان حرفه های هنری از سراسر حکومت بزرگ تیموریان به سوی هرات جلب شدند. خود سلطان حسین نیز، بخصوص در اواخر سلطنت خود به هنر و ادب ارج فراوان می گذاشت و خود نیز گهگاه شعرهای چندان بدی نمی گفت.

در میان شاعران و دانشمندان آن عصر علیشیرنوائی جایی بس برجسته و مقامی والا دارد که به خاطر پیوندهای معنوی خود با مردم دارای محبوبیت خاصی در میان آنان بوده و انعکاس این محبوبیت ها را ما در آثار هنری و فولکلوریک به ویژه در قصه های آن دیار بخوبی مشاهده می نمائیم.

ی.ا. برتلس یکی از محققان و ایران شناسان شوروی (سابق) در این باره می نویسد: «نوائی یکی از شخصیت های ویژه تاریخ آسیای میانه است. استعدادها و مواهب طبیعی و وسعت نظر کم نظیر وی؛ او را انسانی خارق العاده می نموده. این رجل برجسته دولتی که از مقام بلند خود توانست کلیه نقاط ضعف سیستم حکومتی را با دقت بنگرد و رنج و عذاب مردم گرفتار و بهره کشی شدید از آنان را ببیند، در عین حال شاعری بزرگ، دانشمندی ژرف بین در تاریخ ادبیات، معماری خوب، نقاش و موسیقیدان و ستایشگر و هواخواه

هرگونه کار هنری بود. در دید نوائی ارزش انسان به قریحه و استعداد وی سنجیده می‌شود، نه به این که با چند امیر و بیک خویشاوندی دارد.»^۶

علیشیرنوائی در سال ۸۴۴ ه. ق. در شهر هرات پا به عرصه وجود گذاشت. در آن زمان پدر علیشیر از طرف ابوالقاسم بابر از سلسله تیموریان حاکم شهر سبزوار بود. در جنگ و آشوبی که پس از مرگ شاهرخ به وقوع پیوست، پدر نوائی مجبور به فرار شد و در آن زمان کودکش نیز همراه او بوده‌است. نوائی دوران جوانی را دور از زادگاه خود طی کرد و در این سالها با جدیت و پشتکار در بهترین مراکز تحصیلی مشهد و سمرقند به فراگیری علم و دانش پرداخت.

پس از آرامش نسبی که در زادگاه نوائی به وجود آمد، او وارد هرات شد. وی هنگام تاجگذاری سلطان حسین قصیده‌ای سرود و به نزد سلطان برد، سلطان علیشیر را در زمره درباریان خود پذیرفت و لقب مهرداد سلطنتی به او داد.

نوائی در مدت کمی توانست خدمت‌های به سلطان بکند. سلطان حسین به استعدادهای شگرف این درباری خود ارج گذاشت و لقب امیر به او داد و از این رو است که مؤرخان اغلب او را امیر علیشیر نوائی نامیده‌اند. نوائی در دربار سلطان حسین به وزارت می‌رسد. ی. ا. برتلس در جای دیگر نوشته‌های خود به این موضوع اشاره می‌نماید و می‌نویسد: «... سلطان حسین با اطمینان به اینکه اداره حکومت را به دست شخصی لایق و کاردان سپرده‌است، خود از کار دولتی کناره گرفت و تا اندازه‌ای به کارهای هنری و از آن بیشتر به «نزدیکی با دختر رز» به قول شاعران آن زمان و یا به زبانی ساده‌تر به می‌خواری پرداخت.

نوائی به فعالیت‌هایی وسیعی دست زد. مدرسه‌ها، بیمارستانها، گرمابه‌ها و باغها به وجود آورد. او دانشمندان را از همه جا طلب می‌کرد و به آنها دستور داد تا به نگارش وقایع تاریخی و شرح و تفسیر آثار علمی گذشته بپردازند. او موسیقیدانان را تشویق می‌کرد و نقاشی و معماری و خوشنویسی را در حمایت خود می‌گرفت.»

«... نوائی رفته رفته به برنامه‌های اساسی خود جامه عمل پوشاند. با بهبود بخشیدن

وضع زندگی نوده‌های وسیع مردم، از شدت بهره‌کشی آنها که امت برانحصار ملی از هم گسیخته را احیا کرد. این نوع فعالیت‌های نوانی با مخالفت دایره دسته‌داری روبرو می‌شد و آنان خاصه از همین بابت به هیچ روی نمی‌توانستند به حدی متعصب کسی‌ن در دهند که از خانواده‌های سرشناس نبود. به او تهمب‌ها، زشت و باروا زدند و او در ۱۴۷۶م. از وزارت استعفا کرد...»^۷

در آن روزگار که تصوف در آسیای میانه افراد را دور هم جمع می‌کرد، نوانی به شاعر برجسته و شیخ طریقت عبدالرحمن جامی نزدیکی جست. نوانی به جامی احترام بسیار می‌گذاشت و او را مربی روحانی و خود را شاگرد او می‌شمرد که در این باره کتابی جداگانه به رشته تحریر در آورده است. نام این کتاب «خمسة المتحیرین» است.

با اینکه نوانی از کارهای دولتی کناره گرفته بود، ولی فعالیت‌های ادبی و بخصوص اقامتش در پایتخت به هر حال موجب ناراحتی مخالفان بود و حضور او را در هرات نمی‌توانستند ببینند، لذا بر اثر توطئه چینی دشمنان او را به حکمرانی استرآباد منصوب و در واقع از پایتخت تبعیدش کردند. مخالفان نوانی جرأت توسل به اقداماتی شدیدتر از این را درباره او نداشتند، چه می‌دیدند که او در میان مردم از احترام خاصی برخوردار است.

نوانی در استرآباد دوباره به فعالیت‌های وسیع و پرتحرک پرداخت، ولی چشمش به سوی زادگاهش هرات بود، چون این شهر را دوست می‌داشت و همه دوستان و شاعران مورد علاقه‌اش و بخصوص مربی او عبدالرحمن جامی در آنجا بودند. او سعی داشت به زادگاهش برگردد، ولی مرتباً مواجه با مخالفت‌های مخالفان خود می‌شد. دشمنان این رجل برجسته و ادیب و دانشمند برای اینکه به طور قطع از دستش رهائی یابند، کوشیدند او را مسموم کنند. نوانی از این نیت مخالفان خود مطلع شد و سخت برآشفته و بدون اجازه روانه هرات شد و موفق به کسب اجازه شد که بدون اشتغال به کار دولتی در پایتخت بماند.

این سالها بر نوانی به سختی گذشت، چون دوست صمیمی او جامی درگذشت، توطئه چینی علیه او مرتباً ادامه یافت و کار به جایی رسید که برادر کوچک او حیدر را به

جرم شرکت در فعالیتهای ضد دولتی محکوم به مرگ کردند.

نوائی تصمیم گرفت جلای وطن کند و به بهانه زیارت مکه، نواست از هرات خارج شود، ولی موفق نشد، زیرا بین سلطان حسین و پسرش درگیری ایجاد شد. سلطان مجبور شد از هرات خارج شود و علیه وارث تخت، تاج خود لشکر کشید.

در این موقع اداره حکومت هرات به نوائی سپرده شد. کشمکشهای بین سلطان حسین و پسرش پایان می گیرد. و سلطان پس از سرکوبی فتنه و آشوب به پایتخت مراجعت می نماید. هنگام بازگشت سلطان تمام امیران و درباریان خود را برای استقبال آماده می کردند و به پیشواز او می روند. در این مراسم علیشیر نوائی تعظیمی کرد و خواست که از اسب پیاده شود، ضعف و ناتوانی بیش از حد مانع آن شد و او همان طور نیمه خیز بر روی اسب باقی ماند. او را برای مداوا به هرات بردند و پزشکان را خبر کردند. اما وضع مزاجی او بیش از پیش رو به وخامت نهاد و نوائی در سال ۹۰۶ ه. ق. دیده از جهان فرو بست.

چنانکه یاد آوری شد، ادبیات نقش برجسته ای را در زندگی شهر هرات بازی می کرده و از گواهی معاصران می دانیم که هیچ مجلس و محفلی بدون شرکت شاعران و ادیبان تشکیل نمی شده است و می توان گفت که بهترین استادان سخن آسیای میانه و خاور نزدیک در هرات گرد آمده بودند و به زبان پارسی شعر می گفتند.

ی. ا. برنلس در این باره می نویسد: «طبق سنت دیرین، زبان ادبی اصلی آن عصر همانا فارسی دری بود که در آثار شاعران بخارا و سمرقند در قرن دهم میلادی در کمال فصاحت و به نحوی درخشان بسط یافته بوده و آن پس در سرزمین های وسیعی از دریای مدیترانه تا رود گنگ به عنوان زبان شعر و ادب رواج داشته است. در مدت پنج قرن آشنائی به این زبان نه تنها در حدود و ثغور خلافت سابق عربی بلکه حتی در خارج از مرزهای آن برای هر فرد مذهب لازم و ضروری بوده است.»^۸

به طوری که می دانیم در طول تاریخ زمامداران لایق و برجسته، حکیم و دانشمند در قلمرو حکومت ایرانیان بسیار داشته ایم که این افراد به خاطر تسلط بر علوم و فنون و چیره دستی در نویسندگی و شاعری و آشنائی به فلسفه و به خاطر کاردانی محبوب همه

بوده‌اند و در مصدر کارهای دولتی و در پست وزارت و یا در هر مقام دیگری که بوده‌اند، کارهای نیک و به خیر و صلاح مردم انجام داده، به عمران و آبادانی بلاد خود همت گماشته و خلاصه زندگی خود را وقف خدمت به مردم می‌نمودند.

به طوری که ملاحظه شد امیر علیشیر نوائی که خود شاعری چیره‌دست و مردی دانشمند بود در دوران حکومت سلطان حسین بایقرا به واسطه کاردانی و لیاقتی که از خود نشان می‌داد توانست به پست وزارت برسد و در مقام وزارت علاوه بر فعالیت‌های ادبی و هنری، بیشتر وقت خود را وقف کارهای عمرانی و خدمت به مردم می‌نمود و به همین دلیل محبوب مردم بوده‌است. این احترام در قصه‌های سرزمین هرات و نواحی اطراف آن کاملاً مشهود است. قصه‌هایی که بر مبنای چنین انگیزه‌ها در میان مردم ساده و عوام به وجود می‌آید، شکل می‌گیرد، دهان به دهان می‌رود، ورد زبانها می‌افتد و سینه به سینه به معاصران می‌رسد و آنان همین قصه‌ها را درباره نیکوکاری و خدمتگزاری رجال گذشته سرزمین خود بازگو و تعریف می‌کنند، سرشار از حس احترام مردم نسبت به آنان است.^۱ در چنین قصه‌هایی واقعیت حتی به صورت درشت نمائی و آنگونه که سرشت قصه‌هاست، جلوه‌گری می‌کند و در هر صورت و همیشه حق بر ناحق غالب است.

همان طوری که از نوشته‌های معاصران و از بررسی قصه‌های مربوط به نوائی معلوم است، سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوائی از دوران کودکی با هم نزدیک و همکلاسی بوده‌اند و این دوستی تا به آخر ادامه داشته‌است و شاید تا اندازه‌ای همین دوستی و البته بیشتر از همه کاردانی و لیاقت نوائی بوده‌است که نامبرده توانست به مقام والائی در دربار سلطان حسین برسد.

در اکثر قصه‌ها این نزدیکی و دوستی به چشم می‌خورد و کاردانی و لیاقت و مردم دوستی و هوش و فراست علیشیر کاملاً هویدا است، ولی در بعضی قصه‌ها سلطان در مقابل علیشیر قرار می‌گیرد و با هم در گیربیهائی دارند^۲ و از دیدگاه قصه‌سرایان همیشه حق به جانب علیشیر نوائی است. در تمام این قصه‌ها نیکی بر بدی، نور بر ظلمت، حق بر باطل و پاکی بر پلیدی پیروز است و سرانجام حق به حق‌دار می‌رسد.

در قصه کوتاه «علیشیر چه کسانی را دوست نمی داشت»^{۱۱} فتنه گری امیران و ملتزمان سلطان حسین و توطئه چینی آنان علیه نوائی و تزلزل در تصمیمات سلطان و صحبت های احمقانه بی مایگان بیان شده است.

در قصه «نوائی و چوپان»^{۱۲} صحبت بر این است که نوائی پس از فوت پدرش و تاراج مال و اموال خانواده او از طرف مخالفان، در دورانی که علیشیر هنوز خردسال بود، به تنگدستی می افتد و با تحمل رنج و بدبختی و فقر و محرومیت های بسیار در مراکز علمیه تحصیل می کند. بذل و بخشش و دستگیری زیرستان و بینوایان سالخورده در طریقت نوائی بوده است. هوشیاری و حاضر جوابی قهرمان این قصه - یعنی نوائی - در مقابل سلطان حسین بسیار جالب است و نشان دهنده فراست و کیاست او است.

در قصه «شیرین تر از هر چیز در جهان چیست؟»^{۱۳} وزیران بی مایه و بی سواد و چاپلوس که همیشه علیه نوائی در نزد سلطان حسین دسیسه چینی می کرده اند، رسوا می شوند و در حل مسأله کوچکی در می مانند و متوسل به علیشیر نوائی می شوند، و وقتی سلطان از چگونگی امر مطلع می شود و بر مایگی وزیران خودپی می برد، خطاب به آنان سی گوید: «شما خودتان اتهامات ناروا به علیشیر بستید و من فقط به خاطر شما او را از پست وزارت برداشتم. حالا شما به نزد او می روید و با او صلاح و مصلحت می کنید و از او کمک فکری می گیرید؟ پس معلوم می شود که بدون او مغزهای ما کار نمی کند.»

سپس دستور می دهد که دوباره علیشیر نوائی را در پست وزارت بنشانند.
سعدی می گوید:

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

این شعر شاعر شیرین سخن پارسی مایه اصلی قصه «نوائی و کارگر روزمزد»^{۱۴} است. در این قصه علیشیر نوائی برای جوانی که با کار خود و عرق جبین خود زندگی می کند و همیشه و همه جا به مردم کمک می نماید و کمک می رساند، احترام خاصی قائل است. اما وقتی که این جوان به گمراهی کشیده می شود و به فکر خویش به مسجد پناه می برد و از صبح تا شب نماز می خواند و تسبیح می زند و به ظاهر عبادت می کند و در واقع

برای صدقه گرفتن و امرار معاش و تکیه دست به طرف این و آن می‌کرد و به فکر اینکه کار بهتری می‌کند و به معنی واقعی عبادت را می‌آورد، مورد بی‌احترامی و بی‌اعتنائی نوائی است و وقتی که با حالت تعجب دلیل و چگونگی موضوع را از نوائی می‌پرسد که انتظار داشته است احترام بیشتری ببیند، نوائی در پاسخ می‌گوید: «تو موافق که به مردم کمک می‌کردی و آنها را آشتی می‌دادی و به آنها خدمت می‌کردی، در واقع به مردم استفاده می‌رسانیدی، اما حالا از صبح تا شب نشسته‌ای، نماز می‌خوانی و تسبیح می‌زنی و به دست مردم نگاه می‌کنی که به صدقه بدهند تا امرار معاش کنی. دلیلی که خواستی همین است»^{۱۵}

قصه «نوائی و پسر کفاش»^{۱۶} گویای خیرخواهی و دفاع از حق و حقیقت و حمایت از زیردستان است. در این قصه که به اشتباه می‌خواستند پسر جوانی را که عاشق دختر بیک شده بود، به جرم دزدی دستش را قطع کنند، نوائی با تیزهوشی و فراست خاص خود موضوع را روشن می‌کند و از ریختن خون بیگناهی جلوگیری می‌نماید و باعث می‌شود تا این پسر به دختر دلخواه خود برسد. در پایان این قصه عبارتی را که اغلب در خاتمه چنین قصه‌های عاشقانه فارسی داریم مشاهده می‌کنیم که می‌گوید: «این دو جوان با هم عروسی کردند و به مراد و مطلب خود رسیدند».

قصه کوتاه «مگس در کجاست؟»^{۱۷} بصیرت و باریک بینی و حاضر جوابی نوائی را نشان می‌دهد و همچنین حاکی از دوستی و نزدیکی سلطان حسین بایقرا با علیشیرنوائی است.

در قصه «سلطان و چهل وزیرش»^{۱۸} باز مواجه با همان انگیزه‌ها و هدفهای بیان شده در قصه «شیرین تر از هر چیز در جهان چیست؟» می‌شویم و در این قصه نیز همانند قصه مذکور صحبت از بی‌مایگی و ناتوانی وزیران سلطان حسین و هوشیاری و دانائی علیشیرنوائی است که نوائی در این قصه بی‌لیاقتی آنان را آشکار و برملا می‌سازد.

قصه عاشقانه «گلی»^{۱۹} که این هم مربوط به علیشیر نوائی و سلطان حسین بایقرا می‌شود، حکایت از عشق صادقانه نوائی و دختر یک نفر پیشه‌ور ساده است. در این قصه

سلطان حسین رقیب علیشیر است و هنگامی که علیشیر و دختر آذر پیشه‌وار، سادات به نام «گلی» در آستانه ازدواج قرار می‌گیرند، توطئه چینی مخالفان علیشیر، سلطان حسین بایقرا را در مقابل او قرار می‌دهد. سلطان به رقابت در این عشق برمی‌خیزد و سدره این دو دل‌داده می‌شود و با استفاده از قدرت خود مانع از ازدواج آنها می‌گردد و با نظم‌یغ پدر دختر به نام ابوصالح، «گلی» را به ازدواج خود درمی‌آورد، منتهی کار از کار گذشته است و گلی که عاشق دل‌باخته علیشیر است با نوشیدن پیاله‌ای زهر خود را مسموم می‌کند. در شب عروسی و در حرمرای سلطان وقتی علیشیر می‌فهمد که او زهر خورده و دردم مرگ است با ناراحتی از او می‌پرسد که چرا این کار را کرده‌است، گلی در پاسخ می‌گوید: «من این کار را کردم، عزیزم، که تو هیچوقت فراموشم نکنی» و با بیان این سخن به خواب ابدی می‌رود و این قصه عاشقانه تراژدی به پایان می‌رسد. در این باره روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که سلطان از کرده خویش پشیمان می‌شود و دوباره با علیشیر دوستی می‌کند و تا آخر عمر در رفاقت و الفت زندگی می‌کنند.

بقیه قصه‌هایی که در این بخش آمده، به وضوح نامی از علیشیر به عنوان قهرمان قصه‌ها برده نشده و تحت عنوان زمامداران لایق است.

این قصه‌ها عبارتند از «مرد بافنده و پادشاه»^{۲۰}، «پادشاه و دزدان»^{۲۱}، «قالی ابریشمی»^{۲۲}، «پادشاه و کفاش پینه‌دوز»^{۲۳}، که شباهت بسیاری به قصه‌های مربوط به شاه عباس کبیر دارند. به طوری که در قصه‌های مربوط به شاه عباس آمده است؛ شاه عباس اغلب شبها لباس درویشی می‌پوشید و برای آگاهی از وضع سکنه شهر و شنیدن به درد دل مردم به خانه‌های آنان می‌رفته و به نشست و برخاست با آنان می‌پرداخته و پای صحبت‌هایشان می‌نشسته است. نمونه آن قصه «شاه عباس گفت: پینه‌دوزی موقوف»^{۲۴} است.

قصه «پادشاه و کفاش پینه‌دوز» و قصه «شاه عباس گفت: پینه‌دوزی موقوف» کاملاً شبیه یکدیگرند: قالب قصه یکی، بیان مطلب شبیه و نتیجه‌گیری آنها یکی است و فقط در بعضی جاها تفاوت محلی دارند و به نحوی دیگر و با برداشتی خاص نتیجه‌گیری می‌شوند.

قصه «قالی ابریشمی» نیز کاملاً شبیه قصه آذربایجانی «شاه اسمعیل» است که از روی این قصه اپرای معروف «شاه اسمعیل» را ساخته‌اند و سالهاست به نمایش می‌گذارند. این دو قصه آنقدر به یکدیگر نزدیک و مشابه و دارای استخوان بندی واحدی هستند که مشکل بتوان آنها را تمیز داد و فقط در نحوه بیان کمی با هم فرق دارند.

قصه‌هایی که در سرزمین هرات و نواحی اطراف آن درباره علیشیر نوائی رواج داشته و دارد، همانند روایتها و قصه‌ها و افسانه‌هایی است که در سایر نقاط و درباره سایر شخصیت‌های برجسته ادبی و علمی هر ملتی وجود دارد و اغلب، مردم ضمن تعریف چنین قصه‌هایی، از پیشوایان و خدمتگزاران خود به نیکی یاد می‌کنند و کار آنان را به عنوان سرمشق برای دیگران و پند و اندرز برای کودکان، زمامداران آینده بازگو و تشریح می‌کنند.

* متن سخنرانی نگارنده در هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه کرمان، شهریور ماه سال ۱۳۵۶ ش.

۱. عروسک سنگ صبور - قصه‌های ایرانی، جلد سوم، سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، یادداشت مؤلف، صفحه ۲۴، سال ۱۳۵۵ ش، انتشارات امیرکبیر.

۲. قصه‌های آذربایجانی، ترجمه ابوالفضل آزموده، سال ۱۳۴۳ ش، انتشارات گوتنبرگ.

۳. قصه‌های گرجی، ترجمه ابوالفضل آزموده، سال ۱۳۵۷ ش، انتشارات گوتنبرگ.

۴. قصه‌هایی از سرزمین هرات، ترجمه ابوالفضل آزموده، سال ۱۳۵۷ ش، انتشارات گوتنبرگ.

۵. یاقوت سحر آمیز - مجموعه قصه‌های اوزبکی، به زبان روسی، تاشکند، سال ۱۹۶۷ م.

۶. هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی، امیر علیشیر نوائی و فرهاد شیرین، ی.ا. برتلس، ترجمه ابوالفضل آزموده، صفحه

۱۳۱-۱۳۲، سال ۱۳۵۱ ش، انتشارات سپهر.

۷. در همانجا، صفحه ۱۳۳-۱۳۲.

۸. در همانجا، صفحه ۱۳۷.

۹. میرزا تقی خان امیرکبیر، ادیب فراهانی، خواجه نظام الملک، شیخ بهائی (محمد بن حسین عاملی) و بسیاری دیگر از چنین زمامدارانی را می‌توان نام برد که روایتها و قصه‌های بسیاری درباره آنان ورد زبان مردم است و دونمونه از این نوع

قصه‌ها درباره شیخ بهائی به نام «به کیشی آمد و به فیشی رفت» (صفحه ۱۲۰) و «شیخ علی کشکت را بساب» (صفحه ۲۹۶) در کتاب داستانهای امثال اثر امیرقلی امینی آمده‌است.

۱۰. این موضوع در قصه «گلی» کاملاً به چشم می‌خورد. کتاب «قصه‌هایی از سرزمین هرات» ترجمه ابوالفضل آزموده، انتشارات گوتنبرگ، سال ۱۳۵۷ ش. صفحه ۴۴.

۱۱. در همین کتاب، صفحه ۲۰.

۱۲. در همین کتاب، صفحه ۲۱.

۱۳. در همین کتاب، صفحه ۲۵.

۱۴. در همین کتاب، صفحه ۲۷.

۱۵. در همین کتاب، صفحه ۲۹.

۱۶. در همین کتاب، صفحه ۳۰.

۱۷. در همین کتاب، صفحه ۳۴.

۱۸. در همین کتاب، صفحه ۳۶.

۱۹. در همین کتاب، صفحه ۴۴.

۲۰. در همین کتاب، صفحه ۴۰.

۲۱. در همین کتاب، صفحه ۵۵.

۲۲. در همین کتاب، صفحه ۵۷.

۲۳. در همان کتاب، صفحه ۶۱.

۲۴. داستانهای امثال، امیرقلی امینی، چاپ سوم، سال ۱۳۵۱ ش.، صفحه ۱۴۹، «پینه‌دوزی موقوف».



چهره امیر علیشیر نوائی



صفحه سر فصل دیوان اشعار امیر علیشیر نوائی،

هرات، سده شانزدهم میلادی

ظروف سیمین دوران ساسانی درموزه ارمیتاژ

ابوالفضل آزموده

آثار فرهنگی- هنری ایران در اکثر موزه‌های جهان نگهداری می‌شوند، ولی غُرفه‌های ایران در بزرگترین موزه‌های جهان: «بریتیش موزیوم» (لندن) ، موزه «لوور» (پاریس) و موزه «ارمیتاژ» (لنینگراد) غنا و جای خاص خود را دارند.

موزه ارمیتاژیکی از بزرگترین موزه‌های دنیا به شمار می‌رود که از نظر غنا و مجموعه آثار هنری ایران دوران باستان و دوران اسلامی معروفیت جهانی دارد و آثاری را در درون خود دارد که از آثار منحصر به فرد تاریخ و فرهنگ و هنر جهان است. این موزه که در کاخ زمستانی تزارها بر ساحل رود «نوا» استقرار یافته است، علاوه بر دارا بودن اشیاء گرانبهای تاریخی ادوار مختلف تاریخ جهان و ایران، مرکز پژوهشهای تاریخی و هنری نیز محسوب می‌شود و دانشمندان با دسترسی به آثار موجود در آن به بررسیهای و کاوشهای همه جانبه می‌پردازند و نتایج تحقیقات و مطالعات خود را گهگاه منتشر می‌سازند و به شناساندن آن آثار همت می‌گمارند.

در تاریخ هنر دوره‌هایی است که هنر بومی پدید می‌آید، این هنر محدود به سرزمینهای می‌شود که آن را به وجود آورده است. سپس دوره‌های دیگری می‌باشد که هنر دنیائی به شمار می‌رود؛ این هنر به علت زیبایی و توانائی و تازگی سرتاسر دنیا را شیفته خود می‌سازد و همین که در کشورهای دوردست رخنه کرد در آنجا ریشه‌های ژرف می‌گستراند. حکومت ساسانی که در سالهای ۲۲۶ تا ۶۳۰ میلادی در ایران دوام داشت همپایه امپراتوری روم و بیزانس بود و همچنین با هندوستان نیز همچشمی می‌کرد. دامنه هنر ساسانی و شهرت آن به مرز جغرافیائی ایران محدود نمی‌شد، بلکه به نقاط دوردست و فرامرزهای ایران نیز کشیده شد. آثار هنری دوره ساسانی به دور افتاده‌ترین نقاط و حتی به نواحی قطب شمال کشیده و پراکنده شد و هم اکنون بسیاری از آنها در موزه‌های معروف

نگهداری می‌شوند که از جمله آنها موزه ارمیتاژ در لنینگراد است.

هنر ساسانی ریشه‌ای کهن دارد و در دوران رونق و شکفتگی خود در هنر اقوام مجاور نفوذ کرده و آثاری از خود به یادگار گذاشته است. حتی معماران و طراحان بیزانسی نیز از هنر ساسانی الهام گرفته‌اند. مجموعه آثار ساسانی موزه ارمیتاژ که از مهمترین نمونه‌های هنر ایران از سده سوم تا هفتم میلادی به شمار می‌رود، شامل بعضی آثار بسیار جالبی نیز از دوره اشکانی و آغاز ادوار اسلامی است که تحول و تداوم هنر را در ایران در مدتی نزدیک به هفت قرن مجسم می‌سازد.

در آذرماه سال ۱۳۵۲ ش. نمایشگاه شاهکارهای هنر ساسانی موزه ارمیتاژ در محل موزه ایران باستان افتتاح شد. این برای نخستین بار بود که موزه ارمیتاژ مجموعه‌ای با این اهمیت را برای نمایش به خارج از کشور شوروی (سابق) ارسال می‌داشت. اشیاء عتیقه‌ای که در موزه ایران باستان به نمایش گذارده شده بود ۴۹ اثر بود که شامل جامهای سیمین، ابریق، مهر مخصوص از عقیق، یاقوت و لعل کبود، بشقاب سیمین، قلاب کمربند، پایه تخت از مفرغ، بخوردان، جبه حریر و فرش پشمی بوده است. این اشیاء در زمان قدیم از طریق مبادله با کالاهای روسی از جمله خز و پوستهای گرانبها و معامله پایاپای به قسمتهای شمالی شوروی و حتی به نواحی قطب رفته است.^۱

در دوره ساسانیان به صنایع فلزسازی توجه بسیار می‌شد و از این روی آثار فلزی و مدالهای ساسانی از اهمیت خاص برخوردارند که از جمله آنها ظروف سیمین این ایام است.

«در آثار هنری متنوعی که از آن دوره به دست آمده ظرفهای نقره بیش از هر چیز جلب توجه می‌کند. این ظرفها اکثراً نقره و نقوش و تصاویر آن از طلاست و بیشتر نمونه‌های آن در جنوب روسیه به دست آمده و در موزه ارمیتاژ لنینگراد نمونه‌های بسیاری از آن موجود است. دولت شوروی سابق در سال ۱۳۱۳ ش. هنگام جشن هزاره فردوسی ۱۵ قطعه از آنها را به دولت ایران ارمغان داد و هم اکنون در موزه ایران باستان موجود است. روی این قابهای نقره‌ای که قسمتی از آنها مطالاست صورت سلاطین و نقش قوچ،

گورخر، آهو و گراز و شیر و غیره در حال شکار شدن دیده می‌شود. علاوه بر این گلدانهای متعدد دسته‌دار، و کاسه‌ها و پیه‌سوزها و جامهای نقره‌ای و قابهای نقره‌ای گوناگون متعلق به این عهد در موزه‌های مهم جهان موجود است. غیر از این ظروف نقره‌ای مقدار زیادی ظرفهای برنجی متعلق به این دوره که دارای همان نقوش و ریزه کاریهاست در موزه‌های مهم جهان وجود دارد»^۲

ل. مورگنشترن محقق فرانسوی هنر دوره ساسانی، در مورد مدالها و نقوش مضمون دلپسند آن دوران، یعنی شکار و شکارگاهها، مقاله محققانه‌ای دارد. نامبرده پس از بررسی ابعاد هنری آثار دوران ساسانی به بررسی نقوش مدالها می‌پردازد و می‌نویسد:

«... در این جامها و نگین‌هایی که پادشاه قادر و مطلق را مجسم می‌کند، به اشکال جالب‌تری بر می‌خوریم: شکارهای سلطنتی، جانورانی که می‌جنگند و بشقابهایی که اشخاص عجیب و یا نامفهومی را مجسم می‌سازد. شکار! می‌دانیم که در خاور نزدیک در همه زمانها حیوان را به طرزی گیرا مجسم ساخته‌اند: جانور زخمی، جانور در حالت تاخت، جانوری که دنبال می‌کند و یا دنبال شده است. «فردوس» های پادشاهان ساسانی را به یاد می‌آوریم یعنی باغهای وسیع محصور که برای شکار پادشاه، شیران، ببران، گرازان، خرسها، شترمرغها، گوزنان، گورخران، طاووسها، قرقاولها و جانوران کمیایی را در آنجا نگهداری می‌کردند... بنابراین اهمیت جنبه بین‌المللی هنر ساسانی مجدداً به طرز روشنی آشکار می‌گردد ولیکن باز به شکار خسرو دوم می‌پردازیم.

در مجموعه مدالها روی یک بشقاب نقره به قطر ۳۰ سانتی متر منظره کاملی از یک سوار چالاک و زیبا دیده می‌شود. اسب در حالت تاخت و تاز است و باد همه نوارهای شاه را به اهتزاز در آورده است؛ تاج بالدار سبک وزن جلوه می‌کند، هلال ماه بالای دیهیم مروارید نشان صورت ظریفی را به طرز شایانی نمایان می‌سازد. تمام جزئیات جامه متناسب حرکت شکارچی که زه کمان را به سوی آهوان و گرازان می‌کشد در آمده است. با شوق تمام این حرکت تاخت را با جزئیات آن از نوارهای مواج تا پای آهوان و گرازان که در حال فرار موازی زمین قرار گرفته تماشا می‌کنیم. این یک شاهکار هنر ساسانی

است که در دست ما می‌باشد. شدت و جهش حرکات متناسب با جانوران گریزانی است که در پیرامون شاه واقع شده‌اند. این نکته پایه و اساس هنر ساسانی است، یعنی یک نیروی حیاتی پر جنب و جوش که در عین حال دارای نظم قوی و دقیق می‌باشد... اهمیتی که به شکار داده شده نشان می‌دهد که جانور زیباترین و جالبترین موضوع هنر ساسانی است. همین جانور ساسانی است که روی پارچه‌ها و روی سرستون‌های ما نقش شده و همین نقش و نگار است که تقریباً دست نخورده در قالبهای ایرانی، آخرین نماینده یک هنر توانا و عالی و بکر، ادامه یافته است».^۳

از این نوع آثار هنری دوره ساسانی که در غرفه ایران در موزه ارمیتاژ لنینگراد نگهداری می‌شوند بسیار است. تصویر ۱۶ قطعه آنها به صورت یک آلبوم جداگانه تحت عنوان «نقره‌های ساسانی» با تشریح و شناسائی کارشناسان آن موزه، توسط ب. مارشاک تهیه و تنظیم و از طرف موزه مذکور منتشر شده است که در اینجا به معرفی آنها می‌پردازیم. ولادیمیر لوکونین - سرپرست بخش شرقی موزه ارمیتاژ و کارشناس در تاریخ دوره ساسانی - معتقد است که مهمترین اشکال هنر ساسانی در سه دسته قابل بررسی است: هنر درباری، هنر رسمی و هنر مذهبی، بسیاری از ظرفهای ساسانی از نظر ترکیب و تزئین دقیقاً جامهای رومی را در نظر می‌آورند و با این تفاوت که شباهت تنها در شکل است، زیرا موضوع اکثر ظرفهای رومی صحنه مبارزه گلاادیاتورها و حیوانات است، در صورتی که چنین مفاهیمی در این نقش‌ها مشاهده نمی‌شود.

از جمله این آثار که در موزه ارمیتاژ نگهداری می‌شوند عبارتند از:

۱. ابریق نقره‌ای مطلاً مربوط به ایران قرن ششم میلادی، به ارتفاع ۳۳ سانتی‌متر. نقوش روی این ابریق حاکی از شکلهای معماری قدیم یونان و روم می‌باشد. نقش برجسته وسط آن موجود افسانه‌ای را نشان می‌دهد که دارای سرو پنجه‌های حیوان وحشی و دم و بالهای مرغ است و به آن سگ بالدار نیز می‌گویند. سگ بالدار نشانه سلطنت در دوره ساسانی است. ضمناً نقش درخت حیات نیز در میان نقوش بطرز برجسته مشاهده می‌شود.
۲. ابریق نقره‌ای مطلاً مربوط به ایران قرن ششم میلادی، به ارتفاع ۱۴/۵ سانتی‌متر.

در مجموعه ظروف سیمین دوره ساسانی که در موزه ارمیتاژ نگهداری می‌شوند، دو ظرف وجود دارند که در یک کارگاه ساخته شده‌اند؛ یکی ابریق نسبتاً کوچکی با نقوش برجسته دور تا دور گیاهان و ظرف دیگر با تصویر برجسته شیر بالدار و با تزیینات با شکوه و مجلل که از اولیه متمایز می‌گردد. کلیه نقوش به صورت برجسته بوده و بر روی گلوگاه آن کنده کاری‌هایی از نقوش موجودات افسانه‌ای است. در سمت دیگر بدنه آن نقش یک نفر شکارچی که خنجر به دهان ببر فرو برده و شخصی که دهان گراز را می‌درد، مجسم شده است.

۳. بشقاب نقره‌ای مطلاً مربوط به ایران قرن هفتم میلادی، به قطر ۲۳ سانتی‌متر با نقش ببر ماده و گل بوته‌های اطراف آن که یاد آور نقوش بر روی پارچه‌های زربفت و گلدوزیها می‌باشد. نقش این حیوان اختلاطی است از ببر و شیر. در مجموعه نقوش صحنه زنده‌ای وجود دارد: در زمینه کوهها سگی پرنده‌ای را شکار می‌کند، یکی از پرنده‌ها پر گشوده و می‌خواهد پرواز کند و پرنده دیگر که به زحمت در زمینه کوه مشاهده می‌شود، بدون توجه به خطر موجود، مشغول دانه برچیدن است.

۴. بشقاب نقره‌ای مطلاً مربوط به ایران قرن ششم - هشتم میلادی، به قطر ۲۲ سانتی‌متر. تصویر برجسته درون این بشقاب الهه‌ای است سوار بر حیوان افسانه‌ای که از نظر ظرافت یاد آور مینیاتورهای ترسیمی درون کتابهاست. برای تجسم این نقوش بر روی سطح بشقاب، استادکار با استفاده از قلم و سوزن تصویر را مجسم نموده است. ظاهراً تجسم خیالی و افسانه‌ای حاکی از هماهنگی جهان آفرینش است: جانوری با سرو پنجه‌های درنده، با شاخهای حیوان علفخوار و با پر و بال مرغ پرنده که گیاهان پراکنده پیرامون تصویر این حیوان عجیب‌الخلقه را تکمیل می‌نمایند. الهه مذکور نی در دست دارد و همانند نشست بر روی اورنگ بر پشت این حیوان نشسته است.

۵. بشقاب نقره‌ای مطلاً مربوط به ایران قرن ششم - هشتم میلادی، به قطر ۲۸ سانتی‌متر. بر روی این بشقاب برخلاف صحنه‌های متداوله شکار، تصویر شاه‌ارائه نشده است، بلکه تصویر یک فرد ساده و شاید تصویر شخص سفارش دهنده ساخت بشقاب

باشد. در پشت بشقاب به زبان فارسی میانه نوشته شده است که این بشقاب به سفارش فرربه بهمن ساخته شده است. می‌توان تصور نمود که این یکی از پارسیان نامدار و صاحب نام باید بوده باشد که سنت‌های ساسانی را پس از تسلط اعراب حفظ نموده‌اند. آرایش و سلاح شکارچی و یراق آلات اسب دقیقاً مطابق اشیائی هستند که در کاوشهای باستانشناسی یافته شده‌اند. این بشقات از نظر فن بسیار منحصر به فرد است: دو قطعه بزرگ قلمکاری شده از پشت، به صفحه اصلی بشقاب چسبانیده شده است.

۶. بشقاب نقره‌ای مطالاً مربوط به ایران قرن هفتم میلادی، به قطر ۲۵ سانتی‌متر. این بشقاب از نظر قسمت‌بندی شبیه بشقابهای «شکارگاهی» شاهی است، ولی تاج سوار کار این امکان را می‌دهد تا تصور نمود که در اینجا شاهزاده‌ای به تصویر کشیده شده است. در هنر اواخر دوره ساسانی مضمون شکار شاهانه جنبه مبارزه قهرمانانه خود را از دست می‌دهد. نیاز به توجه بسیار دقیق و موشکافانه‌ای نسبت به جزئیات معیشتی و زندگی روزمره دارد. این بشقاب در موارد بسیاری از مینیاتورهایی که اشکال خطوط و ظرافت تزئینی تجسم لباس و تجهیزات در آنها تناسب دقیق دارند، پیشی می‌گیرد. یال روی گردن، یقه ابریشمی گل بوته دار با سه آویز گرانبها و رکاب از پوست ببر به دقت ترسیم شده‌اند؛ و حتی زبری گونه‌های اصلاح شده شاهزاده بخوبی مجسم است. جنبه تزئینی این بشقاب در نتیجه قلم‌کاری سیاه قلم در حد بسیار عالی است.

۷. بشقاب نقره‌ای مطالاً مربوط به ایران قرن پنجم میلادی، به قطر ۲۵ سانتی‌متر. در این بشقاب نقش یکی از پادشاهان ساسانی به نام پیروز (۴۸۴-۴۵۹ م.) به تصویر کشیده شده و نقوش آن تقریباً به طور واحد است که از روی آن می‌توان تغییر نیت استاد کار را در جریان پیاده کردن این اثر مشاهده نمود. این استاد کار دوره ساسانی ضمن گنجاندن عنصر شیوه‌ای در درون صحنه، در حاشیه بشقاب نقوش شکارچیان، سگ‌های شکاری و دامهای کارگذاری شده را گنجانیده است. مع الوصف چنین تصویری صحنه پر حرکت قسمت بندی را محدود کرده و به نظر می‌رسد که استاد نقاش قسمتی از حاشیه بشقاب را صاف کرده و تعدادی از تصویرها را از بین برده است. کار روی نقش و نگار لباس شاه حاکی از

رشد شروع دوره تزئینی در هنر ساسانی می‌باشد.

۸. جام نقره‌ای مطلاً مربوط به ایران قرن ششم و هفتم میلادی، به طول ۲۸ سانتی‌متر. این جام مقول پژه‌دار مربوط به اواخر دوره ساسانی است که به شکل برجسته ساخته شده است. این شکل ایجاد شده در ایران در سایر سرزمینها، از بسفر تا اقیانوس آرام نیز رواج یافت. پستی و بلندیهای این جام به ظاهر نشاندهنده نشانه‌های دنیای فلکی است. تکرار مضامین (مانند آب، خاک، گیاه و حیوان) با تجسم شیر بالدار که با علائم پرندگان، جانوران و گیاهان ترکیب یافته‌اند، به طور متناوب مشاهده می‌شوند.

۹. بشقاب نقره‌ای مطلاً مربوط به ایران قرن چهارم میلادی، به قطر ۲۲ سانتی‌متر. نقش درون این بشقاب شاپور سوم (۳۸۸-۳۸۳ م.) را نشان می‌دهد که در حال از پای در آوردن پلنگ است. نقوش درون بشقاب احتمالاً کوبیده شده و با صفحات اصلی آبداده شده و همچنین حکاکی شده از سمت رومی باشد. مضمون قهرمانی در روح و قالب آسودگی خاطر و باجلال و شکوه پیاده شده است. سر شاه که به طور جداگانه ریخته‌گری شده، با شکوه و عظمت خاص خود، یادآور سرهای شاهان ساسانی منقوش بر روی صخره‌های دوره ساسانی است.

۱۰. بشقاب نقره‌ای مطلاً مربوط به ایران قرن هفتم میلادی، به قطر ۲۰ سانتی‌متر. در اواخر حکومت ساسانی یکی از لوازم حتمی منتسب به شاهان داشتن گردن بند با سه آویز بوده است. پرنده با چنین گردن بندی در منقار که در مرکز نشان قرار گرفته؛ نشانه یزدان است که حکومت را به شاه تفویض نموده است. بر حسب انگیزه‌ها و جنبه‌ها، نقوش داخل بشقاب یادآور نقش و نگارهای معماری در ساختمانهای دوره ساسانی یا گل بوته‌های روی پارچه‌های ابریشمی است. استادکاران و هنرمندان ایرانی تهیه کنندگان ظروف نقره‌ای اغلب از عناصر تجسّمی سایر حرفه‌های هنری نیز استفاده می‌نموده‌اند که آثار آنها از حیث شیوه به میزان قابل ملاحظه‌ای متمایز هستند.

۱۱. بشقاب نقره‌ای مطلاً مربوط به ایران قرن هفتم میلادی، به قطر ۲۲ سانتی‌متر. در این ظرف یکی از مضمون‌های باستانی که در هنر ایرانی قرون میانی رواج داشته به تصویر

در آمده است: بهرام گور در حال شکار آهوان به همراه کنیز خود به نام آزاده که خواست قدرت و زبردستی او را بیازماید، شاهزاده با دو تیر دقیق از یک کمان شاخهای آهوی ماده را از بیخ و بن درو می کند و سپس شاخهای آهوی نر را نیز همانند آهوی ماده از بن قطع می نماید. این افسانه را فردوسی در قرن دهم میلادی در داستان خود به نظم در آورده است. آنچه که از تصویر درون این بشقاب معلوم می گردد این است که داستان مذکور در قرن هفتم وجود داشته است.

۱۲. بشقاب نقره ای مطلاً مربوط به ایران قرن چهارم میلادی، به قطر ۲۳ سانتی متر. در این ظرف تصویر شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م.) منقوش است که از شاهکارهای هنر ایرانی دوران پیدائی ساسانیان است (۶۵۱-۲۲۱ م.) پستی و بلندیها به طریق «برداشت زمینه» به دست آمده است و سپس به وسیله قلمزنی و حکاکی کار شده است. در یکی از قسمت بندیها نقاش دو صحنه پی در پی را نشان می دهد؛ لحظه مبارزه با شیر و پیروزی شاه. شکل تاج که بر روی سگه ها منقوش است، شکار شاپور دوم را به ما می شناساند.

۱۳. بشقاب نقره ای مطلاً مربوط به ایران قرن چهارم میلادی، به قطر ۲۸ سانتی متر. در این بشقاب با تصویر «شاه کبیرکوشان» شاهزاده ورهران (بعد از سال ۳۸۸ م.) و تصویر شاپور سوم در صحنه شکار پلنگ که چند سال بعد تهیه شده است، از نظر مضمون بسیار تفاوت دارند. استاد کار نقش درون بشقاب ورهران طاق نصرت شاهانه را نشان نمی دهد، بلکه صحنه فاجعه آمیز شکار گراز را ترسیم نموده است. جریان پیچیده صحنه با کمک اشکال مختلف و تغییر پستی و بلندیها و با استفاده از صفحات کار گذاری شده و تقسیم سطوح قلمکاریها و حکاکیهای گوناگون انجام گرفته است. درخشنده گیهای قسمت های طلاکاری شده با بازیهای ناراحت کننده و ملال انگیز صحنه های متأثر کننده و فاجعه آمیز را تشدید می نمایند.

۱۴. بشقاب نقره ای مطلاً مربوط به ایران قرن هفتم میلادی، به قطر ۲۶ سانتی متر. در این بشقاب نقش حاکمی نشان داده شده است که در میان کنیزان، خدمه و رامشگران مشغول برگزاری ضیافت است. ریزه کاریهای نقوش با دقت بسیار عالی با هم تلفیق دارند.

در این تصویر ابریق‌های نقره‌ای دوره ساسانی بخوبی مشاهده می‌شوند. نقش و نگار روی متکاها و پشته‌های حاکم در حال برگزاری ضیافت مجلل بسیار شبیه تصویر مرکز نقوش ظرف دیگری است که منقوش به بیر ماده است (مربوط به قرن هفتم میلادی) و این ظرف هم در مجموعه موزه ارمیتاژ نگهداری می‌شود. در این بشقاب همچنین الهه در حال پرواز در آسمان و تاج در دست و نوکران لب فرو بسته برای اینکه حتی با تنفس خود مزاحم شاه نباشند به تصویر کشیده شده‌اند. با اینکه این بشقاب پس از سقوط سلسله ساسانیان تهیه شده است، تاج و لباس شاهزاده دارای مشخصه‌هایی است که مربوط به هنر اواخر قرن هفتم می‌باشد.

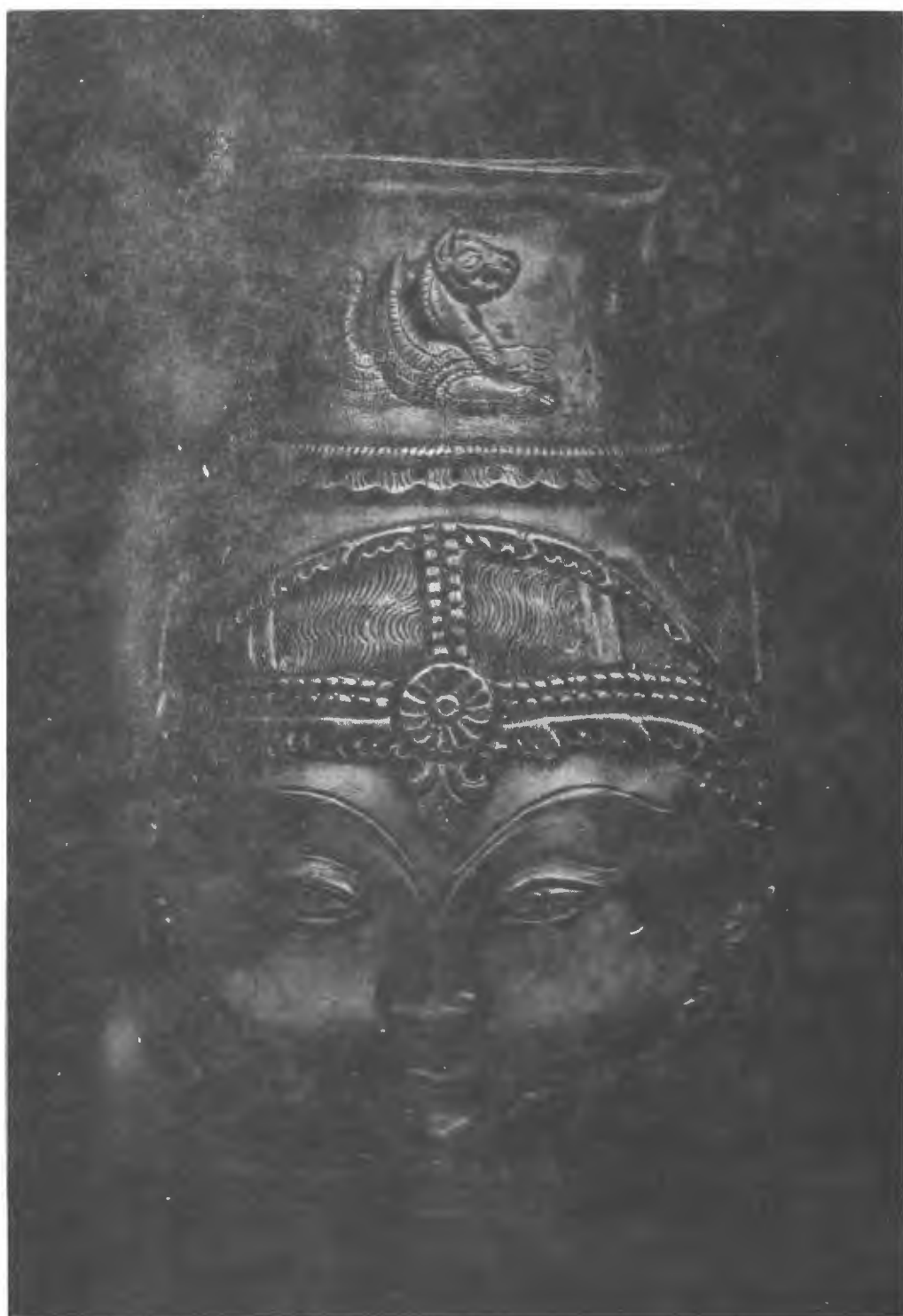
۱۵. بشقاب نقره‌ای مطلقاً مربوط به ایران قرن هفتم، به قطر ۲۲ سانتی‌متر. نقوش ساعت منحصراً جالب از نظر موضوع و مضمون در این بشقاب بسیار مورد توجه است. دانشمندان معتقدند که در اینجا اجزاء تخت سلطنت آخرین پادشاه مقتدر ساسانی - خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰ م.) به تصویر در آمده است. تخت سلطنتی آراسته به ساعت بود که در هر ساعت به ساعت - روزها الهه خورشید و شبها الهه ماه - از درون آن ظاهر می‌شده‌اند. در مجموع نقوش درون این بشقاب الهه ماه بر روی تخت به سمت بالا گرفته شده و نقوش گاوها متصل به چرخ دنده‌های آن می‌باشند. خدای خورشید با تیر و کمان در درون قرار گرفته که مظهر خورشید است و در پشت افق قرار دارد.

۱۶. بشقاب نقره‌ای مطلقاً مربوط به ایران قرن هفتم و هشتم میلادی، به قطر ۲۰/۵ سانتی‌متر. تصویر شیر ماده که مشغول شیر دادن به بچه‌هاست و دارای قیافه‌ای ابتدائی و عجیب است. آ. آوریلی مشخص نموده است: استادکار مجموعه نقوشی را بر روی نقره پیاده کرده است که قبلاً بر روی پارچه بافته شده بوده و تصویرهای بریده بریده را از آن نقوش گرفته است. رابطه سمبولیک کلیه عناصر طبیعت که در این بشقاب منعکس شده است از سنت‌های هنر دوران ساسانی می‌باشد.

۲. مرقفی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۴۱ ش. صفحه ۵۲۴
۳. مجموعه نوشته‌های پراکنده صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر، تهران، سال ۱۳۳۴ ش. صفحات ۵۴۸-۵۴۷، هنر ساسانی در غرقة مدالها.



۱- ابریق نقره‌ای مطلقاً مربوط به ایران قرن ششم میلادی. ارتفاع ۳۳ سانتی متر.



۲- ابریق نقره‌ای مطلقاً مربوط به ایران قرن ششم- هفتم میلادی، به ارتفاع ۱۴/۵ سانتی متر.



۳- بشقاب نقره‌ای مطلا مربوط به ایران قرن هفتم میلادی، به قطر ۲۳ سانتی متر.



۴- بشقاب نقره‌ای مصلّا مربوط به ایران قرن ششم - هشتم میلادی، به قطر ۲۲ سانتی متر.

۵- بشقاب نقره‌ای مطلقاً مربوط به ایران قرن هفتم - هشتم میلادی، به قطر ۲۸ سانتی متر.





۶- بشقاب نقره‌ای مطلقاً مربوط به ایران قرن هفتم میلادی، به قطر ۲۵ سانتی متر.



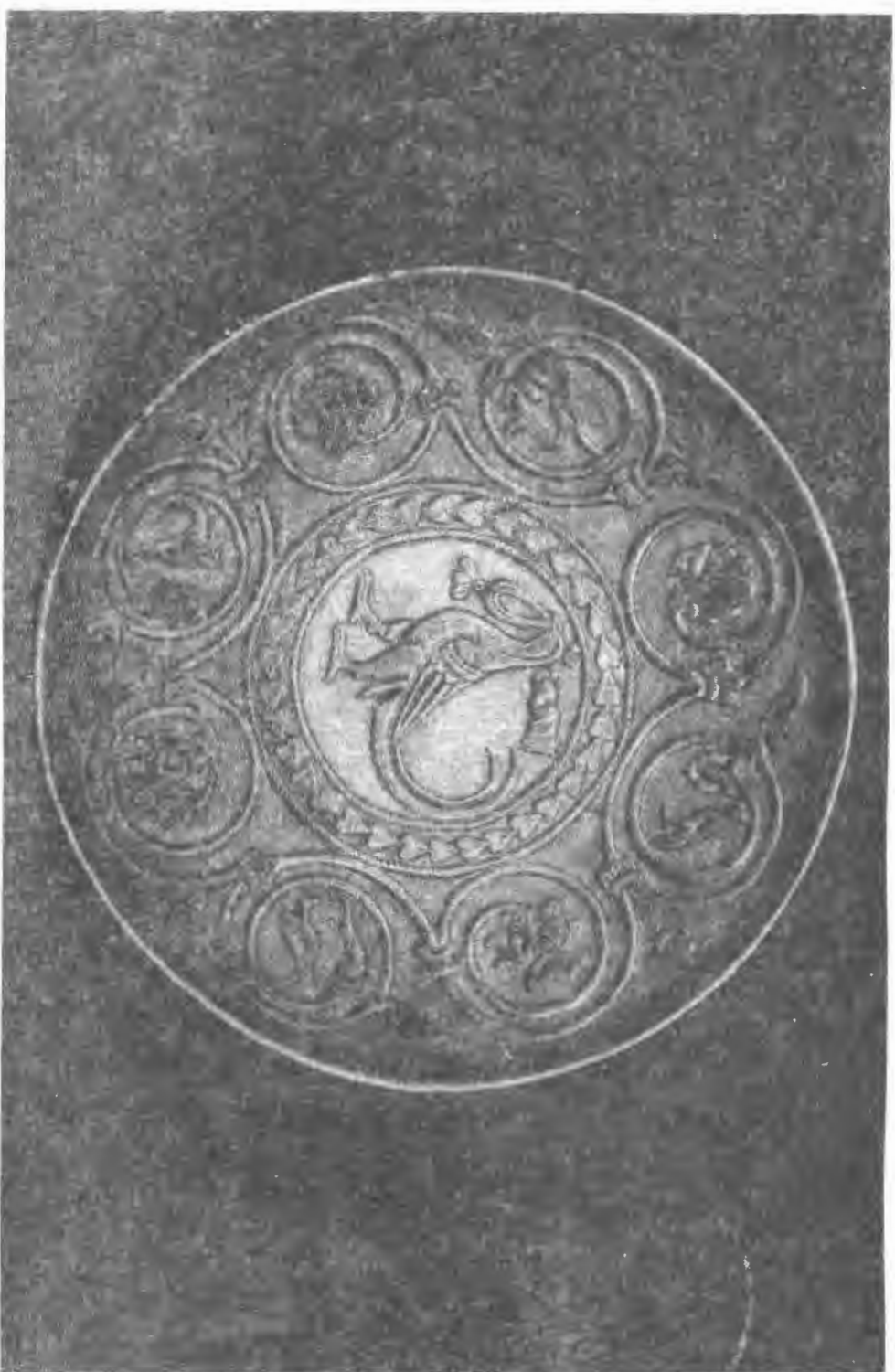
۷- بشقاب نقره‌ای مطلقاً مربوط به ایران قرن پنجم میلادی، به قطر ۲۵ سانتی متر.



۸- جام نقره‌ای مصلّا مربوط به ایران قرن هشتم - هفتم میلادی، به قطر ۲۸ سانتی متر.

۹- بشقاب نقره‌ای مطلقاً مربوط به ایران قرن چهارم میلادی، به قطر ۲۲ سانتی متر.





۱۰- بشقاب نقره‌ای مطالبی مربوط به ایران قرن هفتم میلادی، به قطر ۲۰ سانتی متر.



۱۱- بشقاب نقره‌ای مطلقاً مربوط به ایران قرن هفتم میلادی، به قطر ۲۲ سانتی متر.



۱۲- بشقاب نقره‌ای مطلق مربوط به ایران قرن چهارم میلادی، به قطر ۲۳ سانتی متر.



۱۳- بشقاب نقره‌ای معلق مربوط به ایران قرن چهارم میلادی، به قطر ۲۸ سانتی متر.

۱۴- بشقاب نقره‌ای مصلای مربوط به ایران قرن هفتم میلادی، به قطر ۲۶ سانتی متر.





۱۵- بشقاب نقره‌ای مطلاً مربوط به ایران قرن هفتم، به قطر ۲۲ سانتی متر.



۱۶- پشقاب نقره‌ای مطلقاً مربوط به ایران قرن هفتم، هشتم میلادی، به قطر ۲۰/۵ سانتی متر.

آثار سفالین مربوط به قرون
وسطای ایران

در موزه ارمیتاژ

ابوالفضل آزموده

سفالگری و سفالسازی در ایران و جهان تاریخی کهن دارد. هنر ساختن ظروف و اشیاء سفالین از گل پخته در بیشتر جاها؛ کهن‌ترین و رایج‌ترین هنرها بوده‌است. در همه جا انسان ابتدائی ظروف خود را از گل می‌ساخت و از این رو سفالینه‌های پیش از تاریخ که در آسیا، اروپا و آمریکا به دست آمده‌است از لحاظ باستانشناسی اهمیت بسیار دارند و حاکی از فرهنگ دیرینه آن سرزمین‌هاست.

ایران نیز پایه‌های دیگر مردم کهن جهان، در صنعت سفالسازی و سفالگری در ادوار مختلف تاریخ صاحب هنرهای پیشرفته‌ای بوده‌است و یافته‌های باستانشناسی و آثار سفالین به دست آمده مؤید این ادعاست. هنر سفالگری در ایران از مهم‌ترین رشته‌های خلاقیت هنری ایرانیان بوده و شکوفائی آن در طول تاریخ با فراز و نشیب‌هایی توأم بوده‌است. تا چندی قبل گمان می‌رفت که سابقه هنر سفالسازی در ایران فقط به ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد، ولی یافته‌های سفالین و تجسس‌ها و پژوهشهای باستانشناسی در ایران و از جمله در تپه مارلیک رودبار و دیگر نقاط ایران این سابقه را باز هم دورتر برده و به ۶۰۰۰-۵۰۰۰ سال قبل از میلاد سوق داده‌است. در ایران نیز چون سایر نقاط جهان با فرارسیدن عصر آهن، هنر سفالگری که معمولاً برای مصارف عادی از آن استفاده می‌شد، از رونق افتاد و تا دوران بعد از اسلام رواج خود را باز نیافت. در دوران ساسانیان که استفاده از ظروف مسین، نقره و طلا، به ویژه در میان درباریان و اشراف و نجبا، رواج داشته‌است، صنعت سفالسازی در ایران سیر قهقرائی خود را پیمود، و آثار شایسته و تکامل یافته‌تری را برضه نداشت، گهگاه ظروفی سفالین ساخته می‌شد، و به همین دلیل نمونه‌های بسیار لیلی به یادگار مانده‌است.

بعد از اسلام، سفالگری و هنر سفالسازی در ایران کامل‌ترین نمودار حیات هنری

خود را پیمود و آن چنان آثاری در ادوار مختلف از هنرمندان ایرانی به یادگار مانده است که نمونه‌هایی از آنها را چه بر روی ابنیه و ساختمانهای تاریخی دوره اسلامی و چه به صورت نمونه‌های ظروف و اشیاء به جای مانده؛ می‌توان مشاهده نمود و اغلب موزه‌ها در ایران و در جهان از این نمونه‌ها بسیار دارند و در غرفه‌های مربوط به تاریخ ایران به معرض دید همگان قرار داده‌اند. یکی از علت‌های شکوفائی هنر سفالسازی و سفالگری در دوران ایران بعد از اسلام منع بودن استفاده از ظروف طلا و نقره در دین اسلام بود که در دوران ساسانیان استفاده از چنین ظروفی رواج وسیع داشته است. به همین جهت سفال‌سازان سعی کردند هنر خود را تکمیل کنند و حتی تصمیم گرفتند ظروف سفالینی که درخشش طلا را داشته باشد بسازند. و از این رو در دست‌یابی به رنّه‌های مختلف لعاب و لعابکاری به پیشرفتهای بزرگی رسیدند و موفقیت‌های آنان در این رشته از هنر به جایی رسید که دیگر سفالگران سایر دیار و سرزمین‌ها به اقتباس از این موفقیت‌های ایرانیان پرداختند. هنرمندان سفالگر ایران تشویق و ترغیب شدند و در ساختن اشیاء سفالین لعابدار با نقوش گوناگون و رنگهای مختلف روز به روز به پیشرفتهای شگرفی نایل آمدند و حتی ظروف سفالین لعابدار مجللی می‌ساخته‌اند که جایگزین ظروف فلزی مطّلاّی دوران گذشته بوده است. در این مورد می‌توان به ظروف سفالین گرگان که مانند ظروف زرین می‌درخشند و زرین نام نامیده می‌شوند، اشاره کرد.

آثار به دست آمده سفالین لعابدار از خراسان، کردستان، شوش، کاشان، گرگان، ری و دیگر نقاط ایران حاکی از طی این راه تکاملی در صنعت سفالگری ایران است. بعضی از طرحها که در سفالگری این دوره‌ها به کار می‌رفت، مانند طرح مارپیچی، بعدها در قلمزنی و قالببافی نیز به کار گرفته شد. در آثار به دست آمده از شمال غربی ایران و کردستان شیوه‌های ابتدائی نقوش بر روی اشیاء را می‌بینیم که یادآور هنر نقاشی و تزئینی دوران ساسانی است؛ مانند طرحهای جانوران و مرغان که شباهتی با شاخ و برگها و خطوط ظریف و پیراسته سفالهای نواحی خراسان را نداشت. سفالگران ایرانی در ابداع رنگها و ترکیب آنها به موفقیت‌های بزرگی رسیدند که بهترین و موفق‌ترین این رنگها

رنگ کبود و رنگ آبی فیروزه‌ای است که سفالگران خراسان در لعابه‌های خود بر روی اشیاء سفالین به کار می‌برده‌اند. سفالگران در نواحی مختلف ایران سبک‌های مختلفی در ایجاد نقوش بر روی اشیاء سفالین لعابدار داشته‌اند که بسیاری از این طرحها نزدیک به طبیعت و انتزاعی گوناگون بوده‌است. رسم ترنج‌ها در طرحهای اسلیمی در نواحی ری معمول بود و این نقش‌ها بعدها در قالیبافی به کار رفت. تبریز، قم، گرگان، اصفهان، یزد، شیراز و سلطانیه نیز هر یک به نوبه خود در سفالگری سبکی خاص داشته‌اند.

پر رونق‌ترین دوران هنر سفالگری و کاشیکاری در ایران، دوران صفویه بوده است. صنعت سفالگری در این دوره رونقی دیگر گرفت که آثار به جای مانده از آن دوران آثار تاریخی اصفهان، به ویژه کاشیکاریهای مسجد جمعه این شهر است. در صنعت کاشیسازی هنرمندان ایران در دوران بعد از اسلام به جانی رسیدند که در هیچ کشوری فراتر از آنان نرفتند. استادان کاشیساز ایرانی شاهکارهای تزئینی بی‌مانندی به وجود آوردند که از جمله آنها کاشیکاریهای مسجد کبود تبریز و مسجد جمعه اصفهان را می‌توان نام برد. در زمان شاه عباس اول جنبه‌های تزئینی این هنر به اوج خود رسید که نمونه درخشان و بارز آن کاشیکاریهای مسجد امام با زمینه رنگ آبی فیروزه‌ای و مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان با زمینه رنگ نخودی است.

صنعت سفالگری و کاشیسازی در ادوار بعد از صفویه نیز با کمی سستی‌ها و فراز و نشیب‌ها همچنان تداوم داشته و بیشترین و وسیع‌ترین کاربردها را در ابنیه اسلامی و مساجد داراست و همچنان در راه اعتلای خود راه می‌پیماید.

ظروف سفالین و کاشی‌های ایران از دیرایام معروفیت خود را حفظ کرده‌است. در قرون وسطی ظروف سفالین از طریق جاده ابریشم وارد ایران و از ایران به کشورهای دیگر و بیژانس صادر می‌شده‌است و به همین علت آثار سفالین هنرمندان ایرانی را در دیگر سرزمین‌ها می‌یابیم و در بسیاری از موزه‌ها مشاهده می‌نمائیم.

از جمله موزه‌های جهان که به جمع‌آوری آثار سفالین ایران پرداخته و در غرغه ایران به معرض دید بازید کنندگان قرار داده است، موزه ارمیتاژ در لنینگراد است. این

موزه همراه با سایر اشیاء مربوط به تاریخ ایران تعدادی آثار سفالین از هنرمندان ایرانی را دربردارد که بالغ بر یکصد و پنجاه قطعه می‌شود از این تعداد ۱۷ قطعه آثار سفالین مربوط به قرون وسطای ایران، مانند قرابه، جام، بشقاب، کاسه، کاشی، قلیان، سلفدان، سیو و عطردان توسط این موزه به چاپ رسیده و به صورت آلبوم عرضه شده است. هفده قطعه مذکور به شرحی که در این موزه به ثبت رسیده‌اند، عبارتند از:

- ۱- جام سفالین با نقوش و روکش لعابی و مینا کاری رنگی، به ارتفاع ۱۱/۳ سانتیمتر اواخر قرن دوازدهم - اوایل قرن سیزدهم - ایران.
- ۲- کاشی با نقوش و روکش لعابی به رنگ آبی و سبز و سایه روشن سرخ و زرد، در اندازه ۱۸×۱۸ سانتیمتر، اواخر قرن شانزدهم - اوایل قرن هفدهم، شمال غربی - ایران.
- ۳- کاشی با نقوش برجسته چند رنگی، در اندازه ۲۴×۳۲/۵ سانتیمتر، اواسط قرن نوزدهم - ایران.
- ۴- بشقاب سفالین با نقوش و روکش لعابی به رنگ آبی و خطوط حاشیه مشکی، به قطر ۳۳/۲ سانتیمتر، قرن هفدهم شمال غربی - ایران.
- ۵- بشقاب سفالین با نقوش و روکش لعابی به رنگ آبی و سبز و سایه روشن سرخ و زرد، به قطر ۳۴ سانتیمتر، قرن هفدهم، شمال غربی - ایران.
- ۶- کاسه سفالین با نقوش بر روی لایه لعاب و مینا کاری رنگی، به قطر ۱۸ سانتیمتر، قرن سیزدهم - ایران.
- ۷- بشقاب سفالین دارای نقوش و روکش لعابی به رنگ آبی، به قطر ۴۱ سانتیمتر، اواخر قرن شانزدهم - نیمه اول قرن هفدهم، کرمان - ایران.
- ۸- بشقاب سفالین با نقوش بر روی لایه لعاب، به قطر ۲۱/۴ سانتیمتر، نیمه دوم قرن هفدهم - مرکز ایران.
- ۹- بشقاب سفالین دارای نقوش و روکش لعابی با سایه روشن سفید در زمینه سبز روشن، به قطر ۲۳/۵ سانتیمتر، نیمه اول قرن هفدهم، کرمان - ایران.
- ۱۰- قرابه سفالین با نقوش برجسته و لعاب سبز، به ارتفاع ۱۹ سانتیمتر، اوایل قرن هفدهم -

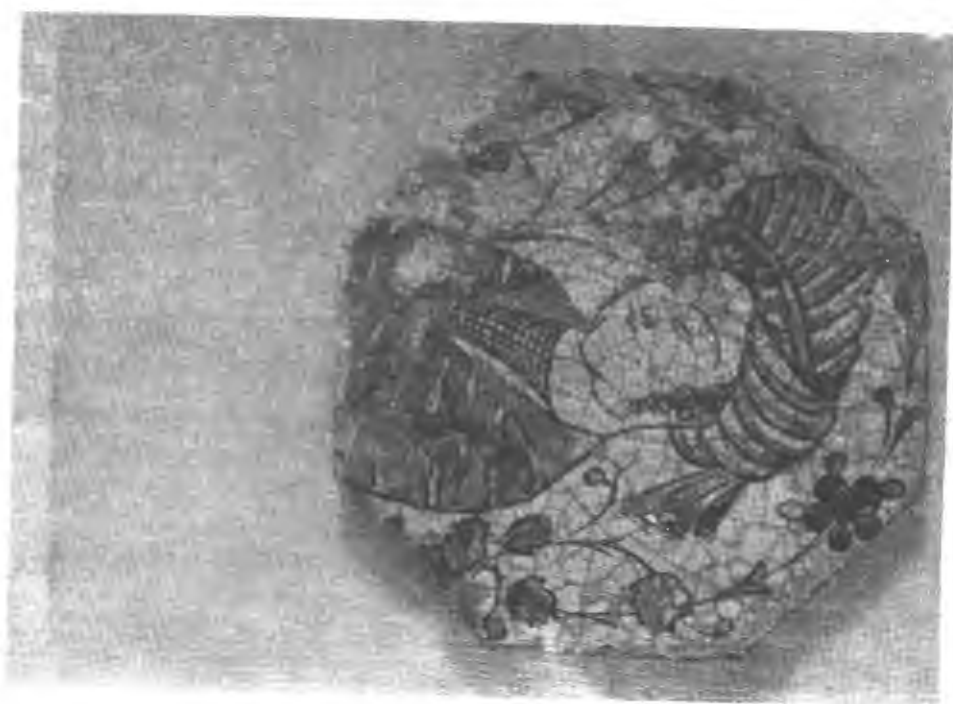
مرکز ایران.

- ۱۱- قلیان سفالین دارای نقوش و روکش لعابی به رنگ آبی و خطوط حاشیه مشکی، به ارتفاع ۱۴/۳ سانتیمتر، نیمه اول قرن هفدهم، مشهد- ایران.
- ۱۲- قلیان سفالین دارای نقوش و روکش لعابی به رنگ آبی و گلبوته‌های به رنگ سفید، به ارتفاع ۱۷/۸ سانتیمتر، قرن هفدهم- جنوب ایران.
- ۱۳- سلفدان سفالین به رنگ آبی با لعاب شفاف و گلبوته‌های برجسته و چسبیده بر روی آن، به ارتفاع ۱۳ سانتیمتر، قرن هفدهم- جنوب ایران.
- ۱۴- سبوی سفالین دارای نقوش بر روی لعاب و خطوط برجسته آبی و روکش لعابی بر روی آن، به ارتفاع ۱۹/۸ سانتیمتر، نیمه دوم قرن هفدهم- مرکز ایران.
- ۱۵- سبوی سفالین دارای نقوش و روکش لعابی به رنگ آبی و سایه روشن سرخ، به ارتفاع ۲۶/۴ سانتیمتر، قرن هفدهم، کرمان- ایران.
- ۱۶- بطریهای کوچک (عطردان) سفالین دارای نقوش و روکش لعابی به رنگ آبی، به ارتفاع ۱۷ سانتیمتر، قرن هفدهم، مشهد- ایران.
- ۱۷- قرابه سفالین با نقوش برجسته و لعاب رنگی به رنگ آبی، به ارتفاع ۱۱/۵ سانتیمتر، قرن هفدهم- مرکز ایران.

منابع و مأخذ:

۱- دایرةالمعارف فارسی، دکتر مصاحب، جلد ۱ و ۲.

۲- آلبوم موزه ارمیتاژ، لنینگراد.

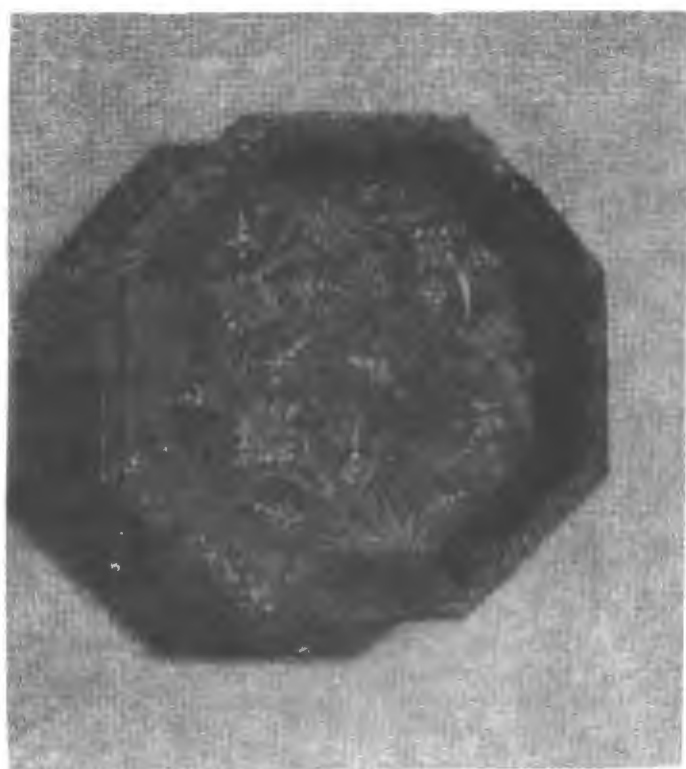


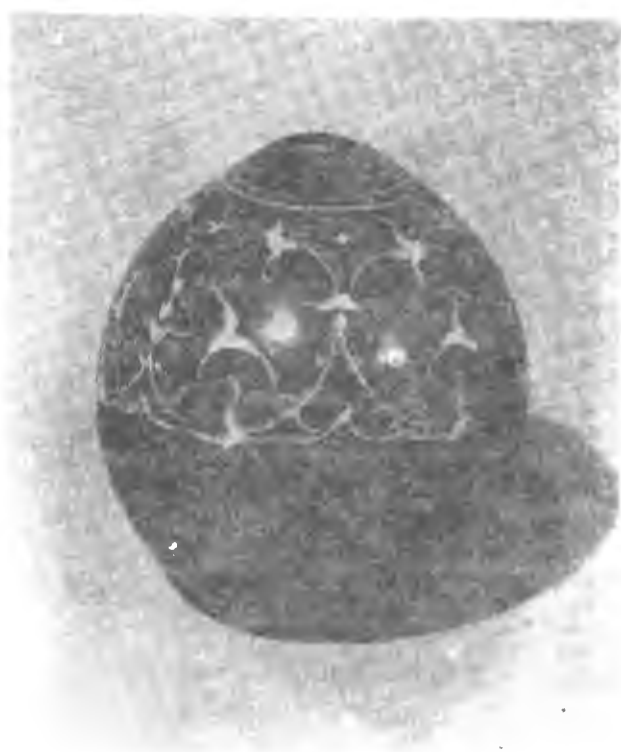


















Flask
Central Iran,
17th century
Decorations
in relief,
colour glazes,
cobalt blue
height 13.5 cm

علتهای شکست و انقراض حکومت ساسانی*

ابوالفضل آزموده

بررسی مسائل تاریخی دارای چنان اهمیت خاصی است که هر قدر درباره آنها نوشته و گفته شود، ابعاد مورد نظر آن مسائل باز هم نیاز به تحقیق و پژوهشهای بیشتری دارند و همین بررسیها و مطالعات و تحقیقات است که در شناخت میراث تاریخی و فرهنگی و همچنین جوانب مختلف تاریخ میهن ما سهمی به سزا دارند و کمکهای ارزنده‌ای به ما می‌نمایند.

شکست و انقراض حکومت ساسانیان که بیش از چهارصد سال در ایران حکومت می‌کردند و یکی از سلسله‌های بزرگ و مشهور ایران بودند، جای تعمق دارد. سهم ساسانیان در تاریخ ایران باستان بسیار بزرگ و قسمت قابل توجهی از تاریخ ایران را تشکیل می‌دهد.

هر چند در این باب سخن به فراوان رفته و آثار بسیاری خلق شده و مطالب فراوانی نوشته شده است، ولی جا دارد باز هم نگاهی دیگر بار به این مسائل، به ویژه نگاهی بر علت‌های بنیادی و اساسی آن بیفکنیم.

حکومت ساسانیان یکی از درخشانترین و پر رونق‌ترین روزگاران حکومت‌های قبل از اسلام در ایران بوده است که پس از سقوط حکومت هخامنشی و با کنار گذاشتن دودمان اشکانی به شیوه‌ای نوین و ایجاد تمرکز در امور حکومتی شکل گرفت و به اوج قدرت خود رسید. ساسانیان به پیروی از سیاست دولتی هخامنشیان و برخلاف دوره اشکانیان به حکومت خود مرکزیت دادند و دولتی با قدرت مرکزی به وجود آوردند و فارس (استخر) مرکز حکومتی هخامنشیان را نیز مقر حکومت خود کردند. پارسیان بدین ترتیب پس از دوره هخامنشی توانستند شاهنشاهی نوینی با تمرکز قدرت دولتی یعنی حکومت ساسانی به وجود آورند. با آرامشی که به تدریج در نواحی مختلف و ایالات متعدد کشور ایجاد شده

بود، در این دوره از تاریخ ایران باستان یعنی در دوره سلطنت شاهان ساسانی در تمام شئون مملکتی؛ در امور اقتصادی، اداری و نظامی پیشرفتهای زیاد و سریعی حاصل گردید. اردشیر اول یعنی اردشیر بابکان فرزند ساسان که با قیام و غلبه بر اردوان پنجم پادشاه اشکانی روی کار آمد و سلسله ساسانی را بنیان گذاشت، توانست حکومتی ملی تأسیس کند و حکومت خود را بر دین ملی ایرانیان، که در آن زمان گسترش وسیعی داشت، یعنی دین زرتشت استوار سازد. فنودالها، مالکان و اشرافان که یگانه تازان میدان بودند و از حکومت مرکزی سرپیچی می کردند در دوران حکومت ساسانی تحت مهار حکومت مرکزی در آمدند و مجبور شدند به فرامین و اوامر دولت مرکزی گردن نهند. پیشرفتهای لشکری و کشوری، رونق امور اقتصادی و بهبود وضع مالی در این دوران به نحو وسیع و همه جانبه ای جریان داشته که توأم با تسخیر سرزمین های همسایه و مطیع ساختن آنان بوده است. در این باب جواهر لعل نهرو در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» چنین می نویسد:

«در قرن سوم میلادی یک نوع احیاء و رنسانس در ایران صورت گرفت و سلسله تازه ای به قدرت رسید. این سلسله تازه خاندان ساسانیان بود که یک نوع ناسیونالیسم شدید و متجاوز داشت و مدعی بود که جانشین پادشاهان هخامنشی می باشد.»

لکن به دلایل مختلف که در این سخن بررسی مهمترین آنها مورد نظر ماست، حکومت ساسانی با آن همه جلال و عظمت خود به شکست گرائید و در نبردهای نهائی و سرنوشت ساز با اعراب در قادسیه و نهاوند که اعراب آن را «فتح الفتوح» نامیده اند، یکباره طومار حکومتی آن درهم نوردید و این سلسله شاهنشاهان بزرگ یعنی حکومت ساسانیان منقرض گردید و در پی آن صفحات دیگری به نام تاریخ ایران بعد از اسلام و یا ایران دوران اسلامی رقم زده شد و مسیر تاریخی ایران در جهت دیگری و توأم با تمدن اسلامی کشیده شد.

اکثر مورخان و نویسندگان ایرانی و خارجی، خلاصه تمام آن کسانی که درباره حکومت و تمدن ساسانی قلم زده اند، به شکست این سلسله بزرگ و علت های انقراض آن

نیز به بحث نشسته و مطالبی رقم زده‌اند و این علتها را از دیدگاههای مختلف بررسی کرده‌اند. با اینکه مورخان مذکور از زوایای مختلف علت‌های شکست را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، مع الوصف در یک مورد اتفاق نظر دارند و جملگی علت‌های شکست و انقراض دولت ساسانی را در پیروزی نظامی لشکریان بدوی عرب نمی‌دانند که تحت شعارهای نوین به ایران یورش آوردند.

وقتی که اعراب در قرن هفتم میلادی با شعارهای نوین و با توسعه و گسترش نهضت اسلامی در حمله به سرزمین‌های اطراف خود و از جمله ایران بودند، شاید خود هم تصور نمی‌کردند که این چنین حکومت با اقتدار و این دولت بزرگ و امپراطوری یکباره و دور از پندار آنان به نحو سریع سقوط کند. آیا این سقوط و به عبارتی دیگر شکست ساسانیان از اعراب، شکست نظامی و به دلایل برتری فنون جنگی در نبرد بوده که چنین طومار حکومت ساسانی را در هم نوردید؟ پرواضح است که پاسخ آن منفی است.

وقتی که نوشته‌های اکثر مورخان و آثار آنان درباره حکومت ساسانی را ورق می‌زنیم و به مطالعه می‌نشینیم، همه جا صحبت از برتری نظامی دولت ساسانی نسبت به سایر حکومت‌های مقتدر آن زمان مانند بیزانس است. ارتش ساسانی مجهز به عالی‌ترین جنگ افزارها و بالاترین فنون و تشکیلات نظامی بوده است.

این آراستگی لشکری طوری بوده که در زمان خسرو انوشیروان چهار سپاه اصلی هر کدام در ربع خاک کشور مستقر بودند و به نگاهبانی و حفظ و حراست قلمرو حکومت ساسانی می‌پرداختند و این چهار سپاه عبارت بودند از: سپاه شرق در خراسان، سگستان و کرمان، سپاه غرب در عراق تا سرحد دولت بیزانس، سپاه شمال در ماد و آذربایجان، سپاه جنوب در فارس و خوزستان.

ایرانیان از نظر فنون جنگی به دلیل جنگهای بسیاری که با سایر همسایگان خود داشتند روز به روز بر دانش نظامی و تجربیات جنگی خود می‌افزودند و مجهز به جنگ افزارهای جدید می‌شدند که در آن زمان اعراب فاقد آن بودند. اسلحه ایرانیان در زمان ساسانیان بسیار کامل و بی‌مانند بود. سربازان ساسانی علاوه بر زره و کلاهخود و

بازو بند و زانو بند حربه دار و سپر و شمشیر دودمه و نیزه و تیرو کمان، مجهز به تیرهای پنچگان بودند که کمتر به خطا می رفت و این نوع تیرها مانند پنجه ای بود بعضی کوتاه و برخی بلند که اگر هر پنج خدنگ به هدف می نشست (غالباً یک یا دو از آنها اصابت می کرد) و زخم ناشی از اصابت چنین تیرهای پنچگان به سبب سنگینی بقیه پنجه و آویختن آن به مجروح سخت تر بود. از جمله سلاح دیگری که کمتر بدان اشاره شده است، عبارت از کمند بوده که سپاهیان ماهر آن را بر دشمن می انداختند و با قلاب او را می کشیدند و می کشتند. مرتضی راوندی در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» در این باره می نویسد:

«... در فن محاصره در دوره ساسانیان پیشرفت محسوسی پیدا شده بود که گویا این فن را از رومیان آموخته بودند و در ایجاد خندق نیز ایرانیان ماهر بودند و ظاهراً پس از گرویدن «سلمان فارسی» به آئین اسلام؛ فن ساختن خندق به دور شهر را به اعراب آموخت، فرماندهان ساسانی در استعمال قلعه کوب، خشت انداز و منجنیق برای حمله به قلعه ها و حصارها آزموده بودند.»^۲

بنابراین و بنابه دلایل فوق شکست ایران ساسانی در مقابل اعراب و به عبارتی دیگر انقراض و سقوط حکومت ساسانیان نمی تواند فقط به دلیل نظامی باشد، بلکه علت یا علت های اساسی و بنیادی دیگری وجود داشته است که باید در جامعه ایران دوران ساسانی جستجو کرد. «هانری ماسه» مستشرق فرانسوی می نویسد:

«در اوایل قرن هفتم میلادی به هنگام سلطنت خسرو دوم تمدن ساسانی به اوج عظمت خود رسید. ولی در همین حال علائم انحطاط رخسار عیان ساخت، از آن جمله بود سرکشی نجبا و اشراف، عدم تمکین روحانیون و...»

«... پس از مرگ خسرو، جنگها، ولخرجیها و لجام گسیختگی فنودالها بنیه امپراطوری ساسانی را تحلیل برد، در عرض مدت کوتاهی (در حدود چهار سال) قریب ده نفر به دنبال هم بر تخت سلطنت نشستند. در این زمان نیز بمانند اواخر سلطنت اشکانیان هریک از سرداران و استانداران در گوشه ای علم خود مختاری برافراشتند و سراسر امپراطوری را به آتش تجزیه طلبی و انقراض کشاندند.»^۳

بعد از مرگ خسرو دوم اغتشاش و بی‌نظمی وسیعی در سراسر کشور به وجود آمد. فساد در دستگاه‌های حکومتی و مؤبدان و تفرقه بین طبقات مردم در این موقع به نهایت رسید و در نتیجه حکومت ساسانی روز به روز رو به ضعف و سستی نهاد. علاوه بر این کم کاری و بی‌توجهی و عدم مراقبت ماموران دولتی در امور آبیاری و وجود سیل‌های شدید، سدی که روی دجله ایجاد شده بود، ویران گردید و نواحی جنوبی بین‌النهرین را آب فرا گرفت. بیماری‌های مسری در سراسر مملکت شیوع یافت و قباد دوم نیز شش ماه پس از مرگ پدر در زندان مرد و بنا به روایاتی به دست ملکه شیرین مسموم گردید. بسیاری از ایالات از حکومت مرکزی جدا شدند و در همه جا مدعیانی برای تاج و تخت حکومت ساسانی پیدا شدند.

به طوری که دیاکونف در کتاب «تاریخ ایران باستان» می‌نویسد:

«در ظرف یک سال چندین شاهنشاه عوض شدند. پسر کوچک قباد دوم به نام اردشیر سوم و فرمانده ارتش خسرو دوم شهر فراز و دودختر خسرو به نام‌های پوراندخت و آذر میدخت و عده‌ای دیگر از شاهزادگان به تخت پادشاهی نشستند. بالاخره در سال ۶۳۲ وضع تغییر کرد، بدین معنی که اشراف و نجبا متحد شدند و یزدگرد پسر پادشاه را که در پایتخت قدیم ساسانیان استخر اقامت داشت و دور از طوفانها و کشمکش‌های سیاسی به سر می‌برد، به سلطنت برگزیدند. یزدگرد سوم با سکون و آرامش سه چهار سال در تحت قیمومت به نمایندگی عده‌ای از نجیب‌زادگان که رستم فرمانده ارتش در رأس آنها قرار داشت، سلطنت کرد، ولی در این موقع ضربت بسیار شدید بر پیکر دولت ساسانیان وارد شد یعنی در همین سال حملات اعراب آغاز گردید...»^۴

لذا حکومت ساسانیان در برابر هجوم و حمله اعراب نتوانست تاب مقاومت بیاورد و حکومتی که در اثر بروز اختلافات و مناقشات داخلی و عدم موفقیت در جنگ با بیزانس و شیوع بیماری از پا در آمده بود قادر نشد جلوی هجوم اعراب را بگیرد و خود را در مقابله با آنها تجهیز کند. جواهر لعل نهرو در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» ضمن بررسی دوران حکومت ساسانی به این گوشه از تاریخ سلطنت ساسانیان می‌پردازد و علت‌های

شکست ایرانیان را در مقابل اعراب چنین توصیف می‌کند:

«ساسانیان در اواخر دوران سلطنت ممتدشان ضعیف شدند و ایران دچار وضع بدی شده بود. پس از جنگهای دراز با امپراطوری بیزانس این هر دو کشور خسته و فرسوده بودند. برای ارتش‌های عرب که از حدت و حرارت یک اعتقاد و ایمان تازه سرشار بودند هیچ اشکال نداشت که ایران را مسخر سازند...»^۵

اختلافات و نفاق داخلی کشور ساسانی زمینه را برای پیشروی نیروی اسلام آماده ساخت و در نتیجه سلطنت ساسانیان با آنهمه فز و شکوه و عظمت خود به سقوط کشانیده شد و به قول گریشمن این بنای عالی، این سازمان بزرگ پیکر، یعنی ایران عهد ساسانی که با درخشندگی و وضوح عمل می‌کرد، در عرض چند سال منهدم گردید.

ریچارد فرای در کتاب «میراث باستانی ایران» پس از بحث مفصل درباره حکومت ساسانیان و اوج و سقوط آنان، و پس از بررسی علت‌های شکست و بحث پیرامون وضع اجتماعی مردم در اواخر حکومت ساسانی، می‌نویسد: «... وضع اقتصادی در پایان فرمانروائی ساسانیان با وجود جنگهای پی در پی با روش داد و ستد ناسازگار بود و گسترش و پیشرفت شهرها ناشدنی می‌نمود. گویا ایران پس از آنکه در روزگار خسرو اول و دوم نیرومند شد و کارها متمرکز گشت در پایان سلطنت ساسانیان چنان آشفته شد که چون شاهنشاه بر افتاد هیچ پادشاه یا سپاهی بومی یا سازمانی نماند که بتواند در برابر لشکر اعراب ایستادگی کند.»^۶

بزدگرد آخرین پادشاه ساسانی هنگامی رشته کارها را در دست گرفت که شورش و آشوب سراسر کشور پهناور ایران را فرا گرفته بود. آتش این شورش و آشوب و اختلافات بین سرداران و خودخواهی آنان و کشتار شهزادگان در تیسفون از یک طرف و نارضایتی شدید مردم، بخصوص روستائیان و کشاورزان که اکثریت سپاهیان دولت ساسانی یعنی سربازان لشکریان شرق و غرب و شمال و جنوب حکومت را تشکیل می‌دادند، کار را به جایی کشانده بود که چیزی نمانده بود آن دستگاه پر شکوه ساسانی خود به نیستی و نابودی کشانده شود و سرنگون گردد. تاجگذاری یزدگرد که جوانی

ناآزموده بود و فرمانروائی او بر مردمی خسته از جنگها و فرسوده از شرایط بد و سخت زندگی و ناکامیهای اقتصادی و افرادی ناراضی، همزمان با خلافت ابوبکر که مردی سالخورده و جهاننیده بود، پیش آمد. در شرایطی که سرداران آزمند در تیسفون سرگرم توطئه‌چینی برای رسیدن به تخت و تاج سلطنت بودند و به زد و بند مشغول بودند، اعراب در زیر درفش اسلام در مرزهای ایران پیشروی می‌کردند و «... ایرانیان همین که بخود آمدند. بیگانه، به در خانه و نوشدارو پس از مرگ سهراب رسیده بود، آنان لشکر آراستند و پیکارهای خونینی با اعراب کرده و جانبازیهایی از خود نشان دادند.»^۷ ولی افسوس که کار از کار گذشته بود.

سرعت تسلط اعراب مسلمان بر ایران به طور مفصل در همه جا بازگو شده و مورد بحث و تفسیر قرار گرفته است، ولی داستان به همین سادگی نیست که بگوئیم اعراب بر سرزمین ایران تاختند و آن را ضمیمه خاک خود کردند؛ زیرا ایران چه در آن زمان و چه در هر زمان دیگری آن شخصیت واقعی را که تقریباً از ابتدای تاریخ جهان داشته از دست نداده است و با وجود شکست‌ها و طی فراز و نشیب‌های تاریخی همچنان در راه عظمت و حفظ شخصیت واقعی تاریخی خود پیش رفته است.

درست است که ایرانیان در زمان حکومت ساسانیان در مقابل اعراب دچار شکست شدند و این شکست باعث انقراض دولت ساسانی گردید، ولی این شکست به دلیل تفوق نظامی و برتری فنون جنگی اعراب بر ایرانیان نبوده، بلکه ریشه آن در میان خود ایرانیان عصر ساسانی بوده است که به دلیل اختلافات داخلی و وضع ناهنجار اقتصادی و تفرقه بین طبقات ملی و نارضایتی مردم، بخصوص طبقات پائین اجتماع و کشاورزان راه پیروزی را بر اعراب هموار ساخت؛ در شرایطی که مردم در اثر نارضایتی از حکومت ساسانی نه تنها به مقابله با دشمن اشغالگر نشتافتند، بلکه با تصویری غلط در صفوف دشمن بر علیه وطن خود به نبرد پرداختند؛ به امید اینکه به بهروزی و خلاصی از جور و ستم و شرایط سخت زندگی و به نویدهای اعراب دست یابند. در تاریخ طبری از این افراد ایرانی که در صفوف دشمن و بر علیه وطن خود می‌جنگیدند به نام «الحمراء» یعنی سرخان یاد شده که در جنگ قادسیه و در

سایر نبردها به صفوف اعراب پیوستند و به جنگ با ایرانیان دست زدند. در جنگها و نبردها و درگیریهای بین اعراب و ایرانیان چنین موارد همکاری تلخ باهم وجود داشته که ریشه آن درک نادرست مسائل اجتماعی از طرف افراد جامعه عصر ساسانی و نارضایتی مردم از حکام دولتی بوده است. بدیهی است در چنین شرایطی فتح و پیروزی دشمن بسیار سریع و آسان خواهد بود.

دکتر گریشمن در کتاب خود به نام «ایران از آغاز تا اسلام» در این باره می نویسد: «... باید دانست که پیشرفت تازیان به سبب تفوق سیاسی، یا نبوغ خارق العاده فرماندهان نظامی ایشان نبود. دنیای آن عصر: آسیا، اروپا و آفریقا که به علت محاربات فرسوده شده و به سبب منازعات اجتماعی و دینی و داخلی تحلیل رفته بود نمی توانست در برابر دشمن متحد، ملهم، متعصب و مصمم مقاومت کند و بنابر این تازیان توفیق یافتند.»^۸ گریشمن درباره علت های شکست ساسانیان در مقابل اعراب معتقد است: «... پیروزی اعراب محصول نبوغ نظامی آنها نبود بلکه نتیجه بیزاری و نفرت مردم از طرز حکومت ایران دوره ساسانی بود، وقتی که صدای حمله اعراب بلند شد مردم مقاومت مؤثری نشان ندادند و مشتی عرب مصمم و مبارز کاخ حکومت ساسانی را سرنگون کردند.»^۹ لمتون در کتاب «مالک و زارع در ایران» به تجزیه و تحلیل دقیق تری می پردازد و می نویسد:

«سرعت و سهولت نسبی غلبه تازیان به احتمال غالب تا حدی معلول این حقیقت بود که اسلام به عامه مردم وعده می داد که از آن اوضاع و احوال نکبت بار طاقت فرسای اجتماعی رهایی خواهند یافت. اسلام در حالی این وعده ها را می داد که «رژیم» کهن اجتماعی در چشم مردم چندان خوار و ناچیز شده بود که حس وفاداری را در آنان بر نمی انگیخت و هرگز ایرانیان را به مخالفت با دشمن وادار نمی کرد، چه می دانستند که با شکست دادن تازیان موفق به حفظ راه و رسمی نخواهند شد که بهروزی و کامیابی آنان در آن نهفته باشد و نیز می دانستند که دفاع از طبقه حاکمه به منزله دفاع از کسانی نخواهد بود که در اندیشه خیر و سعادت آنانند.

باری، خواه پیروزی مسلمین بر اثر تفوق نظامی بوده باشد و خواه به سبب ایمان مذهبی، خواه به علت آن نیروی مخالفی که مردم به جهات سیاسی و اجتماعی و وخامت اوضاع اقتصادی از آن ناراضی بودند (و مایه ضعف آن همین بود) و خواه بر اثر همه این عوامل قدر مسلم آن است که فتوحات مسلمین چندان به دشواری صورت نپذیرفت.^{۱۰}

همان طوری که قبلاً اشاره شده است هریک از مورخان و نویسندگان شرق و غرب علت‌های شکست و انقراض حکومت ساسانی را به نحوی بیان داشته و بعضی مورخان نیز شاخ و برگ‌های بدان اضافه کرده و بعضی هم مطابق میل خود و بر حسب اعتقاد و تعصب خود روایاتی ذکر کرده‌اند که اینگونه روایتها بسیار است. ولی آنچه که مسلم است و جملگی بر آن اعتقاد دارند- این تشقت و اختلاف و نارضایتی مردم، از کشاورزان و طبقات پائین اجتماع، به دلیل نارضایتی از حکام دولتی گرفته تا سرداران و امیران، به دلیل اختلاف بین خود جهت غصب تاج و تخت، بوده است. زیرا قدرت حکومت ساسانی تا قبل از نهضت اسلامی چنان بوده که حتی اعراب فکر حمله به ایران را هم به خود راه نمی‌دادند. در این مورد عباس خلیلی در کتاب «ایران بعد از اسلام» می‌نویسد:

«... اعراب به هیچوجه قصد حمله به ایران را نداشتند و اینکه خلیفه اول به خالد بن الولید فرمان داده بود که از یمامه به مرزهای ایران برود برای حفظ و حراست جزیره العرب از تجاوز هندوان بوده نه حمله به ایران بلکه تأکید هم کرده بود که با ایرانیان پیمان الفت و اتحاد و یاری منعقد کند و هرگز در مخیله عرب خطور نمی‌کرد که بتوان با ایرانیان داخل جنگ شد. ولی اعرابی که در مرزهای ایران زیست می‌کردند و بر اوضاع آشفته آن کشور آگاه و خود تابع دولت شاهنشاهی بوده یا قبایلی که در جنگ ذی قار شرکت کرده و مزه پیروزی را چشیده بودند خلافت اسلام را به حمله تشویق و تشجیع می‌کردند...»^{۱۱}

نویسنده این کتاب نیز مانند سایر مورخان علت‌های شکست را اختلافات داخلی، فساد، عصیان، تشقت آراء، خودسری سپهداران و جنگ مذاهب و خلاصه علت‌های آن را در داخل ایران ساسانی جستجو کرده است. نامبرده می‌نویسد:

«... چون بر شاهنشاهی یزدگرد اتفاق و اتحاد صورت گرفت ایران دوباره رمقی

یافت ولی حرکت مذبوح بود زیرا ضعف و عجز و فساد و اختلال و غرور و عصیان ملوک الطوائف و عدم تأدیه مالیات و تشقت آراء و اختلافات امراء و خودسری سپهداران و جنگ مذاهب و ادیان و تسلط تازیان به حال خود باقی مانده و همه را دلسرد و ناامید کرده به اضافه اینکه اغلب دسته‌ها منتظر وقت مناسب بودند که انتقام از یکدیگر بکشند و دشمنان را بکشند ولو به دست اعراب. این را هم بنویسم که بقیه مزدکیان و تبلیغات آنها در طبقه عوام خصوصاً کسانی که از تحمیلات سنگین مالیات خسرو به ستوه آمده بودند تأثیر مهمتی داشت.»^{۱۲}

عباس خلیلی در کتاب «ایران بعد از اسلام» در مورد شکست ایرانیان در جنگهای قادسیه و نهاوند که دلیل آن را از جمله نارضایتی فرماندهان ایرانی می‌داند، ضمن برداشتی که از تاریخ طبری کرده است، می‌نویسد:

«در تحقیقاتی که شده فیروزان ارشد و احق و اولی بوده ولی شاید او باعث شکست دوم گردید زیرا تاب پایداری در قادسیه نیاورد و خود با جمعی از ملوک الطوائف مانند هرمزان تن به گریز دادند. واقعه هرمزان و دلیری او در جنگهای اهواز دلیل این است که او مردی نیرومند و شجاع بوده که به دست خود دلیران عرب و یاران... را کشته و هنگام تسلیم گفته بود که در ترکش خود صد تیر دارد و هیچ یک از آنها خطا نمی‌کند. آیا او در قادسیه نمی‌توانست حتی یک تیر رها کند و یک دلیر بکشد؟ همچنین فیروزان که فرمانده کل قوای نهاوند شده بود. آیا آن دو فرمانده شهیر نمی‌توانستند پایداری کنند و تن به ننگ ندهند که دچار عاقبت بد شوند؟ پس معلوم می‌شود آنها وفادار و ذی‌علاقه نبودند و شخصی مانند فیروزان که در قادسیه ثبات نداشت و از گریز پرهیز نمی‌کرد نباید دوباره به فرماندهی سپاه ایران منصوب شود.»^{۱۳}

اگر بخواهیم دلایل شکست و انقراض حکومت ساسانی را به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار دهیم، وقایع آن چنان زیاد و گوناگون می‌باشند که از حوصله در اینجا خارج است و در این سخن کوتاه سعی شده است که به مهمترین آنها و علت‌های اساسی و بنیادی آن اشاره کنیم و اگر بخواهیم فهرست وار یک بار دیگر نگاهی بدان بیفکنیم قبل از هر چیز

عبارت است از نارضایتی‌های همگان در جامعه و آخر حکومت ساسانی؛ از پائین گرفته تا بالا، از روستائیان گرفته تا امیران.

ناگفته نماند که روحانیون زردشتی در زمان ساسانیان به چنان مقامی رسیدند که جزو طبقات بالای اجتماع محسوب می‌شدند و با قدرتی که به دست آورده بودند به دخالت‌های بی‌جا در امور مملکتی می‌پرداختند و یکی از علل بروز اختلافات در داخل دستگاه حکومتی و تضعیف آن و ایجاد نارضایتی در میان مردم دخالت‌های روحانیون زردشتی و بخصوص دخالت‌های آنان در امر سرکوبی مانویان و مزدکیان بوده است که این افراد ناراضی نیز برای روز مبادا منتظر فرصت بودند. ضمناً اخذ مالیات‌های سنگین و کمرشکن نیز از طبقات پائین اجتماع در ناراضی کردن آنان نقش عمده‌ای داشته است.

تاریخ طبری نیز نکات برجسته و گویائی از این شکست در خود دارد که بد نیست از زبان مترجم آن بشنویم. ابوالقاسم پاینده مترجم تاریخ طبری ضمن گفتگویی که با گزارشگر روزنامه اطلاعات داشته است در این باره می‌گوید:

«در طبری می‌خوانیم که جنگ معروف ذوقار نتیجه کشته شدن نعمان بود. نعمان خاندان و ذخائر خود را به یکی از طوایف بنی‌نعیم سپرد که در حدود شرقی ایران در دل صحرا به سر می‌برد. خسرو ذخائر را از بنی‌نعیم طلب کرد که ندادند. سپاه ایران مأمور سرکوبی این قبیله متمرد شد. به سر آب ذوقار تصادم رخ داد، تشنگی، گرمای شدید و جنگ در آفتاب سوزان صحرا، سپاه ایران را به نابودی داد و ای عجب که پشتیبان سپاه ایران در جنگ خطرناک صحرا، مزدوران قبیله ایاذ بودند یعنی همان قبیله‌ای که شاپور ذوالاکتاف هزاران تن از آنانرا به کشتن داد و طناب از شانه‌های اسیران شان گذرانید و این مزدوران به کینه قدیم در وقت جنگ فراری شدند و سپاه ایران را به نابودی دادند و قبائل صحرا در جنگ و هجوم به ایران جسور شدند.

در طبری می‌خوانیم که در جنگ قادسیه گروهی از ایرانیان به نفع عربان و ضد وطن خود می‌جنگیدند. طبری از اینان به نام «الحرءاء» یعنی سرخان یاد می‌کند. همین سرخان یعنی عجمان یعنی ایرانیان در کوفه یعنی اردوگاه عربان محله خاصی داشته‌اند و باید خیلی

نسبت به مهاجمان عرب صمیمیت نشان داده باشند که در دل اردوگاه آنان جای داشته باشند. در همان ایام جنگ قادسیه فرماندار حلوان شهر واقع در انتهای دست عراق و پای غلات ایران یک نفر ایرانی بود. در جنگ شوشتر تعدادی از ایرانیان و یکی دو تن از مردم اصفهان به نفع عربان در محاصره شرکت داشتند. مطلب از اینگونه بسیار است و حیرت‌انگیز و نشان‌دهنده این مطلب که ایران مغلوب عربان صحرا نشد، بلکه این ستون پنجم داخلی بود که در صف دشمن می‌جنگید و راه نفوذ و پیشرفت قوم صحرانشین را هموار می‌کرد. از این لحاظ طبری بر مردم ایران متنی عظیم دارد که تهمت سستی و زبونی در مقابل مهاجمان صحرا را از آنان برمی‌دارد.^{۱۴}

در چنین شرایطی بوده است که شعار «یاشمشیر یا پرچم» و اینکه «اگر کشته شوید و یا بکشید در هر دو صورت به بهشت می‌روید» و وعده‌های آن به مردم ناراضی جهت تأمین زندگی بهتر، کارساز افتاد و طرفداران اسلام را که نه تنها در داخل صفوف ارتش ساسانی بلکه در دستگاه حکومتی آن نیز وجود داشته‌اند، در پیشبرد مقاصد خود تهییج نمود.

ایرانیان وطن دوست وقتی که به دلایل فوق در تمام جبهه‌ها پی در پی شکست می‌خوردند و با شکست بزرگ در جنگهای قادسیه و نهاوند که جنگهای سرنوشت بودند و باعث انقراض حکومت ساسانی گردیدند، در نواحی مختلف ایران، بخصوص در پشت کوههای البرز و نواحی شمالی و شمال شرقی و غربی ایران دست از مقاومت برنداشتند و به مقاومت خود ادامه دادند و همین مقاومت‌های میهن پرستانه بوده که سپس به صورت قیامهای مختلف بر علیه حکومت خلفا به وقوع پیوست و سردارانی چون ابومسلم خراسانی، یعقوب لیث صفاری و امراء دیالمه، آل زیار و آل بویه و طاهر ذوالیمینین و دیگر سرداران نامی ایران قد برافراشتند و برای آزادی و استقلال ایران شمشیر زدند.

به طوری که می‌بینیم پیروزی اعراب بر ایران پس از سقوط حکومت ساسانی و پس از آن به سادگی نبوده، و وقتی ایرانیان وطن دوست و مسلمان به خود آمدند و متوجه اشغال خاک وطن خود شدند، به طرق مختلف مقاومت را در تمام شئون شروع کردند و در

نتیجه همین مقاومتهای میهن پرستانه و قیامهای دلیرانه بر علیه خلفا بوده که اعراب نتوانستند با پیروزی‌های موقتی خود بر ایران و ایرانیان تسلط کامل یابند و به تدریج تسلط اولیه خود را نیز از دست دادند و سرانجام ایرانیان در این دوره از تاریخ نیز، همان طوری که بعدها دیدیم، سر بلند شدند و تمدن اسلامی را که اعراب به ایران آورده بودند، با آئین و رسوم ایرانیان درهم آمیختند و آن را غنی تر ساختند که در تاریخ تمدن جهانی به نام تمدن ایران دوره اسلامی نام گرفته است.

مع الوصف عده‌ای معتقدند، افزون بر علت‌های مذکور، پیروزی اعراب علت اساسی دیگری نیز داشته است و آن اعتقاد راسخ و ایمان تازه سرشار از الهام مذهبی و استواری دین راستین اعراب مصمم و مبارز جزیره العرب در زیر درفش اسلام بوده است.

* متن سخنرانی نگارنده در هفتمین کنگره تاریخ و فرهنگ ایران در دانشگاه تربیت معلم، تهران، آبان ماه سال ۱۳۵۴ ش. که در اینجا با بعضی تصحیحات و ملحقات آورده می‌شود.

۱. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ترجمه محمود فضل‌ی، انتشارات امیر کبیر، تهران، جلد ۲، صفحه ۱۰۴۰.
۲. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، انتشارات امیر کبیر، تهران، سال ۱۳۴۱ ش.، جلد اول، صفحه ۵۳۱.
۳. تاریخ تمدن ایران، هانری ماسه و دیگران، ترجمه جواد محبتی، انتشارات گوتنبرگ، تهران، ۱۳۳۶ ش.، صفحه ۲۵۶.
۴. تاریخ ایران باستان، م.م. دیاکونف، ترجمه روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، سال ۱۳۴۶ ش.، صفحه ۴۷۰.
۵. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، جلد اول، صفحه ۱۰۴۱.
۶. میراث باستانی ایران، ریچارد ن. قرای، ترجمه مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، سال ۱۳۴۴ ش.، صفحه ۳۷۳.

۷. کارنامه دولت‌های ایرانی در عراق، علی ظریف الاعظمی، ترجمه و نگارش محمد بدیع، سال ۱۳۵۰، صفحه ۸۱.
۸. ایران از آغاز تا اسلام، ر. گریشمن، ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۴۴ ش.، صفحه ۴۱۹.
۹. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد اول، صفحه ۵۴۱.
۱۰. مالک و زارع در ایران، دکتر ک. س. لمتون، ترجمه منوچهری امیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، سال ۱۳۳۹ ش.، صفحه ۶۲.

۱۱. ایران بعد از اسلام، عباس خلیلی، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۳۵ ش.، جلد اول، صفحه ۸۹.

۱۲. در همان کتاب، صفحه ۶۰.

۱۳. در همان کتاب، صفحه ۲۳۷.

۱۴. گفتگو با ابوالقاسم پاینده درباره ترجمه تاریخ طبری، تحت عنوان: «تأزیه‌ها، ناراضیها باعث سقوط ساسانیان

شدند»، روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۷۷۳، سال ۱۳۵۴ ش.

زبان فارسی

و

واژه‌های بیگانه

ابوالفضل آزموده

در سالهای اخیر از یورش واژه‌های بیگانه و راه جلوگیری از آن، در مورد ناتوانی سی در برابر کلمه‌های علمی و فنی و نفوذ زیاد واژه‌های خارجی، بخصوص در تته‌های دانش و فن، سخن بسیار رفته است.

مدتی است صحبت از جلوگیری ورود و نفوذ واژه‌های بیگانه و بکار بستن بی‌بند و ر و بدون حساب آن در زبان فارسی است. بارها علاقمندان و دوستانان فرهنگ و ادب زبان فارسی این موضوع را پیش کشیدند و پیشنهادهای بسیار دادند، تا از بکار بردن اژه‌هایی که برای آنها واژه‌های فارسی داریم پرهیز شود، جز در مورد نداشتن و یا نبودن اژه فارسی که در آن مورد نیز سازمانهای مسؤول چون فرهنگستان می‌توانند پاسخگو اشند و کار بردن فلان واژه بیگانه را تجویز کنند و یا واژه‌ای نواز میان واژه‌های کهن و استانی بیابند و ارائه دهند.

در مورد کنار نهادن واژه‌های بیگانه و پیشگیری از نفوذ و وام‌گیریهای نادرست از زبانهای بیگانه بیدار باشها داده شد، راهها و چاره جوییها پیشنهاد شد و حتی این کار در رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها به معرض بررسی گذاشته شد، ولی نتیجه به همانحال هست که بود و حتی هر روز می‌بینیم با پیدا شدن رشته‌های مختلف دانش و تکامل صنعت نه تنها از نفوذ واژه‌های بیگانه و بخصوص فنی جلوگیری نمی‌شود، بلکه واژه‌های نوزاده غرب بیش از پیش به کار می‌رود و در میان زبان فارسی جا باز می‌کند و زبان‌شناسان ما هنوز سکوت کرده و می‌کنند.

زبان فارسی هر چند وسعت بعضی زبانهای شرقی چون عربی را ندارد ولی بدون شک در میان زبانهای کهن و قدیم جهان از جمله غنی‌ترین آنهاست. نمونه این غنا، گذشته از شماره واژه‌ها و مورد بی‌شمار کاربرد آنها و به عبارت دیگر تنوع مفهوم و معنی

آنها به اقتضای کلام و مقام، کار آیی زبان فارسی در تمام رشته‌هاست. بدین معنی که زبان فارسی از آغاز رشد و تکامل خود به غیر از نظم و نثر و شعر و ادب، در زمینه‌های دیگر چون کارهای علمی و فلسفی و فنی و فرهنگی و موضوع‌های مذهبی و سیاسی و اداری و حقوقی و جز آن بکار رفته است. گواه بارز آن کتاب‌ها و نوشته‌های فراوان و گرانبها در هریک از این زمینه‌هاست که برجا و بیادگار مانده است.

لغت‌ها و کلمه‌های عربی را تا چه حد
بیگانه می‌دانیم و به کار بستن آنها
چگونه باید باشد؟

تاریخ ادبیات ایران و عرب و زبان فارسی و عربی - بخصوص در دوره اسلامی - چنان پیوستگی و درهم آمیختگی دارد که تأثیر متقابل این دو زبان باعث مهاجرت واژه‌ها و وام‌گیریهای بسیاری از فارسی به عربی و عربی به فارسی شده است. وقتی صحبت از تمدن اسلامی است ایران نیز در این تمدن چون کشوری کهنسال و باستانی با فرهنگ و تمدنی دیرینه و غنی سهمی بسزا دارد و از این روست که مهاجرت و وام‌گیریهای این دو زبان را در این دوره از تاریخ جهانی یعنی تاریخ و تمدن اسلامی، بیش از سایر دوره‌ها می‌بینیم.

به طوری که آقای شاپور راسخ در مجله راهنمای کتاب (شماره ۲۱، صفحه ۵ و ۶) در مقاله «زبان فارسی در کاربرد اداری» نوشته‌اند: «دادوستد میان زبان فارسی و عربی از رابطه زبان ما با هر زبان دیگر بس وسیعتر بوده و گواه آن از یکسوی اقتباس بسیاری از اصطلاحات عربی در زبان اداری است که نمونه‌های آن فراوان است و از طرف دیگر اخذ لغات فارسی همراه با طرز فکر ایرانی در امور اداری از جانب تازیان را باید ذکر کرد». بعنوان نمونه از لغت‌های اداری که در عهد سامانیان رواج داشته و از زبان عربی گرفته شده است مرحوم دکتر محمد معین در آغاز جلد اول فرهنگ فارسی خود (صفحه ۳۵ و ۳۶) آورده است از قبیل: سلطان، شرطه، محتسب، ملک، رعیت، مملکت، کاتب، رسول، منهی، مشرف، دولت، ملت، حبس، امام، خلافت و خلیفه، حاکم، عامل، بیعت،

ولیعهد، خطبه، خطیب، مصاف، بیت‌المال، اهل بیت، جمع و خرج، اخراجات، مال، نسل، نسب و جز آن.

وام‌گیری و استفاده از واژه‌های فارسی و معانی ایرانی در کاربرد دولتی و اداری بخصوص در عهد خلافت بنی‌عباس رواج می‌یابد. چنانکه آقای دکتر پرویز ناتل خانلری در کتاب «زبان‌شناسی زبان فارسی» (صفحه ۱۲۴) نوشته‌اند: «تواریخ و کتابهای اخراج و امور دیوانی در این دوران پر است از کلمات فارسی که از اصطلاحات دولتی و اداری دستگاههای پیش از اسلام اقتباس شده است از آن جمله: صبهبد، مرزبان، دیزبان، اسکدار، برید، دیوان، مارستان، بارجاه، رزنامج، سک (چک)، جزیه، سفتجه، موانید (مانده‌ها یا بقایای مالیاتی)، فرانق (پروانه)، دانق (دانگ) و از این قبیل فراوان».

بدین ترتیب و با اشاره به مثال بالا می‌بینیم که تأثیر متقابل دوزبان فارسی و عربی تا چه اندازه بوده است. نظر به جاودانگی و ویژگیهای خاص زبان فارسی که می‌توان به اقتضای زمان و در روند کاربرد آن و با استفاده از تکواژه‌های ترکیبی واژه‌های نوارانه داد، با گذشت زمان، از دوران خلافت بنی‌عباس تا کنون به جای بیشتر لغت‌های عربی گرفته شده از آن زبان، واژه‌های فارسی بکار می‌بریم که از آن جمله‌اند: کشاورز به جای «رعیت»، کشور به جای «مملکت»، نویسنده به جای «کاتب»، و جز آن. ولی لغت‌های عربی بی‌شماری وارد زبان فارسی شده و به طور وسیعی بکار برده می‌شوند که بقول معروف جا باز کرده‌اند. باید گفت این لغت‌های عربی دیگر فارسی شده‌اند و بهتر است در کاربرد آنها مطابق دستور زبان فارسی رفتار کنیم و مانند دیگر ملت‌های جهان که باقتضای زمان و احتیاج از زبانی دیگر وام‌گیری کرده و می‌نمایند و آنها را در قالب دستور زبان خود می‌ریزند و به کار می‌برند، ما نیز نه تنها لغت‌های عربی، بلکه هر نوع کلمه مشابه خارجی دیگر را باید با شیوه دستور زبان فارسی استفاده کنیم. مثلاً جمع بستن چنین کلمه‌ها و لغت‌هایی بهتر است فارسی باشد نه عربی مانند: استاد = استادان (نه اساتید - هر چند این کلمه فارسی است و وارد زبان عربی شده است و ما بدون اطلاع با علامت جمع عربی به کار می‌بریم)، مهندس = مهندسان (نه مهندسین)، خان = خانها یا خانان (نه خوانین)،

مأمور = مأموران (نه مأمورین)، معلم = معلمان (نه معلمین - برای این کلمه واژه فارسی آموزگار را داریم و بهتر است از واژه فارسی استفاده شود)، سند = سندها (نه اسناد)، تاریخ = تاریخها (نه تواریخ) و جز آن.

در این میان عده‌ای پا را فراتر گذاشته و به غلط از جمع عربی دوباره جمع می‌بندند که از آنند کلمه‌هایی چون: حروف (جمع حرف) = «حروفها»، قیود (جمع قید) = «قیودها»، حقوق (جمع حق) = «حقوقات»، مخارج (جمع خرج) = «مخارجات»، اولاد (جمع ولد) = «اولادها» و جز آن. در این جا لازم به توضیح است که بجای کلمه ولده = اولاده واژه فارسی فرزند = فرزندان در زبان فارسی وجود دارد و باید از آن استفاده کرد.

بدین ترتیب کاملاً واضح و آشکار است که زبان عربی در مقایسه با زبانهای دیگر خارجی و با در نظر گرفتن سابقه‌های تاریخ بخصوص در دوره اسلامی، آن قدرها بیگانه نیست. منتهی برای آن کلمه‌ها و لغت‌هایی که واژه‌های فارسی داریم بکار بردن آنها روانیست و باید در کاربرد واژه‌های فارسی سعی داشت و اگر ناچار به استفاده از لغت‌ها و کلمه‌هایی عربی در زبان فارسی می‌باشیم و این لغت‌ها به اصطلاح فارسی شده‌اند، تا حد امکان و باقتضای زمان، باید به قانون زبان فارسی در آورد و بکار بست و به تدریج با راهنمایی فرهنگستان در گزینش واژه‌های نو فارسی آنها را نیز بکنار گذاشت.

آیا همه واژه‌های بیگانه را باید

کنار گذاشت؟ مورد استفاده از واژه‌های

بیگانه چیست؟

با گسترش و توسعه وسیع و همه جانبه دانش و فن، پیدا شدن رشته‌های جدید فرهنگ و هنر واژه‌های مربوط به آنها نیز سیل آسا به دیگر سرزمین‌ها و از جمله سرزمین ما و زبان ما سرازیر می‌شوند. از این نوع واژه‌ها در زبان فارسی فراوان داریم. لغت‌ها و کلمه‌هایی چون رادیو، تلویزیون، ماشین، واگن، موتور، تلفن، بنزین، فیزیک، آسفالت آنچنان در فارسی جا باز کرده‌اند که باید گفت ایرانی شده‌اند. این نوع واژه‌ها تنها در زبان

فارسی نیست که جا باز کرده‌اند، و متداول شده‌اند، بلکه در زبانهای زنده دیگر نیز با تلفظ های خاص خود به کار برده می‌شوند، منتهی طبق نظام زبان اصلی بکار می‌روند. این واژه‌های غربی نیز باید مطابق دستور زبان فارسی به کار برده شوند.

استفاده از واژه‌های فارسی بجای واژه‌های بیگانه

در برابر واژه‌های مختلف و گوناگون بیگانه که به اقتضای زمان به زبان فارسی نفوذ پیدا کرده‌اند، واژه‌های فارسی فراوانی در دست داریم که حتی بسیاری از آنها متداول است و به کار برده می‌شوند. منتهی عده‌ای و بخصوص جوانان فرنگ رفته و در آن دیار تحصیل کرده چون در ابتدای فراگیری زبان و ادب فارسی ایران را ترک کرده و در فلان کشور خارجی درس خوانده‌اند، لذا پس از مراجعت به ایران در کاربرد زبان فارسی فکر یافتن واژه‌های فارسی را نمی‌کنند و برای پیشرفت کار خود همان واژه‌های بیگانه را بکار می‌برند که در نتیجه نوعی راه یابی و نفوذ واژه‌های بیگانه به زبان فارسی است.

نظر به داشتن ارتباط بازرگانی و سیاسی و فرهنگی با کشورهای دیگر بنا به اقتضای زمان، وام‌گیریهای بسیاری از نظر واژه‌ها کرده‌ایم و این وام‌گیریها بیشتر از راه ترجمه به زبان فارسی راه یافته‌اند و بیشتر این وام‌گیریها نیز از زبان فرانسه و انگلیسی است. تا آنجایی می‌توانیم از این واژه‌ها استفاده کنیم که معادل فارسی نداشته باشیم، ولی وقتی واژه‌های فارسی متداول در اختیار می‌باشد، بهتر است از به کار بردن واژه‌های بیگانه پرهیز کرد و فارسی نوشت و به جای «دکتر» = پزشک، «رزرو» = ذخیره، «آدرس» = نشانی، «شوفر» = راننده، «زیگزاگ» = پیچ و خم، «طیاره» = هواپیما، «مینوت» = پیش نویس، «فستیوال» = جشنواره، «مقدمه» = پیشگفتار، «آکومولاتور» = خازن برق، «اطاعت کردن» = فرمانبرداری، «ارسال داشتن» = فرستادن، «پارلمان» = مجلس، «هتل» = مهمانخانه، «تئاتر» = تماشاخانه، «پرستیژ» = اعتبار، «هال» = سرسرا، «مدرن» = جدید، «کلوب» = باشگاه، «پارک» = گردشگاه، «پلاک» = لوحه، «کمپلت» = کامل، «آنر مال» = نابهنجار، «آکتور» = بازیگر یا هنرپیشه، «اتوبان» = شاهراه یا بزرگراه، «اتوماتیک» = خودکار، «استادیوم» = ورزشگاه، «بوکس» = مشت

زنی، «پروگرام»=برنامه، «پودر»=گرد، «ژوری»=داوران، «سالن»=تالار، «پروسه»=روند، «نظامنامه»=آیین نامه، «حق الشرب»=آب بها، «تقویم»=برآورد، «رساله دکتری»=پایان نامه، «مستخدم»=خدمتگزار، «تأخیر»=دیرکرد، «پالئونولوژی»=دیرین شناسی، «فسیل»=سنگواره، «پاسپورت»=گذرنامه، «خباز»=نانوا، و جز آن به کار برد.

یکی از علت‌های بزرگ و اساسی ورود واژه‌های بیگانه بخصوص در رشته‌های علمی، نداشتن توجه به‌نگام برگرداندن متن‌های بیگانه بزبان فارسی است که در نتیجه مقدار زیادی واژه بیگانه بهمان گونه اصلی خود وارد زبان فارسی و یا بگونه نادرست ترجمه می‌شوند و در میان مردم جا باز می‌کنند و متداول می‌گردند. اگر مترجم یا برگرداننده متنی از زبان بیگانه به زبان فارسی رعایت برگرداندن صحیح واژه بیگانه را نکند و به جای بکار بردن واژه‌های بیگانه چون: پاسپورت، پروگرام، ژوری از واژه‌های فارسی گذرنامه، برنامه و داوران استفاده کند و تا حد امکان از به کار بردن واژه‌های بیگانه پرهیز کند، این خود، راهی برای جلوگیری از نفوذ واژه‌های بیگانه خواهد بود.

تنها فرهنگستان باید در گزینش واژه‌ها راهنما باشد
وقتی صحبت از فرهنگستان می‌شود و در پیرامون آن سخن بمیان می‌آید،
بلادرنگ فعالیت گذشته فرهنگستان زبان ایران و گامهای کوچک و بادوام و تلاشهای
نیمه کاره و ناتمام آن بیاد می‌آید.

در تمام جهان عالی‌ترین سازمان برای نشان دادن راه کاربرد صحیح واژه‌ها به
پژوهشگران، فرهنگستان زبان است که در آنجا دانشمندان و اندیشمندان به گفتگو
می‌پردازند و راههای درست را ارائه می‌دهند.

اندیشه تأسیس فرهنگستان در ایران پس از انقلاب مشروطیت بوجود آمد. باتوجه به
این که تمام مظاهر ملی ایران اوج گرفته بود، در زمینه زبان فارسی هم اندیشه‌ها و
سلیقه‌های خاصی به کار آمد. از آن جمله گروهی اصرار داشتند باید زبان فارسی را از
وجود واژه‌های بیگانه پاک کرد، لذا فرهنگستان ایران به همین منظور بنیاد نهاده شد و

نخست وزیر وقت مرحوم ذکاءالملک (محمد علی فروغی) عهده دار تشکیل آن گردید و آقای علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت را مأمور برپاساختن این سازمان کرد.

اولین فرهنگستان ایران از دهم شهریور ماه سال ۱۳۱۴ شمسی جلسات خود را تشکیل داد و به مدت شش سال تا شهریور ۱۳۲۰ به فعالیت خود ادامه داد و همزمان با اشغال ایران از طرف ارتشهای بیگانه و پاشیده شدن شیرازه کشور کار فرهنگستان نیز به خاموشی گرایید. فرهنگستان ایران با وجود نارسایی فراوان، خدماتی به زبان فارسی کرد. در این مدت، طرح های تازه‌یی در زمینه زبان و ادبیات ریخته شد و تعدادی واژه های فنی و علمی بوسیله فرهنگستان برگزیده و رواج داده شد که مجموعه ای از آن به نام «واژه های نو» انتشار یافت.

واژه هایی چون دانشگاه، دانشکده، دبیرستان، دبستان، شهربانی، شهرداری، دادگستری، دارایی، از کوشش های نخستین دوره فرهنگستان ایران است.

فرهنگستان زبان ایران واژه های فارسی بسیاری بجای واژه های بیگانه ارائه و رواج داد که نمونه آنها فراوان بچشم می خورد. از جمله آنها واژه های: نخست وزیر، استان، استاندار، دادستان، دادگاه، بازرس، بازپرس، بایگانی، کارگزینی، سازمان، پیمانکاری، آگهی، دادسرا، دادیار، دادخواهی و بسیاری دیگر را می توان نام برد.

در سال ۱۳۴۹ بنیاد فرهنگستان های ایران تأسیس شد و فرهنگستان زبان ایران به عنوان یکی از شعبه های آن فعالیت خود را آغاز کرد.

فرهنگستان زبان ایران که برای دومین بار سازمان گرفته بود، به منظور حفظ پایگاه والای فرهنگی زبان فارسی و آماده داشتن آن برای برآوردن نیازمندیهای روزافزون علمی و فنی و صنعتی و فرهنگی کشور و گزینش واژه های مورد نیاز جامعه خواسته هائی را به شرح زیر مطرح ساخته بود تا براساس موازین علمی به کار خود ادامه دهد. از جمله این خواسته ها عبارت بودند از:

- تشکیل کمیسیونهای در رشته های گوناگون با شرکت دانشمندان و کارشناسان مربوط و زبانشناسان. در این کمیسیون ها واژه های بیگانه که برابر فارسی آنها مورد نیاز

است مطرح شود و پس از بررسیهای لازم یک یا چند واژه فارسی مناسب پیشنهاد گردد.
- انتشار مجله ویژه برای همان واژه‌ها که در کمیسیون مطرح شده است. نظر و پیشنهاد دانشمندان ایران و ایرانشناسان و فارسی زبانان علاقه‌مند با دادن فرصت خواسته شود.

- تهیه واژه‌نامه مترادفهای فارسی و واژه‌نامه‌های موضوعی این زبان.
- بررسی واژه‌ها در فارسیهای محلی و گویش‌های ایرانی.
- بررسی واژه‌ها در نوشته‌های پهلوی و زبانهای باستانی و میانی ایرانی.
البته در صورت یافتن واژه مناسبی در این زبان‌ها تلفظ آن با توجه به تحول زبان فارسی و اصول آواشناسی آن تعیین خواهد شد.
- استفاده از واژه‌هائی که از زبان فارسی به زبان‌های دیگر راه یافته و در زبان کنونی به کار نمی‌رود.

فرهنگستان مذکور، همان‌طور که از مفاد خواسته‌های بنیادی آن هویداست، کارهای اساسی تحقیقی و پژوهشی خود را آغاز نمود و جزوه‌هائی را نیز در نظر خواهی از دانشمندان و صاحب نظران منتشر ساخت و با همکاری سازمان دیگری که در ستاد نیروهای مسلح به همین منظور فعالیت داشت قدمهائی برداشت که از جمله واژه‌های به یادگار مانده تاکنون در این قطع زمان واژه‌های: ترابری= به جای حمل و نقل، آفند= به جای یورش، پدافند= به جای دفاع، تک= به جای حمله، پاتک= به جای ضد حمله و جز آنها را می‌توان نام برد.

کار این فرهنگستان نیز به دراز نکشید و با دگرگونیهای اجتماعی و پیروزی انقلاب اسلامی ایران تعطیل شد.

در جریان رویدادهای انقلابی ایران در دهه اخیر، زبان فارسی نیز دچار یورشهای بی‌بند و بار واژه‌های بیگانه، به ویژه از طرف سازمانهای گوناگون سیاسی کشور، گردید و هر یک بنا به سلیقه خود شروع به اظهار نظر در واژه‌گزینی و دخل و تصرف در نحوه کتابت زبان فارسی نمودند و آثار خود را به دست چاپ سپرده و منتشر ساختند. این

سلیقه‌ها و روش‌های مختلف در کتابت صحیح زبان فارسی تا به آنجا رسید که هنوز هم عده‌ای بعضی واژه‌ها را با «ت» و عده‌ای دیگر با «ط» می‌نویسند و هر کدام به صحیح بودن کار خود اعتقاد می‌ورزند. مانند: بلیت = بلیط، اتاق = اطاق، توس = طوس، توفان = طوفان و غیره. یا واژه‌هایی که معادل فارسی آنها وجود دارد، به ویژه دست‌اندرکاران بخشهای علمی و فنی حتی در نامه‌های رسمی اداری واژه‌های بیگانه را به کار می‌گیرند و در فکر آخر و عاقبت سرنوشت زبان فارسی نیستند و معتقدند که با کارگیری واژه‌های بیگانه (مثلاً انگلیسی) بهتر و زودتر تفهیم می‌شوند. آنان فراموش کرده‌اند که به گوش آشنا شدن واژه‌ها جهت تفهیم در نتیجه کثرت کاربرد آن واژه‌هاست و اگر معادل فارسی همان واژه‌های بیگانه مرتباً به کار برده شوند، آنها نیز به گوش آشنا و قابل فهم سریع خواهند بود. مانند: دیگ بخار = به جای بویلر، مولد برق = به جای ژنراتور، بالابر = به جای جراثقال، تراز = به جای بالانس، تراز کردن = به جای بالانسینگ، گردهمایی = به جای سمینار، بالاسری = به جای اورهد، تابلوفرمان = به جای سوئیچ برد، آزمایش = به جای تست، آزمون = به جای تستینگ، بایگانی = به جای آرشیو، روادید = به جای ویزا، رونوشت = به جای کپی، راه‌اندازی = به جای کامیشینینگ، پشتیبانی = به جای ساپورت، موازی = به جای پارالل، آزمایشگاه = به جای لابراتوار، فرهنگستان = به جای آکادمی، نیرو = به جای انرژی و همانند آنها.

سرانجام مسؤولان جمهوری اسلامی ایران فقدان فرهنگستان زبان ایران را احساس نمودند و برای جلوگیری از این بی‌بند و باری در زبان و هدایت صحیح واژه‌گزینی و کتابت در زبان فارسی به تشکیل مجدد فرهنگستان زبان همت گماشتند و هم‌اکنون فرهنگستان زبان جمهوری اسلامی ایران کار خود را آغاز نموده‌است.

زبان فارسی از نظر واژه‌سازی بسیار تواناست و این توانایی را در تمام طول تاریخ خود حفظ کرده‌است. هم‌اکنون که فرهنگستان زبان ایران دوباره فعالیت خود را آغاز کرده‌است، وظیفه دارد به این بی‌سر و سامانی‌ها در زبان فارسی و کاربرد و وام‌گیری بی‌بند و بار واژه‌های بیگانه خاتمه دهد تا هر کس به سلیقه خود در زبان فارسی دست‌درازی

نکنند. نظر افراد محترم است، صاحب‌نظران می‌توانند و باید اظهار نظر کنند و پیشنهاد کنند، ولی اظهار نظر قطعی باید از طرف فرهنگستان باشد. تنها فرهنگستان زبان ایران باید برای گزینش واژه‌های فارسی راهنما باشد، فرهنگستان باید تصمیم بگیرد و اعلام کند و از همه بخواهد تا آنها را بکار بندند. بررسی و پژوهش در واژه‌های قدیم فارسی و زدودن واژه‌های بیگانه که معادل آن در زبان فارسی وجود دارد باید از طرف فرهنگستان دنبال شود و وسائل ارتباط جمعی نیز باید دارای نقش بارز در پاکیزه نگاهداشتن زبان فارسی باشند و با تهیه برنامه‌هایی از کارشناسان زبان فارسی و بحث در پیرامون زبان فارسی در تنقیح زبان و رواج واژه‌های فارسی به جای لغات بیگانه با فرهنگستان زبان همکاری نمایند.

واژه‌های فارسی* در زبان روسی

ابوالفضل آزموده

وجود تمدن کهن ایران در جهان، از دیرباز مورد توجه دانشمندان و دانش پژوهان بوده و از این رو در اکثر کشورهای جهان و در دانشگاهها و فرهنگستانها و انستیتوهای علمی و تحقیقاتی شعبه‌های ایران‌شناسی دائر و ایران‌شناسان کشورهای مختلف مشغول تحقیق و بررسی و مطالعه فرهنگ و تمدن ایران باستان و معاصر می‌باشند.

به طوری که آقای دبیری نژاد ذکر کرده‌اند: بسیاری از ایرانیان آزادمنش پس از سال ۶۴۱ میلادی یعنی پس از حمله اعراب به این سرزمین، برای حفظ زبان و فرهنگ کشور خود راه کشورهای دیگر را در پیش گرفتند و موجب انتشار و ترویج زبان و فرهنگ آباء و اجدادی خود در آن کشورها گردیدند و روز به روز نفوذ فرهنگ باستانی و زبان ایرانی در فرهنگ آنان افزوده گردید. نمونه بارز آن کوچیدن زرتشتیان ایران است که به هندوستان کوچیدند و باعث اشاعه فرهنگ ایرانی در شبه قاره هند شدند. در سده هشتم هجری یعنی در همان سالهائی که معماران چیره‌دست و ماهر ایرانی در بنای کاخ معروف «الحمراء» در اسپانیا می‌کوشیدند، رامشگران چینی برای «ابن بطوطه» جهانگرد مراکشی غزل سعدی را می‌خواندند.

تادل به مهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام
چون در نماز استاده‌ام گوئی به محراب اندری
در سالهائی که کتیبه‌های مزار را در جاوه و در سنگاپور به فارسی می‌نوشتند سنگی
به سال ۸۲۳ در مالایا کشف گردید که این غزل سعدی به روی آن نوشته شده بود:
بسیار سالها به سر خاک ما رود

کاین آب چشمه آید و باد صبارود
ولی باید گفت که سابقه فرهنگ و تمدن ایرانی در دیگر سرزمین‌ها بسیار فراتر و

کهن‌تر و دورتر و وسیع‌تر از این است. دکتر علیرضا حکیمت محقق ایرانی در اثر خود تحت عنوان «آموزش و پرورش در ایران باستان» به بررسی همه جانبه این پدیده اجتماعی از دوران کوچیدن آریائی‌ها و اقوام آریائی ساکن فلات ایران پرداخته و این پیوندهای بنیادی فرهنگ و تمدن ایران را مورد بررسی قرار داده است. وی می‌نویسد:

«... ولی آنچه مسلم است، اقوام آریائی ساکن ایران زمین، در آغاز به زبانها و گویشهایی که کم و بیش با هم تشابه و نزدیکی داشته و همگی از یک ریشه آریائی «هندواروپائی» سرچشمه می‌گرفته گفتگو می‌کرده‌اند.

از اهم زبانها و گویشهای معلوم آن دوران می‌توان زبانهای: اورارتی، سکایی، کاستی، استی، سفدی، سومری، مادی، الانی و همچنین بلخی، مروزی، سگزی، خوارزمی، پامیری، هراتی و را نام برد، که هریک روزگاری زبان متداول اقوام آریائی به همین نام بوده است و بیشتر آنها بتدریج در اثر حوادث زمان و علل نامعلوم از میان رفته و فقط واژه‌هایی چند از بعضی از آنها بجا مانده است و تعدادی در اثر اختلاط بعدی اقوام آریائی و تحولات اجتماعی جای خود را به زبانهای مشابه کاملتری داده‌اند.

بعضی نیز مانند زبان «آیتی» که یکی از جالبترین نمونه‌های زنده زبانهای باستانی ایران است، موجودیت و فعالیت خود را تا امروز حفظ کرده و در حال حاضر زبان رسمی ملت «آیت» می‌باشد. ملت «آیت» یکی از کهن‌ترین و اصیلترین بازمانده‌های اقوام آریایی ایرانی و تنها مردمانی هستند که پس از گذشت چند هزار سال کلیه سنتها و آداب و رسوم ایران باستان را حفظ کرده و تا به امروز به زبان ایران باستان گفتگو می‌کنند. سرزمین ملت «آیت» به صورت دو حکومت خودمختار «آیت شمالی» و «آیت جنوب» در خاک اتحاد جماهیر شوروی در ناحیه قفقاز واقع است. «آیتها» خود را «ایرون» زبان و خود را «ایرونی» و سرزمین خود را «ایرستان» یعنی سرزمین «ایرها» یا «ایرانیها» می‌نامند»

در زبان روسی علاوه بر واژه‌های متداول معاصر فارسی تعداد زیادی واژه‌های ایرانی باستان و پهلوی و مادی وجود دارد که نشان دهنده نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی در

آن سرزمین از دیرایام است. زبان روسی که یکی از مهمترین و علمی‌ترین شاخه‌های زبان اسلاو است با دارا بودن چنین واژه‌هایی خود نمونه گویا از این ارتباط فرهنگی است. در اینجا برای نمونه تعدادی واژه‌های مشابه و مشترک زبان ایران باستان در زبان روسی را نقل می‌کنیم که هم ریشه بودن آنها را بخوبی آشکار می‌سازد:

تلفظ	اسلاو/ روسی	تلفظ	فارسی باستان	فارسی
سِ نِگ	CHer	سِ نایگ	Snaig	برف
سِ باکا		سِ پاک	Spako	سگ
گَ وِ ریت		گوب	Gaub	گفتن
وِ سِ		وِ سِ پا	Vispa	همه
کِ نیاز		کِ نِگ	Kanig- Kanik	کنیز
زِ مِ لا		زِ م	Zam	زمین
زِ مِ ما		زاما	Zama	زمستان
ژِ نا		ژِ ن	Zan Zan	زن (همسر)
ژِ نِ شِ نا		ژِ ن	Zan Zan	زن
دِ وا		دِ وا	Dva	دو
چِ یِ تِ یِ ر		چَت وَر	Chatvara	چهار
بُگ		بُگ - بُغ	Boga	خدا
مُزگ		مَزگ	Mazga	مغز
اِس تات		اِس تا	Sta	ایستادن

علاوه بر واژه‌های قدیمی و ریشه‌ای زبان ایران باستان در زبان روسی، به یک سری واژه‌های متداول فارسی معاصر برخورد می‌نمائیم که کوچ کردن این واژه‌ها سرنوشتی بجز آن ندارند. شکی نیست که مراودات و رفت و آمدها و مناسبات تجاری و بازرگانی و فرهنگی و داد و ستد بین بازرگانان محلی بین ایران و روسیه از نظر زبان و نفوذ واژه‌ها تأثیر متقابل داشته و همان طوری که بعضی واژه‌های روسی مانند «سماور» وارد زبان فارسی

شده است، متقابلاً واژه‌های فارسی مانند انبار، بازار و پولاد نیز وارد زبان روسی شده است. بررسی واژه‌های روسی در زبان فارسی و به ویژه در استانهای شمالی ایران با تلفظ محلی جای بحث جداگانه‌ای دارد و در اینجا به واژه‌های فارسی در زبان روسی می‌پردازیم. از جمله کشورهای جهان که زبان و فرهنگ فارسی در آن دارای تأثیر متقابل بوده کشور روسیه قدیم و اتحاد شوروی جدید می‌باشد که زبان آن، زبان روسی است. نگارنده ضمن بررسی و مطالعه در زبان و ادبیات روسی بارها به واژه‌های فارسی برخورد کرده‌ام و تصمیم به جمع‌آوری و ثبت و ضبط آنها گرفته‌ام که برای تعیین حدود تأثیر و نفوذ زبان و فرهنگ و تمدن ایران در جهان خودگامی - هرچند کوچک - محسوب می‌شود و امید است نتیجه تحقیق و مطالعات نهائی و کامل خود را به ذکر مثالها و موارد به کار برده شده واژه‌های فارسی در زبان روسی و در نظم و نثر و در فولکلور آن دیار، برای استفاده علاقمندان و دانش‌پژوهان و محققان منتشر سازم که نمونه بارز آن واژه فارسی کاروان است که در ادبیات روسی کاربرد داشته و آلکساندر پوشکین در اشعار خود از این واژه فارسی استفاده نموده است.

برای این کار باید با حوصله بیشتر و دقت زیادتر به تحقیق وسیع دست زد و حتی میزان استعمال و کاربرد واژه‌های مزبور را نیز تعیین نمود. آنچه که تاکنون موفق به جمع‌آوری شده‌ام ۵۵ واژه فارسی و ۵۲ واژه عربی متداول در زبان فارسی است که در زبان روسی به کار رفته و می‌رود و باید گفت بیش از ۸۰ درصد فارسی و یا عربی بودن واژه‌های جمع‌آوری شده توسط نگارنده مورد تأیید فرهنگستان علوم اتحاد شوروی (سابق) است و گواه این امر لغتنامه منتشره از طرف این فرهنگستان تحت عنوان «فرهنگ لغات خارجی در زبان روسی» می‌باشد. با لغزشهای ناچیزی که در این فرهنگ مشاهده می‌شود؛ اکثر واژه‌های مورد بحث مورد تأیید آنان است.

از جمله واژه‌های فارسی مزبور عبارت است از: انبار، انبه، انجیر، بازار، بخشش، پادشاه، پارچه (به معنی پارچه زربفت ابریشمی)، پری، پولاد، تخت، چادر، چایخانه، خاکی، خدیو، خرما، دربار، درویش، دیوان، رخ (در شطرنج)، زرنا (سرنا)، سختیان

(تیماج)، سپاهی، سردار، سرمه، شاه، شطرنج، شغال، شفتالو (نوع خشک شده هلو و شفتالو)، قلیان، فرمان، وزیر (در شطرنج)، فیروزه، کاروان، کاروانسرای، کافور، کنجد، لاجورد، مات (در شطرنج)، مات (کدر- تار)، متخال، مشک، میرزا، نارگیله (نوعی قلیان)، نماز، نشادر و غیره.

در اینجا باید خاطر نشان ساخت؛ هستند واژه‌های فارسی که به زبان روسی رفته و سپس از روسی وارد زبان فارسی شده‌اند که بعضی‌ها آنها را به غلط روسی می‌دانند، در حالی که در اصل این واژه‌ها فارسی هستند، مانند چمدان که در واقع «جامه‌دان» بوده است.

لغات عربی مورد استعمال در زبان فارسی معاصر که در زبان روسی به کار رفته و می‌رود عبارت است از: الجبر، الكل، امانت، امیر، امیر البحر، السمیت، بقالی، حبشیش، حنا، حراج، خلافت، خلیفه، سعید، سماق، صاحب، صندوق، عادات، فقیر، کالیوم (پتاسیم)، کیف (به معنی خواب بعد از ناهار)، مشقال (معادل ۴/۶۴ گرم وزن ایرانی)، مجلس، مدرسه، مؤذن، مرید، مسجد، مفتی، مکتب، ملّا، مناره، نائب، وادی، وقف، هجرت و غیره...

واژه‌های فارسی نه تنها در زبان روسی، همان طوری که قبلاً اشاره شد، بلکه در دیگر زبانهای هندواروپائی نیز یافت می‌شوند که جا دارد جمع آوری شوند و کاربرد آنها مشخص گردد. نگارنده ضمن مطالعه در این زمینه طی تماسهایی که با مردم اوکرائین داشتم (زبان مردم اوکرائین نیز از گروه زبانهای اسلاو است) بارها به واژه‌های فارسی برخورد کردم که به عنوان نمونه واژه‌های: میدان، انبار و صندوق را می‌توان نام برد.

پژوهش در این زمینه‌ها را باید ادامه داد؛ نه تنها در اینجا و در آنجا، بلکه در همه جا و در تمام زبانها، تا بتوانیم میراث فرهنگی و حدود تأثیر و نفوذ زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی را در جهان معلوم داریم.

* متن سخنرانی نگارنده در سومین کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه تهران، شهریورماه سال ۱۳۵۱ ش.

لهجه قوناقندی زبان تاتی*

ابوالفضل آزموده

□ مطالعه و تحقیق در تاریخ و ادبیات و زبان ایرانیان مدتهاست جلب توجه خارجیان و محققان سرزمین‌های دیگر بخصوص همسایه شمالی ما، روسیه قدیم و اتحاد شوروی سابق را کرده‌است. خاورشناسان و اغلب ایران‌شناسان به طور همه جانبه و منظم دست اندر کار بررسی آثار تاریخی و ادبی و هنری ایران هستند. از جمله زمینه‌هایی که ایران‌شناسان شوروی (سابق)، در این اواخر، به بررسی و مطالعه دقیق آن پرداخته‌اند، بررسی و تحقیق زبانهای گروه ایرانی در کشورهای ایران، افغانستان، تاجیکستان و سایر کشورها و نواحی فارسی زبان است.

کتاب «لهجه قوناقکندی زبان تاتی» که به تألیف مقصود حاجی یف- یکی از کارکنان علمی فرهنگستان علوم آذربایجان- می‌باشد، به بررسی و مطالعه لهجه قوناقکندی در زبان تاتی اختصاص داده شده است. این کتاب در ۱۶۰ صفحه در سال ۱۹۷۱ م. در باکو چاپ و منتشر شده است.

اثر «لهجه قوناقکندی زبان تاتی» کتابی است که نویسنده در آن به تحقیق و بررسی یکی از هشت لهجه زبان تاتی پرداخته است؛ زبانی که عده زیادی در نواحی آذربایجان داغستان و ایران بدان تکلم می‌کنند و لهجه‌های خود را تاکنون حفظ کرده‌اند. نواحی و مناطقی که در آذربایجان شوروی (سابق) به زبان تاتی صحبت می‌کنند عبارت است از: آبخوران، قوناقکند، کوبا شاماخی، اسماعیل، دیویچی و غیره. در داغستان: نواحی دربند، مخاچ قلعه و بعضی نقاط دیگر ذکر شده است. بنابه اظهار مؤلف حدود یازده هزار نفر در این نواحی به زبان تاتی با لهجه‌های مختلف آن تکلم دارند و زبان مکالمه‌ای و خانوادگی آنان را تشکیل می‌دهد. به غیر از نواحی مذکور، در ایران نیز عده زیادی به زبان تاتی صحبت می‌کنند که محل تجمع آنان بیشتر در اطراف قزوین و در منطقه بوئین زهرامی باشد.

مؤلف کتاب طی برداشت خود بین زبان تاتی ساکنان آذربایجان شوروی (سابق) و نواحی قزوین فرق گذاشته و بیشتر نواحی هرزنه، ابراهیم آباد، سکر آباد و دیگر نواحی ایران مورد نظر اوست. وی معتقد است که زبان تاتی ساکنان آذربایجان شوروی (سابق) و نواحی قزوین چه از نظر دستوری و چه از نظر آواشناسی، با هم اختلاف دارند، همان طوری که تمام لهجه‌های زبان تاتی نواحی آذربایجان شوروی (سابق) را نمی‌توان یکی دانست. احسان یار شاطر در نوشته خود که در سال ۱۳۳۶ ش. تحت عنوان «زبانها و لهجه‌های ایرانی» منتشر ساخته است، در صفحه ۳۱ آن تمام لهجه‌های مورد نظر مؤلف کتاب «لهجه‌های قوناقلندی زبان تاتی» را به طور خلاصه «زبان تاتی باکو» نام برده است.

کتاب حاجی یف دومین اثری است در زمینه بررسی زبان تاتی که تا کنون در اتحاد شوروی (سابق) انتشار یافته است. اولین آن به نام «زبان تاتهای آذربایجان شمالی» اثر آ. گریونبرگ، خاورشناس لنینگرادی بوده که در سال ۱۹۲۶ م. انتشار یافته است. «لهجه قوناقلندی زبان تاتی» شامل مقدمه، سه فصل، نتیجه‌گیری و ضmann مربوط به آن می‌باشد.

نویسنده در مقدمه خود اختلاف بین لهجه قوناقلندی و سایر لهجه‌های زبان تاتی را از نظر آواشناسی، صرف و نحو و واژه‌شناسی مورد بررسی قرار می‌دهد و بر مبنای بررسی و برداشت خود، لهجه مزبور را از سایر لهجه‌ها جدا می‌سازد.

در فصل «مسیر کلی و تاریخی تاتها و از تاریخ مطالعه در احوال زبان تاتی» مؤلف چه از منابع فولکلوری و شفاهی و چه از منابع ادبیات مکتوب، نمونه‌های جالبی را ارائه می‌دهد و نتیجه‌گیری جالبی می‌نماید. مؤلف همچنین ضمن استفاده از منابعی چون:

«دیوان لغت ترک» اثر محمود کاشغری، لغت نامه‌های بزرگ شیخ سلیمان، امیر کبیر، شمس الدین سامی، برهان قاطع، المرشدی، «سیاستنامه» خواجه نظام الملک، آثار خاورشناسان و ایران‌شناسان معروفی چون: مالف، ژوزه، و. میلر، ب. میلر، ل. بوداگف، شیلتبرگر، ک. ریتز، بارتولد، و. ایوانف، و. وامبری، و. رادلف،

میلیئورانسکی؛ و همچنین آثار دانشمندان معاصر ایرانی چون: ملک الشعراء بهار، جلال آل احمد، عبدالعلی کارنک، یحیی ذکاء و دیگران، حدود بیست معنی برای واژه «تات» به دست می آورد. مانند: «ایران زبان»، «فارسی زبان»، «فارس»، «غیر ترک»، «نگهبان»، «محتاج»، «خارجی»، «غیر ایرانی»، «اجنبی»، «بی ایمان»، «کسی که به ترکی سخن نمی گوید»، «غیر محلی»، «باسواد»، «شهرنشین»، «راهزن»، «عرب»، «غریبه» و غیره.

مؤلف در صفحه ۲۱ کتاب خود با اشاره به معانی مختلف و متناقض واژه «تات» چنین نتیجه می گیرد که در ابتدای امر واژه «تات» دارای معنی نژادی نبوده، بلکه نام نسبی از نظر اجتماعی و جامعه شناسی، نحوه زندگی، روابط و مناسبات بین گروههای مردم بوده است و بعداً، با گذشت زمان، واژه «تات» به معنی نژادی یکی از گروههای نژادهای ایرانی مانند تاجیک، طالش، کرد، یزغلام، پشتو و غیره به کار افتاده است.

نویسنده مذکور زبان تاتی آذربایجان شوروی (سابق) را از نظر وابستگی ملی به سه لهجه آذربایجانی، ارمنی و یهودیهای کوهستانی قفقاز تقسیم می کند و در این زمینه نظریات و مطالعات سایر دانشمندان معروف روسی چون: ای. برزینا، ب. درن، و. میلر، و دیگران را ارائه می نماید و نواقص کار آنان را بازگو می کند و همچنین به اصلاح نظریات و مدارک کار آنان در زمینه های لهجه های مختلف زبان مزبور، می پردازد.

مؤلف کتاب از صفحه ۳۴ به بررسی لهجه قوناقدندی می پردازد و به طوری که خاطر نشان شده است، مطالب اثر خود را از سال ۱۹۶۰م. شروع به جمع آوری کرده است. نامبرده لهجه مورد مطالعه خود را از نظر آواشناسی نه تنها با سایر لهجه های زبان تاتی مقایسه می کند، بلکه با زبانهای فارسی، تاجیکی، طالشی، کردی و گیلکی نیز مطابقت می دهد و مقایسه دقیقی به عمل می آورد. مؤلف نمونه های جالبی از واژه ها را ارائه می دهد که با مطول شدن و یا مختصر شدن واژه، و در بعضی موارد با تکیه صدا در سیلاب ها، می توان معنی لغوی آن را در زبان تاتی تغییر داد. مانند:

کوتاه Bāshiran (ā)

بالا نشستن

Bāshiran (ā̇)	شبییه بودن	(بلند ā̇)
Pāy	پا	
Pāy	به ایست، ایست	
Kām	کم	
Kām	الک	
Kash	ارتفاع، تپه	
Kāsh	بکش (از فعل کشیدن)	
Pishin	متشکرم	
Pishin	ظهر	

مؤلف نشان می‌دهد که در آواشناسی زبان تاتی، آواهای دارای صوت حنجره ای مانند ح، ع، غ مشاهده می‌شوند که در زبان عربی بسیار به کار می‌روند و در بسیاری از زبانهای گروه ایرانی و از جمله در زبان فارسی، وجود ندارند؛ مؤلف معتقد است چنین پدیده آوائی نتیجه تأثیر صوتی زبان عربی بر زبان تاتی نیست و این آواها مختص زبان تاتی می‌باشند و برای اثبات نظر خود واژه‌هایی از زبان تاتی نقل می‌کند که آواهای مذکور در آنها به کار رفته است:

Ayaz (ع)	سرما
Angul (ع)	گره
Angaz (ع)	زنخدان، غبغب
Asyo (ع)	آسیاب
Ars (ع)	زاری، گریه
Happa (ج)	سنگ گرد
Hacini (ح)	بدین ترتیب

یکی دیگر از پدیده‌های جالب آوایی زبان تاتی که در تمام لهجه‌های مختلف آن تاکنون محفوظ مانده آواهای «ر» و «ذ» است که این آواها در زبان باستانی و زبان میانه

فارسی وجود داشته و هم اکنون در زبان فارسی معاصر وجود ندارد و جای خود را به «د» داده است. ولی آواهای «ر» و «ذ» به همان صورت قدیمی خود در زبان تاتی باقی مانده و یکی از آواهای ریشه‌ای زبان مزبور به حساب می‌آید. نمونه‌های زیر با مقایسه زبان فارسی معاصر آورده می‌شود:

در افعال:

در زبان فارسی معاصر:	در زبان تاتی:
بوده بود	Bire bires
کشیدن	Kashiran
سودن	Soran
آمدن	^ ^ Amaran
دیدن	Diran
زدن	Zaran
نهادن	Nāran
پوسیدن	Pusiran

در اسمها:

دود	Dūra
نخود	Nakhūr
یادداشت	Yār (Biyār)

مؤلف طی مقاله جداگانه‌ای ضمن تجزیه و تحلیل نمونه‌های زبان آذری اثر سیداحمد کسروی که در سال ۱۹۶۲م. آن را منتشر ساخته بود، در این کتاب نیز به این پدیده جالب آوایی در زبان آذری اشاره می‌نماید.

فصل دیگر کتاب مزبور به صرف کلمات لهجه قوناق‌کندی اختصاص داده شده است. در اینجا اسامی در حالت جمع و مفرد، حروف اضافه، صفت و انواع آن، ضمائر، اعداد، فعل و حالت‌های مختلف و زمانهای مختلف آن و سایر قسمتهای مربوط به صرف

این لهجه از گروه زبانهای ایرانی که بسیار کم مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته، آورده شده است.

مؤلف در تمام موارد مسائل مورد بحث را با سایر زبانهای گروه ایرانی مقایسه می‌کند و به زبان اوستا و زبان پهلوی نیز تکیه می‌نماید و بعضی پدیده‌های منسوخ دستور زبان تاتی را روشن و آشکار می‌سازد.

در این کتاب همچنین به نحو و انواع مناسبات نحوی زبان نیز توجه بسیاری شده است. با در نظر گرفتن این امر که نحو در زبان فارسی معاصر به قیاس کمی مورد مطالعه قرار گرفته، این فصل از کتاب برای محققان ایرانی می‌تواند مفید باشد.

در فصل «بعضی مسائل مربوط به واژه‌شناسی زبان تاتی» کتاب مزبور، ترکیب واژه‌های زبان تاتی به تفصیل تشریح می‌شود؛ یعنی ترکیبی که:

الف) برای تمام زبانهای گروه ایرانی عمومیت دارد،

ب) از زبان عربی گرفته شده است،

پ) تأثیر واژه‌های زبان آذربایجانی بر زبان تاتی،

ت) اقتباس مستقیم و غیرمستقیم از زبان روسی،

ث) تأثیر متقابل زبان تاتی بر زبان آذربایجانی،

ج) واژه‌های مشخص و خاص تاتی که در سایر زبانهای گروه ایرانی مشاهده نمی‌شود.

در این فصل از کتاب مؤلف از نوشته‌های جلال آل‌احمد به نام «تات‌نشینهای بلوک زهرا»، عبدالعلی کارنک به نام «تات‌ها و هرزنی»، یحیی ذکاء به نام «گوش کرین قان» «تاتها» که به لهجه‌های زبان تاتی نواحی ایران مانند: ابراهیم آباد، سگز آباد، کرین قان، هرزن و غیره پرداخته‌اند و مورد بررسی و مطالعه قرار داده‌اند، استفاده کرده است.

مؤلف کتاب در این فصل نمونه‌های جالی در زمینه تأثیر زبان تاتی بر زبانهای لزگی نواحی قفقاز ارائه می‌دهد و زبانهای مزبور را جزو گروه زبانهای ایرانی نمی‌داند و معتقد است که زبانهای لزگی نواحی قفقاز دارای سیستم مستقلی است و در مبحث

زبان‌شناسی به نام زبانهای «ایبرو-قفقاز» نامیده می‌شود.

مؤلف همچنین بعضی اسامی جغرافیائی نواحی آذربایجان را براساس واژه‌شناسی تاتی تشریح می‌کند و خود نظریات جدید و جالبی را ارائه می‌دهد. در همانجا مؤلف قوانین شکل گرفتن و ترکیب یافتن واژه‌های زبان تاتی را تشریح می‌نماید و با سایر زبانهای گروه ایرانی مقایسه می‌کند و مثالهای زیادی را با پیشوند و پسوندهای مختلف ارائه می‌دهد که در ترکیب و تغییر واژه‌های زبان تاتی دارای نقش اساسی می‌باشند.

کتاب «لهجه قوناق‌کندی زبان تاتی» دارای صد صفحه پیوست می‌باشد که شامل متون و ترجمه‌های آنهاست. این متون و ترجمه‌ها عبارت است از: یک شعر فولکلوری، هشت داستان کوتاه و لغتنامه تاتی- آذربایجانی.

قسمت لغتنامه این کتاب غنی از مقایسه‌ها با زبانهای اوستا، پهلوی، میدی، کردی، طالشی، افغانی، پشتو و زبان معاصر ایرانی (لهجه تهرانی آن) می‌باشد. در اینجا، مؤلف واژه‌های تاتی را با زبانهای ترکی و از جمله با لهجه تبریزی زبان آذربایجانی مقایسه می‌کند و سرانجام کتاب خود را چنین به پایان می‌رساند:

«بررسی و مطالعه علمی تمام لهجه‌های زبان تاتی، مقایسه آنها با زبانهای دیگر گروه ایرانی، یقین عناصر آوایی، دستور زبان و عناصر واژه‌ای قدیمی که در آنها محفوظ مانده‌است، روشن ساختن نکته به نکته روابط متقابل زبان تاتی به زبانهای ترکی و لزگی که آن را احاطه نموده‌اند، یکی از مسائل مبرم و مهم می‌باشد که در مقابل خاورشناسان و ایران‌شناسان قرار گرفته است.»

شکی نیست که تحقیق و مطالعه دقیق و همه جانبه در زمینه هر یک از زبانهای گروه ایرانی، خواه این زبان در میان عده‌ای محدود از مردم به کار می‌رود و یا در میان عده زیادی از مردم، در هر حال بسیار کمک خواهد کرد تا پدیده‌های تاریخی زبانهای گروه ایرانی را آشکار و روشن ساخت.

مؤلف کتاب «لهجه قوناق‌کندی زبان تاتی» دارای مقالات بسیاری در این زمینه و زبان‌شناسی است که مقالات نامبرده در مطبوعات علمی و زبان‌شناسی شوروی (سابق)

منتشر شده است. عناوین بعضی از آنها به شرح زیر آورده می شود که نشان دهنده عمق مطالعه و تحقیق نامبرده در امور زبانشناسی گروه زبانهای ایرانی است:

۱. تجزیه و تحلیل مطالب زبان آذری اثر سیداحمد کسروی (براساس زبان تاتی)،
۲. از تاریخ مطالعه و بررسی زبان تاتی،
۳. درباره تأثیر زبان روسی در زبان تاتی،
۴. تأثیر متقابل تاتی و آذربایجانی،
۵. بعضی اسامی جغرافیائی اراضی آذربایجان که روشن کننده اساس زبان تاتی می باشد،
۶. موضوع وجه تسمیه نامهای گیاهان و رستنی ها در زبان تاتی (به لهجه قوناقدندی)،
۷. درباره نوشته احسان یارشاطر تحت عنوان «زبانها و لهجه های ایرانی»،
۸. درباره پیدایش آواهای حنجره ای در زبان تاتی،
۹. درباره زبانهای کردی، طالشسی، تاتی، قشقائی، یزغلام، اوستا، پهلوی، گیلکی، لری، بختیاری و پشتو،
۱۰. درباره تاتها
۱۱. درباره قبیله صابی و غیره.

* این کتاب به زبان آذربایجانی است و نگارنده از روی متن روسی و خلاصه مندرجات آن با نظریات و عقاید مؤلف و مطالب کتاب آشنا شدم.

مثلها و تمثیلهای فارسی و ضرب المثلهای روسی

ابوالفضل آزموده

□ نام اصلی این کتاب «مثلها و تمثیلهای فارسی» است که چاپ اول آن در سال ۱۹۶۱م. و چاپ دوم به انضمام ملحقات و به صورت تکمیل تری در سال ۱۹۷۲م. از طرف فرهنگستان علوم شوروی (سابق) - انستیتوی آسیا - به دوزبان فارسی و روسی چاپ و منتشر گردید. خالق کوراوغلی مؤلف این کتاب که جمع آوری، تنظیم، ترجمه روسی و تفسیر مثلها و تمثیلهای فارسی را به عهده داشته است یکی از ایرانشناسان شوروی (سابق) است و مدتی نیز در دانشگاه مسکو در رشته زبان و ادبیات فارسی تدریس می کرده است.

چاپ اول این کتاب که در دست ما و مورد بحث ما است شامل یک مقدمه هفده

صفحه‌ای و پنج بخش با عنوانهای زیر می باشد:

۱. مثلها و تمثیلهای،

۲. مثلها و تمثیلهای به صورت روایت‌ها و لطیفه‌ها،

۳. مثلهای مقایسه‌ای،

۴. چند کلمه درباره زبان مثلها و تمثیلهای فارسی،

۵. راهنمای الفبائی ترجمه‌های روسی مثلها و تمثیلهای فارسی.

مؤلف کار جمع آوری فولکلور در ایران و تحقیق و مطالعه در احوال آن را مورد

تجزیه و تحلیل قرار داده و اظهار نظرهای جالبی کرده است و با دید انتقادی موضوع مثلها

و تمثیلهای فارسی و جمع آوری آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. چون در این

نوشته مسائل تازه‌ای از طرف مؤلف کتاب عنوان شده و قابل استفاده برای خوانندگان و

دست‌اندرکاران فولکلور فارسی و فارسی‌زبانان بود، نگارنده این سطور مقاله مزبور را، به

غیر از قسمت آخر آن که مربوط به خود کتاب است به فارسی برگردانده و در سال ۱۳۴۲

ش. منتشر ساخت.^۱ ضمناً مقاله مزبور یکی از هفت مقاله کتاب «هفت مقاله از

ایران‌شناسان شوروی» است که این نیز در سال ۱۳۵۱ ش. چاپ و منتشر گردید.^۲
 خ. کوراوغلی در بخش اول کتاب خود، همان طوری که از عنوانش پیداست،
 مثلها را طبق نظام الفبای فارسی و به زبان فارسی نقل کرده و در مقابل آنها ترجمه‌های
 روسی و در بعضی موارد معادل روسی ضرب‌المثلهای فارسی را آورده است.

مانند: «از این حرفها برای فاطی تنبون نمی‌شود»^۳ فارسی

معادل روسی «از این افسانه‌ها برای بلبل دانه نمی‌شود»

یا «تا نباشد چیز کی مردم نگویند چیزها»^۴ فارسی

معادل روسی «تا آتشی نباشد دودی نیست»

یا «هر گردی گردو نیست»^۵ فارسی

معادل روسی «هر چیزی که می‌درخشد طلا نیست»

در بخش دوم مثلها به صورت روایات آمده است که مؤلف از ابتدا مثل و سپس
 روایت یا بهتر بگوئیم لطیفه آن مثل فارسی را به زبان فارسی نقل کرده و بعداً ترجمه روسی
 آنها را که خود انجام داده، آورده است و به تفسیر و توضیح و تشریح آنها برای
 خوانندگان روسی زبان پرداخته است. مانند:

مثل: «آب برای من ندارد نان برای تو که دارد»

روایت: «گویند وقتی حاجی میرزا آقاسی به حفر قناتی امر داده بود. روزی که به
 بازدید چاهها رفت؛ مقتی اظهار داشت که کندن قنات در این جایی حاصل است چه زمین
 آب ندارد. حاجی جواب داد ابله که توئی اگر آب برای من ندارد نان برای تو که دارد»^۶

بخش سوم کتاب شامل مقایسه‌هایی چون: مثل آب، مثل آب اماله، مثل پهن، مثل
 پنجه آفتاب، مثل پوست پیاز و... همراه با ترجمه‌های روسی و تفسیر آنهاست.^۷

بخش چهارم کتاب را مؤلف به بحث در زمینه زبان مثلها و تمثیلهای فارسی
 اختصاص داده و تحت عنوان «چند کلمه درباره زبان مثلها و تمثیلهای فارسی» به بررسی
 آنها پرداخته است. مانند:

اگر سیب را چرب می‌کردی گربه می‌خورد.

سیر از گرسنه خبر ندارد.
بخور و بخواب کار من است، خدا نگهدار من است.
با کدخدا بسازده را بتاز.^۸

...و

کوراوغلی در این بخش از کتاب خود راجع به سادگی، غنی و پرمعنی بودن ضرب‌المثل‌های فارسی اشاره کرده و اظهار نظر می‌نماید. وی معتقد است مثل‌های فارسی بسیار ساده است که به عنوان نمونه در میان چند ضرب‌المثل فوق‌الذکر حتی یک کلمه هم وجود ندارد که برای یک نفر آدم معمولی و حتی بی‌سواد مفهوم نباشد. ساختمان جمله‌ها نیز بسیار ساده و واضح است و قابل درک برای همه.
بخش پنجم کتاب به راهنمای الفبائی ترجمه‌های روسی مثل‌ها و تمثیل‌های فارسی اختصاص دارد.

این بود مختصر آشنائی و معرفی کتابی که به دو زبان فارسی و روسی در دو مرتبه یکی در سال ۱۹۶۱ م. و دیگری در سال ۱۹۷۲ م. در مسکو چاپ و منتشر شد. و اما موضوع «ترجمه» آن به فارسی و چاپ و انتشار این «ترجمه» از طرف انتشارات گوتنبرگ در تهران:

چندی قبل که خبر انتشار ترجمه کتاب «مثل‌ها و تمثیل‌های فارسی و ضرب‌المثل‌های روسی» در مطبوعات ایران داده شد، برای من که با اصل کتاب و مطالب آن آشنا بودم، باعث تعجب گردید. تعجب بیشتر از این نظر بود که مطالب کتاب خود به فارسی بوده و توسط آقای کوراوغلی برای خوانندگان روسی زبان به روسی ترجمه شده (به غیر از مقدمه و چند اظهار نظر کوتاه)، چگونه می‌تواند دوباره به فارسی ترجمه شود و مثل‌ها و تمثیل‌های فارسی به عنوان ترجمه از روسی به خوانندگان ارائه گردد؟! مسأله بسیار مضحک به نظر رسید و حتی شنیدم رندی از سرزمین مؤلف کتاب به ناشر گفته بود: ما مطالب این کتاب را از فارسی به روسی ترجمه کرده‌ایم و حالا می‌بینیم شما مثل‌های فارسی

را دوباره از روسی به فارسی ترجمه می‌کنید و چاپ می‌نمائید و این جای تعجب است! کنجکاوی مرا واداشت تا به «ترجمه» کتاب دسترسی یابم. آن را تهیه کردم و به مطالعه پرداختم؛ به امید اینکه شاید این کتاب اثر دیگری از کوراوعلی در زمینه مثلها و تمثیلهای فارسی باشد، ولی چه سودی که تعجب من دو چندان شد و از حیرت انگشت به دهان شدم. چرا:

اولاً- نام اصلی کتاب «مثلها و تمثیلهای فارسی» است، نه «مثلها و تمثیلهای فارسی و ضرب‌المثلهای روسی». ^۱ حال ضرب‌المثلهای روسی را مترجم از کجا آورده و داخل کتاب مورد «ترجمه» خود کرده و به نام کوراوعلی مؤلف کتاب به چاپ رسانیده خود داستان دیگری دارد که بعداً شرح آن خواهد رفت.

ثانیاً- مقدمه کتاب یعنی تنها قسمت قابل ترجمه به فارسی که قبلاً توسط نگارنده ترجمه و منتشر شده بود، به طور تمام و کمال رونویسی شده و مترجم به عنوان ترجمه خود وارد کتاب نسخه فارسی کرده‌اند، بدون هیچ کم و کاستی و حتی با نقل زیرنویسها و اظهارنظرهای مترجم اصلی که من باشم. مانند این اظهار نظر در پاورقی ترجمه سال ۱۳۴۲ ش. نگارنده:

«۱۱- اما در متن کتاب «داستانهای امثال» بجای یک مثل که عنوان آن با

الفبای صوتی نوشته شده است، دیده نمی‌شود. (مترجم)»

«۱۲- در مورد حذف مطالب رکیک و مستهجن از فولکلور، اکثر دانشمندان

نظرشان این است که چون فولکلور فرهنگ و ادبیات توده ساده مردم است، تمام مطالب اعم از خوب و بد، با ادبانه یا رکیک باید جمع آوری گردد و به همان شکلی که در میان مردم متداول است ضبط و منتشر شود. همچنین شخص گردآورنده به نام اینکه فلان مطلب و یا فلان کلمه زشت و رکیک است حق دخل و تصرف و تغییر آن را ندارد. مثلاً استاد دهخدا مثل «دیگ به دیگ میگه کونت سیاه» را تغییر داده و به جای کلمه «کون»، «روی» آورده است، به دلیل اینکه رعایت ادب شده باشد. در صورتی که میان مردم این مثل اینطور متداول است که ذکر شد. برای اینکه دیگ همیشه کونش، یعنی زیرش سیاه

است، نه رویش (مترجم)»^{۱۰}

این بود یکی از اظهار نظرهای نگارنده برای ترجمه مقدمه کتاب کوراوغلی که آقای سرابی بی‌کم و کاست رونویسی کرده‌اند، بدون ذکر مأخذ، و اگر کسی آن را بخواند فکر می‌کند این اظهار نظر از آن وی است نه مترجم اصلی. برای قضاوت بهتر لازم است قسمتی نیز از ترجمه متن اصلی مقاله را در اینجا ذکر کنیم که اینطور شروع می‌شود:

«مثلها و تمثیلهای از زمانهای بسیار قدیم وارد ادبیات فارسی یعنی نظم و نثر ادبی شده‌است. به طور کلی همه شاعران، حتی آنهایی که گمنام بوده‌اند، در شعرهای خود از مثلها و تمثیلهای استفاده می‌کردند و آنها را در آثار خود به کار می‌بردند. ما در ادبیات فارسی و فارسی زبان دوره کلاسیک به مثلها و تمثیلهای بسیاری برخورد می‌کنیم که وارد ادبیات شده‌است.

قسمتی از مثلها از قرن شانزدهم میلادی به بعد در مجموعه‌های جداگانه جمع آوری و منتشر شده‌است که از جمله مجموعه «شاهد صادق» را می‌توان نام برد. همچنین مثلهای فارسی را در لغت نامه‌های قطوری، که در قرن یازدهم میلادی به بعد جمع آوری و منتشر می‌گردید، می‌توان یافت. شاعران و نویسندگانی که در دوران رواج ادبیات کلاسیک پرورش یافته بودند، به وجود آوردن آثار فولکلوری برایشان دشوار و مشکل بود، آنها تصمیم نمی‌گرفتند مثلهایی را که مربوط به زندگی روزمره مردم است، در معرض داوری افکار عمومی بگذارند و تحویل آنها دهند. بلکه مثلها را بطور پوشیده و سر بسته در اشعار خود، که به قواعد فارسی و عربی ترکیب یافته بود، وارد می‌کردند و بدین ترتیب آهنگ مخصوص مثلها که زیبایی ویژه‌ای به آنها می‌دهد، اغلب گم و ناپدید می‌شد.»^{۱۱}

در اینجا فقط کلمه «قدیم» را عوض کرده و به جای آن «کهن» به کار برده‌اند و ضمناً یک سطر را نیز در سطر هفتم به هنگام رونویسی (شاید هم در چاپخانه) از قلم انداخته‌اند و خواننده در موقع مطالعه «ترجمه ثانی» متوجه این افتادگی خواهد شد و آن

افتادگی بدین ترتیب است «... مجموعه‌های جداگانه جمع آوری و منتشر شده است که از جمله...»^{۱۲}

علاوه بر این لغزشها غلطهای عجیب و غریب چاپی نیز خود قوزی بالای قوز شده است که البته از آن چاپخانه‌هایی که چنین کتابهایی را به چاپ می‌رسانند انتظار بیشتری نمی‌توان داشت.

بقیه قسمت‌های کتاب یعنی بخشهای مثلها و تمثیلهای به صورت روایتها و لطیفه‌ها، مثل‌های مقایسه‌ای، چند کلمه درباره زبان مثلها و تمثیلهای فارسی را «مترجم» - همانطوری که قبلاً به شرح آن رفته است - از متن‌های فارسی آنها رونویسی کرده و به نام «ترجمه» به چاپ رسانیده است. ضمناً قسمت آخر کتاب که راهنمای الفبائی ترجمه‌های روسی مثل‌های فارسی بود ترجمه نکرده است و شاید هم احتیاج به ترجمه نداشت.

بنابر این حتماً خواننده سؤال خواهد کرد: ترجمه مقدمه کتاب از آن دیگری است که «مترجم» بدون ذکر مأخذ نقل کرده، مطلب چهار بخش دیگر کتاب نیز از متون فارسی آنها رونویسی شده و بخش آخر هم ترجمه نشده، پس «مترجم» چه چیز را ترجمه کرده است؟

باید جواب داد: هیچ چیز را، هر چند پذیرفتن این امر عجیب خواهد بود. ولی عجیب‌تر اینکه «مترجم» بنا به سلیقه و انتخاب خود قسمت‌هایی تحت عنوان «ضرب المثلها»^{۱۳} و «ضرب المثل‌های روسی»^{۱۴} به کتاب مورد «ترجمه» خود اثر کوراوغلی اضافه کرده که روح مؤلف هم از آنها خبر ندارد. اینکه این مطالب به حساب آقای کوراوغلی در این کتاب به چاپ رسیده و ایشان خبری از آن ندارند مسأله‌ای است جدا و این ادعا را برای مؤلف کتاب می‌گذاریم. ولی خواننده محترم باز پرسش خواهد داشت:

پس «مترجم» آنها را از کجا گرفته و ترجمه کرده و وارد این کتاب کرده است؟ پاسخ واضح، روشن، ولی باز هم عجیب و ناراحت کننده است، زیرا کاش اقلأً اینها ترجمه آقای سرابی می‌بود و خلاء کتاب را از حیث «ترجمه» ایشان پر می‌کرد.

با کمال تأسف باید گفت که ایشان مطلب تحت عنوان «ضرب المثل‌های روسی» را

تماماً و بدون کم و کاست از جای دیگر و ترجمه شخص دیگر گرفته و رونویسی کرده و به نام «ترجمه» خود در کتاب به چاپ رسانیده است. از جمله مطالب ضرب المثل‌های گروه‌بندی شده تحت عناوین «امید»^{۱۵}، «عشق و دوستی»^{۱۶} که قسمت آخر آن در موقع رونویسی و شاید هم در چاپخانه از قلم افتاده است، «پدر»^{۱۷}، «مادر»^{۱۸}، «فرزند»^{۱۹} می‌باشند که قبلاً توسط آقای ضیاءالله فروشانی از روسی به فارسی ترجمه شده و به چاپ رسیده بود.

این بود داستان «ترجمه» کتاب آقای کوراوغلی به زبان فارسی که خود فارسی بوده است!

در اینجا باید خاطر نشان ساخت، همان طوری که قبلاً اشاره شد، چاپ دوم کتاب «مثله‌ها و تمثیل‌های فارسی» اثر خالق کوراوغلی با ملحقات و تصحیحات به طرز مفصل‌تر و تکمیل‌تر در سال ۱۹۷۳ م. در مسکو منتشر شد. چون مقدمه آن کتاب مطالب جالب و مورد بحث نویسی را همراه داشت به منظور استفاده خوانندگان و محققان ایرانی و پژوهشگران فولکلور ایران به طور کامل به فارسی برگردانده و منتشر شد.^{۲۰}

۱. مجله پیام نوین، شماره ۵، دوره ششم، اسفند ۱۳۴۲ ش.، صفحه ۱۷

۲. هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی، ترجمه ابوالفضل آزموده، تهران، نشر سپهر، سال ۱۳۵۱ ش.، صفحه ۸۳.

۳. کوراوغلی، مثله‌ها و تمثیل‌های فارسی، چاپ مسکو، سال ۱۹۶۱ م.، صفحه ۴۳.

۴. در همان کتاب، صفحه ۸۰.

۵. در همان کتاب، صفحه ۱۷۷.

۶. در همان کتاب، صفحه ۱۸۳.

۷. در همان کتاب، صفحه‌های ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۶۷.

۸. در همان کتاب، صفحه‌های ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹.

۹. مثله‌ها و تمثیل‌های فارسی و ضرب المثل‌های روسی، ترجمه صادق سرایی، انتشارات گوتنبرگ، تهران.

۱۰. مجله پیام نوین، شماره ۵، دوره ششم، اسفند ۱۳۴۲ ش.، صفحه ۲۵. ضمناً برای مقایسه رجوع شود به کتاب «مثله‌ها»

- تمثیلهای فارسی و ضرب المثلهای روسی»، ترجمه آقای سرایی، صفحه ۱۶.
۱۱. مجله پیام نوین، شماره ۵، دوره ششم، اسفند ۱۳۴۲ ش. صفحه ۱۷. ضمناً برای مقایسه رجوع شود به کتاب «مثلها و تمثیلهای فارسی و ضرب المثلهای روسی» ترجمه آقای سرایی صفحه ۳.
۱۲. رجوع شود به ترجمه نگارنده در مجله پیام نوین، شماره ۵، دوره ششم، سال ۱۳۴۲ ش، صفحه ۱۷، سطر ۷.
۱۳. مثلها و تمثیلهای فارسی و ضرب المثلهای روسی، ترجمه آقای سرایی، صفحه ۲۹.
۱۴. در همین کتاب، از صفحه ۱۵۸ الی آخر.
۱۵. مجله پیام نوین، شماره ۱۰، سال دوم، تیرماه ۱۳۳۹ ش،، صفحه ۶۵.
۱۶. در همان شماره مجله، صفحه ۶۶.
۱۷. مجله پیام نوین، شماره ۴، سال سوم، دی ماه ۱۳۳۹ ش،، صفحه ۷۳.
۱۸. مجله پیام نوین، شماره ۱، سال سوم، مهرماه ۱۳۳۹ ش،، صفحه ۹۰.
۱۹. مجله پیام نوین، شماره ۵، سال سوم، بهمن ماه ۱۳۳۹ ش،، صفحه ۷۵.
۲۰. خ. کوراولی، درباره مثلها و تمثیلهای فارسی، ترجمه ابوالفضل آزموده، تهران، انتشارات گوتنبرگ، سال ۱۳۵۷ ش.

مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم *

ابوالفضل آزموده

□ وقتی نگاهی گذرا به سابقه جمع آوری مثلها و تمثیلهای فارسی-یکی از شاخه‌های اصلی فرهنگ عامه و به عبارتی دیگر فولکلور در ایران- می‌اندازیم، می‌بینیم که گردآوری آنها از دیرباز توسط شاعران و سخنوران و نویسندگان رواج داشته، منتهی نه به شیوه امروزی و با استفاده از روشهای علمی و به منظور گردآوری و طبقه‌بندی و بررسی و مطالعه در احوال آنها و سپس چاپ و انتشار به صورت مجموعه‌های مستقل و جداگانه این گنجینه‌ها. هدف از گردآوری مثلها، تمثیلهای، سخنان حکمت‌آمیز، کنایه‌ها، تشبیهات و دیگر شقوق فرهنگ عوام استفاده از آنها در شعرها و آثار خود بوده و به نحو وسیعی از آنها در آثار خود استفاده می‌کرده و هم اکنون نیز استفاده می‌نمایند.

«شکی نیست که بیان شفاهی و بیان کتبی متقابلاً در یکدیگر خیلی اثر می‌گذارد. بسیاری از کلمات قصار فردوسی، سعدی، مولوی، نظامی، اسدی طوسی و غیره جزو گنجینه بیان و صحبت مردم شده و شعرهای زیاد از آنها تبدیل به مثل و تمثیل گشته‌است.

چند نمونه ذکر می‌کنیم:

کنون از گذشته نیاریم یاد

کسی سوی دوزخ نپوید به پای.

که کار بد از مردم بد سزد.

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.

هریشه گمان مبر که خالی است

شاید که پلنگ خفته باشد.

هر که نان از عمل خویش خورد

ممت از حاتم طائی نبرد.

فردوسی

ناصر خسرو

سعدی

سعدی

کند همجنس با همجنس پرواز
 کبوتر با کبوتر باز با باز.
 نظامی
 کس از پیش بینی نبیند گزند.
 نظامی
 کار پر کرده کی بود دشوار.
 نظامی
 کاهلی گر خاک گیرد زر شود.
 مولوی
 کس اندر جهان دشمن خویش نیست.
 اسدی

بسیار جالب توجه است که شاعران با استادی و مهارت خاصی مثلثهای فولکلوری را تبدیل به شعر کرده‌اند. مثلاً شیخ عطار از روی مثل «کرم پيله خود کفن خود تند» شعر «کفن برتن تند هر کرم پيله» را ساخته است. نظامی از روی مثل «کاری بکن بهر ثواب نه سیخ بسوزد نه کباب» شعر «میانجی چنان کن زبهر ثواب- که هم سیخ برجا بود هم کباب» را سروده است.^۱

بدین ترتیب می‌بینیم که بسیاری از مثلها و حکمت‌ها وارد شعر شاعران شده و به صورت نظم دوباره به میان مردم آمده است. مردم آنها را چون مثل و تمثیل به کار گرفته‌اند و در صحبت‌های خود آنها را چاشنی کلام خود می‌سازند.

علاوه بر این نوع جمع آوری مثلها و کاربرد آنها، همچنین مثلثهای فارسی را در لغت‌نامه‌های جداگانه همراه با واژه‌ها نیز ثبت کرده‌اند که بسیاری از مثلها را می‌توان در چنین لغت‌نامه‌هایی یافت. از مجموعه‌های جداگانه مثلها که به صورت مستقل و به نام مجموعه مثلها تهیه و به چاپ رسیده باشد، می‌توان مجموعه «شاهد صادق» چاپ هندوستان، مجموعه محمد هبله رودی به نام «مجمع الامثال»^۲، «مجموعه الامثال» به زبان عربی گرد آورنده «میدانی» (مربوط به قرن یازدهم میلادی)، «مجموعه مختصر امثال» چاپ هندوستان (مربوط به قرن هفدهم میلادی) را نام برد.

از دیگر مجموعه‌های اساسی مثلها و تمثیلهای که به شیوه‌ای بهتر و یا پایه‌های علمی‌تر در ایران تهیه گردید، مجموعه چهار جلدی «امثال و حکم»^۳، مجموعه «هزار و یک سخن»^۴، مجموعه «داستانهای امثال»^۵، مجموعه «فرهنگ عوام»^۶، «ضرب‌المثل‌های

فارسی در افغانستان»^۷، مجموعه «امثال منظوم»^۸، مجموعه «ضرب المثل‌های فارسی - انگلیسی»^۹ و بعضی مجموعه‌های جداگانه از مثل‌های محلی مانند «ضرب المثل‌های بروجرد»، «مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم» و دیگر مجموعه‌ها می‌باشند.^{۱۰}

مثلها و اصطلاحات فارسی مانند سایر شاخه‌های غنی فرهنگ ایران از دیر باز مورد توجه ایرانشناسان و محققان خارجی نیز بوده است. این دانشمندان چه در ایران و چه در خارج از مرزهای ایران به امر گردآوری و تحقیق و مطالعه مثل‌های فارسی مشغول بوده‌اند که از جمله آنان «توماس روبیک»، «دکتر گونتر»، «غفاروف»، «کوراوغلی» و دیگران را می‌توان نام برد.^{۱۱}

مثلها در ایران تا چندی قبل بنا به ابتکار و علاقمندی دوستداران و محققان فرهنگ عوام و با زحمات فراوان و مشقت بسیار توسط آنان گردآوری، تنظیم و چاپ و منتشر می‌شد. سازمان معینی وجود نداشت که به کمک آنان بشتابد و دست آنان را بگیرد و بفشارد و علاقمندان به گردآوری مواد فرهنگ عوام را هدایت و حمایت کند.^{۱۲}

اغلب آثار و مجموعه‌های مثل‌های فارسی که تاکنون چاپ و منتشر شده است، توسط چنین علاقمندانی و با همت و کوشش خستگی ناپذیر خود آنان بوده است. تنها در سال ۱۳۳۷ ش. بود که اداره فرهنگ عامه در وزارت فرهنگ تشکیل گردید. از آن پس جمع‌آوری مواد فرهنگ عوام تحت نظارت این سازمان شکل گرفت و هم اکنون دست اندرکاران گردآوری فولکلور ایران در همین سازمان که تغییر نام داده است فعالیت دارند و یا به دلیل علاقمندی شخصی بدون حمایت این سازمان و دیگر ارگان‌های مربوطه به کار خود و به راه خود ادامه می‌دهند.

در زمینه گردآوری یا چاپ و انتشار مثلها و توسط این سازمان به غیر از «مجمع الامثال» هبله رودی و «ضرب المثل‌های بروجرد» اثر مستقل دیگری ندیده‌ام و با اینکه چنین سازمانی رسماً فعالیت دارد، بعضی علاقمندان و دوستداران فرهنگ عوام خودسرگرم جمع‌آوری مثلها، تمثیلها و سایر مواد فولکلور ایران هستند و گهگاه آثار

چاپ شده‌شان را می‌بینیم. از جمله آنها مجموعه «مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم» اثر محمود پاینده است که شخصاً و با مصائب فراوان و کوشش طولانی و مداوم طی سالیان دراز به گردآوری مثل‌های گیل و دیلم و اصطلاحات آن دیار پرداخته و به وسیله «بنیاد فرهنگ ایران» به چاپ رسانیده و منتشر ساخته است. مؤلف در مقدمه خود می‌گوید:

«تأثیر وسایل ارتباط جمعی، آموزش وسیع و بی‌دریغ زبان فارسی در مدارس، عدم علاقه شخصیت طلبان نوحیز مردم گریز- که فارسی دست و پا شکسته‌ای را با عطر و طعم گیلکی!! به کودکان تازه از بند گهواره رسته خود تحمیل می‌کنند؛ نداشتن خط و کتابتی رسا و دوزبانی شدن گیل‌ها سبب شده است که ظرایف و اختصاصات این گویش یا فراموش شود یا از فارسی وام گیرد. در حالی که گویش گیل هنوز در زمینه مطالعات زبانشناسی، میدانی بسیار گسترده دارد.

کتاب حاضر، حاصل بیش از هشت سال کوشش، مجموعه تقریبی ۱۳۰۰ مثل و اصطلاح است که از میان صدهزار مثل، با دقت فراوان انتخاب شده است تا عطر و بوی و حال و هوای خاص گیلکی داشته باشد...»^{۱۳}

مجموعه «مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم» مجموعاً ۳۰۲ صفحه را تشکیل می‌دهد که ۲۵۴ صفحه آن حاوی مثلها و اصطلاحات، ۴۳ صفحه آن واژه‌نامه، یک صفحه فهرست جایها، یک صفحه راهنمای الفبای صوتی (آوا نوشت) و سه صفحه نیز مقدمه مؤلف است. این مجموعه حاوی ۱۳۰۰ مثل و اصطلاح است که قریب ۵۰۰ مثل و اصطلاح از آنها گالشی (دیلم) و بقیه مربوط به نواحی شرق گیلان و اغلب مربوط به شهرستان لنگرود و نواحی اطراف آن است.

مجموعه «مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم» یکی از مجموعه‌های خوبی است که مؤلف آن طی تلاش خود سعی نموده تا با استفاده از روش‌های علمی و شیوه‌های کنونی و مترقی و گردآوری مواد فولکلوری، مثل‌های گیل و دیلم را تدوین و طی مجموعه‌ای عرضه علاقمندان و محققان کند که از جمله این روش‌ها آوا نوشت مثلها و اصطلاحات گیلکی و دیلمی است. این کار مؤلف اثر وی را از نظر علمی در مقام بالاتری قرار داده است و امکان

می‌دهد تا کلیه محققان و دست‌اندرکاران بررسی مثلها و تمثیلهای فارسی و حتی آنان که به گویش گیل و دیلم آشنائی ندارند، بتوانند از مجموعه مزبور بهره‌مند باشند.

مثلها و اصطلاحات اغلب خوب انتخاب شده و توضیحات و بخصوص ذکر مثلهای معادل فارسی برای هریک از آنها و زیرنویسهای پای صفحه در فهم مثلها و اصطلاحات سهم به سزائی دارد.

جا دارد بعضی لغزشها را که در این کتاب به چشم می‌خورد، یادآور باشیم و امیدواریم که مؤلف محترم در چاپهای بعدی آنها و در بازپیرایی اثر خود آنها را در نظر بگیرد:

۱. در این مجموعه مثلها و اصطلاحات شماره‌بندی نشده‌اند و فقط برحسب حروف الفبائی دسته‌بندی شده‌اند. بهتر می‌بود به منظور شناسائی یکایک آنها، بخصوص برای محققان مثلها، شماره‌گذاری نیز انجام می‌گرفت.

۲. در این مجموعه تشبیهات، کنایات، نفرین‌ها، دعاها، خطاب‌ها، از حرفهای کودکان و ... همراه با مثلها آمده است و مجموعاً شاید به عنوان اصطلاحات جای خود را در میان مثلها باز کرده و با آنها مخلوط شده‌اند که بهتر می‌بود تمامی آنها از یکدیگر متمایز و جدا شده و در فصلهای مختلف نقل می‌گردید. مانند:

از خطاب‌ها:

«آهای! سیا ورزه صاحب!»

‘ahây! seyâ vârze šâhâb

آی! صاحب گا و نر سیاه!

با تشدد و تحقیر کسی را مخاطب قرار دادن. نظیر (اوه! مرتیکه) «ص. ۱۷.

از تشبیهات:

«ترشه، هچی سوماق»

tursh-a hachi summâg

ترش است، مثل سوماق

در تعریف ترش بودن چیزی، گویند» ص. ۸۶

از نفرین‌ها:

«درد بی درمون تی گلی بگیره!

dard- a bi- darmoon ti goleeba- gir- a

درد بی درمان گلویت را بگیرد.

نوعی نفرین است» ص. ۱۳۴

از دعاها:

«الهی! یه روز بکاری، هزار سال بخوری

elahi ya ruz ba- kar-i hezar sâl bu-xor-i

الهی! یک روز کشت کنی، هزار سال بخوری

نوعی دعا - تشکر در مقابل لطف کسی» ص. ۲۹

از کنایه‌ها:

«یه دازه بودم!

ya dâz- a bowd- am

وقتی بخوانند شاخه‌ای را (داغ بر) کنند یا (قلمه) تهیه نمایند با داس تیز ضربه‌ای

کاری به آن می‌زنند و برش دلخواه می‌دهند. کنایه از این است که: کار را تمام کردم،

قضیه را بریدم» ص. ۲۵۴

از حرفهای کودکان:

«امه خانه دوره، همه بلوره - شمه خانه نزیکه، همه (وینی زیکه)

ame xoonâ dur-a , hama bulur- a sheme xoonâ nazik-a hama (vini-zik-a).

خانه ما دور است، همه بلور است - خانه شما نزدیک است همه (آب دماغ) است.

تعریف از خود - وسعت زندگی خود را به رخ کشیدن. [از حرفهای کودکان]» ص.

۳۶

۳ - بعضی مثلها جدید بوده و دارای ارزش چندان از نظر فولکلور نیستند و مربوط به

دوران بعد از جنگ جهانی دوم است. مانند:

«ازا لاجونی شیشه موندنه!

aza lajooni shisha mondan-a

انگار به- شیشه لاهیجانی می ماند.

هر چیز نازک و شکننده را به آن تشبیه کنند» ص. ۲۲

ضمناً این عبارت از تشبیهات است، نه مثل.

۴- اکثر مأخذ مثلثای فارسی و بیت های شاعران قدیم و جدید که در علامت () برای بیان و توضیح بیشتر مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم آمده است، معلوم نیست، بجز در مواردی معدود، اغلب بدون نام مأخذ و نام گردآورنده و یا شاعر آن بیت هاست. اگر مؤلف خود گردآورنده آن مثلهاست، بهتر بود طی نشانه های ویژه مانند ذکر «مؤلف» در آخر هر مثل کلیه آنها را شناسائی می داد تا برای اهل تحقیق جای هیچگونه شک و باقی نماند.

در بعضی موارد حتی در زیر نویس های پای صفحه نیز که به عنوان توضیح روایتهای از طرف مؤلف آمده ذکر مأخذ نشده است. مانند زیر نویس صفحه ۶.

۵- درباره بعضی جایها توضیح داده نشده (مانند «سخت سر» که رامسر کنونی است. ص. ۱۵۱) و در بعضی موارد جایها به طور تکراری تشریح شده اند (مانند «دیوشل» که به عنوان نمونه در زیر نویس های پای صفحه های ۱۴۳، ۱۴۶ و ... شناسائی شده است). در چنین مواردی بهتر است محل را یکبار مورد شناسائی قرار داد و در موارد تکراری با ذکر [رجوع کنید به ...] خواننده را راهنمایی کرد.

۶- فهرست جایها که در آخر کتاب آمده است فقط از جایهای ذکر شده در متن کتاب است و جایهای مذکور در زیر نویسها و توضیحات پای صفحه که تعداد چنین جایها چندان کم نیست، منظور نشده است.

۷- بعضی مثلها و اصطلاحات فاقد توضیح بوده و یا توضیح آنها کافی و گویا نیست. مانند:

از اتی تلاس- پره مونه! [گا]

aza titalâs- a par- a moon- a

انگار به پر (سناجاق- حشره پرنده) می ماند.

(نازک، ظریف و شکننده) است» ص. ۲۱

هر چند این عبارت مثل نیست و تشبیه است و از گویش گالشی (دیلم) گرفته شده، ولی همین عبارت در لنگرود نیز متداول است و نه تنها در مورد نازک و شکنندگی اشیاء و به طور اعم به کار برده می شود، بلکه بیشتر به هنگام قاچ کردن خرپزه و یا هندوانه نیز کار آمد دارد و اگر قاچ خرپزه یا هندوانه و چیزی شبیه آنها بسیار نازک باشد آن را به پر سناجاق تشبیه می کنند و مورد استعمال این تشبیه بیشتر در میان کودکان است.

و یا:

«آغوزداری، آغوز بازی بکن! [گا]

âguz dari, aguz bâzi ba- kum

گردوداری، گردو بازی کن

(پول دارها کباب، بی پول ها دود کباب)» ص. ۱۲

۷. واژه ها و عبارت ها و دوبیتی های گیلکی خارج از متن مثلها و اصطلاحات فاقد آوا نوشت می باشند که خواندن آنها را برای خوانندگان و محققان غیر گیلک دشوار می سازد، مانند: دوبیتی مربوط به زیر نویس صفحه ۱۹۵ و بسیاری موارد دیگر.

باید اذعان کنیم که درباره فرهنگ عوام گیلان و فولکلور آن سامان تاکنون کاری جدی صورت نگرفته است و اگر هم کارهایی شده بسیار محدود و به ویژه در شرق گیلان، ناچیز است. فولکلور گیلان و بخصوص نواحی شرقی آن و دیلمان به تدریج به بوته فراموشی می رود. وظیفه علاقمندان به این میراث فرهنگی است که چون محمود پاینده به سهم خود در گردآوری مواد فرهنگ عوام و فولکلور آن سامان بکوشند و این یادگارهای تاریخ کهن سرزمین خود را ثبت و ضبط نمایند.

مجموعه «مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم» اثری است ارزنده از دفتر فولکلور نواحی شرق گیلان که چاپ و منتشر شده است. موفقیت مؤلف آن را در آفرینش و انتشار مجموعه‌های دیگر در این رهگذر آرزو داریم و همراه با سایر گیل مردان و دیگر فرهنگ دوستان دست او را می‌فشاریم.

-
- *. مثلها و تمثیلهای گیل و دیلم، تألیف محمود پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ ش.
۱. ر. ک. به مقاله کوراوغلی با عنوان «مثلها و تمثیلهای فارسی» در کتاب «هفت مقاله از ایرانشناسان شوروی» ترجمه ابوالفضل آزموده، انتشارات سپهر، تهران، ۱۳۵۱ ش، صفحه ۷۸-۷۷.
۲. این مجموعه در سال ۱۳۴۴ به کوشش دکتر صادق کیا و از طرف مرکز فرهنگ عامه چاپ و منتشر گردید.
۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، تهران، ۱۳۱۱-۱۳۰۸ ش.
۴. این کتاب آقای امیرقلی امینی در سال ۱۹۲۰ م. به وسیله مرحوم حاج مصطفی اشتری نماینده شرکت چاپخانه کابوایی برلن در اصفهان در شهر برلن به چاپ رسید.
۵. داستان امثال، امیرقلی امینی، اصفهان، ۱۳۲۴ ش.
۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، تهران، انتشارات علی اکبر علمی.
۷. ضرب‌المثلهای فارسی در افغانستان، تألیف دکتر محمدتقی مقتدری، تهران، ۱۳۳۸ ش.
۸. امثال منظوم، احمد اخگر، در دو جلد، تهران، ۱۳۱۹-۱۳۱۸ ش.
۹. ضرب‌المثلهای فارسی - انگلیسی، حبیب، کتابفروشی بروخیم، تهران، ۱۹۵۶ م.
۱۰. علاوه بر این دو مجموعه «ضرب‌المثلهای بروجرد» و «مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم»، مجموعه‌های دیگری نیز از مثلها در گویش‌های مختلف نواحی ایران انتشار یافته است و چون نگارنده دسترسی به آنها نداشته، ذکر نگردیده است.
۱۱. «توماس رویبک» و «دکتر گونتر» از جمع‌آوری کنندگان انگلیسی مثلهای فارسی و «غفاروف» و «کوراوغلی» از گردآورندگان آذربایجانی (شوروی) مثلهای فارسی می‌باشند.
۱۲. برای آگاهی بیشتر در زمینه مشکلات و شرایط سخت گردآوری مواد فرهنگ عوام در گذشته، ر. ک. به مقدمه امیرقلی امینی در کتاب «فرهنگ عوام»، صفحه‌های ۶ الی ۱۶ و مقدمه کتاب «داستان امثال»، صفحه‌های ۳ و ۴ و ۵.
۱۳. مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم، تألیف محمود پاینده، صفحه ۸.

■ همان‌طور که قبلاً اشاره شد علاقمندان و پویندگان راستین فرهنگ و ادب گیلان، به ویژه گردآورندگان فولکلور آن سامان، بدون چشم داشت به سازمانهای مسؤول، شخصاً در جمع آوری و انتشار آثار ادبی، فرهنگی و فولکلوریک فعالیت دارند و با علاقمندی بسیار در این راه کوشش می‌نمایند. انتشارات «گیلکان» یکی از این فعالیت‌هاست که به سرپرستی م.پ. جکتاجی - این گیلانی سخت کوش و شیفته سرزمین گیلان و فرهنگ و تمدن آن - همچنان پویاست. بالندگی و پویایی بهتر و بیشتری را برای همه آن کسانی که در این راه گام برمی‌دارند آرزو داریم.

از دیگر آثار فولکلوریک و مجموعه ضرب‌المثل‌های گیلان کتاب «آئین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم» از محمود پاینده و کتاب «واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی» از احمد مرعشی رانیز می‌توان نام برد. آثار دیگری نیز در قلمرو فرهنگ و ادب و فولکلور گیلان چاپ و منتشر شده‌است که بررسی جامع تمامی آنها را به وقت دیگر می‌گذاریم.

چمخاله
بندری فراموش شده
در
ساحل خزر

ابوالفضل آزموده

سرزمین گیلان با تازیخی درخشان، چون سایر نواحی ایران، سرگذشتی فراوان با رویدادهای تلخ و شیرین در دل دارد که با مرور ایام و گذشت زمان و با بررسی و پژوهش در آن به نکته‌های جالب و آموزنده‌ای برخورد می‌نمائیم که جا دارد پژوهشها را گسترده‌تر و مطالعات را عمیق‌تر نمائیم تا با کنار زدن غبار زمان، یافته‌های خود را عیان کنیم و ضمن شناخت گذشته، آن را چراغ راه آینده سازیم. هنگامی که تاریخ و تاریخ‌نگاری و مطالعات علمی، تاریخی و جغرافیائی، چون امروز، هنوز رواج نداشت بسیاری از رویدادهای تاریخی و فعالیت‌های اجتماعی در زیر غبار زمانه قرار می‌گرفت. با زدودن این غبارها می‌توان چهره واقعی آنها را نمایان ساخت و به داوری درباره آنها نشست و با استفاده از آنها اندیشه‌های نوینی را برای حال و آینده رهنمون بود.

بزرگترین و جامع‌ترین منابع گذشته ما که از آنها بتوان کسب آگاهی نمود، منابع تاریخی و جغرافیائی مورخان و جغرافی دانان قرنهای گذشته است که بیش و کم در دسترس ماست و باید اذعان داشت که در این میان آثار سیاحان، خاورشناسان، به ویژه آنان که مستقیماً با کشور ما در تماس بوده و سالها در سرزمین ما می‌زیسته و به مطالعه و بررسی ابعاد تاریخی و جغرافیائی نواحی ایران مشغول بوده‌اند، دارای ارزش ویژه‌ای هستند. اکثر این آثار در حد مقدور توسط شیفتگان تاریخ و فرهنگ ایران به فارسی برگردانده شده و چاپ و منتشر شده‌اند و در دسترس علاقمندان قرار گرفته‌اند، و بسیاری دیگر، که دسترسی به آنها هنوز میسر نشده است.

گیلان نیز در این نوشته‌ها سهم به سزائی دارد؛ چون در قرنهای گذشته از مهمترین راه ارتباطی و تجاری بین شرق و غرب، بین ایران و سایر کشورها، به ویژه کشورهای اروپائی بوده است. اهمیت راه ارتباطی و بازرگانی گیلان با سایر سرزمین‌ها در سده‌های

گذشته به حدی بود که می‌بینیم نادرشاه به فکر ایجاد ناوگان دریائی در بحر خزر افتاده و به دستور ایجاد ناوگان دریائی را داده بود.

بندر چمخاله در تاریخ فعالیت‌های بندری و حمل و نقل در دریای خزر دارای مقام ویژه‌ای بود که در گذرگاه زمان رفته رفته به فراموشی سپرده شد. چمخاله که در گویش محلی به معنی: چم = پیچ و خم، خاله = رود، یعنی رود پرپیچ و خم می‌باشد، در واقع بندرگاه لنگرود در ساحل جنوب خزر بوده است که در مصب رودخانه لنگرود قرار دارد و روزگاری مرکز فعالیت‌های تجاری و گذرگاه کشتی‌های بازرگانی و مسافربری با محموله‌های بازرگانان خارجی و ایرانی بوده است.

چمخاله که در فاصله ۱۰ کیلومتری شهر لنگرود قرار دارد در گذشته فقط از طریق راه آبی یعنی رودخانه لنگرود به لنگرود وصل بود و کشتی‌های بزرگ محموله‌های خود را در لنگرگاه چمخاله تحویل کشتی‌های کوچکتر و کرجی‌ها می‌دادند تا در بندرگاه لنگرود تخلیه و محموله‌های صادراتی را دریافت و به کشتی‌های بزرگ لنگر انداخته در مصب رود تحویل دهند. لنگرود مرکز فعالیت‌های بازرگانی این آبراه بود و به همین دلیل کاروانسراهای بزرگ بازرگانان در این شهر و در ساحل رودخانه آن و در نزدیکی لنگرگاه در کنار پل خشتی قرار داشته‌اند.

آلکساندر خودزکو کنسول روسیه در رشت که در سالهای ۱۸۳۰ میلادی یعنی در عصر سلطنت محمد شاه قاجار در گیلان اقامت داشت، چنین می‌نویسد: «طی سال ۱۸۴۰ در حدود ۱۳۳۹۴۰ پوت نفت سیاه در انزلی و گرگان رود و لنگرود به فروش رسیده است که طبقات غیر مرفه گیلان از آن برای تأمین روشنائی منازل خود استفاده می‌کنند. پولی که از فروش نفت و نمک باکو نصیب روسیه می‌شود یک نهم رقمی کلی صادرات روسیه به گیلان را تشکیل می‌دهد»^۲ و در جای دیگر موقعیت لنگرگاه چمخاله (لنگرود) را در جدول مدونی چنین ذکر می‌نماید:

«نام رودخانه - چمخاله (لنگرود).»

عمق لنگرگاه در دریای مقابل رود - ۷ ساچین (هر ساچین Sagene معادل ۷/۹۴ متر).

عمق دهانه رود در تابستان - ۴ الی ۵ قدم.

طول مسافتی از رودخانه که یک کشتی ۴۰ لتی می‌تواند بپییماید - ۱۸ ورست (هر

ورست Verste معادل ۱۵۶۷ متر)»^۲

مسیو ژوبر که در اوایل قرن هیجدهم از طرف امپراتوری فرانسه مأمور دربار ایران گردید و به رایزنی می‌پرداخت اثری از خود به یادگار گذاشته است که در آن به تشریح موقعیت گیلان و مازندران می‌پردازد. وی در بخش گیلان، رشت را پایتخت و فومن و لاهیجان را از شهرهای پرجمعیت و مهم گیلان می‌داند و از لنگرود و انزلی به عنوان دو بندر مهم در دریای خزر نام می‌برد و در یادداشت خود درباره لنگرود متذکر می‌گردد: «یا درست تر بگوئیم لنگرود، رودخانه لنگرگاه» و سپس ادامه می‌دهد: «رودخانه‌های پاینده گیلان نسبتاً فراوانند. مهم ترین آنها قزل اوزن و لنگرود است...»^۴

«رود لنگرود از کوههای مجاور لاهیجان سرچشمه می‌گیرد. پیش از ورود به شهر از زیر پلی آجری که دارای دو طاق خیلی بلند است می‌گذرد. با اینکه در آنجا این رود کوچک هنوز یک جویبار پهنی نیست ولی به طور ماریجی حرکت کرده و با پیوستن جویبارهای دیگر بزرگتر می‌شود تا به لنگرود برسد و در آنجا پهنایش تقریباً دوازده توآز (مقیاس کهن که معادل ۱۷۹۴۹ متر است م.) می‌گردد و گودیش به دو یا سه توآز می‌رسد. مصب آن در دو فرسخی شمال شهر است و در این فاصله کرانه‌هایش مردابی و تقریباً در طراز آب هستند.»^۵

فعالیت‌های بازرگانی در لنگرود بسیار رونق داشت و بازرگانان با صدور کنف و ابریشم و برنج و سایر کالاهای تجارتنی به دیگر کشورها از همین راه آبی لنگرود - چمخاله - خزر کالاهائی چون نفت و قند و قماش و دیگر کالاهای مورد نیاز را وارد می‌کردند و کشتی‌ها و کرجی‌ها در این معبر آبی در آمد و شد بودند.

کاروانسراهای ساحل لنگرود همیشه در جنب و جوش و محل فعالیت‌های بازرگانی و دادوستد و محل اطراق ملوانان روسی بودند. این کاروانسراها تا دهه اخیر پا برجا بودند و تجار ایرانی در حجره‌های آنها به کسب و تجارت اشتغال داشتند، ولی متأسفانه

این یادگارهای کهن نیز چون سایر یادگارهای تاریخی ما به دست زورمندان و ثروت پرستان تخریب شد و جای خود را به پاساژهای امروزی دادند.

مسیوژوبر فرانسوی در کتاب خود ضمن بحث پیرامون امور بازرگانی گیلان یاد آور می‌شود: کلیه محموله‌های کشتی‌هایی که به انزلی می‌رسند فقط برای بازرگانان رشت نیست، بلکه بازرگانان بخشی از آنها را به بندر لنگرود، فریدون کنار، مشهد سر و غیره نیز می‌فرستند. نامبرده در توصیف لنگرود چنین می‌نویسد:

«بندر لنگرود در سه فرسخ (لیو) و نیم شمال لاهیجان است و وابسته به آن بخش می‌باشد. این بندر بر روی رودخانه‌ای به همین نام قرار دارد و فاصله آن از دریا دو فرسخ می‌باشد. یک پل با دو طاق بزرگ آجری این دو کرانه را به هم می‌پیوندد. به من اطمینان دادند که در آنجا سه هزار خانه ساخته شده است ولی من شک داشتم که در تمام آن قلمرو آنقدر خانه باشد زیرا من بیش از ششصد خانه گرد هم ندیدم. بازرگانانش یک کاروانسرای خیلی زیبا دارند که در کرانه رود ساخته شده است. من در دومین کاروانسرا که چند قدم بالای آن است وارد شدم، یک دوجین ملوان روسی و قلموق برای سلام گفتن ما آمدند. ایرانیان خیلی برایشان شگفت آور بود که ببینند ما و روسها عیسوی هستیم ولی به یک زبان سخن نمی‌گوئیم. در این ناحیه کوچک خیلی فعالیت انجام می‌گیرد. من بر روی رودخانه دوازده قایق کوچک یک دکله که به ماهیگیری و کشتی‌رانی در کنار دریا به کار بودند و زورق‌های بسیار فراوان که با تنه گود شده درخت‌ها ساخته شده دیدم و هنگام پائین آمدن در یک ربع ساعت به نزدیکی یک کشتی گنده قلموقی رسیدم که پهلوی آن خیلی بلند، بی‌ریخت و دارای گنجایش هشتاد تا صد تونو بود. آن از باد کوبه می‌آمد و بارش نفت بود. به نظر آمد که نفت باد کوبه را هنگامی که بسوزانند دود و بخاری که از آن برمی‌خیزد بوی خیلی کمتر از نفت‌های نزدیک بغداد نامطبوع است. در لنگرود منتظر یک کشتی بودند که از هشرخان باید بیاید که در واقع هشت روز بعد به انزلی رسید...»^۶

بندرگاه و به عبارتی دیگر لنگرگاه لنگرود و کاروانسرای آن در کنار پل خشتی این شهر قرار داشتند که این پل تاریخی، بدون توجه به گزند زمان، همچنان استوار ایستاده

است و با همت فرهنگ دوستان و حامیان حفظ آثار باستانی جزو ابنیه تاریخی به ثبت رسیده و تحت حفاظت قرار دارد. خیراندیشان مانع از تخریب آن شدند و این پل همچنان بر روی رودخانه لنگرود پابرجاست و حکایت از سرگذشت‌های دوران کهن و رویدادهای فراوان گذشته و حال دارد.

تأسیسات بندری و انبارهای نفت و گمرکی در لنگرود و در چمخاله تماماً در گذرگاه زمان به تدریج رو به تخریب نهاده و در اثر بلاستفاده ماندن، تخریب و جای خود را به ابنیه جدید داده‌اند.

بندر چمخاله علاوه بر فعالیتهای تجاری مرکز شیلات و صید ماهی‌های غضروفی (ماهیهای خاویار) و دیگر ماهیان بحر خزر بوده و هست و در آن روزگار، به طوری که می‌دانیم، شیلات شمال در اجاره روسها و شخص لیانوزوف بود و این شخص به وسیله تلفن با تمامی صیدگاهها تحت اجاره خود در سواحل خزر و همچنین با صیدگاه چمخاله در ارتباط بود. بندر چمخاله و لنگرود علاوه بر داشتن ارتباط تلفنی دارای گمرک و تلگراف نیز بوده‌است و اداره گمرک چمخاله و لنگرود در دست بلژیکی‌ها بود.

ه. ل. رابینو نایب کنسول انگلستان در رشت در اثر بزرگ خود تحت عنوان «ولایات دارالمرز ایران- گیلان» شرح مفصلی درباره اوضاع و احوال تاریخی، جغرافیائی، سیاسی، اجتماعی و بازرگانی گیلان در سالهای نیمه دوم قرن هفدهم دارد که بخشی از آن مربوط به لنگرود و چمخاله است و نشان دهنده اهمیت این بندرگاه در ساحل جنوبی خزر می‌باشد. نامبرده در زیر نویس صفحه ۱۵۰ این کتاب می‌نویسد: «... در این دوره بندر اصلی دریای خزر لنگرود بوده‌است»^۷ نامبرده لنگرود و چمخاله را چنین به تصویر می‌کشد:

«... این شهر شامل ۴۵۰ دکان و دو انبار نفت، شش مؤسسه خشک کردن پيله، نه حمام، بازاری تازه با شصت دکان در دست ساختمان، هشت مسجد، نه زیارتگاه و نزدیک ۵۰۰۰ نفر جمعیت است. در لنگرود حاکم و یک کارگزار و مأمور کنسولگری روس که از مردم لنگرود می‌باشد اقامت دارند (این عامل نماینده صیدگاه لیانوزوف هم می‌باشد و این

منطقه با تلفن با چمخاله ارتباط پیدا می کند و از آنجا با یک سیستم تلگراف تا آستارا امتداد می یابد و با تمام صیدگاههای ساحل دریا مربوط می گردد). اداره پست و تلگراف هم در این شهر وجود دارد. رودخانه لنگرود ۲۷ متر پهنا دارد و پلی آجری و شگفت انگیز که دارای دو طاق کاملاً بالا آمده به نام حاجی آقا پرد (پل) معروف است، بر آن دیده می شود. این پل از نظر عبور و مرور مورد استفاده قرار می گیرد...»

«... محصول فلاحتی این شهر و اطرافش برنج و ابریشم است. گفته اند که لنگرود

۱۱۰۰۰۰ پود (۱۶۳۸۰ کیلو) محصول کنف دارد»^۸

«... چمخاله که بندر لنگرود است در یک فرسخی شمال و شمال شرقی این شهر

قرار دارد و این مسافت اگر از راه رودخانه طی شود ۹ کیلومتر و ۶۰۰ متر خواهد بود. در چمخاله یک گمرک و یک صیدگاه است و دو انبار نفت هم وجود دارد، که با کرجی نفت آنها به لنگرود حمل می شود و ۱۶ کرجی مسئول بارگیری و خالی کردن بار کشتی هائی که در خلیج لنگر می اندازند می باشند. ساکنان آنجا غیر از اهالی گمرک و صیدگاهها و قایقرانان عده کمی محافظ گله های گاو نور می باشند و که زمستانها را نزدیک رودخانه و چمخاله که مراتع آنجا را اجاره می کنند می گذرانند...»^۹

وی پس از بررسی جغرافیائی منطقه به تشریح مسیر رودخانه لنگرود، از سرچشمه تا

مصب آن در دریای خزر که بندرگاه چمخاله بود می پردازد و آن را چنین توصیف می نماید:

«... این رود طبق اطلاعات محلی ۲۵ یا ۲۶ کیلومتر مسافت طی می کند. در لنگرود

بستر این رودخانه پهن می شود. جز در فصل بهار در بقیه فصول منظره آبیگری را کد را به خود می گیرد. پس از طی یک یا دو کیلومتر بعد از پل لنگرود، رودخانه به سرزمینی جنگلی که خانه هائی کوچک در آن دیده می شود می رسد و کم کم مخفی می گردد و مسیر آن در دشتی با طاقی و پوشیده از نی های بلند و جگن می باشد. رودخانه مت راست لنگرود می گذرد و از کاسه گر محله و مومندان، پلت کله، صحرای حاجی قاسم تپه و اطراف چپ راه پشته، انزلی محله، بازارده (روبروی کاسه گر محله)، مقبره ملا آستانه،

باغهای توت به نام گل‌باغ و بالاخره نالکیا شر که در نیمه راه مومندان و پلت کله هست عبور می‌نماید.

در دو آب در هشت کیلومتری شمال و شمال شرقی لنگرود در فاصله کمی از دریا رودخانه به دو قسمت تقسیم می‌گردد یکی به نام چاپ رود (چاف رود تلفظ می‌شود) یا چاپخانه که به سمت مغرب می‌پیچد و به باطلاق وسیعی به نام کر که مرداب که با معبری به باطلاق کورنده مرداب مربوط می‌شود می‌ریزد. به وسیله معبر تقی چار می‌توان به شالکول مرداب که وصل به سمت شرقی دهانه قدیمی سفیدرود قرار دارد راه یافت.

شعبه دیگر چمخاله است که به سمت راست می‌رود و گاهگاهی از جنوب که بستری شنی آن را از دریای خزر جدا می‌کند می‌گذرد و در ۷/۵ کیلومتری دو آب و ۱۹ کیلومتری جنوب و جنوب شرقی سفیدرود به دریا می‌ریزد، و همین معبر است که امروزه کرجی‌ها آن را طی می‌نمایند سابقاً آنها از چاپ رود می‌گذشتند و پس از عبور از کر که مرداب از راه دهانه‌ای که دیگر وجود ندارد به دریا می‌رسیدند. عده‌ای از مردان سالخورده زمانی را که با کرجی از لنگرود بدون اینکه از دریا بگذرند به انزلی می‌رفتند به یاد دارند. اما امروزه آن راه به سبب نیزارها و گیاهانی که به طور فراوان در آن می‌رویند و به علت اینکه باطلاقها جای خود را به برنج زارها داده است نمی‌تواند قابل استفاده باشد.»^{۱۰}

هدف از ارائه این اظهارنظرها و توضیح و تشریح جغرافیای تاریخی نوشته دیگران و نمایندگان کشورهای بیگانه، نشان دادن فعالیت‌های بندری و تجاری در بندرگاههای لنگرود و چمخاله در سده‌های گذشته و احیاء آنها در روزگاران ماست. تمامی نوشته‌های کسانی که از این گذرگاه عبور کرده‌اند مؤید این ادعاست. بررسی و پژوهش در تاریخ و تحولات اجتماعی شهرستان لنگرود و حومه آن و از جمله چمخاله در نوشته حاضر مورد نظر ما نیست و آن را به فرصتی دیگر می‌گذاریم. در این نوشته سعی بر این است که سوابق تاریخی و فعالیت‌های تجاری - بندری آبراه قدیمی بندر چمخاله - لنگرود در دریای خزر را از غبار زمان به کنار بزنیم و آن را آن طور که بوده نشان بدهیم و تلاش در راه بازسازی و احیاء این بندر قدیمی در اقتصاد آینده منطقه و کشور خود که اهمیت به سزائی دارد

بنمائیم.

همان گونه که می‌دانیم، خاورشناسان بیگانه اعم از آنان که مامور سیاسی کشور متبوع خود در ایران و در ولایات آن بوده‌اند و یا آنان که به دور از سرزمین ما به مطالعه پیرامون اوضاع و احوال زندگی اجتماعی- سیاسی ایران می‌پرداخته و می‌پردازند، جملگی در خدمت ارگانهای سیاسی و سیاست گذاران کشور خود بوده و یا از آنان به عنوان مشاور استفاده می‌شده و می‌شود.

در این میان، در آن روزگار، کسانی نیز بوده‌اند که به عنوان مشاوران نظامی در خدمت حکومت ایران بوده‌اند و آنان عازم نقاط و نواحی مختلف ایران می‌شدند و به بررسی نقاط سوق‌الجیشی می‌پرداختند. از جمله این افراد مسیو بهلر فرانسوی است که به عنوان سرتیپ دربار ناصر الدین شاه مأموریت داشت تا از نقاط شمالی ایران- گیلان و مازندران- بازدید به عمل آورد و پیشنهادات خود را به منظور ایجاد اردوگاههای نظامی به منظور حفظ و حراست منطقه ارائه نماید. نامبرده در شرح سفر خود به مازندران و گیلان همانند سایر سیاحان و مأموران درباره لنگرود و رودخانه آن در کتاب خود به نام «جغرافیای رشت و مازندران» می‌نویسد:

«لنگرود شهری است کوچک و قشنگ و رودخانه‌اش از میانش می‌گذرد و یک پل سنگی بسیار محکمی در روی آن رود در طرف جنوب شهر ساخته‌اند و عرض آن رودخانه تخمیناً بیست ذرع و عمقش از دو ذرع الی دو ذرع و نیم است و امتداد آن مابین شمال و مشرق است. اطراف شهر به قدر یک فرسخ جنگل است و در آن جنگل دهات بسیار است.

بعد از گذشتن از آنجا به قدر نیم فرسخ طولاً و عرضاً یکجا چمن و صحراست و به جهت مکان اردو بسیار خوب است (منظور اردوی نظامی است. ا. آ.) و طرف شمال آن صحرا به فاصله نیم فرسخ، درختهای تک و بسیار کمی یافت می‌شود. و رود لنگرود به همان امتداد سابق جاری است، مگر بعضی جاها پیچ و خم دارد و اطراف آن کلاً باطلاق و نیزار است. و پس از طی یک ربع فرسخ از آن نقطه به مرداب لنگرود می‌رسد که طول و

عرض آن به قدر ریع فرسخ است.

رود مذکور پس از گذشتن از این مرداب به قدر شش فرسخ به طرف مشرق جاری شده و به دریا می‌ریزد و عمق دهنه و مدخل آن، در وقتی فدوی در آنجا بود سه چار یک به نظر آمد، و کشتی‌های کوچک نیز در آنجا کار می‌کنند و تا پل لنگرود نیز آنها می‌روند. قریب شش یا هفت کشتی کوچک در آنجا بودند...»^{۱۱}

به طوری که ملاحظه می‌شود، علاوه بر استفاده بازرگانان از راه آبی خزر- چمخاله- لنگرود به عنوان راه تجارتی و رفت و آمد کشتی‌ها و کرجی‌های باری برای حمل و نقل کالاهای مسافرانی نیز که از راه اروپا و خزر عازم ایران بوده‌اند از این راه آبی استفاده می‌جستند. بعضی نمایندگان و سفیران و فرستادگان کشورهای اروپائی از این راه وارد ایران شده‌اند که در سفرنامه‌ها و یادداشت‌های خود به این موضوع اشاره داشته‌اند و این راه آبی را آن طور که بوده به تصویر کشیده‌اند. از جمله این سفیران اشتفان کاکاش سفیر امپراطوری آلمان در زمان شاه عباس بود که در رأس هیأتی به دربار ایران مأمور می‌گردد و به نامبرده توصیه می‌شود که از طریق خاک روسیه و با کسب راهنماییها و تعلیمات دربار روسیه و از طریق هشرخان و دریای خزر وارد ایران شود و به نزد شاه رفته پیام امپراتوری آلمان را به وی تسلیم نماید. نامبرده با مسرت این مأموریت را می‌پذیرد و پس از کسب دستورات و تعلیمات لازمه از دربار مسکو از طریق دریای خزر به ایران می‌آید و در لنگرود بیمار می‌شود و در لاهیجان در خانه‌ای که اقامت داشته می‌میرد و او را طبق وصیتش در همانجا و در زیر درختی کهن به خاک می‌سپارند. در این سفر نه تنها اشتفان کاکاش، بلکه تمامی اعضاء هیأت بجز یک نفر که منشی مخصوصش بود بیمار می‌شوند و به هلاکت می‌رسند.

اشتفان کاکاش کمی پیش از مرگش به خدمتگذارانش تعلیمات لازمه را می‌دهد که آنان چه کار باید بکنند و نامه‌های امپراتوری را به چه نحو به دربار شاه عباس برسانند. نامبرده طی نامه‌ای که در لنگرود به تحریر درمی‌آورد و توصیه‌های لازمه را به افراد هیأت می‌نماید از آنان می‌خواهد که به امپراطوری وفادار بمانند و مأموریت را به سرانجام

برسانند. وی در این نامه می‌نویسد:

«خدمتگذاران عزیزم... از شما خواهش دارم که قبل از هر چیز با فروختن شمع‌ها و خواندن سرودها و ادعیه مقدس مسیحی برای دفن اقدام کنید به همان صورت که برای همراهان کریستوف پاولوسکی اقدام شد. ثانیاً باید نامه‌های مخدوم عالیقدرمان اعلیحضرت امپراطور را با کمال دقت و به همان صورت که من تهیه کرده‌ام به پادشاه ایران برسانید... از شما خواهش دارم که تمام این توصیه‌ها را با امانت دنبال کنید و از خدا بترسید و با مساعدت الهی آنچه می‌دیدید من که در درگاه الهی بنده‌ای بیچاره و گناه کار هستم انجام می‌دهم شما نیز به همان شکل عمل کنید... سرانجام اکنون از شما و از چهار خدمتگذار دیگرم تودیع می‌کنم و شما را به حمایت الهی می‌سپارم...»

اشتفان کاکاش دوزالون کمنی

نوشته شده در لنگرود در ۵ سپتامبر ۱۶۰۳ میلادی

لنگرود در دشت جلگه‌ای با مردابهای گوناگون قرار داشته و در آن زمان دارای هوایی ناسالم و پر از پشه‌های مالاریا بوده است. بیشتر اماکن مسکونی و مرکز تجاری آن در محله‌های اطراف رودخانه قرار داشته‌اند. اغلب ثروتمندان و بازرگانان و آنان که امکاناتی داشته‌اند شهر را به دلیل داشتن هوای ناسالم در تابستانها ترک می‌کردند و به نواحی کوهستانی خوش آب و هوا (مناطق ییلاقی) کوچ می‌کرده و در آن نقاط می‌زیسته‌اند و زمستانها را که هوا به سردی می‌گرائید به شهر باز می‌گشتند. از این نظر اغلب اروپائانی که از این راه وارد ایران می‌شدند به علت هوای ناسالم منطقه، به ویژه در تابستانها، و بدی تغذیه دچار بیماری می‌شده‌اند و چون گوشت گوسفند و برنج غذای باب طبع آنان نبود، از این حیث همیشه شکوه داشته‌اند.

منشی اشتفان کاکاش سفیر امپراتوری آلمان پس از خاتمه مأموریت خود و بازگشت به وطن اثری از خود به یادگار گذاشته است که در آن شرح این مأموریت را از ابتدا تا انتها به تفصیل شرح داده است. جالب‌ترین قسمت این کتاب در تشریح سفر ورود به لنگرود نامه‌ای است که اشتفان کاکاش برای خدمتگذارانش نوشت و فشرده‌ای از آن در

بالا نقل شده است.

سفرنامه مذکور که توسط منشی مخصوص وی به رشته تحریر درآمده بود ابتدا به فرانسه و سپس از فرانسه به فارسی ترجمه شده است. ضمناً مترجم فرانسوی این کتاب درباره اهمیت بندرگاه لنگرود می‌نویسد: «لنگرود در اوایل قرن هفدهم میلادی بندر بزرگی بود در ساحل خزر که گاهی یکصد کشتی در آنجا لنگر انداخته بود». ۱۳

اهمیت راه آبی خزر - چمخاله - لنگرود در گذشته به حدی بود که حتی نادر نیز در جنگهای خود به آن توجه داشت و هنگامی که لشکریان خود را آماده حمله به گرجستان می‌نمود نیاز به داشتن ناوگان دریائی را حس کرد، و در شرایطی که دولت روسیه با حمل کالاهای انگلیسی از خاک آن دولت مخالفت می‌کرد و مزاحمت‌هایی در حمل و نقل دریائی ایجاد می‌نمود، نادر در داشتن ناوگان دریائی مصمم تر شد و از فرصت استفاده نمود و به التون دستور داد تا در تدارک ایجاد ناوگان دریائی در بحر خزر باشد. لذا التون را به ریاست کل سازمان کشتی سازی ایران تعیین کرد. وی درباره این مأموریت می‌گوید:

«محرک نادر در قسمت تأسیس نیروی دریائی عشق و علاقه او در به دست گرفتن تجارت و سلطه دریائی خزر بوده است. التون مرکز فعالیت‌های خود را در لنگرود و لاهیجان تأسیس کرد و برای از بین بردن مشکلات، به تکاپو پرداخت. الوارها را از جنگل بریده به ساحل رسانیدند، پارچه‌های بادبان را از پنبه بافته، طنابها را از لیف کتان درست کرد. اهالی محل، که بدون دریافت مزد به این بیکاری مجبور بودند، با این اقدام مخالف بودند اما التون که فقط یک تاجر انگلیسی و چند روسی و چند هندی در اختیار داشت، یک کشتی که ۲۳ توپ داشت به آب انداخت. حکومت روسیه فعالیت‌های دریائی ایران و نادرشاه را با نظر خصمانه می‌نگریست اما التون، پس از قتل نادر، در آنجا باقی ماند تا این که در شورش سال ۱۷۵۱ کشته شد، و با مرگ او، نقشه ایجاد نیروی دریائی از بین رفت.» ۱۴

در زمان نادر لنگرود اهمیت خاصی یافت و مرکز نیروی دریائی شمال شد.

سرپرستی سایکس - مؤلف تاریخ ایران - در این باره می‌نویسد:

«نادرشاه نخستین پادشاه ایران است که ارزش نیروی دریائی را درک نمود و از این

حیث شایسته احترام است (البته در آن عصر ا. آ.). دریا سالاریا دریا بیگی او با اینکه وقتی که این شغل را به عهده گرفت، هیچ کشتی ندیده بود، از سیاست دریاداری نادر پشتیبانی می کرد. در ژانویه سال ۱۷۴۳ میلادی، جان التون به ریاست کل کشتی سازی تعیین شد و به لقب (جمال بک) مفتخر گردید. «۱۵»

یکی از دستیاران التون که خود شاهد و ناظر و دست‌اندر کار بوده است در این باره چنین می نویسد:

«در سؤم دسامبر سال ۱۷۴۳ م. (۱۱۵۶ ه. ق.) به بندر لنگرود رسیدم. ناخدای کشتی به من خبر داد که مستر التون از رشت به لنگرود آمده است تا امور دریاداری این محل را که به عهده گرفته است، اداره نماید... نادر، اه برای مدتی طرح‌هایی تهیه کرده بود که کشتی‌هایی در دریای خزر بسازد. منظور او مرتب کردن اوضاع کشتیرانی این صفحات بود و می خواست که به سرکوبی تاتارهای لزگی نیز بپردازد... تاتارهای ترکمن ساحل شرقی دریای خزر، با حملات مداوم، قوای ساحلی نادر را رانده بودند و گشودن این سرزمین از راه دریا بهتر بود. سهمیم بودن در تجارت دریای خزر و تسلط بر این دریا از عواملی است که باید نادر را وادار به کشتی سازی در این دریا کرده باشد...»^{۱۶}

درباره پیشروی آب دریای خزر که هم اکنون چند سالی است دامنگیر ما در سواحل جنوبی خزر شده است و سالهاست دانشمندان و کارشناسان ایرانی و شوروی (سابق) مشغول تحقیق پیرامون این پدیده هستند، در سفرنامه «اپت» به اظهار نظر جالبی بر می خوریم که شایان توجه است:

«.... زیر زمین‌های این شهر پر از شن دریا و گوش ماهی است و معروف است که آب دریا چند سال یکبار اینجا را فرا می گیرد. ولی فعلاً سی سال گذشته که آب دریا به این شهر (لنگرود) نیامده است. گفته می شود که پیشروی آب هر سی سال یکبار تجدید می شود...»^{۱۷}

باید خاطر نشان ساخت که التون برای ساختن کشتی در لنگرود عده‌ای را از بندر انزلی به لنگرود آورد و آنان را در ساحل چپ رودخانه یعنی در محل کشتی سازی اسکان

داد که این افراد پس از به آب اندازی اولین کشتی در رودخانه لنگرود و شورش سال ۱۷۵۱ میلادی و مرگ التون همچنان در آن محل باقی ماندند و آن محل به نام «انزلی محله» یعنی محل سکونت اهالی انزلی مقیم لنگرود معروف شد و هم اکنون یکی از محله‌های بزرگ این شهر و یادگار دوران کشتی‌سازی نادر در ساحل رودخانه لنگرود است.

به تدریج با گسترش راههای خاکی و جاده‌سازی و به آب اندازی کشتی‌های بزرگ بخاری و دیزلی که رفته رفته جایگزین کشتی‌های کوچک بادبانی شدند، از توجه به بندرگاه‌ها و راههای آبی کوچک چون خزر - چمخاله - لنگرود کاسته شد و این راه آبی با افزون شدن گل ولای و عدم لایروبی کم عمق گردید و دیگر برای رفت و آمد کشتی‌ها و کرجی‌ها مناسب نبود. لکن بندر چمخاله به عنوان صیدگاه شیلات همچنان پابرجاست و هم اکنون یکی از مراکز صید ماهی در دریای خزر است.

در حال حاضر کشتی‌های باری و مسافربری ایران و شوروی (سابق) بابتاندر مهتی چون انزلی و نوشهر در ارتباط و آمد و شد هستند و از بنادر کوچک آن چون چمخاله و حسن کیاده دیگر استفاده بندری نمی‌شود.

چمخاله علاوه بر مرکزیت صیدگاهی، به خاطر داشتن ساحل ماسه‌ای هموار و نرم مدتها مرکز استراحت و شنای مشتاقان دریا بوده و هست و این ساحل زیبای آرمیده در دامن سرسبز البرز کوه که آبهای نیلگون خزر پاهای آن را می‌شویند، در میان جهانگردان و ایرانگردان معروف است، هرچند در سالهای اخیر بدون آگاهی از سرشت و طبیعت دریا و شرایط ژئومورفولوژی ساحل آن با بولدوزر به جان آن افتاده‌اند و با افزایش سطح آب در شرایط توفانی، آب به مناطق مسکونی راه یافته و می‌یابد. در حال حاضر چمخاله از طریق جاده آسفalte متصل به لنگرود است و از راه آبی آن کمتر و به ندرت استفاده می‌شود و قایق‌های کوچک (لوتکا) گهگاه از روستائی به روستای دیگر اطراف رودخانه در رفت و آمد هستند.

توسعه راهها و گسترش خطوط ارتباطی آبی، زمین، هوایی، راه آهن و دیگر وسائل ارتباطی در اقتصاد کشور دارای اهمیت خاصی می‌باشد و باید از تمامی امکانات

سود جست. از جمله این امکانات استفاده و بهره‌گیری از راههای آبی دریائی و رودخانه‌ای در حمل و نقل است. سازمان بنادر و کشتیرانی در دریای خزر و کانال ولگا-دن، برنامه‌های ارتباطی وسیع‌تری را در پیش رودارد و آن ایجاد خطوط کشتی‌رانی و حمل بار و مسافر بین بندرگاههای ایران از بندر ترکمن در شمال شرقی تا آستارا در شمال غربی است که این امر می‌تواند در شکوفائی و پویائی اقتصاد کشور و بسط و توسعه صنعت توریسم بسیار مؤثر باشد. با ایجاد خطوط کشتیرانی رودخانه‌ای و استفاده از کشتی‌های کوچک و لایروبی رودخانه‌های قابل کشتیرانی چون سفیدرود و لنگرود و ایجاد تأسیسات بندری در سایر نقاط پرجمعیت نه تنها می‌توان از ترافیک جاده‌ها و بروز تصادفات کاست، بلکه بار و مسافر را سریع‌تر به مقصد رسانید.

بندر چمخاله به خاطر داشتن موقعیت خاص دریائی و سواحل ماسه‌ای نرم می‌تواند هم مرکز توریستی برای فصل تابستان و هم صیدگاه شیلات برای فصلهای دیگر سال و هم راه ارتباطی با سایر بنادر کوچک و بزرگ دریای خزر باشد و غبار دوران گذشته را از چهره‌اش بزداید و از بوته فراموشی خارج شده و به یک منبع فعال اقتصادی و ترابری دریائی مبدل گردد.

۱. محمود پاینده. فرهنگ گیل و دیلم. انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۶۶ ش. ص. ۷۳۶

۲. آلکساندر خودزکو، سرزمین گیلان. ترجمه دکتر سیروس سهامی، انتشارات پیام، سال ۱۳۵۴ ش. ص. ۱۰۵-۱۰۴

۳. در همان جا، ص. ۵۳

۴. ب. امده ژوبر. مسافرت در ارمنستان و ایران به انضمام جزوهای درباره گیلان و مازندران. ترجمه علیقلی

اعتماد مقدم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۷ ش. ص. ۳۲۱

۵. در همان جا، ص. ۳۲۶-۳۲۵

۶. در همان جا، ص. ۳۴۲

۷. ه. ل. رایینو. ولایات دارالمرز- گیلان. ترجمه جعفر خمami زاده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. سال ۱۳۵۰، ص.

۱۵۰ (زیرنویس).

۸. در همان جا، ص. ۳۹۷
۹. در همان جا، ص. ۴۰۰-۳۷۹
۱۰. در همان جا، ص. ۴۰۲-۴۰۱
۱۱. مسیو بهلر. سفرنامه بهلر (جغرافیای رشت و مازندران) به کوشش علی اکبر خداپرست، انتشارات توس، سال ۱۳۵۴ ش، ص. ۳۰-۲۹
۱۲. ژرژ تکتاندرن دریا بل، اثیر پرسیکوم. گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول، ترجمه محمود تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۱ ش. ص. ۴۹-۴۶.
۱۳. در همان جا، ص. ۴۴ (زیرنویس)
۱۴. مرتضی راوندی. تاریخ اجتماعی ایران. جلد پنجم، سال ۱۳۶۴ ش. ص. ۱۸۰
۱۵. دکتر منوچهر ستوده. از آستارا تا استرآباد. مجلد دوم، انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۵۱ ش. ص. ۲۲۳.
۱۶. در همان جا، ص. ۲۲۴-۲۲۳.
۱۷. در همان جا، ص. ۲۲۷.



پل خشتی و تاریخی لنگرود



رودخانه لنگرود در یک روز زمستانی.

باکو
یک شهر بندری و تاریخی

ابوالفضل آزموده

شهر بندری باکو که به زبان آذری «باکی» می‌گویند در گذشته نه چندان دور در میان ایرانیان و تجار ایرانی به بادکوبه معروف بوده است و آن به دلیل بادهای شدیدی است که در این شهر و به ویژه در فصل پائیز می‌وزد و در آن روزگار شدت کوبش باد به مراتب بیشتر از دوران ما بوده است. موزخان روسی در تشریح وجه تسمیه نام باکو معتقدند که نام بادکوبه از ایرانیان گرفته شده زیرا این شهر را به همین نام می‌نامیده‌اند. نام این شهر در مأخذ اسلامی به صورت «باکویه» و «باکوه» نیز ضبط شده است.

باکویکی از مراکز علمی، صنعتی، فرهنگی و اقتصادی است که در قسمت جنوبی شبه جزیره آبخوران قرار دارد و یکی از نقاط عمده و مراکز نفتی منطقه به شمار می‌آید و دارای منابع نفتی به مقدار ۱۵٪ ذخایر نفتی جهان است. دمای متوسط این شهر در دیماه ۳ درجه و در تیرماه ۳۰-۲۵ درجه سانتیگراد می‌باشد و میزان بارندگی در این شهر ۱۸۰ الی ۳۰۰ میلیمتر در سال است. خاک این شهر و زمین شبه جزیره آبخوران از نوع سنگ جوش است که مربوط به مناطق نفتی می‌گردد. وسعت باکوی بزرگ ۲۱۹۲ کیلومتر مربع بوده و براساس تقسیمات گذشته از ۱۰ ناحیه اداری و ۴۶ شهرک روستائی تشکیل شده است. جمعیت باکوی بزرگ براساس سرشماری سال ۱۹۷۰ م. برابر یک میلیون و ۲۶۱ هزار نفر بوده که ۲۵٪ سکنه کل جمهوری آذربایجان را تشکیل می‌دهد. اغلب سکنه باکوی بزرگ را آذری‌ها و روس‌ها تشکیل می‌دهند. از سایر اقوام و ملت‌های ساکن باکوی بزرگ ارمنه، کلیمی، داغستانی و سایر اقوام را نیز می‌توان نام برد.

ذکر نام باکو اول بار در قرن پنجم میلادی بوده و قبل از آن در منابعی مشاهده نشده است. نام باکو در منابع تاریخی و در آثار جغرافیدانان شرقی قرن نهم و دهم میلادی ذکر شده است و جغرافیدانان آن روزگار چون اصطخری، مسعودی و مقدسی از این شهر به

عنوان بندرگاه مهم و دارای منابع نفتی و استخراج نفت از چاههای آن یاد کرده‌اند. ال مقدسی اولین جغرافیدان شرقی بوده است که از بندر باکو نام می‌برد و اهمیت آن را ذکر می‌نماید. علاوه بر منابع مذکور، در آثار یاقوت هموی، زکریا قزوینی، حمدالله قزوینی، عبدالرشید باکوئی نیز سخن از نفت چاههای باکو رفته که این نفت به کشورهای شرقی حمل می‌شده است. مورخین مذکور از اهمیت بندرگاه باکو نیز سخن گفته‌اند که راه تجارت و حمل و نقل دریائی مهم در آن زمان بوده است.

مردم باکو در آن روزگار، ظاهراً به مناسبت شعله‌های دائمی که منبع آنها گازهای بوده است که از چاههای نفت بیرون می‌آمده است، آتش پرست بودند و بعداً به دین اسلام گرویدند و مردم باکو اکثراً شیعه و دارای فرهنگ ایرانی هستند. این شهر دارای مقابر زرتشتی بسیار بوده است. در این شهر تا چندی قبل حمامهای سنتی ایرانی و نانوائیهای سنتی ایرانی مانند سنگکی وجود داشته است که به تدریج جای خود را به نانوائیهای ماشینی دادند.

در آثار موترخان روسی از باکو به عنوان قلعه نام می‌برند که در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی یکی از مهمترین و مستحکم ترین قلاع در ماورای قفقاز بوده است. در سال ۱۵۴۰ م. لشکریان صفوی پس از مبارزات و جنگهای طولانی باکو را تسخیر کردند و در سالهای دهه ۸۰ قرن شانزدهم میلادی ترکیه عثمانی بر باکو تسلط یافت. سپس در سال ۱۶۰۴ م. لشکریان شاه عباس اول پادشاه ایران قلعه باکو را تخریب و تسخیر کرد و از آن پس دیری نپائید که دوباره این شهر احیاء گردید و رفته رفته به جایی رسید که در قرن هفدهم میلادی یکی از شهرهای مهم آن زمان بوده است.

یکی از سیاحان ترکیه عثمانی به نام اولیاچلبی در اواسط قرن ۱۷ م. می‌نویسد که نفت باکو در آمد کلانی برای دربار ایران به همراه دارد و همه ساله مبلغ زیادی روانه خزانه شاه ایران می‌نماید و این مبلغ کلان هفت هزار تومان در سال است. نفت باکو نه تنها به ایران، بلکه به کشورهای ترکیه، هند، آسیای میانه و دیگر کشورها نیز حمل می‌شده است. باکو مدت‌ها مرکز حکومت شیروانشاهان بود که پس از انقراض این سلسله به تصرف

صفویه در آمد.

سقوط حکومت صفویه باعث تشدید فعالیت سیاست خارجی ترکیه عثمانی گردید که می‌کوشید حکمرانی خود را در شیروان و برخی ایالات دیگری که از دولت صفویه جدا شده بودند مستقر سازد. در آن هنگام پتر اول پادشاه روسیه به ایران لشکر کشید و قشون روسیه در سال ۱۷۲۳ م. باکو را اشغال کرد. در سال ۱۷۳۵ م. شهر باکو مجدداً به دست ایرانیها افتاد. جنگ‌های بی‌شمار و جدال فئودالهای محلی با هم تأثیر بسیار بدی در وضع اقتصادی و به طور کلی تأثیر منفی بر شهر باکو برجای گذاشت و تنها در سالهای دهه ۳۰ قرن هجدهم میلادی بود که این شهر مجدداً رونق یافت و به شهر نسبتاً بزرگی تبدیل شد. باکو در دوران رکود اقتصادی پس از جنگهای پی در پی و نزاع خان‌ها و فئودالها کاملاً از رونق افتاده بود، تجارت به سستی گرائیده و استخراج نفت رو به نقصان نهاده بود. باکو در سال ۱۷۴۷ م. مرکز خانات باکو بود.

باکو سرانجام در سال ۱۸۰۶ م. هنگام جنگهای ایران و روس (۱۸۱۳-۱۸۰۴ م.) به تصرف روسیه درآمد و طبق معاهده گلستان در سال ۱۸۱۳ م. رسماً به روسیه واگذار شد.

از سالهای دهه ۷۰ قرن نوزدهم میلادی با رشد و توسعه صنایع نفتی این شهر به سرعت رو به ترقی نهاد. استخراج نفت در ناحیه باکو از ۲۶ هزار تن (در سال ۱۸۷۲ م.) به ۱۱ میلیون تن (در سال ۱۹۰۱ م.) رسید که در آن زمان ۵۰٪ استخراج نفت جهانی را تشکیل می‌داد. بزرگترین حادثه در آن موقع لوله کشی نفت از باکو به باطوم (بندر باطومی در ساحل دریای سیاه) بود که در سالهای ۱۸۹۷ الی ۱۹۰۷ م. صورت گرفت. با رشد و توسعه صنایع نفتی در این شهر تعداد کارگران و نفتگران رو به فزونی نهاد و در اوایل قرن بیستم به بیش از ۶۰ هزار نفر رسید که از ملیت‌های مختلف و از جمله ایرانیها تشکیل می‌شده است.

از اواخر قرن ۱۹ م. جنبش‌های انقلابی در این شهر شروع شد و مراکز و محافل سیاسی شروع به فعالیت‌های زیرزمینی کردند. اولین محفل‌های سوسیال-دموکراتهای باکو در سالهای ۹۹-۱۸۹۸ م. رسماً فعالیت خود را آغاز نمودند. انقلابیون باکو و مبارزان

انقلاب مشروطیت ایران در تمام دوران در ارتباط نزدیک بوده‌اند و انقلابیون تبریز و باکو در تماس دائم بوده و به همدیگر کمک می‌کرده‌اند. از جمله این تماس‌ها چاپ بعضی نشریات مخفی حزب اجتماعیون عامیون تبریز در چاپخانه‌های باکو بود که با کمک سوسیال دموکراتهای آن شهر به طور مخفیانه به چاپ می‌رسیده و به ایران ارسال می‌شده‌است.

چندی قبل ایرانشناسان و محققان آذربایجان ضمن بررسی و تحقیق در گنجینه آثار و مدارک تاریخی کتابخانه شهر باکو و در قسمت اسناد به مدارکی برخوردند که مربوط به حزب اجتماعیون عامیون تبریز در دوران انقلاب مشروطیت بوده است. در این سند گزارش پلیس روسیه تزاری به همراه مرانامه حزب اجتماعیون عامیون آمده است که گویا به وسیله عده‌ای از افراد مسلح در یکی از چاپخانه‌های شهر باکو به چاپ رسیده است. این افراد مسلح پس از ورود به چاپخانه کارکنان آن را در اطاقی محبوس و سپس متن حروف چینی شده به زبان فارسی را که همان مرانامه بوده است به چاپ رسانیده و با بر جای گذاشتن برگه‌ای از متن چاپ شده محل را ترک می‌نمایند.

انقلابیون باکو و کارگران صنایع نفتی آن سهم به سزائی در سرنگونی رژیم تزاری داشته‌اند. محافل سوسیال دموکرات در سال ۱۹۰۱ م. اولین روزنامه خود را به نام «ایسکرا» (جرقه) به طور مخفی منتشر می‌کردند و در انقلاب سالهای ۱۹۰۵ م. و ۱۹۱۷ م. بلشویکی شرکت داشته‌اند و سرانجام در سال ۱۹۲۰ م. پس از سرنگونی حکومت بورژوا-ناسیونالیستی مساواتی‌ها که از جانب ترکیه حمایت می‌شد، به حکومت شوروی پیوستند و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان تا سالهای اخیر فعالیت داشته است که پس از برنامه «پرسترویکا» و «گلاسنوست» میخائیل گورباچف و تحولات اخیر که ناظر بر آنها بوده‌ایم و هستیم اعلام استقلال نمود و به عنوان جمهوری آذربایجان که پایتخت آن همان شهر باکو- این شهر بندری و تاریخی- است به تلاش خود در راه بهبودی وضع اقتصادی و تثبیت اوضاع سیاسی ادامه می‌دهد.

باکوی معاصر به صورت مجموعه بزرگ صنعتی همراه با استخراج پیشرفته نفت و

گاز، صنایع پتروشیمی، ماشین سازی، فلزکاری، تولید مصالح ساختمانی، صنایع سبک و مواد غذایی خودنمائی می‌کند. باکویکی از مراکز عمده حمل و نقل دریائی، زمینی و هوائی است. این شهر از حیث حجم مبادلات کالا دارای مقام سوم بین دیگر پایتخت‌های سایر جمهوریهای سابق شوروی است. بیشترین سهم حمل و نقل شهر باکو به بندرگاه این شهر تعلق دارد.

باکو بوسیله خطوط هوائی با تمامی نقاط و شهرهای دیگر در ارتباط است. خطوط راه آهن از باکو به شهرهای رستوف در ساحل رود دن، تفلیس، ایروان و آستارا در ارتباط بوده و وصل به شبکه سراسری راه آهن کشورهای مشترک‌المنافع مستقل می‌باشد. خطوط راه آهن مخصوص حمل مسافر بین باکو و سایر شهرک‌های حومه برقرار است و باکو را به شهرک‌ها و نقاط کارگری متصل می‌نماید. باکو دارای وسائط نقلیه شهری وسیعی است و علاوه بر خطوط تاکسیرانی، دارای خطوط اتوبوسرانی و تراموای، اتوبوس برقی و مترو نیز هست.

در باکو بیش از یکصد مرکز علمی و فرهنگی وجود دارد که مهم‌ترین آن فرهنگستان علوم آذربایجان است. دانشگاه و بیش از ۱۰ مؤسسه آموزش عالی و از جمله دانشکده‌های پزشکی، نفت، پلی‌تکنیک، پتروشیمی، اقتصاد، تربیت مدرس، زبانهای خارجی، فیزیک، فرهنگ و هنر، کنسرواتوار موسیقی در این شهر فعالیت دارند. شهر باکو دارای مراکز فرهنگی چون تئاتر آکادمیک، تئاتر عروسکی و دیگر تئاترها و سینما تئاترها و بیش از ۱۵ کتابخانه با بیش از ۶ میلیون جلد کتاب، ۱۶ موزه، از جمله موزه هنر، موزه ادبیات آذربایجان به نام نظامی گنجوی، موزه تاریخ آذربایجان و دیگر موزه‌ها، می‌باشد و از خدمات پزشکی با دارا بودن بیمارستانها و مراکز درمانی برخوردار است.

باکو چون دیگر شهرهای تاریخی مشرق زمین دارای آثار معماری و یادمانهای تاریخی گرانبهای بسیاری است که از جمله آنها قصرهای شیروانشاهان، برج دختر (قیز قلعه‌سی)، مسجد تازه پیر، دیوارهای ارک باکو، قلعه شکسته (سنق قلعه) و مسجد حضرت محمد [ص] را می‌توان نام برد.

در میان آثار برجسته معماری تاریخی آذربایجان که تا روزگار ما باقی مانده است یکی مجموعه قصرهای شیروانشاهان در باکو است. قطعه زمینی که این مجموعه قصر را اشغال کرده است بزرگ نیست و بالغ بر یک هکتار مساحت دارد.

قصرها پیرامون سه حیاط کوچک در سطوح مختلف گروه بندی شده اند. عمارت قصر و دیوان خانه با حیاط فوقانی رسمی مربوط اند. پلکان سرپوشیده آن را با حیاط وسطی مربوط می سازد که بقایای یک مسجد قدیمی در آن واقع است. مقبره منجم درباری جنب آن ساخته شده است. پلکان در عین حال به معبر وسیعی کشیده می شود که حیاط بالا را از حیاط پائین جدا می کند. مسجد قصر و آرامگاه شیروانشاهان در حیاط پائین است. در پس آن، حمام بزرگ و آبدانی وسیع واقع شده اند که زمانی جزئی از مجموعه قصرها بوده اند.

گذشت زمان البته اثر خود را بر این ساختمانها گذاشته ولی جنگهای ملوک الطوایفی و ایلغار اشغالگران بیگانه بیشتر به این عمارات صدمه زده است. در سال ۱۹۲۰ م. به موجب تصمیم کمیته انقلابی آذربایجان کارهای مرمتی و نوسازی مجموعه تاریخی آغاز شد و تاکنون به آنها نما و زیبایی روز اول باز گردانده شده است. این مجموعه از طرف دولت حفاظت می شود. اکنون در آنجا موزه تاریخی و معماری دایر است. ویژگی این مجموعه معماری بیانگر پرفضائی ترکیب سازندگی است که با تقابل حجم های هندسی دقیق و موجز و پر معنی ساخته شده است.

زیب و زیور معماری آن از لحاظ افسانه آفرینی بی پایان در اشکال و تصاویر شگفت انگیز و بغرنج نقش و نگارها، مایه حیرت و شگفتی است. مهارت استادان سنگتراش که مجموعه عمارات را زینت داده اند بیننده را شیفته و شیدا می کند. مجموعه عمارات که با زیبایی افسانه ای خود و همچنین با دقت هندسی تزئینات چنین گره ها و گل بوته های اسلوب اسلامی که به شیوه های گوناگون بیان گردیده گاهی به شیوه اصلاح مشروط و گاهی به شیوه رئالیستی و درست و حقیقی است.

در میان اماکن کوچک قصر که در هر طبقه ۲۵ باب وجود دارد، سالن هشت گوشه

گنبددار که مخصوص تشریفات پرشکوه بوده به ویژه مشخص است. دانشمندان ثابت کرده‌اند که این سالن در اوایل قرن ۱۵ میلادی ساخته شده و بعداً در اطراف آن تا اواخر قرن، ساختمان چند سالن دیگر که تا امروز وجود دارند، ادامه داشته است.

برج دختر یا قز قلعه سی در باکو از محبوب ترین بناهای قدیمی است که از سده دوازده میلادی باقی مانده و جهانگردان بیشتر برای تماشا به آنجا می‌روند. هشت طبقه آن که از داخل با برآمدگی یکپارچه صخره پیوسته است، بیست و هشت متر ارتفاع دارد و بر دریا مشرف است. از فراز آن سایر یادگارهای زیبای معماری آذربایجان کهن در حومه باکو را می‌توان دید. باستانی ترین آنها بناهایی است از قطعات عظیم سنگ به نام «سنگر» و «اوروگ داش» در ناحیه «شامخور» و نزدیک ده «نور آشن» که قدمت آن به اوایل هزاره اول پیش از میلاد می‌رسد.

قسمت مرکزی شهر باکوی معاصر به صورت آمفی تئاتر و دارای شیب به سمت ساحل و مشرف بر دریای خزر است که زیبایی خاص به آن داده است. بندر باکو یکی از بنادر مهم در ساحل غربی دریای خزر می‌باشد و یکی از بنادر عمده تجاری و ارتباط دریائی از دیر ایام با بنادر شمالی ایران در دریای خزر بوده و هست و در حال حاضر این ارتباط روز به روز گسترش وسیع تری می‌یابد و حجم مبادله کالا رو به افزایش است.

منابع:

۱. دائرة المعارف بزرگ شوروی، جلد های اول و دوم، سال ۱۹۷۰ م.
۲. دائرة المعارف فارسی، جلد اول، دکتر مصاحب، سال ۱۳۴۵ ش.
۳. گنجینه نبوغ بشری، انتشارات خبرگزاری مطبوعاتی «نوستی»، مسکو، سال ۱۹۸۵ م.
۴. یادگارهای آذربایجان کهن، مجله پیام نوین، شماره ۹، سال ۱۳۴۶ ش.
۵. دولت نادر شاه افشار، آرنووا، اشرفیان، ترجمه حمید امین، انتشارات شبگیر، چاپ دوم، سال ۱۳۵۵ ش.



باکو - تأسیسات نفتی دریای خزر در شبه جزیره آبشوران.



باکو - یکی از بناهای تاریخی



مجموعه کاخ شیروانشاهان در باکو



برج دختر در باکو

آستراخان
بندری تاریخی در شمال خزر
ابوالفضل آزمیر

شهر آستراخان که در منابع تاریخی و جغرافیائی قدیم به «هشترخان» و «حاجی طرخان» معروف بوده است، از دیر ایام مرکز تجارت و داد و ستد بین بازرگانان ایرانی، روسی و دیگر بازرگانان شرق و غرب بوده است. این شهر چون در مسیر راههای کاروان و تجارتی قرار داشته به سرعت ترقی کرده و در قرنهای ۱۶ الی ۱۹ میلادی به مرکز تجارتی بازرگانان نواحی قفقاز، ماورای قفقاز، آسیای میانه، ایران و هندوستان مبدل شد.

شهر بندری آستراخان که در مرکز استان آستراخان در جمهوری فدراتیو روسیه قرار دارد، در دو سمت ساحل رود ولگا و در قسمت بالای مصب آن به دریای خزر واقع شده است. آستراخان مرکز بزرگ صیادی و صنایع شیلات و بندر مهم رودخانه‌ای-دریائی در حوضه رود ولگا-خزر می باشد و به وسیله خط آهن به شبکه سراسری راه آهن نیز متصل است. جمعیت آن بر اساس سرشماری سال ۱۹۷۰ م. قریب ۴۱۲ هزار نفر بوده است. اکثر ساکنان این شهر و نواحی اطراف آن را روسها (۷۷٪) تشکیل می دهند و بقیه ساکنان آن قزاقها، تاتارها و سایر اقوام هستند.

در زمان ابن بطوطه ذکر شده است که آبادی در محل کنونی آستراخان وجود داشته است که اطلاعات کمی در این باره موجود است. در تاریخ آمده است که در زمستان سال ۷۹۸ هجری قمری امیر تیمور این شهر را ویران کرده و بعدها این شهر توانست مجدداً رونق گیرد و سرانجام مرکز حمل و نقل بر دریای خزر و اراضی مجاور گردد. در طی انحطاط مملکت اردوی زرین خاندانی از خانهای تاتار در آستراخان (هشترخان) استقرار یافت و در سال ۹۲۶ هجری قمری روسها خان نشین آستراخان را فتح کردند و سپس در سال ۱۵۵۸ م. ساختمان شهر را تجدید نمودند. شهر آستراخان (حاجی طرخان) پایتخت خانان حاجی طرخان (یا هشترخان) در سالهای ۱۵۵۶-۱۴۶۶ م. بود که پس از انحطاط

مملکت اردوی زرین تحت حکومت خاندانی از سلسه چنگیزیان تأسیس گردید و به سبب کشمکشهای داخلی، تغییر سریع خانها از سال ۹۱۰ هجری قمری به بعد و مداخلات خانهای کریمه، خان وقت آستراخان در مقابل آنان و دولت عثمانی از تزار روسیه استمداد کرد و از سال ۹۶۲ هجری قمری مطابق با ۱۵۵۴م. روسها خانان آستراخان (حاجی طرخان) را فتح کردند و خانی بر آنجا منصوب نمودند و چون او با خان کریمه همدست شد، وی را خلع و خانان آستراخان (حاجی طرخان) را ضمیمه خاک خود کردند.

از ابنیه تاریخی آن زمان کلیسای جامع، دیر و کرمل (کرملین = قلعه) در قسمت قدیمی شهر هنوز باقی مانده است و یاد آور آن روزگار هستند.

موقعیت جغرافیائی شهر بندری آستراخان در گذشته طوری بوده است که علاوه بر حمل و نقل کالا و آمد و رفت بازرگانان، اغلب نمایندگان سیاسی و فرستادگان کشورهای اروپائی به دربار ایران نیز که از طریق آبراه ولگا- خزر به ایران می آمدند در سر راه خود می بایست از این شهر بندری عبور کنند و در این شهر اقامت حتمی داشته باشند. آنان در گزارشها و نوشته های خود، همانند سیاحان در سیاحتنامه های خود، از این شهر یاد کرده اند و آنچه که در طول سفر خود در این شهر و نواحی اطراف آن دیده اند مکتوب و برای پژوهشگران به یادگار گذاشته اند.

ژرژ تکتاندرفن دریابل در گزارش سفارتی خود به دربار شاه عباس اول که از اروپا و از طریق خاک روسیه و دریای خزر عازم ایران بوده است، مشاهدات خود را در طول سفر و درباره شهر آستراخان و تاتارهای ساکن در آن نواحی و نحوه زندگی آنان چنین می نویسد:

«روز ۱۱ مه سفر خود را دنبال کردیم و با کشتی از روی ولگا به قصد هشتراخان پایتخت تاتارهای نوگانی که در فاصله سیصد مایلی غازان است راه افتادیم. همراه ما هفتاد کشتی کوچک مسکوی بود که خواربار را حمل می کردند... و سرانجام روز ۲۷ مه پس از سفر شبانه روزی، با استعانت الهی خوشبختانه به هشتراخان وارد شدیم. ناچار شدیم دو ماه

در این شهر توقف کنیم تا کشتی که باید ما را همراه ببرد آماده شود و همچنین آنچه برای سفر دریائیمان لازم بود تهیه کنیم. هر چند که ما میهمان بودیم و به خرج تزار زندگی می کردیم، ناراحتی ها و در دسرهای بسیار داشتیم.

شهر هشترخان نه خیلی بزرگ و نه خیلی پراهمیت و قسمت عمده آن جز کاخ اصلی شهر، از چوب ساخته شده است. برای حصار دفاعی خود جز دیواری ندارد که آن هم در وضع خوبی نیست. اما از آنجا که در مصب ولگا قرار گرفته است شاخه های رود در سطحی قریب یک میل آلمانی آن را از هر طرف در بر گرفته اند و به صورت جزیره ای در آورده اند. حدود سی سال پیش ایوان واسیلیویچ پس از آنکه شهر را ویران ساخت؛ شهر جدید را به جای آن بنیاد نهاد. در اطراف هشترخان چندین هزار تاتار سکونت دارند که تابعیت دولت مسکوی را پذیرفته اند.

در آنجا هنوز آثار قدیمی و مقابر تاتارها دیده می شود که با کمال دقت از آنها دیدن کردیم. تعدادی از این مقبره ها متعلق به شاهزادگان سابق تاتار است و حتی هنوز هم در آنها چراغهایی روشن است که دائماً می سوزد. این مقبره ها که به شکل برجهای کوچک سوراخ داری هستند به محرابهای ما شباهت دارند و در داخل آنها کتیبه هایی به زبان تاتاری دیده می شود....

سرزمین تاتارهای نوگانی دشت وسیع عریان و بیابانی است که در آن درخت و جنگل و شهر و دهکده بسیار کم است. آبی که در اینجا یافت می شود به ندرت شیرین است، بلکه اغلب تلخ و شور است. در خود هشترخان مراکز متعددی برای تهیه نمک هست که نمک کشور مسکوی را تهیه می کنند و تزار هر سال از این منبع درآمدی هنگفت به دست می آورد...

در این سرزمین میوه و گندم خیلی کم به دست می آید هر چند که خاک آن چنان حاصلخیز است که کمتر جایی در آلمان را می توان با آن مقایسه کرد. و درخت های نادری چون خیری صحرانی و گیاهان دیگری از این نوع در آن به عمل می آیند. این وضع از آنجا ناشی می شود که تاتارها مسکن ثابتی ندارند و مردمی چادر نشین هستند...

گوشت اسب‌ها و گوسفندانی که به مقدار زیاد دارند تغذیه می‌کنند. شیر مادپان‌ها و میش‌هایشان را می‌نوشند و این شیر را می‌جوشانند و ترش می‌کنند و آن را در کیسه‌های چرمین خود همراه می‌برند. آنها نان را نمی‌شناسند و اغلب اتفاق می‌افتد کسانی از آنها که به وسیله مسکوی‌ها زندانی می‌شوند به علت اینکه نمی‌توانند به خوردن نان عادت کنند، می‌میرند.

آنها هیچگونه پول و سکه‌ای به کار نمی‌برند. وقتی می‌خواهند چیزی بخرند به تناسب قیمت آن اسب یا گوسفند می‌دهند و اگر در راهزنی‌ها و غارت‌های خود سکه‌های پول مسکوی‌ها را به دست می‌آورند آن را به زنهایشان می‌دهند که معمولاً از آن گردن بند یا زینت آلات دیگر درست می‌کنند. مساکن خودشان را به شکل هنرمندانه از نم‌د و از پارچه‌های پنبه‌ای رنگارنگ درست می‌کنند که اگر قسمت بالای آنها مدور نمی‌بود به چادرهای صحرایی شباهت می‌داشت. این مساکن را بر روی ارابه‌هایی که دو چرخ دارد و با شتر کشیده می‌شود همراه خود به هر جا می‌برند.

وقتی گله‌های آنها در جایی علف پیدا نکنند؛ تاتارها به چند میل دورتر کوچ می‌کنند تا چراگاه مناسبی به دست آورند. آنها یکدیگر را می‌فروشند. پدر فرزندان را و شوهر زنان را اگر نازا باشند و ارباب رعایا و اسیرانش را می‌فروشد و همه آنها در مقابل مبلغی ناچیز. وقتی که ما در هشرخان بودیم یک تاتار را به مبلغ پنج فلورین می‌فروختند و حتی به علت قحطی که رواج داشت از این مبلغ ارزانتر هم به فروش می‌رسید...

در روز سنت ماری مادلن (۲۲ ژوئیه) ما به اتفاق یک بازرگانان ایرانی با کشتی حرکت کردیم که به ایران برویم. می‌بایست از دریای خزر که سیصد میل آلمانی پهنا داشت و به مسافت دو روز از هشرخان دور بود می‌گذشتیم... عبور ما از دریای سی و یک روز طول کشید. هر چند که دو روز و دو شب دستخوش طوفانی سهمگین بودیم در روز ۸ اوت به لنگرود رسیدیم که در گیلان یکی از ایالات سلطنت ایران و در مسافت یک میلی از دریا واقع شده است».

شهر آستراخان که در مسیر آبراه دریائی - رودخانه‌ای خزر - ولگا قرار گرفته در

طول سالیان دراز مرکز عبور و مرور بازرگانان و حمل کالاهای آنان بوده و شاخه‌هایی از راه معروف ابریشم نیز به این شهر مرتبط می‌شده‌است. «دردوره اشکانیان، راه کاروانرو، بین ایران و چین، از طریق ترکستان برقرار بود. این راه بزرگ تجارتی که از ترکستان می‌گذشت، نخست از ولایات توان هوانگ در چین به ولایت کان سو می‌آید و از آنجا داخل ترکستان شرقی حالیه می‌شد و از طریق بیش بالیغ و المالینگ و اترار، به سمرقند و بخارا می‌رسید. در بخارا، قسمت اصلی آن، از راه مرو و گرگان به ری می‌آمد و از ری به قزوین و زنجان و تبریز و ایروان می‌رفت و از ایروان یا طرابوزان و یا به یکی از بنادر شام منتهی می‌گردید. قسمت فرعی این راه، از سمرقند به خوارزم و از خوارزم به سرای و هشرخان، و از آنجا به کنار شط‌دن و بنادر دریای آرف انتها می‌یافت. غیر از راه سابق‌الذکر راه هند و سند نیز، از طریق پیشاور و کابل و بلخ و خوارزم، به سرای هشرخان و بنادر و دارالتجاره‌های بازرگانان ژنی و ونیزی منتهی می‌شد».

دولت‌های زورمند آن روزگار برای کسب منافع و در عین حال برقراری سیاستهای استیلاگرانه خود در سرزمین‌های شرقی و تاراج منابع ملی آنان، با اینکه در کسب منافع با هم تضاد داشته‌اند، لکن در دستیابی به نقاط سوق الجیشی تجارتی و ایجاد پایگاههای مهم سیاسی، بازرگانی و نظامی یک هدف را دنبال می‌کردند و آن گسترش نفوذ استعماری خود به طرق مختلف بود، در آن ایام که آستراخان دارای چنین موقعیت خوب و ممتازی برای آنان بود، انگلیسیها نیز از طریق دربار روسیه سعی در نفوذ و دستیابی به این پایگاه مهم سیاستهای آتی خود در این نواحی را داشتند. چون پرتغالیها کشتیرانی در اقیانوس هند را به خود اختصاص داده بودند، بازرگانان انگلیسی در قرن شانزدهم در جستجوی راه تازه‌ای بودند که هم آنها را از رقابت پرتغالیها مصون نگه‌دارد و هم راه دریائی اطمینان بخش و مخصوصی برای هندوستان شمرده شود. بدین سبب سفرهای اکتشافی فراوانی انجام دادند و ریچارد شانسلر که در بحرایض به کشتیرانی مشغول بود به بندر آرخانگل رسید و به دربار گراندوک مسکو راه یافت و در آنجا توانست از ایوان واسیلیویچ که بعدها به ایوان مخوف مشهور شد اجازه تجارت از راه روسیه را با

سرزمینهای مشرق و جنوب دریای خزر به دست آورد.

بریتانیا کمپانی روس یا مسکوی را تأسیس نمود و در سال ۱۵۵۷م. آنتونی جینکینسون و همچنین ریچارد و روبرت جانسون از طرف رئیس شرکت مأمور شدند تا راهپائی برای بازرگانی با آسیای مرکزی طرح و کشف نمایند. آنها پس از عبور از مسکو به آستراخان رسیدند و برای اولین بار پرچم بریتانیا را در دریای خزر به اهتزاز در آوردند و به بخارا رسیدند و به سلامت از آنجا بازگشتند.

بدین ترتیب پای بریتانیا نیز به این آبراه دریائی و رودخانه‌ای کشیده شد و آنان که همیشه در پی سیاستهای استعماری، خود را به آب و آتش می‌زدند، سرانجام به آستراخان نیز دست یافتند.

در اواسط قرن هفدهم آستراخان تبدیل به یکی از قلعه‌های مرزی حکومت روسیه شده بود و حاکمان روسی در محل کاخ سنگی آن شهر به نام کرملین (قلعه) و هشت برج اطرافش بر آن نواحی تحت قلمرو خود حکومت می‌کردند و آنان نیز چون همتای انگلیسی به دنبال سیاستهای استعماری خود بودند و به غارت و چپاول ثروتهای مردم می‌پرداختند.

شرایط طاقت فرسای زندگی و ظلم و ستم اربابان و حکمرانان عرصه را بر مردم تنگ می‌ساخت و باعث طغیانهای مردمی در آن نواحی می‌شد. آستراخان یکی از کانونهای خیزشهای ضدفئودالی و قیامهای دهقانی بوده است که مهمترین طغیانها به رهبری استپان رازین - این روستائی تهیدست و به ستوه آمده از ظلم جباران در ۲۴ اوت سال ۱۶۷۰م. باعث سقوط شهر شد و آستراخان به دست قیام کنندگان افتاد.

در زمان روسیه تزاری که آزادیخواهان و اندیشمندان به طور پیگیر تحت تعقیب و تبعید بوده‌اند، آستراخان یکی از تبعیدگاههای آن زمان روسیه تزاری بود. یکی از تبعید شدگان آن دوران چرنیشفسکی، نویسنده و متفکر نامدار روس و مؤلف رمان فلسفی «چه باید کرد؟» بود که مدتی را در این شهر به تبعید نشسته بود.

مبارزات ضدتزاری در این نواحی به طور مستمر ادامه داشت و در سال ۱۹۰۳م. اولین

کمیته سیاسی تشکیل شد و اعتصابات را هدایت می‌کرد و سرانجام با مبارزات مستمر و متشکل مردم نواحی آستراخان و در نتیجه قیام مسلحانه در سال ۱۹۱۸م. حکومت شوروی در آستراخان استقرار یافت و این ایالت هم اکنون جزء جمهوری فدراسیون روسیه می‌باشد و در شمال دریای خزر آرمیده است. در جنگ جهانی دوم نیروهای آلمان به این شهر نیز رسیده بودند که سپس به عقب رانده شدند.

بندر آستراخان از سالهای دهه هفتاد قرن نوزدهم میلادی به دلیل افزایش استخراج نفت در باکو تبدیل به یکی از بنادر مهم روسیه شده و در سالهای ۱۸۶۷-۱۷۲۲م. بندر ناوگان خزر بود و سپس باکو جای آن را گرفت.

از مهمترین صنایع این شهر بندری در حال حاضر مجتمع کنسروسازی ماهی و خاویار را می‌توان نام برد. در ولگا بیش از ۵۰ نوع ماهی وجود دارد که بیش از ۳۰ نوع آن شیلاتی است و مهمترین آنها از نوع ماهیهای غضروفی (خاویار) هستند که معروفیت جهانی دارند. منطقه آستراخان از مراکز عمده شیلات ماهیهای خاویار شوروی است و طبق آمار منتشره از طرف آنها ۹۰ درصد تولید خاویار جهانی در این منطقه انجام می‌گیرد. دیگر صنایع مهم آن کارخانجات فلزکاری، کشتی‌سازی، ماشین‌سازی، صنایع چوب، موادغذائی، موادشیمیائی، کارگاههای تعمیرات کشتی و لکوموتیو، فرآورده‌های لاستیکی، الیاف پشم شیشه، پارچه بافی، بافت توریهای کاپرون و همانند اینها می‌باشد. در این نواحی مراکز بسیاری وجود دارند که از آنها نمک استخراج می‌شود و یکی از اقلام صادراتی این شهر است.

دلتای ولگا در مصب دریای خزر و نیزارهای آن در مناطق پست ساحلی و در نواحی آستراخان یکی از نقاط بسیار مطلوب و جایگاه زاد و ولد پرندگان چون پلیکان، حواصیل سفید، قره‌قار، مرغابی وحشی و حیواناتی مانند گراز است و به همین سبب در ناحیه آستراخان سه محل قرق وجود دارد تا محیط زیست پرندگان و حیوانات حفظ گردد. بسیاری از این پرندگان را در فصل پائیز و زمستان شاهد آمدنشان به نواحی جنوب خزر و به سرزمین گیلان و مازندران هستیم که با فرا رسیدن فصل بهار دوباره به دیار خود

برمی‌گردند و به اصطلاح بیلاق و قشلاق می‌کنند.

بندر آستراخان که در حال حاضر یکی از بنادر مهم شمال خزر بعد از باکو می‌باشد دارای سوابق تاریخی بسیاری است و در گذشته یکی از مراکز مهم فعالیت‌های تجاری بازرگانان ایرانی نیز بوده است. ایرانیان در آن شهر فعالیت‌های زیادی داشتند و آمد و شدشان بسیار بود و تجارتشان رونق داشت. ایرانیان علاوه بر کارهای تجاری دارای مهمانخانه‌هایی در آن شهر بوده‌اند که براساس روایتها و نوشته‌های سیاحان خارجی مهمانخانه‌های ایرانی بسیار معروف بوده و از مسافران بخوبی پذیرائی می‌کردند. از کالاهای عمده که از ایران به آستراخان (هشترخان) صادر می‌شد عبارت بودند از: برنج، ابریشم، کنف، پنبه، پارچه، مازوی کردستان، پوست سمور آبی گیلان و جز اینها. از جمله کالاهای وارداتی از بندر آستراخان لوازم منزل، نفت، آرد و همانند اینها را می‌توان نام برد. سابقاً از این بندر آردهای گندم مرغوب و سفید رنگی صادر می‌شد که به آرد هشترخان معروف بود. ابریشم و پارچه‌های حریر ایران بزرگترین رقم صادراتی به بازار آستراخان بود. آلکساندر خودز کو کنسول روسیه در رشت که در سالهای ۱۸۳۰م. یعنی در عصر سلطنت محمدشاه قاجار در گیلان اقامت داشت، در کتاب خود تحت عنوان «سرزمین گیلان» چنین روایت دارد: هنگامی که کونتارینی فرستاده جمهوری و نیز از راه دریای خزر از مأموریت خویش به ایران بازمی‌گشت، در عرشه کشتی خود به چند لنگه بار ابریشم خام و پارچه‌های حریر بافته شده در ایران برمی‌خورد که بازرگانان به قصد فروش در بازار حاجی طرخان با خود حمل می‌کرده‌اند.

آستراخان کنونی دارای ابنیه و تأسیسات معاصر شهری و بندری است از جمله مراکز آموزشی این شهر دانشکده ماهی‌شناسی و شیلات می‌باشد. این شهر که بزرگترین مرکز تولید مروارید سیاه (خاو یار) در سطح کشور شوروی (سابق) است هم اکنون نگران بالا آمدن سطح دریای خزر است. چون تأسیسات شیلاتی و صید ماهیهای غضروفی را خطر غرقابی تهدید می‌کند. از چندی قبل که بالا آمدن سطح آب دریای خزر مایه نگرانی برای کشورهای ایران و شوروی (سابق) شده است، اغلب تأسیسات سواحل خزر، چه در

جنوب و چه در شمال، دچار فرورفتگی در آب می‌شوند، به طوری که اطلاع یافته‌ایم جزیره آشوراده (یکی از مراکز صید ماهیهای خاویار ایران) و تأسیسات شیلاتی بندر آستراخان همچنین در تهدید غرقایی قرار گرفته‌اند و در نتیجه تولید خاویار رو به نقصان نهاده و مایه نگرانی مسئولان شیلات شده‌است. با اینکه کمیسیونهای مشترک ایران و شوروی (سابق) از مدتها قبل دست اندر کار بررسی علل به وجود آمدن این پدیده می‌باشند، ولی هنوز علت آن مشخص نیست و امید آن می‌رود که به زودی علت آشکار و تدبیر برای جلوگیری از غرقایی بیانده‌شوند و به این نگرانیها خاتمه دهند.

منابع:

۱. ژرژ تکتاندر فن دریابل، ایترپرسیکوم، گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول، ترجمه محمود تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۱ ش.
۲. مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران؛ جلد پنجم، چاپ دوم، سال ۱۳۶۴ ش.
۳. ل. راینو، ولایات دارالمرز- گیلان، ترجمه جعفر خماسی زاده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۰ ش.
۴. پ. امده ژوبر. مسافرت در ارمنستان و ایران به انضمام جزوه‌ای درباره گیلان و مازندران. ترجمه علینقی اعتماد مقدم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۷ ش.
۵. ابوالفضل آزموده، ولگا... مجله بندر و دریا. شماره ۲۹، دی ماه سال ۱۳۶۹ ش.
۶. دائرة المعارف بزرگ شوروی. جلد ۲، سال ۱۹۷۰ م.
۷. دائرة المعارف فارسی. دکتر مصاحب. جلد اول، سال ۱۳۴۵ ش.
۸. آلکساندر خودزکو، سرزمین گیلان. ترجمه دکتر سیاوش سهامی، انتشارات پیام، سال ۱۳۵۴ ش.



آستراخان - کرملین - کلیسای اوسپنسکی (قرن ۱۸) و برج ناقوس (اوایل قرن ۲۰)



آستراخان - دیوار کرملین و حیاط توپخانه



رود ولگا در ساحل شهر آستراخان که به دریای خزر می‌ریزد



یکی از بناهای قدیمی شهر آستراخان

سفری به حاشیه کویر ایران

ابوالفضل آزموده

زندگی ما خلق‌اله طوری ماشینی و حرکت ما به نحوی شده است که فرصت درنگ کردن و به اطراف خود نگریستن، اندیشیدن و عمیق شدن و سپس با آگاهی بیشتری به حرکت ادامه دادن را از ما سلب کرده است. در هر حال زندگی کردن در عصر فضا و ماشین این مسائل را نیز در بردارد.

وقتی سفرنامه‌های گذشتگان را می‌خوانیم و به دقت با نوشته‌های آنان آشنا می‌شویم، این را نیز باید بدانیم که در قرون گذشته سفرهای هر سیاحی ماه‌ها و حتی سالیان دراز طول می‌کشیده و چه بسا سیاحان و افرادی که در همان راه‌های طولانی و پر مشقت خود جان می‌سپردند و سفر خود را ناتمام می‌گذاشتند و احیاناً همراهان و یا شاگردان و مریدانشان سفر را به انتهای می‌رسانیدند.

حال قضاوت کنید، سفری را که در قرون گذشته طی ماه‌ها و سال‌ها پشت سرمی‌گذاشتند، نوشته‌های سیاحان دارای چه ارزش عمقی و تحقیقی و همه جانبه‌ای بوده و حالا همان مسیر را با اتومبیل و در عرض چند روز، مثلاً ۱۰ روز، حاشیه کویر را طی کردن، در بازگو کردن و نشان دادن دیده‌ها چه می‌توان نوشت.

چند ماه قبل چند نفر معمار خارجی و بقول فرنگی‌ها «آرشیکت» که معماران شهرسازی بودند سفری را برای بازدید از شهرهای حاشیه کویر ایران و مطالعه در احوال معماری سنتی و قدیمی آن سامان در پیش داشتند که به نگارنده نیز پیشنهاد شد تا آنان را در کارهای مطالعاتیشان در این سفر همراهی کنم. حقیقتش را اگر بخواهید نمی‌خواستم قبول کنم و آنهم به دو دلیل: اولاً و مهم‌تر از همه مشکلات روزانه که امکان سرخاراندان را به آدم نمی‌دهد و دلیل دوم گرم بودن هوا و سختی راه‌ها بود؛ چون تابستان بود و قسمتی از این راه‌های سخت و دشوار حاشیه کویر را قبلاً طی کرده و مزه آن را چشیده بودم. ولی

به دلایل مهمتر از اینها؛ پیشنهاد را پذیرفتم و خود را آماده سفر کردم و این دلیل یا دلایل از این قرار است:

به خاطر رسیدن در چند سال قبل از جمله کتابهایی که خریده بودم و باز بهمان دلیل گرفتاریهای زیاد نتوانسته بودم مطالعه کنم، کتابی با عنوان «در ایران» چاپ شوروی (سابق) بود. این کتاب حاوی مجموعه ترجمه چند نوشته از آثار نویسندگان ایرانی و از جمله ترجمه کتاب «در زیر آسمان کویر» اثر علی اصغر مهاجر بود که قسمت اعظم آن را تشکیل می‌داد. این کتاب که از طرف «مؤسسه ادبیات شرق» به روسی ترجمه و در مسکو چاپ و منتشر شده نتیجه مطالعات علی اصغر مهاجر و همراهان اوست که در سالهای قبل به نواحی کویر ایران سفر کرده بودند و مشاهدات خود را به صورت کتاب «در زیر آسمان کویر» منتشر ساخته بودند. پس از آشنائی با متن اصلی کتاب به سر وقت مقدمه آن رفتم که آقای اوژیگوف نوشته بود و همراه چاپ روسی آن کتاب منتشر ساخته بود. آقای اوژیگوف یکی از ایرانشناسان معروف شوروی (سابق) است و سالیان درازی نیز در ایران اقامت داشته و از نزدیک شاهد تحولات سالهای اخیر ایران بوده است. نامبرده در مقدمه خود بر این کتاب ضمن اظهار نظر درباره اوضاع و احوال کنونی و پیشرفتهای ایران و دیگر گونیهای فراوان در جامعه ایرانی و تجزیه و تحلیل علل آن، چنین می‌نویسد: «حالا هر کسی که برای چندمین بار وارد ایران شود، ناگهان می‌بیند: این همان کشوری نیست که در ده سال قبل، در پنج سال قبل دیده است، این کشور حتی با کشور سال گذشته نیز فرق دارد: حتی آن کشوری نیست که دیروز بوده است... و این همان ایرانی نیست که از اتومبیل چهار نفره تهرانی آن را می‌شناختیم (منظور علی اصغر مهاجر و رفقاییش در سفر دشت کویر است. آ) که در ماه مارس سال ۱۹۶۱ م. تصمیم گرفتند به مسافرت دشت کویر بپردازند.»

نگارنده مقدمه بر ترجمه روسی کتاب «در زیر آسمان کویر» پس از بررسی و بحث مفصل و همه جانبه اوضاع و احوال، ایران ضمن اشاره به نوشته‌های علی اصغر مهاجر در کتاب «در زیر آسمان کویر» چنین نتیجه می‌گیرد که ایران در حال دگرگونی است و

می‌نویسد:

«اگر شخصی بطور غیر مترقبه تصمیم به مسافرت در مسیر علی اصغر مهاجر و رفقایش بگیرد، حتی در این نواحی دور افتاده یقیناً چیزهای نوبسیاری را خواهد دید.» و یا در جای دیگر چنین می‌خوانیم: «باری کشوری که نویسنده «در زیر آسمان کویر» دیده بود که گوئی در خواب عمیق فرو رفته است، مبارزه با گذشته خود را شروع کرده است.» (صفحات ۴ و ۸ و ۱۰ مقدمه کتاب «در ایران» به قلم «اوژیگوف»).

به همین دلیل بود که تصمیم گرفتم پیشنهاد مسافرت حاشیه کویر را همراه با آن معماران خارجی بپذیرم تا خود عیناً ناظر چیزهای نو و دگرگونیها در آن نواحی باشم و این نقاط دور افتاده و حاشیه‌نشین دشت لوت و دشت کویر ایران را ببینم تا بهتر بتوانم بر نوشته‌های علی اصغر مهاجر و اوژیگوف قضاوت کنم؛ بخصوص اینکه خودم نیز سالها قبل سفری به بعضی از این نواحی کرده‌بودم.

درست ۲۰ سال و اندی قبل بود که بنا به وظیفه شغلی همراه عده‌ای از معدن کاوان و کارشناسان جهت ارزیابی معادن مواد اولیه کارخانه ذوب آهن از جمله نقاطی که زیر پا گذاشتیم، بعضی شهرهای حاشیه‌نشین کویر بوده است. شهرها، آبادیها و روستاهائی را که در مسیر خود می‌دیدیم دارای چنان وضعی بودند که علی اصغر مهاجر در کتاب «در زیر آسمان کویر» آنها را به تصویر کشیده و نشان داده است.

باز دلیل دیگری که مرا بر آن داشت تا پیشنهاد این مسافرت را بپذیرم دیدار و آشنائی نزدیک با ابنیه و آثار تاریخی نواحی مورد بحث است که سالیان دراز در انتظار فرصت این دیدار بودم.

می‌دانیم که در شهرهای نائین، یزد، کرمان، ماهان، بم، نیشابور، سبزوار، شاهرود، دامغان و سمنان یعنی شهرهای حاشیه کویر ابنیه و آثار تاریخی بسیار با ارزشی وجود دارد که آشنائی از نزدیک با آنها بسیار با اهمیت است و ارزش آنها آنقدر والا است که خارجیان با تحمل سختی‌ها و مشقت‌های فراوان بار سفر می‌بندند و به دیدار آنها می‌شتابند، در صورتی که ما در خانه خود کمتر به آنها و این یادگارهای نیاکان خود توجه داریم.

برنامه سفر ما مشخص شد و قرار شد مسیر مسافرت ما با اندکی انحراف در خط سیر از اصفهان به نائین، یزد، بافق و از بیراهه به معادن زغال سنگ پابدا ناوریگ آباد، زرند، کرمان، ماهان، بم، دیگ رستم، نای بندان، دیهوک، طبس، فردوس، گناباد، نیشابور، سبزوار، شاهرود، دامغان، سمنان و معدن زغال سنگ زیر آب باشد. ولی به طوری که ملاحظه خواهد شد انحرافات در این سفر پیش آمد و بررسی آثار معماری سنتی و قدیمی ایران در شهرهای حاشیه کویر حتی به نقاط شمالی ایران مانند گرگان و سلطانیه در راه زنجان- قزوین کشیده شد.

هدف معماران خارجی در این سفر بررسی و مطالعه معماری سنتی و قدیمی و شهرسازی باستانی در شهرهای حاشیه نشین کویر ایران بود و هدف من مشاهده دگرگونیها و همچنین بازدید از آثار و ابنیه تاریخی و قدیمی ایران واقع در این نقاط، یعنی آثاری که خیلی درباره شان خوانده ایم و شنیده ایم، ولی فرصت دیدار را نداشته ایم.

سرانجام به قصد این سفر اصفهان را ترک کردیم و به شهر نائین رسیدیم؛ شهرستان نائین که در شمال یزد قرار گرفته از سه بخش انارک، خور و بیابانک تشکیل شده و شامل یک قسمت مرتفع کوهستانی و یک قسمت وسیع خشک و گرم است. شهر نائین مرکز شهرستان نائین است و در سر راه یزد- اصفهان و یزد- کاشان قرار دارد. محصول عمده این شهرستان گندم، جو محصولات صیفی، روناس، کنیرا، پسته، بادام و انار است. علاوه بر اینها در این شهرستان قالی و کرباس نیز به عمل می آید که جنبه صادراتی دارد و بخصوص قالی های نائین رقم بزرگ آن را تشکیل می دهد. از مواد معدنی مس، سرب، زغال سنگ و آهن را می توان نام برد که معادن آنها در این شهرستان وجود دارد که پس از استخراج صادر می گردد.

شهر نائین دارای آثار تاریخی بسیاری است. چون وقت کافی برای بازدید همه آنها را نداشتیم، لذا به سر وقت بعضی و مهمترین آنها رفتیم که عبارتند از: مسجد جمعه و مسجد محمدیه، باباعبداله و همچنین یکی از ساختمانهای مسکونی قدیمی- به طوری که در آنجا اظهار شد: به منظور جلوگیری از تخریب آن، ساختمان مزبور خریداری شده و در

دست مرمت و تعمیرات بوده است. این ساختمان که در گذشته محل سکونت افراد متمول محلی بوده دارای هشتی ها و رواق ها و اطاقهای متعدد و حیاط چند طبقه و زیرزمین مجهز و زیبایی می باشد که بسیار از نظر معماری دیدنی و حفظ و نگهداری آن فکری بجای و قابل تقدیر است.

و اما مسجد جمعه نائین که دارای اهمیت تاریخی و ساختمان بسیار ارزشمندی است بنا به اظهار نظر آقای گدار (اولین رئیس مرکز باستانشناسی ایران) مربوط به دوره دیالمه کاکویه است و در میان مساجد قدیمی ایران دارای اهمیت خاصی می باشد. آقای دکتر هنرفر در کتاب «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» مسجد جمعه نائین را در ردیف مساجد قدیمی ایران ذکر کرده که سبک ساختمان آن از نظر معماران و باستانشناسان بسیار جالب است.

سر در اصلی این مسجد در گوشه شمال شرقی صحن آن واقع شده و در جنوب شرقی نیز در ساده دیگری دارد. صحن آن که وسعت زیادی ندارد چهار ضلعی است و در سه جانب شرقی و جنوبی و غربی چهلستون هائی دارد که مدخل بلند و باز آنها مشرف به صحن است. نمای داخلی چهلستون ها از کارهای آجری ساده است که ضمن تعمیرات بعدی بیشتر قسمت های آنها با گچ ساده پوشیده شده ولی نماهای اطراف صحن از آجرهای ساده برجسته تزئین شده است. مناره آجری مسجد که در زاویه جنوب شرقی صحن آن واقع شده و در حدود ۲۸ متر ارتفاع دارد، از نظر ساختمانی وضع بخصوصی دارد و به طور کلی با ساختمان مناره های سلجوقی اصفهان تفاوت کلی دارد. در زیر صحن مسجد شبستان وسیعی است که دارای ستونهای از رس طبیعی می باشد و به وسیله قطعات سنگ مرمر از بالا روشنائی می گیرد (مانند شبستان زیرزمین مسجد جمعه اصفهان). این شبستان به منزله سرداب وسیعی است که در تابستان از آن استفاده می شود و دارای دو مدخل است که به وسیله پله هائی از صحن مسجد به داخل آن وارد می شوند.

در وسط ضلع جنوبی یکی از چهلستون ها محراب عالی گچ بری شده مسجد و منبر نفیس منبت کاری شده آن قرار دارد که به نوبه خود یکی از شاهکارهای گچ کاری و منبت

کاری است. اصولاً محوطه محراب و منبر بهترین قسمت تزئین شده است و همه از گچ بریهای نفیس بصورت گل بوته و خطوط ساده کوفی است که این گچ بری از کارهای بسیار ممتاز و برجسته مساجد ایرانی محسوب می شود. منبر نفیس این مسجد نیز از کارهای ممتاز به حساب می آید و مدخلی از چوب منبت کاری شده دارد که در قسمت فوقانی پله اول آن قرار گرفته و به خط ثلث برجسته بر زمینه چوبی نوشته شده است. این منبر هیجده پله دارد و ارتفاع آن در حدود پنج متر است. پس از بازدید از دیگر آثار تاریخی این شهر راهی یزد شدیم.

پس از مدتی طی طریق، سرانجام به شهر یزد رسیدیم که در این شهر قبل از هر چیز دروازه آجری آن جلب نظر ما را کرد. این دروازه را با رعایت معماری سنتی یزد و با خشت ساخته اند که بسیار زیباست و عظمت خاصی دارد. البته این دروازه از ابنیه قدیمی نیست، بلکه ساختمانی جدید، منتهی بر اساس روش معماری قدیمی و سنتی یزد است. شهر یزد که مرکز استان یزد است یکی از شهرهای تاریخی ایرانی می باشد که روزگاری در قرون گذشته اهمیتی درخور توجه داشت، به طوری که آقای ایرج افشار در مقدمه کتاب «تاریخ یزد» می نویسد: با توجه به آثار تاریخی یزد، عظمت آن در گذشته از زمانی آغاز می شود که شعبه ای از سلسله کاکویه در آنجا به حکومت رسیدند و بعداً سلسله اتابکان دنباله کار آنان را گرفتند. در عهد آل مظفر یزد تقریباً مرکز و تختگاه اصلی این سلسله بود و آبادانیهای چند در این شهر از خود به یادگار گذاردند. حاکمان و والیان عهد تیمور نیز در عمارت یزد و عظمت آن بسیار کوشیدند. اگر بخواهیم تاریخی برای افول رونق شهر یزد قائل شویم اوایل قرن دهم است.

شهر تاریخی یزد که هم اکنون به گونه ای دیگر در میان شهرهای ایران و در کنار کویر جلوه گری می کند در فاصله ۳۱۰ کیلومتری جنوب شرقی اصفهان قرار دارد. یزد در جلگه مسطح واقع و هوای این شهر به واسطه مجاورت با کویر گرم و بادهای گرمسیری توأم با گرد و غبار است. محصولات عمده این ناحیه غلات، حبوبات، پسته، بادام، گردو، خشکبار، صیفی، روناس و سایر محصولات کشاورزی است.

قالی بافی و پارچه بافی نیز در یزد گسترش وسیعی دارد و قالی و پارچه های متعدد و مختلف یزدی از جمله صادرات این شهر را تشکیل می دهد.

شهر یزد و نواحی اطراف آن مردمی زحمتکش و کار دوست و سخت کوشنده دارد. به طوری که می دانیم مردم نواحی کویری یزد از نظر آب در سختی بسیار به سر می بردند و این بی آبی به دلیل وضع جوی و اقلیمی آن منطقه است که همیشه و از گذشته دور وجود داشته است. این کوشش فراوان و زحمات و از خود گذشتگی ساکنان آن سامان را می رساند که با چه تلاشی آب را به وسیله حفر قنات که حفر و ایجاد آنها نیز به نوبه خود از نظر ساختمان و آب یابی و بالا دادن آب و آبرسانی درخور تحسین و مطالعه است، از دل خاک بیرون می آورند و به عمران و آبادانی سرزمین خود می پردازند. مردم یزد و نواحی اطراف آن واقعاً مردم زحمتکش و کار دوست و صادقی هستند و کمتر دست به آلودگی هائی که در روزگار ما فراوان به چشم می خورد، می زنند. نمی دانم در کجا و کدام روزنامه یا مجله بود راجع به یزد و یزدیها مطالبی خواندم. در آن مقاله نوشته شده بود که زندان یزد فقط یک نفر زندانی دارد و تازه آن هم یزدی نیست. حال نمی دانم تا چه اندازه این مطلب صحت داشته، در هر حال نشانه پاکی و پاک طینتی مردم آن دیار و کار دوستی آنان را می رساند که همه در صدد کار کردن و با عرق جبین نان در آوردن هستند.

یزد کنونی علاوه بر قطب کشاورزی، قطب صنعتی نیز هست و در این شهر کارخانه های ریسندگی و بافندگی و کارگاههای تولیدی زیادی مانند کارخانه های بافنده پارچه های نخی و پشمی لباسی، کارخانه های ریسندگی، کارخانه کبریت سازی، کارخانه صابون سازی، کارگاههای دستی پارچه بافی، جوراب بافی، شالبافی، عابافی و غیره مشغول کار می باشند.

شهر یزد نیز مانند سایر شهرهای تاریخی ایران دارای آثار و ابنیه تاریخی بسیاری است که از جمله آنها عبارت است از مسجد جمعه، مسجد میرچخماق، بازار، چهارسوق، مدرسه شاه ابوالقاسم، بقعه دوازده امام، مدرسه ضیائییه، سید رکن الدین و متأسفانه به خاطر کمبود وقت و این که می بایست شب را در بافق باشیم، فرصت

کافی نشد تا با همه آثار عمده تاریخی شهر یزد آشنا شویم.

یکی از نقاط دیدنی و جالب شهر یزد کوچه پس کوچه‌ها، گذرگاه‌ها، چهارسوق‌های این شهر است که سنت معماری شهرسازی گذشته خود را به همان ترتیب و صورت و بادیوارهای بلندگلی و طاق‌ها و دالان‌ها و راهروهای پیچ در پیچ خود حفظ کرده است. به طوری که صحبت شد داخل حیاط‌ها و داخل ساختمان‌های مسکونی یزد از نظر معماری شاهکار است که متأسفانه دیدن آنها برای ما میسر نشد. عبور زنان چادر به سر در این کوچه‌ها با آن نماهای دیوارهای بلندگلی و خانه‌های مسکونی درون گرا انسان را به گذشته دور می‌برد و رابطه انسان را با عصر ماشین قطع می‌کند و معرفت و فرهنگ گذشته مردم آن دیار را در مقابل مجسم می‌سازد. تنها عبور گهگاه موتور سواران و یا چرخ سواران است که این رابطه را می‌برد و دوباره آن تجسمات را به دینای کنونی باز می‌گرداند. وقتی انسان به این سنت‌های معماری ایران می‌اندیشد به سازندگان و آفرینندگان آنها درودی پایان نثار می‌کند.

پس از سیر و سیاحت که به دنبال یافتن بعضی آثار تاریخی بودیم، از کوچه پس کوچه‌ها بیرون آمدیم و خود را به مسجد جامع یزد رسانیدیم. مسجد جمعه یزد نیز از نظر ساختمانی و بخصوص مناره‌های رفیع و بلند آن که بیننده را مات و مبهوت می‌سازد واقعاً درخور تحسین است. درباره این مسجد می‌گویند که ابتداء علاءالدوله گرشاسب بن علی بن فرامرز مسجدی عالی بساخت که به مسجد عتیق معروف شد. در سال ۷۲۴ هجری قمری «سیدرکن الدین محمد بن نظام الدین محمد قاضی» طرح مسجدی نو در طرف قبله آن انداخت و تمام نشده درگذشت و به موجب وصیت او «شرف الدین علی» در اتمام آن کوشید و بعدها به کرات توسعه یافت و مرمت شد.

از دیگر ابنیه تاریخی این شهر که موفق بدیدن آنها شدیم مدرسه ضیائییه، مدرسه امام، سیدرکن الدین، مسجد میرچخماق (مربوط به پنج قرن قبل) و سر در بازار و میدان آن و آتشگاه این شهر بوده است. آتشگاه شهر یزد که مرکز نیایش زرتشتیان آن شهر و اطراف می‌باشد در وسط حیاط نسبتاً بزرگی قرار گرفته و در داخل آن ساختمان و در وسط

آن محل نگاهداری آتش مقدس است که باید همیشه برافروخته و روشن باشد. هنگام بازدید از این محل چند نفر راهنمای هندی که معلوم شد از زرتشتیان هندوستان هستند و با خلوص نیت به خدمت در این آتشگاه آمده‌اند، به استقبال ما آمدند و راهنمای ما شدند و از اینکه برخلاف گذشته آن طور باید و شاید مردم از آتشگاه استقبال نمی‌کنند، گله داشتند.

هم اکنون یزد مرکز استان است و به نحو بارزی توسعه و گسترش یافته و سیمای نوینی بخود گرفته و کلیه اماکن و تأسیسات شهری معاصر مانند رادیو تلویزیون، فرودگاه، بلوار و خیابانهای متعدد آسفalte، مراکز آموزش عالی و... در آن وجود دارد و باید هم این شهر تاریخی با آن مردم کار دوست خود سیمای خود را عوض کند و همین طور هم هست. هم اکنون ما در کنار یزد قدیمی و تاریخی، یزد نو و معاصر را داریم که با الهام از گذشته تاریخی در راه تعالی خود پیش می‌رود.

نزدیکیهای غروب بود که ناچاراً یزد را ترک گفتیم و راهی بافق و نواحی معدن چغارت یعنی معدن سنگ آهن شدیم. بافق که از توابع استان یزد است در فاصله ۱۰۰ کیلومتری شهر یزد قرار دارد و به وسیله یک جاده به شاهراه یزد- کرمان می‌پیوندد.

از میان ریگزارهای جنوب شرقی یزد، جایی که کویر با همه خشکی و گرمی شروع می‌شود خود را به بافق رسانیدیم. قصبه قدیمی بافق در حال حاضر به سرعت سیمای یک شهر واقعی در کنار یک واحد صنعتی را بخود گرفته است و احداث شهرک کارکنان و معدن کاوان شرکت ذوب آهن ایران در ناحیه بافق در کنار شهرک قدیمی بافق، رونق خاصی به آن منطقه داده است. بافق ناحیه‌ای با خصوصیات کویری است که حرارت آن گاهی تا ۵۰ درجه سانتی گراد نیز می‌رسد و رطوبتی کم در حدود ۱۶٪ در ماههای مرداد و شهریور دارد. با وجود قدمت نسبی، بافق دارای اثر تاریخی با ارزشی نیست، بجز خانه‌ای که گویا محل سکونت شاعر نامدار و قصیده گو «وحشی بافقی» بوده است. شیوه معماری خانه‌های بافق مانند یزد خشت و گلی است با همان کنگره‌های حاشیه دیوار، گنبدهای گلی چسبیده به بام و همان بادگیرهای مکعب مستطیلی شکل که در اغلب نواحی

گرمسیری و شهرهای حاشیه‌نشین کویر و کویری وجود دارد. علت اساسی دگرگونی در سیمای این قصبه خاک آلود گذشته و شهر جدید بافق، ایجاد واحد صنعتی معدن سنگ آهن شرکت ذوب آهن ایران است. قصبه بافق را با چند دکان خاک آلود و تنها خیابان خاکی آن خوب به یاد دارم. این بار یعنی با گذشت سالهای سال که گذرم بدانجا افتاد، حقیقتش را بخواهید، نشناختم و فکر کردم شهر جدیدی ساخته‌اند ولی خیر، این همان بافق بود که چنین تغییر سیماداده بود. در سالها قبل که به معدن چغارت یعنی محل استخراج سنگ آهن رفته بودیم، در آنجا فعالیت چشمگیری دیده نمی‌شد، هر چند دوره اکتشافی معدن برای احداث ذوب آهن اصفهان داشت شروع می‌شد و داشت اوج می‌گرفت. در آن موقع یعنی قبل از شروع فعالیت‌های شرکت ملی ذوب آهن ایران، روزانه مختصر استخراجی از سنگ آهن می‌شد و گویا به وسیله کامیون حمل و سپس صادر می‌کردند و به مصارفی غیر از مصرف ذوب آهن ایران می‌رسید؛ چون تا آن موقع کارخانه ذوب آهن نداشتیم. این بار که با گذشت سالها وارد منطقه معدن چغارت شدم، وجود آنهمه عظمت کارها و کارگاهها و ساختمانها مرا بسیار متعجب ساخت.

مرکز فعالیت معدنی حوزه بافق ناحیه چغارت است که در ۱۴ کیلومتری شمال شرقی بافق قرار گرفته است. از سالها پیش فعالیت‌های دامنه‌داری برای کشف و استخراج سنگ آهن منطقه شروع شد. در سال ۱۳۴۷ با استفاده از مدرنترین روشهای معدنیابی، اکتشافات با فعالیت بیشتری ادامه یافت و نواحی جدیدی را برای استخراج یافتند. این اکتشافات با استفاده از پروازهای مکرر و با استفاده از سیستم «اتروماگنتیک» انجام گرفت. این سیستم عبارت است از بکار بردن هواپیماهایی که مجهز به دستگاه مغناطیسی می‌باشند. با استفاده از این دستگاهها هواپیما در ارتفاع معینی وجود سنگهای فلزی را روی یک صفحه نشان می‌دهد.

در معدن چغارت تأسیسات سنگ شکن بسیار عظیمی مستقر و مشغول کار می‌باشند که سنگهای معدنی را پس از انجام عمل انفجار به وسیله بیل‌های مکانیکی و الکترونیکی و

به وسیله کامیونهای کمپرسی ۲۷ تنی به بونکرهای اصلی منتقل می‌کنند و در داخل سنگ شکنهای غول پیکر آنها را خرد می‌نمایند و سپس به ابعاد معینه طبقه‌بندی می‌کنند و در محل ایستگاه راه آهن جهت ارسال به کارخانه ذوب آهن اصفهان انبار می‌نمایند.

در اینجا صحبت از راه آهن شد و به یادم آمد تا خاطر نشان کنم که تا سالها قبل از راه آهن ایران راهی به این مناطق نداشت. ولی هم اکنون راه آهن سراسری ایران از طرفی به اصفهان و به کارخانه ذوب آهن در منطقه ریزلنجان پیوسته و از طرفی دیگر نواحی کویری استان یزد و بافق و کرمان را نیز دربر گرفته و این خطوط آهنین تا دل کویر پیش رفته است و بزودی به بندر عباس منتهی خواهد شد.

دوباره به بافق این قصه قدیمی دیروز و شهر جدید برمی‌گردیم و یادی از شاعر شوریده حال آن می‌کنیم. ماقبل از احداث کارخانه ذوب آهن در اصفهان و شروع عملیات تحقیقاتی و اکتشافی و سپس بهره‌برداری از معدن سنگ آهن چغارت، بافق را از نام شاعر شوریده حال و قصیده سرای آن می‌شناختیم.

کمال‌الدین وحشی بافقی در سال ۹۹۱ هجری قمری در اواخر عهد شاه اسمعیل اول صفوی در قصه بافق متولد شد. سپس به یزد رفت و بیشتر ایام زندگی خود را در آنجا به سر برد. وحشی بافقی شاعری شوریده حال و پرشور و نغز گفتار بود. از وحشی بافقی غیر از مثنوی فرهاد و شیرین دو مثنوی دیگر به نام «ناظر و منظور» و «خلدبرین» و نیز دیوان غزلیات و قصائد و قطعات باقی مانده است. مثنوی‌های او از جمله مثنوی‌های نیکوی دوره اخیر ادب فارسی است.

به پاس یادبود این شاعر شیرین سخن بافق و با همت مدیر عامل شرکت ملی ذوب آهن ایران و با ابتکار معماران و دست‌اندرکاران آن شرکت قرار شد که به شیوه‌ای در خور حال آن شاعر و با تأثیر از معماری سنتی و الهام از آن، محل سکونت شاعر را در بافق بازسازی و بازپیرایی کنند و ساختمانی فراخور حال آن بسازند. از این اقدام نیک و فکر بسیار خوب شرکت ملی ذوب آهن ایران که همیشه در انجام چنین خدماتی پیشقدم است باید سپاسگزار بود.

شب را به صبح رسانیدیم و صبح هنگام پس از بازدید از تأسیسات معدن چغارت و از راه حاشیه کویری و به اصطلاح از بی‌راهه رهسپار مناطق زغال‌خیز حوزه کرمان شدیم. معدن زغال سنگ پابدانا که در فاصله ۱۴۵ کیلومتری شمال کرمان واقع است از بزرگتری معدن زغال سنگ ایران و از جمله معادنی است که زغال سنگ مورد احتیاج کارخانه ذوب آهن اصفهان را تأمین می‌نماید. البته حوزه پابدانا دارای معادن پراکنده و جداگانه دیگری نیز هست که هر کدام آنها در جنب خود واحدهای مسکونی کوچک برای کارگران و کارکنان خود دارند. کلیه مواد استخراج شده به وسیله واگنهای مخصوص از داخل تونل‌های استخراج به بیرون حمل و در محل بارگیری تخلیه می‌شود. از محل بارگیری، زغال‌ها را با کامیونهای مجهز شده برای این کار به ایستگاه راه آهن زرند حمل می‌کنند و سپس برای کارخانه ذوب آهن به اصفهان ارسال می‌دارند.

کار در معادن زغال سنگ کار واقعاً طاقت فرسایی است و علاوه بر سختی بیش از حد، خطرات متعددی مانند خفگی در مقابل گاز و انفجار کارگران را تهدید می‌کند و به همین دلیل است که در معادن زغال سنگ نسبت به امر ایمنی فنی و ایجاد شرایط مساعد کار برای کارکنان و معدن کاران توجه خاصی می‌شود و ناظران ایمنی فنی برای کنترل دقیق هوای داخل تونل‌ها و اندازه‌گیری فشار آنها به طور منظم و مرتب مشغول کارند. مشکل دیگر استخراج زغال سنگ کمبود کارگر متخصص معدن در ایران است. بدیهی است یک نفر کارگر ریسنده و بافنده و یا یک نفر کشاورز و قالی باف نمی‌تواند بدون آگاهی از تکنیک و شرایط لازمه استخراج معدن و در شرایط سخت داخل تونل‌ها و در اعماق کوه‌ها و در لابلای رگه‌ها مانند کارگران متخصص و معدن کاران خبره و کار آزموده زغال استخراج کند. شرکت ملی ذوب آهن ایران به موقع متوجه این نقیصه نیز در ایران شد و خود دست به کار تربیت کارگر و تکنیسین معدن شد و برای این منظور در کرمان آموزشگاه معدن ایجاد کرد و شروع به تعلیم و تربیت کادر معدنچی نمود. در حال حاضر این آموزشگاه حرفه‌ای معدن جهت تربیت کارگران و تکنیسین‌های ماهر مورد نیاز معادن زغال سنگ ایران در شهر کرمان مشغول کار است و هم اکنون در سطح

دانشکده فعالیت دارد و در شاهرود نیز دانشکده معدن تشکیل و کادر متخصص تربیت می‌نماید.

بندیهی است برای کارگران و کارکنانی که از نقاط مختلف کشور برای کار در معادن می‌آیند، باید از حیث مسکن برای خود و خانواده خود تأمین باشند. برای تأمین مسکن و خدمات شهری کلیه کارگران و کارکنان شرکت ملی ذوب آهن ایران در تمام واحدهای پراکنده در نواحی مختلف ایران پیش‌بینی‌های لازمه صورت گرفته و به فراخور وسعت کار هر معدن و یا واحد شهرک‌های مسکونی با تمام وسائل خدماتی شهری ساخته شده و یا در دست ساختمان و یا مورد توسعه و گسترش است. طراحی اماکن و تأسیسات شهری و خانه‌های مسکونی در تمام نواحی تابعه شرکت ملی ذوب آهن ایران به عهده واحد طراحی شهرسازی این شرکت می‌باشد که تشکیلات آن در شهر مسکونی پولادگران اصفهان برقرار و معماران ایرانی به اتفاق مشاوران خارجی خود و با الهام از معماریهای سنتی و قدیمی ایران دست اندر کار تحقق بخشیدن به نیازهای کارکنان شرکت در امر مسکن و شهرسازی می‌باشند.

معدن پابدانا نیز در جوار خود دارای چنین شهری است. این شهر معدن کاران ناحیه پابدانا در فاصله ۱۴ کیلومتری معدن اصلی قرار دارد. سرویسهای خدماتی این شهر مانند درمانگاه، شرکت تعاونی، سینما مشغول کار می‌باشند و علاوه بر اینها یک دبستان، مدرسه راهنمایی تحصیلی و یک دبیرستان با بیش از دو هزار نفر دانش آموز پسر و دختر وجود دارد که تمامی آنها فرزندان کارگران معدن می‌باشند. ساختمانهای این شهر نیز هماهنگ با وضع اقلیمی آن منطقه طراحی و بنا شده است.

از ناحیه معدنی پابدانا و شهرک همجوار آن حرکت کردیم و به زرنند رسیدیم که تقریباً مرکز معادن این نواحی می‌باشد.

شهر زرنند در شمال شرقی کرمان قرار دارد و مرکز گله‌داری و قشلاق گله‌داران بوده و هست. شهر زرنند پس از شروع فعالیتهای شرکت ملی ذوب آهن ایران در مناطق زغال خیز سیمای دیگری به خود گرفت و آن شهر گله‌داران به مرکز نیمه صنعتی معدنی

مبدل گشت. تأسیسات شرکت ملی ذوب آهن ایران در شهر زرنند و ایجاد پایگاههای ماشین آلات و تعمیرگاهها و ادارات و واحد مسکونی کارکنان تأثیر بسیاری در دگرگونی این شهر داشته و زرنند را به صورت شهر با سیمای دیگری جلوه گر ساخته است. زرنند تقریباً ستاد و مرکز عملیاتی معادن زغال سنگ حوزه کرمان است. کمی دورتر یعنی در ریگ آباد کارگاه زغال شوئی نسبتاً بزرگی دایر شده و در دست بهره برداری است که با شستشو و جداسازی ناخالصیها میزان خاکستر داخل زغالها را به حداقل می رسانند و بدین ترتیب صرفه جوئی های بسیاری از نظر اقتصادی در تهیه مواد اولیه ذوب آهن به دست می آورند.

از زرنند به ریگ آباد رفتیم. شهرک ریگ آباد که در اصل برای کارگران و کارکنان معدن باب نیز و (یکی از معادن دیگر زغال سنگ حوزه کرمان) ساخته شده است مانند سایر شهرک های دیگر در دست توسعه می باشد.

پس از بازدید از شهرک ریگ آباد و کارگاه زغال شوئی آن روانه کرمان این شهر تاریخی ایران و مرکز اداری و آموزشی حوزه زغال خیز و معادن آن سامان شدیم.

کرمان امروز دیگر آن شهر خسته، غریب و حاشیه نشین کویر نیست، غم و رنج و غبار از چهره این شهر قدیمی با تحولاتی که در آن به وقوع پیوسته به تدریج زدوده می شود. واژه کرمان احتمالاً مرکب از دو کلمه «کار» و «مان» است. کلمه «کار» معنی رزم و نبرد و پهلوانی دارد و «مان» به معنی محل، جا و جایگاه است که واژه میهن نیز از آن گرفته شده و زویهمرفته کرمان (به فتح کاف) یعنی جایگاه دلیران رزم آزمای و شجاعان. و اما دکتر معین در کتاب «فرهنگ فارسی» در مورد وجه تسمیه کرمان عقیده ای دیگر دارد و معتقد است که نام قدیم این ناحیه بنابر کتیبه های هخامنشی «بوتیا» بوده و جزو خستریا و ن ۱۴ به شمار می رفته و بعدها «کارامانیا» نامیده شده که کم کم «کرمان» شده است.

شاهراه آسفالت اصفهان- یزد- کرمان این استان قدیمی را از سوئی به بندرعباس و سواحل خلیج فارس و از سوئی دیگر به زاهدان متصل می کند.

در ناحیه کرمان چند رشته کوه مانند: کوه دربند، کوه بادامان، کوه هزار، شاه کوه، جبال بارز و یزمان کوه قرار دارد. در شمال کرمان بیابان لوت و در شمال شرقی آن جلگه سیستان واقع شده که اولی خشک و فاقد آب و آبادی و دومی بسیار حاصلخیز و مستعد کشاورزی است. باران این سرزمین به علت وزش بادهای گرم و خشک از کویر لوت و دریای عمان دارای رطوبت دریائی بسیار کمی است و رودهای آن عموماً سیلابی است. مهمترین رودهای آن: هلیل رود و رود بمپور است. محصولات عمده منطقه کرمان عبارت است از: غله، بنشن، زیره، حنا، مرکبات، پنبه و موز. از منابع زیرزمینی آن ناحیه زغال سنگ و آهن را می‌توان نام برد. صنعت عمده آن فرش بافی است که رقم بزرگی را در صادرات آن استان دارد. در کرمان نیز کارخانه‌های متعدد و از جمله ریسنده‌گی و حلاجی پشم مشغول به کار است.

سابقاً در کرمان وضع بهداشت ناگوار بود و امراض اسهال، تراخم، سرخک، سیاه سرفه، اریون، تیفوئید، مالاریا، آبله مرغان و سایر بیماریها در این شهر شیوع داشت ولی با تأسیس چندین بیمارستان مجهز و حدود ۵۰ درمانگاه، مطب‌های خصوصی، بخش تفریقات و داروخانه و پرورشگاه با کمک حدود ۱۲ مؤسسه خیریه اوضاع بهداشت این شهر به صورتی آبرومند درآمده است. هم‌اکنون به ورزش کرمان توجه زیادی می‌شود ۲۰ سالن ورزشی، میدان و چند زورخانه در کرمان وجود دارد.

کرمان دارای دبیرستان، مدرسه راهنمایی تحصیلی، دبستان، کودکانستان، آموزشگاههای مبارزه با بیسوادی، آموزشگاه حرفه‌ای، هنرستان حرفه‌ای تربیت معلم، دبیرستان و دانشگاه است که از این دانش‌اندوختگان رشته‌های مختلف با اخذ درجه لیسانس تا دکتری فارغ‌التحصیل می‌شوند.

کرمان امروز با کرمان گذشته فرق زیادی کرده است، خیابانها اکثراً آسفالت شده و کلیه وسائل ارتباط جمعی در کرمان دارای مراکز خود هستند. کرمان از جمله دارای مرکز رادیو تلویزیون بسیار مدرنی است که می‌تواند به راحتی برنامه‌های شبکه سرتاسری تلویزیون استفاده کند. مرکز سازمان رادیو و تلویزیون کرمان روزانه چندین ساعت برنامه

محلی تولید می‌کند. کرمان دارای فرودگاه نیز هست که هر هفته چند پرواز در آن صورت می‌گیرد. کرمان امروز از میدانها و باغات مصفائی برخوردار است که از آن جمله می‌توان به میدان ارک، مشتاقیه و باغ شاهزاده ماهان اشاره کرد. کرمان متصل به شبکه سراسری راه آهن شده و بزودی به بندرعباس نیز متصل خواهد شد.

شهر کرمان نیز مانند سایر شهرهای قدیمی ایران دارای آثار و ابنیه تاریخی فراوان و بسیار با ارزشی است که اگر بخواهیم فهرست وار نام ببریم بشرح زیر است:

گنبد جبلیه (عهد سلجوقی)، گنبد سبز (قرن ۹ هجری)، گنبد سبز (قرن ۹ هجری)، مقبره خواجه اتابک (قرن ۶ هجری)، میل نادری (عهد سلجوقی)، مسجد ملک (قرن ۵ هجری)، مسجد جمعه (قرن ۶ هجری)، مسجد پامناز (قرن ۹ هجری)، مسجد گنجعلیخان (عهد صفویه)، مدرسه دودر (قرن ۹ هجری)، حمام و بازار ابراهیم خان (عهد قاجاریه)، سرای گنجعلی خان (عهد صفویه)، امامزاده احمد، امامزاده علی، بنای پیر حق، قبر آخوند، باغ بیرم آباد، قلعه کوه (قلعه دختر کرمان)، مقبره سلطان سیدحمید (نزدیک لاله زار کرمان)، مسجد و آب انبار و کاروانسرای حاجی آقا علی، سرای گلشن، مدرسه ابراهیم خان، گنبد مشتاقیه، خرابه‌های پایتخت قدیم کرمان (اوائل عهد عیلام) تخت درگاه قلی بیگ، بقعه خواجه خضر و بسیاری دیگر.

از آثار و ابنیه تاریخی این شهر که در این سفر موفق به دیدار و بازدید آنها شدیم عبارتند از: مدرسه، آب انبار، حمام (موزه) از مجموعه گنجعلی خان، گنبد جبلیه، مشتاقیه، مسجد جمعه، مسجد پامناز، کاروانسرای حاج علی آقا.

مسجد جمعه کرمان نیز مانند سایر مساجد جمعه دیگر نقاط تاریخی ایران دارای بنائی عظیم و بسیار با اهمیت و درخور توجه است. این مسجد بنا بر کتیبه سر در شرقی بانی آن محمد بن مظفر منصور است که در سال ۷۵۰ هجری قمری بنا شده است این مسجد محراب بسیار زیبایی با سنگهای مرمری دارد که آیاتی از قرآن با خط زیبا بر آن نوشته شده، حجاریها و کاشیکاریهای معرق چینی مانند در آن به کار رفته است. مسجد جمعه شهر کرمان سابقاً در خارج شهر بوده ولی با توسعه شهر امروزه در وسط شهر قرار گرفته

است. این مسجد نیز در دوره‌های مختلف مرمت و تعمیر شده‌است. گنبد جلیه یا گنبد گبر بنائی است تاریخی به شکل گنبدی منفرد در دامنه شیوشگان (سیدحسین کنونی) که عده‌ای آن را از دوران سلاجقه می‌دانند، ولی به احتمال قوی از ابنیه پیش از اسلام است.

صبح روز بعد یک راست به طرف شهر بم به راه افتادیم. ابتدا برنامه این بود که در سر راه خود از ماهان بازدید کنیم و سپس روانه شهر بم شویم، منتهی قبلاً به ما تذکر داده شده بود، به خاطر گرم بودن هوا و ناراحتی زیاد بازدید وسط روز از خرابه‌های ارک آن شهر، بهتر است تا آفتاب به وسط آسمان نرسیده از بم و خرابه‌های ارک آن بازدید شود، چون شدت گرما دیدار واقعی از آن را امکان‌پذیر نخواهد ساخت. لذا یک راست به شهر بم رفتیم.

شهرستان بم از شمال به کرمان و از مشرق به زاهدان و از جنوب و غرب به ایرانشهر و سبزواران و کوهستان نمداد و شاهکوه و از غرب همچنین به بافت و جیرفت نیز محدود است. هوای قسمت جلگه و دامنه گرمسیر است بدین معنی که تابستانهای گرم و زمستانهای معتدل دارد. آب این مناطق از قنات تأمین می‌شود. در قسمت دامنه، در تابستان باد گرم و سوزانی می‌وزد که به اصطلاح محلی «بادیوار» می‌گویند.

در قسمت شمال شهرستان بم کوه کشیت واقع شده که دشت لوت را از دره تهرود جدا می‌کند. کویر لوت مشهور به زنگی احمد در شمال خاوری شهرستان قرار دارد. قسمت مرکزی شهرستان بم دشت حاصلخیزی است که بیش از ۳۰۰ آبادی دارد. آب این مناطق از قنات متعددی تأمین می‌شود که از کوههای شمال و باختر و جنوب سرچشمه می‌گیرند.

رودخانه‌ای که آب دائم داشته باشد در این شهرستان نیست. فقط در دره‌های مرتفع کوهستان رودخانه‌هایی جاری است که تنها در موقع بارندگی زیاد سیلاب آن به کویر می‌رسد، مانند رودخانه تهرود.

در شهر بم که در فاصله ۱۹۳ کیلومتری شهر کرمان و در سر راه کرمان- زاهدان

قرار گرفته آثار تاریخی زیاد است که مهمترین آنها امامزاده زید و ارک قدیمی آن است. در خاور بم قلعه‌ای بنام «ارک» وجود دارد که بازمانده یک شهر قدیم است. این قلعه به شکل مستطیل بوده که اطراف آن را خندق احاطه کرده است. در محل این شهر قدیمی بنا به روایتی گویا استحکامات نظامی دوره ساسانیان قرار داشته است. بم در زمان آغامحمدخان قاجار ستم بزرگی را متحمل شد و اصولاً به آبادانی آن توجهی نشد. ولی اینک شهر جدید بم در فاصله ۵۰۰ متری بنای قدیمی قلعه ساخته شده و دارای بناهای جدید معاصر شهری و سایر ابنیه مانند بیمارستان، کودکستان، دبستان، مدرسه راهنمایی تحصیلی و دبیرستان است. هوای زمستان شهر بم بسیار معتدل و بخصوص در اسفند ماه و فروردین ماه فرحبخش و آکنده از بوی مطبوع شکوفه‌های مرکبات است.

بمحض رسیدن به بم یک راست به طرف قلعه قدیمی آن به نام ارک بم رفتیم؛ ساختمانی که ما را مات و مبهوت ساخت. ارک بم از بناهای تاریخی و بسیار دیدنی ایران است. این قلعه مشتمل بر چند قلعه تو در تو است و طول تقریبی آن ۳۰۰ متر و تقریباً به صورت مستطیل است. این قلعه به قلعه خدای آخرین نیز شهرت دارد. مساحت آن ۶ هکتار است که برج و باروی محکمی دارد و پشت برج و باروی آن خندق پهن و گردی ساخته شده است. ارک بم فقط یک دروازه دارد. در داخل قلعه بقایای دکانهای قدیمی دیده می‌شود و در چهارمین قسمت ارک عمارت نسبتاً آبرومندی وجود دارد که گویا تا ۱۰۰ سال قبل در آن سکونت داشته‌اند.

همان طوری که قبلاً شرح داده شد، این قلعه تاریخی از چند قلعه تو در تو تشکیل شده و به تدریج به بالای نقطه ارتفاعی و به بلندی می‌رسد و آخرین قلعه که قلعه چهارم می‌باشد در مرتفع‌ترین نقطه ساخته شده است. وقتی که داخل قلعه شدیم و تمام آثار باقی مانده ساختمانها، محله‌ها، کوچه‌ها، دکانها و حتی زورخانه آن را دیدیم بی‌اختیار به یاد خرابه‌های باقیمانده شهر پمپئی در ایتالیا افتادم که در نتیجه آتشفشانی کوه (وزو) تمامی شهر مدفون شده بود و پس از گذشت سالها باستان‌شناسان به حفاری آن پرداختند و آثار

باقیمانده آن شهر را از دل خاکستر آتشفشان بیرون آوردند. در شهر پمپئی نیز وقتی انسان از میان کوچه‌ها و خیابانها عبور می‌کند شهر در مقابلش مجسم می‌شود و گوئی انسان به قرن‌ها پیش برگشته و شهر جان گرفته و در مقابلش مجسم است. شهر پمپئی در سال ۷۹ میلادی بود که به زیر خاکستر آتشفشانی کوه «وزو» مدفون شد و در قرن نوزدهم آن را از زیر خاکستر بیرون آوردند و در حال حاضر تمامی آن چون شهر موزه مورد بازدید هزاران توریست داخلی و خارجی است.

وقتی در کوچه‌های داخل قلعه بزرگ ارک بم متفکرانه قدم می‌زدم و راه‌پیمائی می‌کردم در نزد خود آن را با شهر پمپئی ایتالیا مقایسه می‌کردم. خانه‌ها و دکانها و کوچه‌ها و حتی زورخانه این شهر داخل قلعه به صورت مخروبه، منتهی همه چیز بر جای خود باقیمانده بود و گوئی با نگاههای خود هزاران هزار مسائل و زندگی افراد داخل و خارج خود را تعریف می‌کرد. ولی در شهر پمپئی هر چند از نظر قدمت خیلی قدیمی تر و دارای ارزش تاریخی بیشتری نسبت به ارک بم است، تمامی شهر این طور که در داخل قلعه بم بر جای مانده، در آنجا وجود ندارد و خرابه‌های پمپئی به گونه‌ای دیگر است. در داخل قلعه که بهتر است قلاع بگوئیم تمام اماکن مسکونی، دکانها، زورخانه، محل نگاهداری اسبان و چهارپایان، خلاصه تمام تشکیلات شهری داخل قلعه به صورت نیمه خرابه و نیمه ویران بر جای مانده و در مقابل عوامل جوی چون باران و باد فرسایش می‌یابند و به تدریج فرو می‌ریزند که اگر تلاش چند ساله اخیر برای بازسای و بازپیرائی و نگهداری آن نبود، شاید آنچه را که دیدیم اکثراً وجود نمی‌داشت.

به طوری که در آنجا تعریف کردند: این بنای بزرگ و تاریخی به تدریج به دست زوال و نابودی سپرده شده بود و کسی در فکر نگهداری و حفاظت از آنها نبوده است تا اینکه سازمان میراث فرهنگی کشور به داد آن می‌رسد و در نگهداری آن دست به کار می‌شود و در بازسازی و بازپیرائی و حفاظت آن بشدت مشغول احیاء آن شده‌اند و در حال حاضر این بنای تاریخی ایران نیز مانند سایر ابنیه تاریخی و باستانی ایران چنان وضعی به خود گرفته است که می‌توان از محققان و توریست‌های خارجی برای بازدید از آن دعوت به

عمل آورد و آن را یکی از قطب‌های جلب سیاحان مبدل ساخت؛ هرچند آنان که دورادور خبر گرفته‌اند و از وجود چنین گوهر گرانبه‌ای معماری شهرسازی و ساختمانی گذشته ایران مطلع هستند، خود را بدانجا می‌رسانند و از نزدیک با آن آشنا می‌شوند و شاید به همین دلیل است که سازمان ایرانگردی مهمانخانه مجهزی نیز در شهر بم به وجود آورده است.

دیدار از قلعه تاریخی بم واقعاً ارزش دارد؛ قلعه با شهری که حاکی از زندگی گذشتگان و مردمان آن دیار است. انسان باید حتماً از نزدیک آن را به بیند و آن وقت پی به ارزش واقعی آن ببرد.

با اینکه صبح زود از کرمان حرکت کرده بودیم و زود خود را به بم و قلعه آن رسانیده بودیم، می‌بایست تا آفتاب به وسط آسمان نرسیده بازدید خود را از آن تمام کرده و مراجعت نمائیم، منتهی عظمت این آثار تاریخی و گشت و گذار داخل آن چنان ما را به خود مشغول ساخت و در کام خود فرو برد که اصلاً نفهمیدیم کی ظهر شده و حتی در نیمه دوم روز است که مشغول گشت و گذار هستیم. موقعی این را فهمیدیم که آفتاب خوب ما را سوزانده بود و احساس سوزش آفتاب را در پوست بدن و سرو صورت خود احساس می‌کردیم.

بعد از ظهر بود که با تنی خسته و کوفته و سوخته بدون این که خود متوجه باشیم و با حالتی متفکر و غرق در تجسم زندگی گذشته داخل آن شهر قدیمی قلعه مانند به طرف ماهان به راه افتادیم تا در سر راه خود و بازگشت به کرمان از آرامگاه و مسجد شاه نعمت‌اله ولی این سرسلسله در اویش نیز دیدن کنیم و سرانجام به ماهان رسیدیم.

ماهان که در گذشته قصبه‌ای بیش نبوده و هم اکنون به صورت شهر در آمده و مزار شاه نعمت‌اله ولی در آن است، در فاصله ۳۶ کیلومتری جنوب شرقی کرمان و در سر راه کرمان- بم قرار گرفته است. محصولات کشاورزی این شهر غلات، بنشن، صیفی و میوه و از صنایع آن قالی‌بافی است.

سید یا شاه نعمت‌اله ولی کرمانی از شعرای عصر تیموری و از اولیا و مشایخ بزرگ

متصوفه بود. نام او امیر نورالدین نعمت‌اله فرزند میر عبداله و نسب او به امام محمد باهر (ع) می‌رسد. در قصبه کوه بنان کرمان متولد شده تحصیل مقدمات علوم را نزد شیخ رکن‌الدین شیرازی فرا گرفت و علوم بلاغت را بر شیخ شمس‌الدین مکی و حکمت را بر سید جلال خوارزمی و اصول فقه را بر قاضی عضدالدین ایجی آموخت؛ طی چند سفر به مکه و مدینه مشرف شد و مدتها به ریاضت و تصفیه باطن پرداخت و در آخر در مکه از دست شیخ عبدالله یافعی، از مشاهیر نویسندگان و مورخین صوفیه و عارف عصر، خرقه پوشید و به مراد خویش نائل آمد و بقیه عمر را در سمرقند، هرات و یزد به سر آورد و عاقبت در قصبه ماهان کرمان اقامت گزیده و به تربیت و ارشاد پرداخت. شاه نعمت‌اله سلطان دراویش بود. بزرگان اطراف هدایا به درگاهش می‌فرستادند، شاهرخ میرزای تیموری در سفر شاه نعمت‌اله به هرات او را تعظیم بسیار کرد. بعضی اولاد وی بعدها با خاندان سلطنتی صوفیه مزاجت و قرابت حاصل نمودند. شهرت شاه نعمت‌اله بیشتر از جنبه تصوف است نه شعر و شاعری. غالب اشعار او در شرح مبادی «وحدت وجود» است و همچنین یک قسمت آن اشاره‌ای است به ذکر «نقطه» که محیط جلوه‌ای از مظاهر اوست. دیوان اشعارش مشتمل است بر چهارده هزار بیت غزلیات و مثنویات به انضمام مقداری رباعیات که چند بار به طبع رسیده است. علاوه بر دیوان شعر رسالاتی در تصوف و عرفان از وی باقی مانده است. شاه نعمت‌اله ولی، سلطان دراویش در سال ۸۳۴ هجری قمری در قصبه ماهان دیده از جهان فرو بست. در جوار مقبره شاه نعمت‌اله ولی خانقاه‌ای است که دراویش نعمت‌اللهیه که پیروان وی باشند در آنجا اقامت دارند. به طوری که می‌دانیم پیروان شاه نعمت‌اله ولی در ایران فراوانند و نه تنها در شهر ماهان و کرمان، بلکه در شهرهای دیگر نیز خانقاه‌های بسیاری وجود دارد که دراویش نعمت‌اللهیه در آنجا جمع می‌شوند و به ذکر می‌پردازند. آرامگاه این سلطان دراویش یعنی شاه نعمت‌اله ولی زیارتگاه پیروان اوست و دراویش از سراسر نقاط ایران به زیارت آن می‌آیند.

بنای آرامگاه شاه نعمت‌اله ولی یا آستانه شاه ولی مرکب است از سه صحن که به ترتیب از جلو به عقب (از مشرق به مغرب) که وارد آستانه شوند عبارتند از صحن اتابکی

(که توسط مرتضی قلی خان بن وکیل الملک ساخته شده) به طول ۵۱ و عرض ۵۱ متر، صحن وکیل الملکی که توسط وکیل الملک اسماعیل خان نوری ساخته شده به طول ۴۱ و عرض ۳۰ متر، صحن میرداماد معروف به حسینی به طول ۴۵ و عرض ۲۵ متر. در صحن وکیل الملکی، دو طرف ایوان یک طرف موزه و طرف دیگر که جنوب غربی است مقبره امیرنظام گروسی قرار دارد. حرم شاه نعمت اله به امر شهاب الملک احمد شاه رکنی شروع شده و در زمان فرزندش علاءالدوله احمد شاه اتمام یافت (بسال ۸۴۰ هجری قمری)

آرامگاه دارای کتابخانه و مهمانخانه نیز هست و املاک موقوفه نیز دارد. آرامگاه شاه نعمت اله ولی تاکنون بارها تعمیر و مرمت شده است.

پس از بازدید از آرامگاه شاه نعمت اله ولی در ماهان با عجله خود را به کرمان رسانیدیم. چون روز بعد می بایست از کرمان با عبور از منطقه کویر خود را به گناباد برسانیم. عبور از منطقه کویر مستلزم آمادگی و آماده سازی خود جهت آن مسافرت بود و ما می بایست به اصطلاح بار سفر کویر را ببندیم.

صبح زود روز بعد عازم منطقه کویری یعنی عبور از کرمان به خراسان شدیم. راهی را که می بایست طی کنیم جاده خاکی بود. این جاده از میان دشت لوت و دشت کویر عبور می کند و تنها جاده ای است که کرمان را به خراسان مرتبط می سازد. وزارت راه و ترابری برای رفاه حال مسافران به فواصل معینی در مسیر این راه کویری در نقاط معینی یک آب انبار، توالی بهداشتی و یک اتاق بزرگ محل استراحت به وجود آورده که به وسیله تانکرهای خود، بخصوص برای فصول گرم آب انبارها را پر از آب می کنند تا آن عده از مسافرانی که بنا به علل مختلف در راه می مانند از گرما و بی آبی تلف نشوند و بتوانند خود را به آب ذخیره در آب انبارها برسانند و در آن اتاقها استراحت کنند. تمام این بناها سنگی است. طبق برنامه قرار بود که به طبس این شهر دیگر حاشیه کویر نیز برویم، منتهی به علت کمبود وقت، مسافرت به طبس برای ما میسر نشد و لذا عازم فردوس و سپس گناباد شدیم.

در مسیر راه کویری خود به آبادی بسیار کوچکی برخورد کردیم به نام «دیگ

رستم» در اینجا تپه نسبتاً بزرگی قرار دارد و محل جریان آب معدنی گوگردی است. شاخه‌های کوچک آب معدنی از لابلای نخلها و بوته‌ها از ارتفاعات جریان می‌یابند و به تدریج به یکدیگر می‌پیوندند و نه‌ری را به وجود می‌آورند. مردم بومی گودالهایی حفر کرده‌اند که آب گرم معدنی در آنجا جمع می‌شود و در آنها استحمام می‌کنند و شاید بدین دلیل است که آن محل «دیگ رستم» نام گرفته است.

از «دیگ رستم» حرکت کردیم و در سر راه خود به منطقه‌ای نسبتاً کوهستانی منحرف شدیم تا خود را به روستای «نای بندان» برسانیم این روستا که در فاصله ۱۸۰ کیلومتری جنوب خاوری طبس قرار دارد، کوهستانی و گرمسیر است و محصولات آن غلات و ذرت است. این ده بر روی دامنه کوه با تک نخلها بنا شده و از نظر ساختمانهای مسکونی و سبک معماری ملی و سنتی کهن ایران دارای ارزش بسیاری است. خانه‌ها را مردم به نحوی شایسته و صحیح با چشم اندازهای وسیع ساخته‌اند که انسان متعجب می‌گردد.

پس از بازدید از این روستا و خانه‌های مسکونی جالب آن دوباره به راه کویری خود ادامه دادیم و پس از عبور از آبادی دیگری به نام «دیهوک» خود را به شهر فردوس رسانیدیم.

شهر فردوس مرکز شهرستان مذکور است و نام قبلی آن «تون» بود. این شهر در سر راه معبر استان کرمان و استان خراسان واقع است و تا مشهد ۴۳۶ کیلومتر و تا گناباد ۷۲ کیلومتر فاصله دارد. این شهر در دامنه کوههای کلات و در جلگه واقع است. شهر فردوس در عهد مغول ویران گردید و آنچه که بعدها ساخته شد و یا از خرابه‌های قدیم به یادگار مانده بود؛ آنهم در زلزله مخوف چندین سال قبل بکلی منهدم و از بین رفت. این شهر دارای آثار تاریخی بسیاری بوده که از جمله آن خرابه‌های ارکی بود که در زمان عمرو لیث صفاری در وسط شهر بنا شده بود و آن در زمان شاه تهماسب مرمت گردیده بود. در محل ارک سابق تپه‌ای وجود دارد که در زمان حمله هلاکو خان ۴۰۰۰ تن از فرقه اسماعیلیه را در آنجا قتل عام کردند و به دستور هلاکو از کشته‌های آنها تپه‌ای ساخته و

تخت او را بر روی آن قرار دادند و آن تپه به نام تخت هلاکو معروف است. پس از زلزله اخیر که شهر فردوس تماماً خراب و ویران شد. شهر جدید فردوس را کمی دورتر از آن بنا کرده‌اند و فردوس کنونی دیگر در جای فردوس قدیمی قرار ندارد و جای خود را عوض کرده است.

پس از توقیف کوتاه در فردوس جدید راهی گناباد شدیم. شب هنگام بود که خسته و کوفته و سوخته از آفتاب کویر خود را به گناباد رسانیدیم. گناباد شهرستانی است در خراسان که از باختر با فردوس از شمال با تربیت حیدریه و کاشمر، از خاور با بخش رشتخوار و از جنوب با بخش قاین و شهرستان فردوس هم مرز است. بخش جنوب باختری آن کوهستانی و بخش شمال خاوری آن جلگه می باشد. هوای گناباد در بخشهای مرتفع معتدل و در بخشهای جلگه ای گرم و خشک و سوزان است. رشته کوههایی از باختر شهرستان به سوی خاور کشیده شده است مانند: سیاه کوه، کوه میسور، براه کوه، کوه چنگور، ترس کوه و کوه شتران. رودخانه مهم آن «کالئور» است که از کوه سرخ کاشمر سرچشمه گرفته و به طول ۱۵۰ کیلومتر به کویر نمک می ریزد. این شهرستان از دو بخش «جویمند» و «بجستان» و از آبادیهای بزرگ و کوچک بسیاری تشکیل شده است.

در سالهای قبل برای بازدید از معدن خاک نسوز اطراف آن از مشهد با اتومبیل به این شهر آمده بودیم. راه خاکی مشهد به گناباد چنان خراب و شنی بود که قابل توصیف نیست، از مشهد که به راه افتاده بودیم بعد از ظهر بود که به گناباد رسیده بودیم. جاده ای بود بسیار خراب و خاکی و در بعضی جاها به وسیله شنهای روان کویری مستور و پوشیده شده بود و به زحمت می شد راه یعنی جاده را تشخیص داد. شهر گناباد نیز شهری خاک آلود و بدون خیابانهای آسفalte و ابنیه کنونی شهری بوده است.

هم اکنون مشهد به وسیله یک جاده آسفalte به گناباد می پیوندد و به فردوس منتهی می شود. شهر گناباد نیز دیگر آن شهر خاک آلود غریب حاشیه نشین نیست. شهر به صورت آبرومندی در آمده و دارای کلیه وسائل و سرویسهای خدمات شهری است. در شهر گناباد نیز در اویش نعمت اللهیه زیادند و برای خود خانقاهی دارند.

شب را در هتل ایرانگردی شهر گناباد به سر بردیم و صبح روز بعد به طرف بیدخت روانه شدیم. بیدخت قصبه‌ای است که امروز مرکز دراویش و اهل تصوف گناباد و پیروان حاج ملاسلطان علی گنابادی می‌باشد و در فاصله سه کیلومتری جویمند مرکز شهرستان گناباد قرار گرفته است.

این بنای بزرگ که آرامگاه دوتن از بزرگان اهل تصوف و دراویش یعنی سلطان محمد موسوم به سلطان علিশاه و حاج شیخ موسوم به صالح علিশاه در آن قرار دارد، مرکز عبادت و تجمع مریدان این بزرگان و دراویش اهل تصوف است. پس از بازدید از این بنا که جدید است و چندان جنبه تاریخی ندارد از گناباد حرکت کردیم تا از بعضی آثار قدیمی و باستانی ایران که در سر راه گناباد- مشهد قرار دارند دیدن کنیم.

در سر راه خود به یکی از بناهای قدیمی به نام «کافر قلعه» رسیدیم و پس از بازدید از آن به سفید قلعه رسیدیم که در این محل بنای آتشگاه قدیمی از دوره ساسانیان به یادگار مانده است. دوباره به راه خود ادامه دادیم و به «سنگ بستان» رسیدیم؛ محلی که در آنجا آرامگاه و مناره‌ای از دوره غزنویان به یادگار مانده است که تمامی ساختمانهای آن بسیار جالب توجه و قابل ارزش از نظر فن معماری است. کلیه این بناها تحت تعمیر و حفاظت از طرف سازمان میراث فرهنگی کشور می‌باشند تا این بازمانده‌ها و یادگارهای فرهنگی ایران باستان و گذشته ما را از گزند خرابی روزگار در امان نگاهدارند.

در سر راه خود و ادامه سفر حاشیه کویری خود قرار شد سری به مشهد بزنیم و پس از یک روز استراحت دوباره راه حاشیه کویری خود را ادامه بدهیم و از سمت «قدمگاه» روانه نیشابور و شهرهای دیگر حاشیه کویر ایران بشویم.

پس از یک روز استراحت در مشهد و بازدید از آثار و ابنیه تاریخی آن شهر مانند مرقد حضرت رضا (ع) و ابنیه اطراف آن و مسجد گوهر شاد و موزه، بازار، روانه طوس شهر شاعر پارسی گوی و حماسه سرای بزرگ ایران، فردوسی طوسی شدیم. با توقفی کوتاه در دیار فردوسی و بازدید از آرامگاه بزرگ و فراخور حال آن به راه خود ادامه دادیم و در سر راه خود باز به ابنیه دیگر تاریخی برخورد کردیم که به نام «هارونیه» معروف است

و در دست تعمیر راه اساسی بوده است. با این بنا نیز آشنا شدیم و روانه سمت حاشیه کویر شدیم که دوباره راه خود را و بازدید خود را از شهرهای حاشیه نشین کویری که از نیشابور شروع می‌شد، ادامه دهیم.

در سر راه بین مشهد و نیشابور محلی است به نام «قدمگاه» که در این آبادی بنای کاروانسرای قدیمی از زمان شاه عباسی وجود دارد و همچنین ساختمان دیگری با گنبد در بالای آن کاروانسرا ساخته شده است که محل زیارت مسلمانان می‌باشد. قدمگاه محلی است که بارها شاه عباس به هنگام عزیمت به مشهد مقدس برای زیارت مقبره امام رضا (ع) در آنجا به اتفاق همراهان خود اطراق می‌کرد و به همین جهت و بنا به دستور او کاروانسراهای متعددی ساخته شده که به نام کاروانسراهای شاه عباسی معروف است. نزدیکیهای ظهر بود که به نیشابور رسیدیم. نیشابور شهر فیروزه‌های درشت، شهر خیام است، شهر عطار است، شهر کمال الملک است، شهری است که بعد از ستم مغول هنوز نیارمیده است، شهری است که کوره آتش در دل دارد، شهری است که خاطرات شکوهمند گذشته‌اش را هنوز از یاد نبرده است. در نیشابور امروز دیگر اثری از کوچه باغهای سنگ فرش و عطر آگین «شادیاخ» نیست. غبار اندوه‌بارش مغولان هنوز هم در چهره نیشابور نشسته و این شهر پیر در سکوت اندوه‌بار خود چه شیون و نیهیبی در دل دارد. فریادی که چون آتش، سینه‌ها را می‌سوزاند. نیشابور هنوز هم استوار و پابرجاست، درست است که دیگر از آن جارچی‌ها، عطاران و حکومتی‌ها و... اثری بر جای نمانده ولی هنوز هم زنده است و در خاموشی بزرگ خود از گذشته حرف‌ها دارد. من نیشابور را دیدم و آنچه می‌خوانید بیشتر به یک قصه می‌ماند... ولی نیشابور قصه نیست، یک حقیقت پرشکوه از ایران، سرزمین ماست، بگذارید این قصه‌های راستین را دگر بار بازگو باشیم.

نیشابور در قرن سوم میلادی به وسیله شاپور اول پسر اردشیر ساسانی بنا گردید. در متن پهلوی «شهرستانهای ایران» چنین آمده است:

«شهرستان نیشابور را شاپور پسر اردشیر ساخت بدانگاه که او پهلپزک تورانی را کشت، او به همان جای فرمود شهرستان بسازند.»

شهر قدیم نیشابور بسیار آباد و پر جمعیت بوده است. بنابر این وقتی می خوانیم: مغول یک میلیون نفر از مردم نیشابور را نابود کرد و یا این شهر دارای ۲۴ خانقاه و مرکز دانشگاه نظامیه شرق ایران بوده است، نباید دچار شگفتی شویم.

درجه معلومات و دانش مهندسان و معماران نیشابور تا به آن حد بود که شاپور پسر هرمز پادشاه استخر دستور داد شهر قدیم نیشابور را با کهندژ بهم متصل سازند. در چهار جانب شهر چهار دروازه ساختند به طوری که در موقع طلوع آفتاب اشعه خورشید از هر چهار دروازه دیده می شد.

در داخل شهر نیشابور نیز بناها و کوچه های پاکیزه و میادین وسیع، کاروانسراهای بزرگ، بازار و باغهای فراخ و پر از انواع میوه وجود داشت. خواجه دبیر ابوالفضل بیهقی وقتی از مراسم استقبال مردم این شهر از سلطان مسعود غزنوی سخن می گوید، جمعیت زیاد نیشابور کهن و پیشه و هنر مردم و دانش، ساکنان این شهر را به خوبی توصیف می کند و می نویسد:

«... و در شهر نیشابور بس کس نمانده بود که همه به خدمت استقبال یا نظاره آمده بودند و دعا می کردند و قرآن خوانان قرآن همی خواندند و امیر رضی اله عنه هر کسی را که از اعیان نیکوئی ها می گفت. خاصه قاضی امام صاعدا را که استادش بود و مریدان این ملک تشنه بودند روزی بود که هر کس مانند آن یادداشت و چون به کرانه شهر رسید فرمود تا قوم را باز گردانیدند و پس به سوی باغ شادیاخ کشید و به سعادت فرود آمد. دهم شعبان این سال. و بناهای شادیاخ را به فرشهای گوناگون بیاراسته بودند. همه از آن حسنک وزیر. از آن فرشها که حسنک بافته بود از جهت آن بناها که مانند آن کس یاد نداشت.»

نوشته اند: «آتشکده آذربرزین مهر» یکی از آتشکده های بزرگ ایران باستان در حوالی نیشابور قرار داشت. در گذشته آتشکده ها را معمولاً در جاهائی بنا می کردند که ساکنان زیادی در اطراف آن به سر می بردند و «آذربرزین مهر» نیز از این گفته جدا نبوده است. محل اصلی این آتشکده در کوههای «ریوند» از سلسله جبال بینالود واقع در شمال

غربی نیشابور (بین نیشابور و طوس) بوده است.

نیشابور حوادث گوناگونی را به شدت پشت سر نهاده است، از جمله می‌توان به شورش «سندباد» اشاره کرد.

ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۷ کشته شد. یکی از یاران وی که سندباد نام داشت در زمان منصور خلیفه در خراسان علم طغیان برافراشت. محل اصلی شورش وی شهر نیشابور بود. سندباد از ساکنان روستاهای خراسان بود که پیروان کثیری را به دور خود گرد آورده بود و پس از آن که به خزائن ابومسلم دست یافت در صدد مقابله با خلیفه بغداد در آمد ولی به سال ۱۳۷ پس از ۷۰ روز جنگ و گریز در حوالی همدان به دست جواهر بن مزار یکی از سرداران منصور خلیفه کشته شد.

هشام بن حکیم معروف به (المقنع) نیز از چهره‌های شگفت است که نیشابور به خود دیده است. هشام در سال ۱۳۶ در «کازه» مرو به دنیا آمد و در سال ۱۶۷ خود را در تنور آتش سوزاند. هشام بن حکیم صورت زشتی داشت و نقاب به چهره می‌زد. وی دارای قدی کوتاه و اندیشه و کیاستی بسیار بود. وی در کسب و فراگیری علوم آن زمان رنج فراوان متحمل شد و سرانجام در طلسم و نیرنگ و شعبده و کیمیا سرآمد شد و به وزارت والی خراسان «عبدالجبار بن عبدالرحمین الازدی» رسید وی با «ابوجعفر منصور دوانقی» که ابومسلم را به قتل رسانده بود به مخالفت پرداخت و بعد از چندی ادعای خدائی کرد. «حمید بن قحطبه» والی خراسان قصد جان وی کرد و او به قلعه کوه «سیام» واقع در اطراف «کش» گریخت و سرانجام به نیشابور بازگشت و برای این که به دست «المهدی» خلیفه عباسی نیفتند خود را در تنور آتش سوزاند.

ظهور فرقه‌های «حمزیه»، «کرامیه»، «حلاجیه» و «ناصریه» در نیشابور از رویدادهای مذهبی این سرزمین بوده و حوادث مزبور در دگرگونی افکار و عقاید مردمان نیشابور مؤثر واقع شده‌اند.

فرقه حمزیه پیروان «حمزه بن اکبر کند» بودند که به سرکشی و تباهاکاری در سیستان و خراسان، کرمان، مکران و قهستان دست یازیده و در کشتار مردم نیشابور

هیچگونه دریغی نکردند. «حمزه بن اکر کند» در سال ۱۷۹ هجری قمری «خوارج ثعلبی» را در قریه «بست» نیشابور قتل عام کرد و لاجرم به فرمان «مامون»، «طاهر بن حسین» و «عبدالرحمن نیشابوری» سرداران ایران به کار «حمزه» و یارانش پایان دادند.

پیشوای فرقه «کرامیه» محمد بن کرام نام داشت که در روزگار ولایت «محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر» به نیشابور آمد و به تبلیغ عقاید و افکار خود پرداخت و با پیشانی شخصی به نام «ابراهیم بن مهاجر» فرقه «کرامیه» بین کشاورزان نیشابور گسترش یافت و زمانی مردم این شهر را به خود مشغول داشت.

«حلاجیه» فرقه دیگر آن روزگار نیشابور نیز از پیروان «ابوالمغیث حسین بن منصور حلاج» بودند که ابوالقاسم نصر آبادی به تبلیغ عقاید این فرقه پرداخت و تحویلی در اندیشه و اعتقادات مردم نیشابور به وجود آورد.

ناصر خسرو شاعر و حکیم و جهانگرد مبلغ کیش اسماعیلی در قرن یازدهم میلادی می‌زیست. زندگی مردی که از هند تا مصر را زیر پای نهاده و در جوانی از درباریان سلطان محمود غزنوی بوده با گذشت چندین قرن هنوز هم در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است، می‌توان گفت: زندگی این داعی بی باک کیش اسماعیلیه بیشتر به یک افسانه شباهت دارد.

آنچه مسلم است: «ناصر خسرو» بنابه گفته «دولتشاه سمرقندی» در ۲۳ شعبان ۴۳۷ هجری از مرو به نیشابور حرکت کرده و روز ۱۱ شوال ۴۳۷ به این شهر رسیده است و به تبلیغ عقاید خود پرداخته و عده‌ای از علمای شهر نیشابور قصد جان او را داشتند و «شیخ المشایخ ابوالحسن خرقانی» ناصر خسرو را از نیشابور فراری داده است. در بعضی از نسخه‌های بدلی نیز آمده که ناصر خسرو از بلخ به مازندران و سپس به نیشابور عزیمت نموده و در این شهر به تبلیغ عقاید فاطمیه دست زده است.

«آ. ی. برتلس» مروج عقاید فاطمی را در نیشابور، شخص دیگری قلمداد می‌کند و طی مقاله «سفارت تهراتی- اسماعیلیان خراسان» می‌نویسد:

تهارتی از مصر به دربار سلطان محمود غزنوی آمد و بعد به نیشابور رفت و به تبلیغ

عقاید فاطمیه پرداخت و سرانجام به دست «حسن بن طاهر بن مسلم العوی» سرش برباد رفت.

قتل «حسنک وزیر» نیز از حوادث فراموش نشدنی نیشابور است. نوشته‌اند: امیر حسنک از خاندان «دیواستیج» از شاهزادگان سفدی بود. وی برای رسانیدن سلطان مسعود به پادشاهی کوشش کرد و سلطان مسعود چون لازم می‌دید برای نیشابور که شهر معظم و پایتخت بود حاکمی توانا انتخاب کند، لذا کسی را لایق تراز حسنک ندید ولی چند سال بعد حسنک وزیر به سعایت بدخواهان دربار سلطان مسعود و به جرم قرمطی بودن مقتول شد. مرگ حسنک برای نیشابور آن روز یک فاجعه بود.

ضمن مرور تاریخ نیشابور به دو حادثه جوی نیز برخورد می‌کنیم که در نابودی این شهر قدیم مؤثر بوده‌اند. شهری که به قول «حمزه اصفهانی» شاپور اول آن را بنا نهاد و حاکم نشین «ایران شهر» نمود و یا به قول «مجمع التواریخ» و «تاریخ بیهقی» اردشیر ساسانی آن را ساخت، در سال ۲۴۱ دچار باد سردی شد که از سرزمین ترکستان برخاسته و به سرخس سرازیر شده و مردم این نقطه را کشته بود و سپس این باد به نیشابور آمد و تلفاتی سنگین ببار آورد.

زلزله سال ۶۶۹ که بعد از حمله مغولان اتفاق افتاد بار دیگر نیشابور را درهم کوبیده است.

مقر امرای خراسان از آغاز حکومت خلفا در ایران سه شهر بوده است: مرو، نیشابور و بخارا و نیشابور از زمان «عبداله بن طاهر» دارالاماره شد و تا هنگام حکومت «اسمعیل بن اسد سامانی» این برتری ادامه داشت.

طغرل بیک محمد سلجوقی در سال ۴۲۹ در نیشابور به سلطنت نشست و در سال ۴۳۱ هجری سلطان مسعود را در جنگ «دندانقان» شکست داد و او را به غزنین فراری داد و تا پایان دوره سلجوقیان و مرگ سلطان محمد سلجوقی نیشابور کم و بیش مرکز حکمرانی بود.

در اواخر سال ۵۴۸ ترکان غز که آن زمان در اطراف بلخ و ختلان ساکن بودند و به

عمال سلطان سنجر خراج سالیانه می پرداختند به سبب ستمکاری عمال سنجر سر به شورش برداشتند و در بلخ و مرو سه شبانه روز ساکنان شهر را کشتند و خزائن سلجوقی را غارت کردند. در این حادثه نیشابور نیز به دست غزان افتاد و مال و خواسته مردم به یغما رفت و بعد خوارزمشاهیان روی کار آمدند و نیشابور کم و بیش اهمیت سابق خود را بازیافت. داغی که مغول بر سینه نیشابور نهاد هرگز با گذشت زمان فراموش نشده است.

پس از آن که پانصد تن از تجار مغول به دست غایر خان (آینالجق) حاکم اترار کشته شدند، چنگیز با ششصد هزار سپاهی قصد ایران کرد. چنگیز تصرف خراسان و خوارزم را به عهده «جبه» و «سبتای» سرداران مغول نهاد و آنان هنگام عبور از این ولایات آسیبی به شهرهای خراسان نرساندند ولی چون چنگیز آگاه شد مردم این سامان به ایجاد مواضع مستحکم پرداخته اند، «تولی» پسر خود را به خراسان فرستاد و «تولی» پس از تصرف مرو و کشتار دسته جمعی ادباء و فضلا و اهل علم و ادب به نیشابور رفت. نوشته اند: «تولی» سه شبانه روز در نیشابور جنگ کرد و پس از تخریب نیشابور هفت شبانه روز بر آن ناحیه آب بست و مغول را به کشت و زرع واداشت.

کلیه مورخان و وقایع نگاران اسلامی و اروپائی متفق القولند که ممالک اسلامی شرقی ستم و فتنه ای بزرگتر از حمله مغول به نیشابور به خاطر ندارد.

نیشابور با شکوه، نیشابور آبادان، نیشابور شهر سالاران و ارجمندان پس از حمله مغول دیگر جان سپرد. نیشابوری که امروزه در جوار و در کنار این شهر بنا شده هرگز نمی تواند بازگوی عظمت و ابهت گذشته نیشابور کهن باشد.

نیشابور کنونی از شمال به کوه بینالود و از مشرق به شهرستان مشهد و از جنوب به بخش «کدکن» تربیت حیدریه و بخش «ریوش» کاشمر و از مغرب به سبزوار محدود است. هوای نیشابور در قسمت های شمالی و جنوبی متفاوت است. در قسمت های جلگه ای معتدل و در قسمت های کوهستانی سردسیر می باشد. نیشابور پس از آنهمه ستم و رویدادها و دگرگونیها که در طول تاریخ دید و مهمتر از همه ایلغارهای مغولان که شهر را با خاک یکسان کرده بودند، در طول زمان به تدریج جان گرفت و هم اکنون این سرعت سازندگی و

آبادانی و کشاورزی در این شهر با سرعت بیشتری ادامه دارد. محصولات عمده نیشابور: غلات، پنبه، حبوبات و انواع میوه و صیفی است.

نیشابور کنونی دارای بیمارستان، مراکز بهداشتی و فرهنگی، ورزشی و سایر ابنیه شهری است. در این شهر حدود ۲۰ خیابان آسفالت و میادین سرسبز وجود دارد. مردم این شهر و نواحی آن بیشتر به امر کشاورزی و بازرگانی اشتغال دارند و از واحدهای بزرگ تولیدی آن کارخانه قند، سبذبافی، استخراج معادن فیروزه و سفال سازی را می توان نام برد.

از آثار تاریخی و باستانی این شهر پس از حمله مغول چیزی به جای نمانده و تماماً با خاک یکسان شده بودند. منتهی ضمن حفاریهائی^{۴۰} در محل شهر قدیمی انجام می گیرد آثار عتیقه و ظروف سفالین و سایر باز یافته ها نیشابور کهن به دست می آید که به موزه ها می فرستند.

در نزدیکی نیشابور یک گنبد و بارگاه آجری خودنمائی می کند که احتمالاً «مزار فضل بن شاذان» است. هنوز هم فیلخانه سلطان محمود غزنوی به همین نام در روستای چند کیلومتری نیشابور باقی است.

«مزدک» پیامبری که در روزگار پادشاهی قباد (۴۸۰ میلادی) ظهور کرد، از مردان جسور و بزرگی بود که در نیشابور به دنیا آمد و مردم را به قبول عقاید خویش دعوت کرد. و آثار مشکوکی نیز در اطراف نیشابور از وی برجا مانده است. از نقاط دیدنی نیشابور معاصر آرامگاه شاعر و فیلسوف ایران خیام، آرامگاه شاعر شیرین سخن شیخ عطار، آرامگاه نقاش و شخصیت برجسته ایرانی کمال الملک و آرامگاه محمد محروق می باشند که جزو آثار تاریخی این شهر به حساب می آیند.

خواجه امام، حجه الحق، حکیم ابوالفتح (یا ابو حفص) عمر بن ابراهیم مشهور به خیام نیشابوری، فیلسوف و ریاضیدان و منجم و شاعر ایرانی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری است. مولد و منشاء و اصل او نیشابور بود. ملکشاه بدو احترام می گذاشت، ولی رابطه سنجر با او خوب نبود، زیرا سنجر در کودکی مبتلی به آبله شده بود

و خیام نزد او رفت و بیرون آمد. وزیر مجیرالدوله از خیام پرسید، او را چگونه یافتی و بچه چیز علاجش کردی؟ امام گفت: این کودک مخوف است. خادم حبشی این سخن بشنید و به سنجر رسانید. چون وی از آبله برست، بغض امام در دل گرفت. وی در ترتیب رصد ملکشاهی و اصلاح تقویم همکاری داشت. وفات او بین ۵۰۶ و ۵۳۰ هجری قمری اتفاق افتاده است. خیام اشعاری به پارسی و تازی و کتابهایی به هر دو زبان دارد. از جمله رباعیات او مشهور جهان است و به زبانهای مختلف ترجمه شده و بیشتر از روی رباعیات مشهور وی او را می‌شناسند. از آثار او در ریاضی، جبر و مقابله رساله «فی شرح ما اشکل فن مصادرات»، کتاب «اقلیدس»، رساله «فی الاحتیال المعرقد مقداری الذهب و الفضة فی جسم مرکب منهما» و «لوازم الامکنه» را باید نام برد.

آرامگاه خیام در جنوب شهر نیشابور، در جوار مقبره امامزاده محمد محروق واقع است. آرامگاه خیام یکی از بناهای خوب و از نظر معماری بسیار با ارزش است. آرامگاه خیام بدین شکل نبوده و به گونه‌ای دیگر بوده است. نظامی عروضی در سال ۵۳۰ مقبره خیام را زیارت کرد. وی گوید: «مرا بگورستان حیره (نیشابور) بیرون آورد (راهنما) و بر دست چپ گشتم، در پائین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده...» ویلیام جکسن نویسنده می‌نویسد: «این بنا که فعلاً بر قبر امامزاده موجود است ظاهراً در قرن هفدهم (قرن یازدهم هجری) به جای بنائی که در آن وقت مشرف به ویرانی بوده است بنا کرده‌اند.»

آرامگاه خیام را بار دیگر در سال ۱۳۱۳ شمسی مقارن با جشن هزاره فردوسی تجدید بنا کردند و آن مشتمل بود بر ستونی سنگی در وسط سکوی چهار گوش متصل به بقعه امامزاده محروق. ولی بعداً آن بنا نیز دگرگون شد و از طرف انجمن آثار ملی ایران دست به ساختمان بنائی شد که درخور مقام خیام است. برای اینکه وضع بنای تاریخی امامزاده محروق محفوظ بماند؛ بنای دیگری در جانب دیگر باغ امامزاده مذکور به عنوان یادبود خیام احداث گردید. این بنای یادبود مشتمل است بر برجی به سبک برجهای عهد سلجوقی (معاصر خیام) منتهی با استخوان بندی آهنی و پوشش سنگی و تزئینات کاشی کاری (حاوی رباعیات منتخب خیام) و گنبد متناسب و آب نماها و نهرهای آب و مستحدثات

دیگر در اطراف و جوانب. علاوه بر این بنای یادبود که جلوه گری خاصی به نیشابور، موطن شاعر نامدار، داده و با آن صنعت معماری معاصر ما و توأم با ایده‌ها و برداشتهای عصر و زمانه شاعر، ساختمانها و ابنیه دیگری نیز در آنجا ساخته شده است که عبارتند از: موزه، کتابخانه و مهمانسرا. پس از آشنائی و بازدید از آرامگاه خیام و مقبره امامزاده محمد محروق به طرف باغ آرامگاه شیخ عطار و کمال الملک رفتیم.

فریدالدین ابوحامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن استحاق عطار نیشابوری شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری قمری می زیسته است. گفته اند که پدر او عطار (دارو فروش) بود و فریدالدین کار او را دنبال کرد و در داروخانه پدر خود سرگرم طبابت بود. وی را در همان اوان انقلابی باطنی دست داد و چون سرمایه ای بزرگ از ادب و شعر اندوخته بود، اندیشه های عرفانی خود را به نظم در آورد. عطار را مرید مجدالدین بغدادی و رکن الدین اسحاق و قطب حیدر دانسته اند. بهر حال عطار قسمتی از عمر خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراءالنهر بسیاری از مشایخ را زیارت کرد و در همین سفرها و ملاقاتها بود که به خدمت مجدالدین بغدادی نیز رسید. وی آثار بسیار به وجود آورده که از آن جمله است:

تذکره الاولیاء (به نثر)، دیوان اشعار، منطق الطیر، اسرارنامه، الهی نامه، مصیبت نامه، خسرونامه و غیره. گفته اند که وی به دست مغولی کافر کشته شده است.

سخن عطار با سوز و شوق و عشق همراه است و از این جهت کلام او را «تازیانه سلاک» نامیده اند برای بیان معانی عالی عرفانی سخنان بی پیرایه و روان را برگزیده که در عین حال به فصاحت و بلاغت و انسجام متصف است.

آرامگاه این شاعر عارف معروف ایرانی در شادباغ جنوب نیشابور و کمی دورتر از آرامگاه خیام و امامزاده محروق واقع است. در بقعه عطار سنگ قبر بلندی به شکل ستون حاوی اشعاری در ثنای عطار و ذکر سال شهادت او وجود دارد و آن سنگ بالای سر شیخ نصب شده است. در اواخر دوران محمدعلی شاه قاجار، نیرالدوله والی خراسان که عازم مشهد بود دستور داد که بقعه ای بر مزار عطار احداث کنند، ولی به علت انقلابات و

بازگشت نیرالدوله به تهران، آن بنا به صورت بقعه ساده آجری و گنبد آجری باقی ماند. انجمن آثار ملی ایران در تکمیل بنا و کاشیکاری و تزئینات آن اقدام کرد و بنای قبلی را به صورتی مناسب در آورد و با احداث حوض و نهر آب و کاشیکاری و خاکبرداری اطراف آن اصلاحات لازم را در آن به عمل آورد.

در باغی که آرامگاه شیخ عطار وجود دارد در سمت راست آن آرامگاه نقاش و شخصیت برجسته ایرانی کمال الملک با جلوه گری خاصی به اطراف نظر دوخته است. محمد غفاری (منسوب به ابوذر غفاری) ابن میرزا بزرگ کاشانی از مفاخر هنر نقاشی ایران بود. وی در قریه «کله» کاشان در سال ۱۲۶۴ هجری قمری زاده شد و در ۲۷ مرداد ماه ۱۳۱۹ شمسی در ملک شخصی خود در حسین آباد نیشابور دیده از جهان فرو بست و در همان شهر به خاک سپرده شد.

وی پس از تحصیلات مقدماتی در کاشان به تهران عزیمت کرد و در مدرسه دارالفنون به کسب دانش پرداخت و در نقاشی که هنر مورد علاقه اش بود به موفقیت های بزرگی نائل آمد. محمد غفاری به دربار ناصرالدین شاه راه یافت و مدت ها در کاخ گلستان به تهیه تابلوها و ایجاد آثار نفیس پرداخت و بر اثر استعداد شگرفی که از خود نشان داد در سال ۱۳۱۰ هجری قمری به لقب کمال الملک مفتخر گردید. کمال الملک با هزینه شخصی به اروپا رفت و پس از سه سال مطالعه در آثار نقاشان اروپا به ایران برگشت. وی در سال ۱۳۲۹ هجری قمری صنایع مستظرفه را در تهران افتتاح کرد و در آن مدرسه شاگردان هنرمندی پرورش داد. در سال ۱۳۰۷ از کار کناره گیری کرد و به ملک شخصی خود به نیشابور رفت و تا آخر عمر را در آنجا به انزوا گذراند و در آنجا از یک چشم نابینا شد.

از آثار برجسته و معروف این هنرمند، تابلوهای یهودی فالگیر بغدادی، زرگر بغدادی و شاگردش، میدان کربلا، عرب خوابیده، صورت سردار اسعد بختیاری، صورت خود نقاش، نوازندگان دربار قاجار، شکارچی، باغچه و حوض کاخ گلستان را باید نام برد.

این بود آن نیشابوری که من دیدم، نیشابوری که مطالعه تاریخ آن واقعاً قصه مانند

است، نیشابوری که در حال حاضر و در کنار خرابه‌های نیشابور قدیمی در تلاش است، در جنب و جوش است، در حال تکامل است و به پیش می‌رود. پس از بازدید از این شهر تاریخی به راه خود ادامه دادیم و به شهر دیگر حاشیه کویر ایران یعنی سبزوار رسیدیم.

شهرستان سبزوار میان نیشابور و شاهرود و در غرب شهرستان مشهد و در جلگه قرار دارد هوای آن معتدل و محصولات عمده آن: غلات، پنبه، کنجد، زیره و انواع میوه است. در این شهرستان کارگاههای دستی فراوان یافت می‌شود و از جمله این کارگاهها کرباس بافی است. نام قدیمی سبزوار نیز مانند سایر شهرهای ایران در تحولات سالهای اخیر دچار دگرگونی شده و رخسار دیگری به خود گرفته است. در این شهرها سرویسهای خدماتی شهری و بهداشتی و فرهنگی و غیره به وجود آمده و دارای خیابانهای آسفالته و میدانهای معاصر است و در مسیر راه آهن تهران- مشهد قرار دارد. از ابنیه و آثار تاریخی این شهر که با فرصت کم توانستیم دیدن کنیم عبارتند از: مسجد جمعه، مسجد پامنار (منار جنبان)، امازاده شعیب و منار خسروگرد. از قسمت‌های جالب این بناها مسجد پامنار سبزوار است که منار آن مانند «منار جنبان» اصفهان می‌جنبد ولی از نظر صنعت معماری به پای «منار جنبان» اصفهان نمی‌رسد. چون می‌بایست شب را به شاهرود برویم و جاده خاکی را در پیش داشتیم، لذا فرصت کافی برای مطالعه دقیق آثار تاریخی سبزوار نداشتیم و با عجله روانه شاهرود شدیم.

شب بود و دیر هنگام، خسته و کوفته از تلاش روزانه و سراپا خاک آلود از جاده‌های خاکی کویری، ولی با دستی پر و راضی از دیدارهای نیشابور به شاهرود رسیدیم و در آن شهر اقامت گزیدیم.

شاهرود این شهر همسایه کویر از شمال به شهرستانهای گرگان و گنبدکاووس، از مشرق به شهرستانهای بجنورد و سبزوار، از جنوب به دشت کویر و بخش «خور» (شهرستان نائین) و از مغرب به شهرستان پسته خیز دامغان محدود است. راه آهن تهران- مشهد از فاصله ۵ کیلومتری این شهر می‌گذرد و شاید یکی از علل کم توجهی به جاده تهران- مشهد از طریق این شهرستانها، وجود راه آهن باشد.

ناهمواریهای شاهرود به دو منطقه تقسیم می‌گردد: کوهستان شمالی، شامل سلسله جبال البرز است که از سمت مغرب به مشرق امتداد یافته و قله مرتفع این کوهها چون «شاهوار» و «شاه کوه» سراسر زمستان و در سه ماهه اول بهار پوشیده از برف است. قسمت دوم سلسله اصلی کوههای کم ارتفاعی است که به طور موازی هر قدر به دشت کویر نزدیکتر می‌شویم از ارتفاعش کاسته می‌گردد.

منبع اصلی رودها و قنوات شاهرود از جبال اصلی البرز در سمت شمال شاهرود می‌باشد. بلوک و دهستانهای این شهرستان در طول دره‌های بین ارتفاعات واقع شده و حدود طبیعی آنها همان خط الرأس ارتفاعات است. شاهرود از نظر آب و هوا در ردیف خوش آب و هواترین شهرهای ایران است. تابستانها که هوای شاهرود ملایم و خنک است اغلب از تهران و شهرستانهای گرگان و مازندران به عنوان استفاده از ییلاق به شاهرود سفر می‌کنند. جالب اینکه زمستان شاهرود هم غالباً از تهران کمی گرمتر است. در تابستان نسیم ملایم و سالمی جریان دارد و از توفانهای تند خاکی اثری نیست. بدین جهت شاهرود به بهشت منطقه شمال شرقی ایران معروف شده است، زیرا حداکثر درجه حرارت در تابستان بین ۲۹ تا ۳۴ درجه و حداکثر برودت در زمستان بین ۸ تا ۱۰ درجه زیر صفر است. به طور کلی می‌توان گفت: هوای شهرستان شاهرود نسبت به پستی و بلندیهای خود متغیر است. بدین معنی که هوای قسمت شمالی سردسیری و قسمت‌های مرکزی معتدل و نواحی جنوبی گرم و معتدل می‌باشد

مهمترین رودخانه این شهر عبارت است از «تاش» که سرچشمه آن در دره‌های جنوبی کوه شاه گرگان می‌باشد و از حدود «تاش» و «معجن» سرچشمه می‌گیرد. این رودخانه پس از انتقال به چندین رود کوهستانی دیگر در قسمت شرقی شهر شاهرود به طرف دشت کویر می‌رود. رودخانه‌های دیگری نیز از سلسله جبال البرز سرچشمه می‌گیرند که فقط در موقع طغیان آب تا انتهای دشت کویر جریان می‌یابند. در بخش «میامی» رودخانه «کال شور» جریان دارد که از زیر پل ابریشم می‌گذرد و از رودهای قابل توجه منطقه شاهرود به شمار می‌آید.

شاهرود شهری است نه چندان قدیمی و به عبارتی دیگر جدید است و آثار تاریخی قابل توجهی ندارد. قدیمی ترین قلعه آن که ولی آباد نامیده شده در دوره سلطنت صفویه به دست «امیر علی خان کرد» بنا گردیده و سپس «محمد زمان خان» پسر «قادر خان» که به فرمان فتحعلیشاه قاجار حاکم شاهرود بوده آنجا را آباد تر کرده و حصار بر دور شهر کشید.

همان طوری که قبلاً ذکر شد شهر شاهرود به علت این که شهر جدیدی است، آثار تاریخی قابل ملاحظه ندارد ولی در اغلب بخشها و قصبات آن آثار تاریخی زیادی وجودی دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

الف. آثار تاریخی بسطام: گنبد غازان خان، آرامگاه «ابویزدی پیغور بن عیسی بن آدم»، صومعه بایزید، حرم و بقعه امامزاده محمد (ع)، مسجد جنب بقعه امامزاده محمد (ع)، مسجد بایزید، منار مسجد بایزید، مسجد جمعه بسطام، برج کاشانه.

ب. قریه قلعه نو خرقان: آرامگاه «شیخ ابوالحسن خرقانی»، مسجد جامع «فرومد»، آرامگاه: «ابن یمین فرومدی»، رباط های شاه عباسی.

شهر شاهرود قبل از سال ۱۲۹۹ قیافه قصبه بزرگی را داشت که در برج و باروهای قطور و مرتفعی که هم اکنون نیز آثار آنها هویداست محصور بود. این شهر در آن موقع فقط سه محله نسبتاً بزرگ داشت که از ترس هجوم و حمله طاغیان ترکمن در هم فشرده بود. قلعه ولی آباد، بید آباد و محله سرباز از محلات آن روز شاهرود بود. معبر عمومی مردم، بازار کوتاه و سرپوشیده بود و در چند کاروانسرا معاملات روزمره انجام می گرفت. از خیابان و حتی کوچه شش متری اثری به چشم نمی خورد تنها تفرجگاه عمومی مسیر رودخانه در کنار شهر قدیم بود که قنوات «سیل» و «جلالی» از آن عبور می کرد و باغات و مزارع را مشروب می ساخت.

این شهر با موقعیت بسیار مناسب اقتصادی که در سر راه تهران - مشهد - گرگان و مازندران داشت در اثر ناامنی و تعرضات بیگانگان و گاه بیگانه ترکمنها مدت ها در حال رکود بود. ولی اهالی آن بعد از سال ۱۲۹۹ و دفع سرکشان و یاغیان سر از پوستین عزلت

بدر آورده و راههای امن و آرام به وجود آمد و شهر شاهرود به بارانداز شمال و شرق و غرب مبدل گردید. قیافه شهر و روحیه اهالی شهر بکلی عوض شد.

شهر شاهرود نیز به موازات سایر شهرستانها دوران سازنده‌ای داشته و بر رقم جمعیت فعال آن افزوده شده است. در ظرف مدت کوتاهی در اثر فعالیت‌های مداوم به تدریج مردمی که از شهر و دیار خود به جستجوی کار و زندگی بهتر به اطراف و اکناف کشور رفته و پراکنده شده بودند به موطن اصلی خود برگشتند و در کنار بستگان و آشنایان خویش به اتفاق همشهریان خود در عمران و اعتلای شاهرود کوشیدند.

شاهرود نو از نظر شهرسازی تابع نقشه جدیدی است که در سال ۱۳۴۰ برداشته شده و در سال ۱۳۴۵ به تصویب دفتر فنی وزارت کشور رسیده است. شاهرود نو در کنار دهی ویران بنیاد شده و در سالهای اخیر تحولات و عمران و آبادی بی‌شماری در آن صورت گرفته و در حال حاضر دارای کلیه خصوصیات و تشکیلات شهری از قبیل خیابانها و بازارها و میادین و گذرگاهها، پارکها، بیمارستانها، درمانگاهها، آموزشگاهها، کارخانهها، کارگاهها، مؤسسات فرهنگی، تربیتی، بهداشتی، خیریه، درمانی، حمامها، مساجد و تکایا، مهمانخانهها، سینماها، ساختمانهای عام‌المنفعه و غیره می‌باشد.

محصولات عمده این شهر و از میوه‌های معروف آن زردآلو و انگور شاهرود است که سالیانه بیش از یک هزار تن مغز هسته زردآلوی این شهر به خارج از کشور صادر می‌گردد. برگه زردآلوی این شهر نیز بسته بندی می‌گردد و در بسته‌های استاندارد شده به خارج از کشور فرستاده می‌شود. از دیگر محصولات شاهرود تنباکو، چغندر و سیب زمینی مرغوب، پنبه، گیلاس، زیره، کتیرا، صیفی، حبوبات، سبزیجات را می‌توان نام برد و همه ساله مقدار زیادی از محصولات کشاورزی و میوه‌های این شهر به نقاط دیگر ایران صادر می‌گردد.

در شاهرود و حومه معادن مس، سرب، زغال سنگ، کرومیت، گچ و نمک وجود دارد که در دست استخراج می‌باشند. از جمله معادنی که در حومه شهر شاهرود در دست

ستخراج و اکتشاف و بهره‌برداری است، معادن زغال سنگ می‌باشد که سالهاست پس از بررسی و اکتشاف از طرف شرکت ملی ذوب آهن ایران و شناسائی و ارزیابی دقیق نوع آن، هم اکنون مورد استفاده این شرکت است. زغالهای معادن منطقه شاهرود پس از استخراج به وسیله کامیونهای مجهز به ایستگاه راه آهن حمل می‌شود و در آنجا بار واگنها شده و برای کارخانه ذوب آهن اصفهان فرستاده می‌شود. در این منطقه دستگاه زغال شوئی نیز نصب شده است که زغالها را مورد شستشو قرار می‌دهند و بدین وسیله میزان خاکستر داخل آن را پائین می‌آورند. از جمله معادن در دست بهره‌برداری این منطقه معدن «ده ملا» است.

شرکت ملی ذوب آهن ایران برای هم آهن‌نگی در کارهای معادن خود و سازمان دهی کارها در معادن اطراف شاهرود یک سری تشکیلات اداری در داخل شهر و در کنار شهر به وجود آورده و ساختمانهای لازم و اماکن مسکونی برای کارکنان خود احداث نموده است. علاوه بر این در منطقه مهماندوست نیز شهرک مسکونی ایجاد نموده است. در حال حاضر شاهرود دارای دانشکده معدن است که در آماده ساختن و تربیت معدن کاوان و معدنچیان مساعی دارد.

بدیهی است فعالیتهای شرکت ملی ذوب آهن ایران در امر اکتشاف و استخراج معادن زغال سنگ منطقه شاهرود در توسعه و پیشرفت و آبادانی این شهر تأثیر داشته و خواهد داشت.

یکی از نقاط دیدنی حومه شاهرود روستای «معجن» است. برای بازدید از این روستا که دارای خانه‌های مسکونی قابل توجه و با اهمیت از نظر معماری سنتی و محلی ایران می‌باشد، رهسپار آن ناحیه شدیم، از طریق جاده خاکی نسبتاً کوهستانی که در چند جا به وسیله مسیل‌های خشک و نهرهای آب قطع شده است خود را به این روستا رسانیدیم. این منطقه که جنبه ییلاقی دارد و مردم آن به کشت و زرع اشتغال دارند بنا به آداب و رسوم محلی خود و با استفاده از تخته سنگها و خاک رس دورنگ محل خود چنان ساختمان‌های مسکونی زیبایی برای خود احداث کرده و با نظام و فواصل معینی بر روی تپه

مشرف به رودخانه منازلی برای خود ساخته‌اند که بسیار جالب توجه و بخصوص از نظر مطالعه معماری شرق حائز اهمیت است.

پس از آشنائی با این روستا دوباره به شاهرود برگشتیم. ادامه مسیر ما برای دامغان و سمنان و به منطقه زغال‌خیز «زیر آب» در نواحی شمال ایران بود ولی تصمیم گرفتیم پس از بازدید از دامغان دوباره به شاهرود برگردیم و از راه شاهرود و بسطام به گرگان برویم و از راه خط شمالی کشور خود را به زیر آب برسانیم. لذا برنامه بازدید از سمنان اجباراً حذف شد و همچنین قرار شد پس از بازدید از شهر دامغان و مراجعت به شاهرود و در سر راه خود به طرف مازندران از بسطام نیز دیدن نمائیم.

روز بعد از شاهرود به راه افتادیم و به دامغان این شهر پسته خیز و تاریخی رهسپار شدیم. دامغان شهری قدیمی است که در روزگاران گذشته بسیار آباد و بزرگ بود و مدتی پایتخت اشکانیان به شمار می‌رفته است و یونانیان آن را «هگمتان پلیس»، یعنی شهر «صد دروازه» می‌نامیدند. این شهر آثار و ابنیه تاریخی بسیار و پیرا رزشی دارد و ما با بی‌صبری تمام می‌خواستیم خود را به این شهر برسانیم.

در بعضی از متون پهلوی مربوط به زمان ساسانیان و برخی از نوشته‌های نویسندگان بعد از اسلام نام شهری بنام «قومس» (کومش) ثبت گردیده است. در حال حاضر شهری به این نام در ایران وجود ندارد، ولی مردم مازندران در همسایگی دامغان هنوز مردم دامغان را کومشی می‌خوانند. جمعی از مردم دامغان نیز معتقدند شهر «صد دروازه» که آن را شهر کومش نیز می‌خوانند در جنوب «قومشه» (۳۹ کیلومتری دامغان) واقع بوده و قومشه را معرب «قومس» می‌دانند و برای اثبات نظر خویش خرابه‌های جنوب قومشه را شاهد می‌آورند و می‌گویند: در زمانهای بسیار قدیم آب چشمه کوه «نیزوار» که در هشت فرسنگی شمال غربی قومشه واقع است از طریق رودخانه (دریان) به این حدود می‌آمده و زمین‌های آنرا مشروب می‌کرده است به طوری که هنوز در اطراف بیشتر روستاهای «قهاب رستاق» که یکی از دهستانهای دامغان است، راه آبهای زیرزمینی آن زمان که با آجرهای بسیار بزرگ ساخته شده است و مردم دامغان به زبان محلی آن را «سوما»

می خوانند، در اعماق زمینهای زراعتی پیدا شده است.

عدهای از نویسندگان قدیم از جمله صاحب کتاب «مجمّل التواریخ والقصص» دامغان را یکی از شهرهای بسیار قدیم دانسته و بنای آن را به هوشنگ پیشدادی نبیره کیومرث نسبت داده اند و عدهای هم راجع به وجه تسمیه آن معتقدند که مغان این محل را آباد کرده و به نام خود آن را ده مغان نامیده اند و کم کم ده مغان برای سهولت بیان به دامغان تبدیل شده است.

همچنین پروفیسور کریستین سن در صفحه ۷۰ کتاب «ایران در زمان ساسانیان» با تحقیقات سودمندی ثابت کرده است که مغان قبل از زرتشت هم بوده و ریاست روحانی دین قبل از این پیامبر به آنان تعلق داشته است.

بعضی از نویسندگان قدیم نیز دامغان را پایتخت کیانیان دانسته اند، و با توجه به داستانهای ایران باستان معلوم می شود که در زمان کیانیان دامغان دارای اهمیت فوق العاده ای بوده است.

متأسفانه از وضع دامغان در دوره های هخامنشی، سلوکی ها، اشکانیان و ساسانیان اطلاعی در دست نیست، ولی آتشکده ای که مربوط به اوایل دوره ساسانیان است و در ضمن حفاریهای «تپه حصار» پیدا شده است نشان می دهد که این شهر در آن زمان نیز آباد بوده است.

دامغان در دامنه جنوبی جبال البرز قرار گرفته و از شمال به گرگان، از جنوب به کویر نمک از شرق به شاهرود و از غرب به سمنان محدود است. کوههای شمال دامغان عبارتند از: اسپي خاک، آب شرف، بشم، تویه دروار، سیاه کوه، سفید کوه، مهرنگار، منصور کوه و بشم چهارده.

در ۵۴ کیلومتری مغرب دامغان رشته دیگری از البرز جدا شده و به طرف کویر نمک می رود که این رشته مرز طبیعی سمنان و دامغان است. کوههای معروف این سلسله عبارتند از: پنجکوه، مارکوه، بزکوه، کوه امامزاده، قملاق و قرقیان. معروفترین رود دامغان رود چشمه علی است، و بجز آن رود دائمی دیگری ندارد. این شهر در مسیر دالانی از باد قرار

گرفته که مهمترین این باده‌ها عبارتند از: بادهای تورانه، باداریانه، باد شهریاری باد چالوو باد پایین. دامغان دارای آبهای معدنی نیز هست که مردم دامغان برای معالجه بعضی امراض از آنها استفاده می‌کنند. وجود غارهای متعدد در ارتفاعات و کوهستانهای اطراف این شهر و وجود بعضی آثار زندگی در آنها مانند تنور نشان دهنده این مطلب است که روزگاری در داخل این غارها گروهی ساکن بوده‌اند. از جمله این نوع غارها غاری است که در محله «پی حصار» قریه «تویه» قرار دارد و وجود تنوری در داخل آن نشانه زندگی عده‌ای در آن بوده است. گویا چندی قبل دهانه این غار را با خاک دستی پر کرده‌اند.

در حدود شش هزار سال قبل مردمی در محل دامغان فعلی زندگی می‌کرده‌اند که به قول دکتر کریستین ویلسن؛ رویهمرفته از حیث تمدن و زندگی پیش بوده‌اند، در فلز کاری مهارت زیادی داشته و از زراعت و فلاحت نیز بی‌بهره نبوده‌اند، حیوانات اهلی نگاهداشته و در مذهب نیز بالنسبه ترقی کرده بوده‌اند.

محصولات کشاورزی دامغان عبارت است از: محصولات درختی و غلات، صیفی و دارو و نباتات گوناگون، گندم، جو، یونجه، پنبه، سیب زمینی، چغندر قند، خربزه. از مهمترین محصولات درختی دامغان پسته است. پسته دامغان از مرغوبترین نوع پسته کشور است. علت کاشتن درخت پسته در دامغان این است که اولاً آب و هوای این حدود برای پرورش درخت پسته کاملاً مساعد است و ثانیاً کم آبی موجب پیشرفت این امر شده است زیرا درخت پسته‌ای که ۳۰ سال از عمرش گذشته باشد می‌تواند ۳۰ سال دیگر بدون آنکه آبی به آن داده شود سرسبز و سالم باقی بماند، چون ریشه اصلی این درخت به طور عمودی به عمق زمین فرو میرود و بر حسب نوع خاک از لحاظ نرمی و محکمی پس از چند سال به جایی می‌رسد که می‌تواند از آبهای زیرزمینی استفاده کند.

سالخوردگان دامغان کهن‌ترین درخت پسته موجود در دامغان را مربوط به ۳۵۰ تا ۴۰۰ سال قبل می‌دانند، و نیز برخی درختان کهن به طور پراکنده در بعضی از دیه‌ها دیده می‌شود.

از محصولات دیگر درختی دامغان، انگور است که پرورش این درخت از قدیم در دامغان معمول بوده است. انگور دامغان بخصوص انگور عسکری آن از نظر لطافت و خوبی در تمام ایران کم نظیر است.

در دامغان ذخائر زیرزمینی و معادن مختلفی وجود دارد که از دیر ایام و به صورت های مختلف و ابتدائی مورد استفاده بوده است. شواهد و قراین نشان می دهد که در قرون و اعصار گذشته، پاره ای از این معادن مورد بهره برداری قرار گرفته است و عوام آثار کوره های آن زمان را کوره های «شدادی» نام نهاده اند.

به طور کلی ناحیه دامغان از جهت ذخایر معدنی غنی و از بابت مرغوبیت آن متنوع است. معدن مواد معدنی این منطقه عبارت است از سرب، روی، زغال سنگ.

دامغان کنونی چون سایر شهرهای ایران در دوران اخیر سیمای شهر جدید و معاصر را به خود گرفته و دارای کلیه ابنیه شهری و تأسیسات معاصر می باشد. این شهر دارای خیابانهای آسفالت، میدین مختلف، بیمارستانها، درمانگاهها، مراکز بهداشتی، فرهنگی و سایر تأسیسات شهری است.

در دامغان این شهر بسیار کهن آثار تاریخی فراوانی وجود دارد که مهمترین آنها مسجد «تاری خانه» و برج معروف آن است که صاحب نظران آن را قدیمی ترین مسجد ایران می دانند. دامغان علاوه بر آثار تاریخی خود چون مسجد «تاری خانه» از لحاظ حفاریهائی که در اطراف آن و بخصوص در محل «تپه حصار» شده است همچنین معروف است.

گردکوه که در ۱۸ کیلومتری مغرب دامغان قرار دارد، یک قطعه کوه منفردی است که تقریباً در حدود ۶۰۰ متر ارتفاع دارد و برای صعود به این کوه بیش از یک راه وجود ندارد. در اطراف این کوه خانه و برجهای مراقبت بسیاری نیز ساخته اند. گردکوه تا اوایل قرن هشتم که حمداله مستوفی کتاب «نزهت القلوب» را نوشته به دژ گنبدان معروف بوده است و در زمان حکومت فرقه اسماعیلیه در ایران قلعه گردکوه یکی از سنگرهای بسیار محکم آنان بوده است. مارشال گ-س-هاجسن در کتاب «فرقه اسماعیلیه» اینطور نوشته

است:

«رئیس مظفر با کمک یکی از امیران سلجوقی حاکم گرد کوه شد، وی دستور داد تا چاه بسیار عمیقی در زمین سخت بریدند، اما این چاه در زمان حیات خودش به آب نیافتاد و بلکه سالهای بعد، بر اثر زلزله چشمه‌ای در آن گشاده شد.»

یکی از تپه‌های اطراف دامغان «تپه حصار» می‌باشد که در اثر حفاری نقشی از آتشکده‌ای متعلق به دوره ساسانی و همچنین قلاع اشکانیان و گنج بریه‌ای دوره ساسانیان در آن کشف شده‌است. علاوه بر این اشیاء یک سری ظروف سفالین قابل ارزشی ضمن حفاریها در این تپه پیدا شده که در موزه‌ها و از جمله در موزه ملی ایران نگهداری می‌شوند و حاکی از تمدن گذشته ایران در آن روزگاران و در آن نواحی است.

قدیمی‌ترین و مهمترین آثار تاریخی بعد از اسلام ایران مسجد چهلستون «تاری خانه» دامغان است، تاری در زبان ترکی به معنی خداست و تاری خانه یعنی خانه خدا (مسجد). برخی معتقدند که این محل آتشکده بوده و بعد از تسلط اعراب آن را تاری خانه خواندند و کم کم به تاری خانه تبدیل شده‌است.

آقای «گذار» در رساله مفصلی که در اهمیت و ارزش تاری خانه نوشته متذکر می‌گردد: «در بنای تاری خانه یعنی در اشکال معماری که در آن به کار برده شده هیچ چیز نیست که ایرانی خالص نباشد، حتی می‌توان گفت در این بنا هیچ چیز نیست که از بناهای دیگر ناحیه‌ای که این مسجد در آن ساخته شده تقلید کرده باشند.»

دکتر ویلسون با بررسی سبک این بنا عمرش را به قبل از سال ۲۰۰ هجری تعیین می‌کند. ساختمان این مسجد عبارت است از: صحن مرکزی و دالانهای اطراف آن و طاقهای اطراف صحن که از آجر ساخته شده‌است. این آجرها خلاف معمول به حالت عمودی و درجه یکی فوق دیگری قرار داده شده‌است. دکتر ویلسن طی بررسی‌های خود منار «تاری خانه» را از قدیمی‌ترین منارهای موجود در ایران می‌داند. در ساختمان این مناره دو نوع آجر دیده می‌شود و بنای آن از پائین مدور ساخته شده‌است.

بعد از بازدید از مسجد و منار «تاری خانه» روانه مسجد جمعه دامغان شدیم. مسجد

جمعه دامغان از بناهای قبل از سلجوقیان است و گروهی بنای این مسجد را مربوط به زمان خلافت مأمون می‌دانند.

متأسفانه از آن مسجد جز مناره و ایوان سرپوشیده چیز دیگری نمانده است. منار مسجد جامع دامغان نیز یکی از آثار با ارزش تاریخی این شهر است. روی منار را با آجرهای نازک کوچک تزئین کرده‌اند و در وسط منار، قدری متمایل به پائین کتیبه‌ای است از آجر که آیه «نور» را بر روی آن نوشته‌اند.

دکتر ویلسن در کتاب تاریخ و صنایع ایران آورده است: در اذان صبح روز ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۵۱ برابر با ۲۲ اسفند ۱۳۱۱، برق شدیدی به مناره مذکور اصابت و پس از به گوش رسیدن صدای مهیبی شکافی بزرگ از بالا به پائین در آن ظاهر شد که پس از مدتی آن را تعمیر کردند. از سایر آثار تاریخی شهر دامغان که امکان بازدید از آنها را یافتیم عبارت است از:

امامزاده جعفر: مقبره امامزاده جعفر در مغرب شهر دامغان بنای پیش از روزگار سلجوقیان است. بقعه این امامزاده از خارج مستطیلی است به طول و عرض ۱۲×۱۴ متر. عده‌ای معتقد هستند هنگامی که دامغان جزء متصرفات آل زیار بوده است حکام شیعه مذهب این سلسله بقعه مزبور را ساخته‌اند. ساختمان امامزاده جعفر که در بدو امر بی‌پیرایه بوده است، بعدها با کاشیهای بسیار زیبا که روی اغلب آنها به عربی سال ۶۶۵ هجری نوشته شده مزین گردیده است. از نوشته‌های آن دسته از نویسندگان که کاشیهای مذکور را با چشم خود دیده‌اند و وصف آن را شنیده‌اند چنین استنباط می‌شود که اغلب کاشیها به رنگ سرمه‌ای یا سبز روشن بوده‌است و روی آنها صورتهای حیواناتی از قبیل فیل و شیر و مرغابی و کرگدن و غیره بوده و اشعار و مطالبی نیز روی کاشیهای مذکور نوشته بوده‌اند.

برج مقبره چهل دختران: این برج مقبره‌ای در کنار مقبره امامزاده جعفر قرار گرفته است و مردم عوام روایت‌های گوناگون راجع به «چهل دختران» تعریف می‌کنند و از این نوع روایتها را در سایر شهرستانهای ایران و در مورد «چهل دختران» دیگر نیز می‌توان شنید. در بالای این برج نزدیک به گنبد کتیبه‌ای به خط کوفی وجود دارد. در بالای در

کوچک این برج که به جانب جنوب شرقی باز می‌شود کتیبه‌ای است از گچ به خط کوفی که تاکنون خوانده نشده است.

پیر علمدار: برج مقبره‌ای پیر علمدار را که در مشرق شهر دامغان و محله «خوریا» واقع است، «ابو حرب بختیار» در سال ۴۱۷ هجری برای آرامگاه پدر خود محمد بن ابراهیم از آجر ساخته است. این برج مدور که در حدود ۱۳ متر ارتفاع دارد دارای سقف مخروطی پیازی شکل است. آقای س. فلوری طی مقاله‌ای در کتاب صنایع ایران خط کوفی را به شش سبک تقسیم و کتیبه داخل مقبره پیر علمدار دامغان را از نوع کوفی مشبک که اصل این خط به ایران نسبت داده می‌شود و از تمام خطوط کوفی برجسته‌تر است، می‌داند.

برج مهماندوست: قریه مهماندوست که بین دامغان و شاهرود قرار گرفته و قبلاً به ذکر آن رفته است و محل شهرسازی کارکنان معادن زغال سنگ ناحیه شاهرود شرکت ملی ذوب آهن ایران می‌باشد، دارای برجی تاریخی است. این برج دوازده ترک دارد که یکی از ترکها مدخل است. کتیبه‌ای در آن هست به خط کوفی و بالای آن کتیبه دیگری است و از آن به بعد گنبد مخروطی شکل شروع می‌شود.

از دیگر آثار تاریخی این شهر که موفق به بازدید شده‌ایم اما مزاده محمد و معصوم زاده را می‌توان نام برد.

در محل چشمه علی دامغان عمارت و مسجدی وجود دارد که در سال ۱۲۱۷ هجری به دستور فتحعلیشاه قاجار ساخته شد. این بنای زیبا از آجر و چوب در میان دریاچه چشمه علی و مسجدی از خشت خام در کنار دریاچه مذکور است.

شب را دوباره به شاهرود برگشتیم. صبح روز بعد از راه بسطام - شاه پسند - گرگان و از طریق مازندران عازم منطقه دیگر زغال خیز سلسله جبال البرز یعنی «زیر آب» شدیم.

بسطام که در سر راه شاهرود و مازندران قرار گرفته است، دارای آثار تاریخی معروفی است که از جمله آنها «گنبد غازان خان»، آرامگاه «ابویزد طیفور بن عیسی بن آدم»، صومعه بایزید، حرم و بقعه اما مزاده محمد (ع)، مسجد جنب اما مزاده محمد (ع)، مسجد بایزید، منار مسجد بایزید، مسجد جامع بسطام و برج کاشانه را می‌توان نام برد.

گنبد غازان خان: این گنبد به دست غازان خان پادشاه دوره ایلخان مغول با آجر کاشی به شکل هرم ساخته شده و در کنار آنهم ایوان مجلل و مرتفع آجرکاری و گچ بری از زمان سلطان «محمد خداپنده» دیده می شود.

آرامگاه ابویزید طیفور بن عیسی بن آدم: در زمان ناصرالدینشاه قاجار حصارى از مرمر توسط نصراله خان نصرالملک بر گرد آن کشیده شد که کلماتی از مناجات مشهور علی بن ابیطالب (ع) بر آن حک شده است. سنگی بر روی قبر قرار دارد. بر روی این سنگ اشعاری نیز حک شده که کاملاً خوانا نیست و قسمتی از آن را به شرح زیر می توان خواند:

ندانم چسان بار غفریت دهر
نگین سلیمان ربود از کفم
گرانمایه دری ز اشراف قوم
که گوئی ز اشراف هم اشرفم
به پاکی دهد او

چو تاریخ از عقل کل بافتم
به گفتا برفت از جهان ...

با یزید بسطامی در سال ۲۱۶ هجری در هشتاد سالگی فوت کرد و در کنار مقبره امامزاده محمد (ع) مدفون گردید.

صومعه بایزید: این صومعه از دو اتاق کوچک تشکیل شده، اتاق اول ۱/۵ در ۲ و اتاق دوم ۲ در ۲ است. کتیبه های داخلی این اتاقها به خط کوفی و عربی است و در سه طرف اتاق دوم آیه «الکرسی» نوشته شده است.

حرم و بقعه امامزاده محمد (ع): ساختمان بقعه امامزاده دارای گنبد مرتفع هرمی شکل و داخل آن از نقاشیهای قدیمی منقوش و رنگ آمیزی شده است. این بقعه نیز توسط غازان خان بنا گردیده و تاریخ بنای آن با گنبد غازان خان که در حدود ۱۵ متر با آن فاصله دارد، یکی است.

مسجد جنب بقیه امامزاده محمد (ع): تاریخ بنای آن معلوم نیست ولی در زمان فتحعلیشاه قاجار تعمیر شده، دورادور آن آیات قرآن گچ بری شده است. دالان شرقی مسجد از بناهای سلطان محمد خداپنده می باشد که در سال ۷۱۶-۶۸۰ هجری بنا شده است. سر در ایوان با کاشیهای بسیار زیبایی مزین شده و سر در دالان رو به امامزاده با کاشیهائی ساخته شده است که کلمه «علی» به شکل خاص بر روی آن نقش بسته است.

مسجد بایزید: این مسجد دارای محراب گچ بری و در سه لنگه ای منب کاری زیبایی است که در زمان محمد خداپنده بنا شده است و برای حفاظت در، نرده ای کشیده شده است بالای در ورودی به خط کوفی نوشته شده: لا اله الا الله محمداً رسول الله و دورادور مسجد نیز آیاتی از قرآن منقوش است.

منار مسجد بایزید: طبق نوشته «مرآت البلدان» و «گنج دانش» ارتفاع آن ۲۵ ذرع بوده است. ولی فعلاً چهارده متر از آن باقی مانده است. شاید ۲۵ ذرع ارتفاع آن از سطح حیاط مسجد و امامزاده محسوب شده باشد. بنای این منار مربوط به دوره سلجوقیان و سال ۵۱۴ هجری می باشد روی منار دو حاشیه وجود دارد که روی آن آیه «الکرسى» نوشته شده است. نوشته حاشیه دیگر خوانا نیست و در «مرآت البلدان» این منار را منار جنبان ضبط کرده اند، ولی به علت ترکهائی که در آن پیدا شده فعلاً منار بسته شده است.

مسجد جامع بسطام: مسجد جامع بسطام نیز توسط سلطان محمد خداپنده ساخته شده و دارای دو قسمت است: قسمت اول صحن مسجد که گچبری است و در وسط محراب دو مربع مستطیل وجود دارد که روی یکی از آنها جمله «لا اله الا الله محمداً رسول الله» نوشته شده است. قسمت دیگر مسجد عبارت است از قسمت سقف و محراب مجاور آن دارای گچ بریهای جالبی بوده که قسمتی از آن از بین رفته است.

برج کاشانه: این برج در کنار مسجد جامع بسطام قرار دارد، ارتفاع آن از داخل ۲۴ متر و از خارج ۲۰ متر و به شکل کثیرالاضلاع منظم ۳۰ ضلعی است و در مورد آن شایعات زیادی است. عده ای آن را رصدخانه و عده ای آتشکده زرتشتیان می دانند.

سرانجام از طریق بسطام روانه نواحی شمالی ایران شدیم و بدین ترتیب شهرهای

حاشیه‌نشین کویر ایران را پشت سر گذاشتیم. هرچند در این سفر به بررسی جوانب تاریخی و آثار تاریخی این شهرها گرایش بیشتری داشته‌ام و کمتر به بررسی دقیق و معاصر آن پرداخته‌ام، مع الوصف رونق و عمران و آبادانی این نواحی کاملاً محسوس و مشهود بوده است.

مسأله‌ای که ذکر آن در این یادداشتها لازم به نظر می‌رسد و به هنگام بازدید از کلیه آثار تاریخی به چشم می‌خورد، هنر دوستی و علاقمندی وافر به حفظ و حراست و نگهداری آثار تاریخی و باستانی و خلاصه آنچه که مربوط به یادگارهای نیاکان ماست، می‌باشد.

در حال حاضر تمامی آثار و ابنیه تاریخی باستانی و یادگارهای نیاکان ما زیرپوشش حفاظتی سازمان میراث فرهنگی کشور قرار گرفته‌اند و دیگر مواجه با صحنه‌های دلخراش و نومیدکننده گذشته نخواهیم شد که خارجیان و سودجویان داخلی بیایند و آنچه که دلشان می‌خواهد از آثار پر ارزش گذشته ما بردارند و ببرند و در موزه‌های خود نگهداری کنند و افتخار برای خود بدانند.

در نتیجه غفلت ما و ندانم کاریهای بی‌مایگان و حرص و طمع سودجویان بارها تیشه بر ریشه‌های فرهنگ ما زده‌اند. وظیفه همه ما ایرانیان است که در بازسازی و بازپیرایی و تعمیر و مرمت و در حفظ و نگهداری آثار باستانی و تاریخی خود در تلاش باشیم تا ایرانی بتواند با کمک آنها و یادگارهای کهن خود بهتر گذشته خود را بشناساند که خود مایه غرور هر فرد ایرانی و سربلندی ایران است.

منابع:

۱. گنجینه آثار تاریخی اصفهان - دکتر هنرفر ۲. فرهنگ فارسی - دکتر معین

۳. نشریه دانشکده علوم و ارتباطات

۴. مجله تلاش، شماره‌های ۳۸ و ۴۳ و ۴۵ - جمشید مهرپویا

۵. مجله تلاش، شماره ۴۶ - شهره مهدوی

۶. یادداشت‌های نگارنده

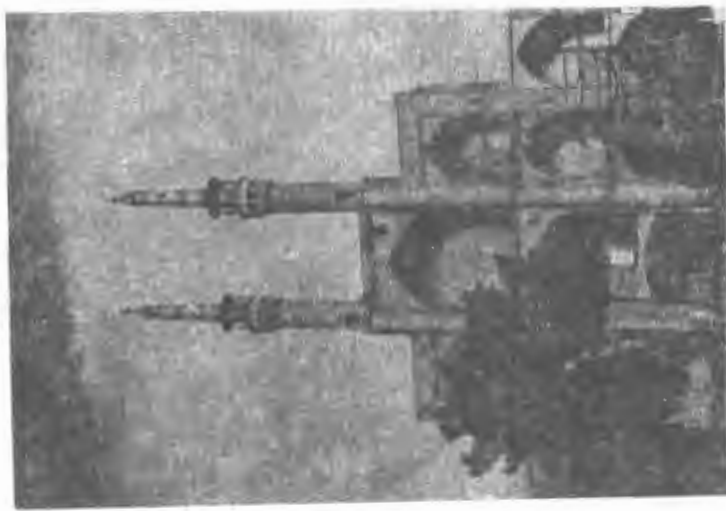


منظره ای از کویر ایران

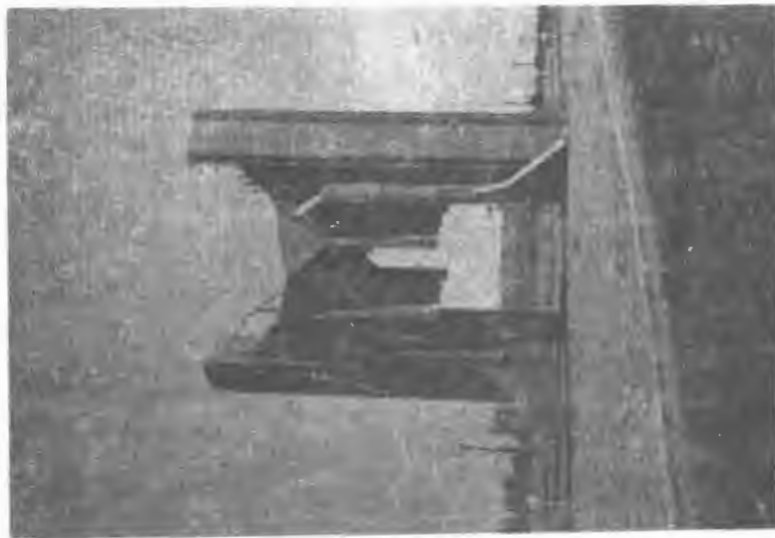


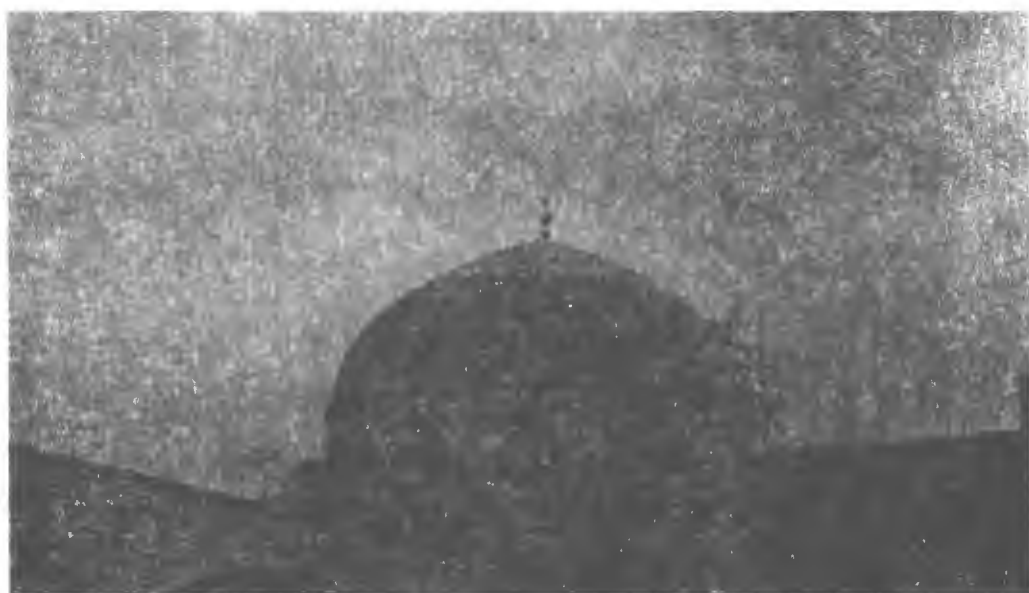
یکی از بادگیرهای سنتی بر بالای خانه‌های حاشیه کویر ایران

سر در ورودی مسجد میر چخماق



دروازه ورودی شهر بزد که هنوز پایان نیافته بود

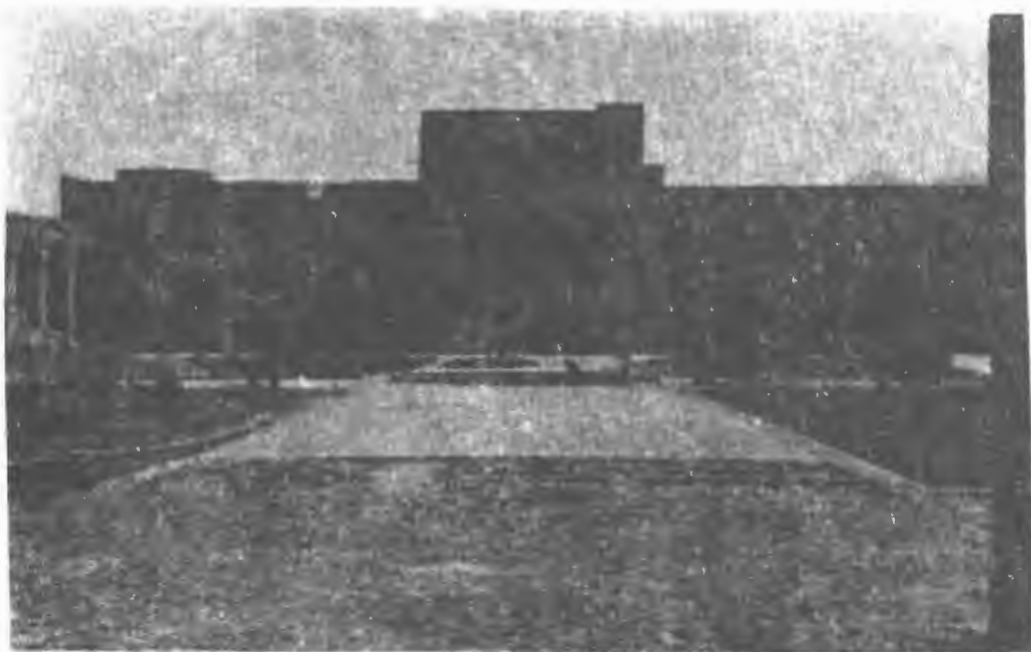




گنبد مسجد جمعه یزد



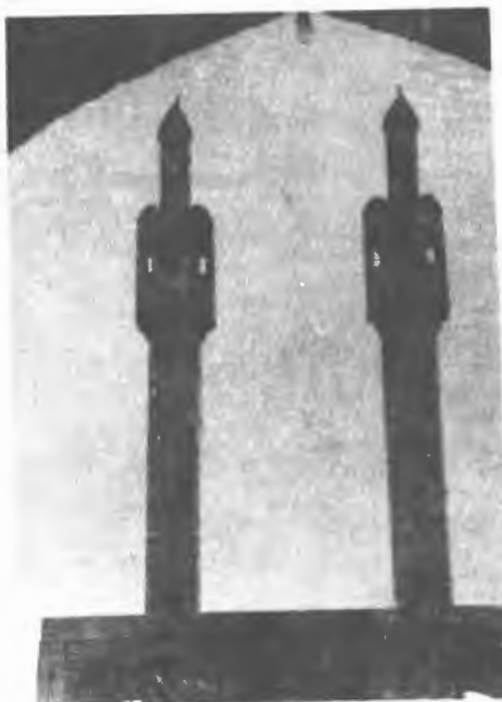
کاشیکاری سر در ورودی مسجد جمعه یزد



کرمان - یکی از بناهای تاریخی در دست تعمیر از مجموعه گنجعلی خان.



ماهان - دو تصویر از مجموعه آرامگاه شاه نعمت الله ولی.



ماهان - دو منار بر فراز آرامگاه شاه نعمت الله ولی.



ماهان - سردر ورودی آرامگاه شاه نعمت الله ولی.



منظره قلعه (ارک بم) از پایین



منظره داخل (ارک بم)



روستای نای بندان - ساختمانهای معماری سنتی محلی.



سنگ بستان - برج و بنای تاریخی آن.



قدمگاه - درس راه کویر، مشهد



نیشابور - آرامگاه شیخ عطار



نیشابور - قسمتی از کاشیهای داخل گنبد آرامگاه خیام



نیشابور - آرامگاه کمال الملک.



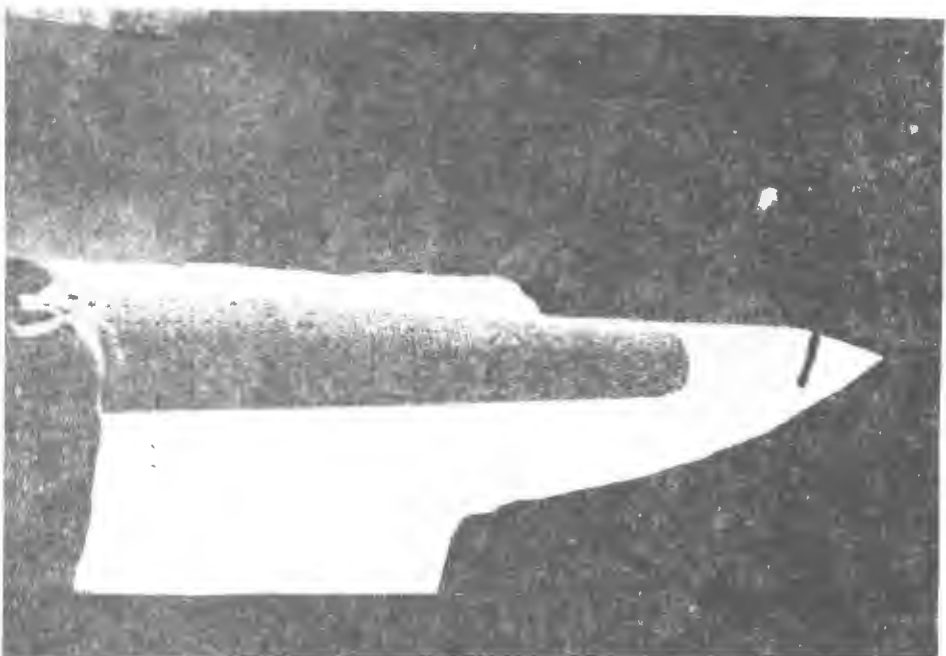
بیدخت از توابع گناباد- آرامگاه دوتن از شیوخ شاه نعمت ولی به نام سلطان علیشاه و صالح علیشاه



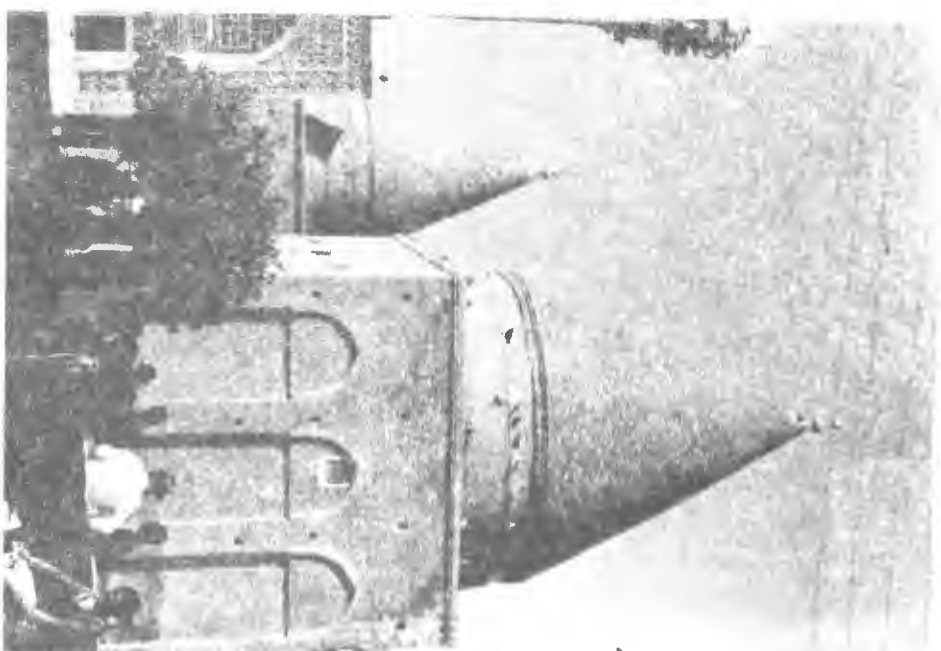
روستای معجن در توابع شاهرود- منظره عمومی ساختمانهای مسکونی در دامنه کوه



يک قطعه قالی نفيس کرمانه



دامغان - مسجد تاریخانه، برج و قسمتی از دیوار آجری آن.

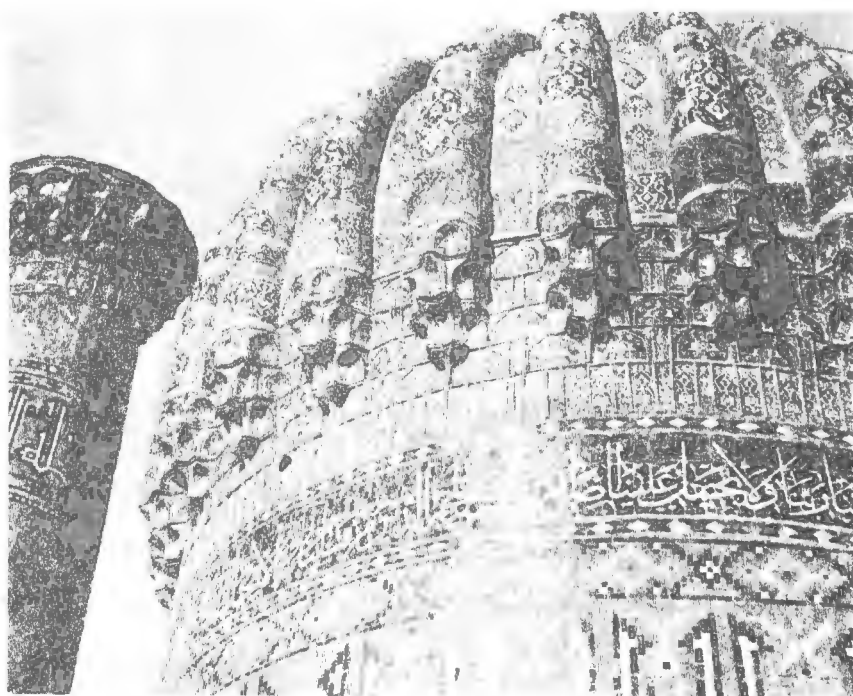


بسطام - آرامگاه بابا یزید بسطامی.

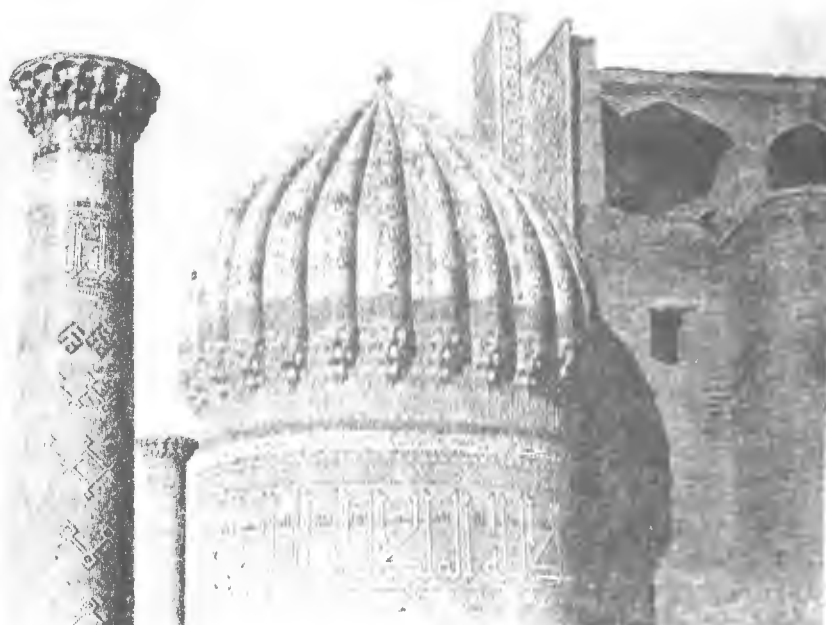


آش رشته - غذای سنتی مردم حاشیه کویر ایران

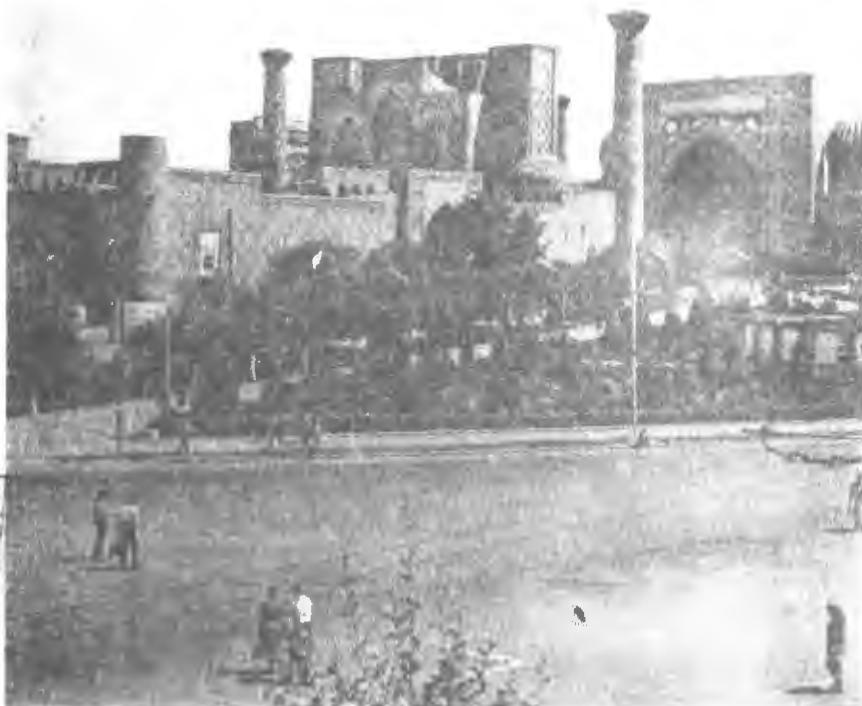
تصاویری از ابنیه تاریخی سمرقند و بخارا که یادآور
میراث فرهنگی مشترک ایران است.



سمرقند - مدرسه شیردار، قرن ۱۷ میلادی.

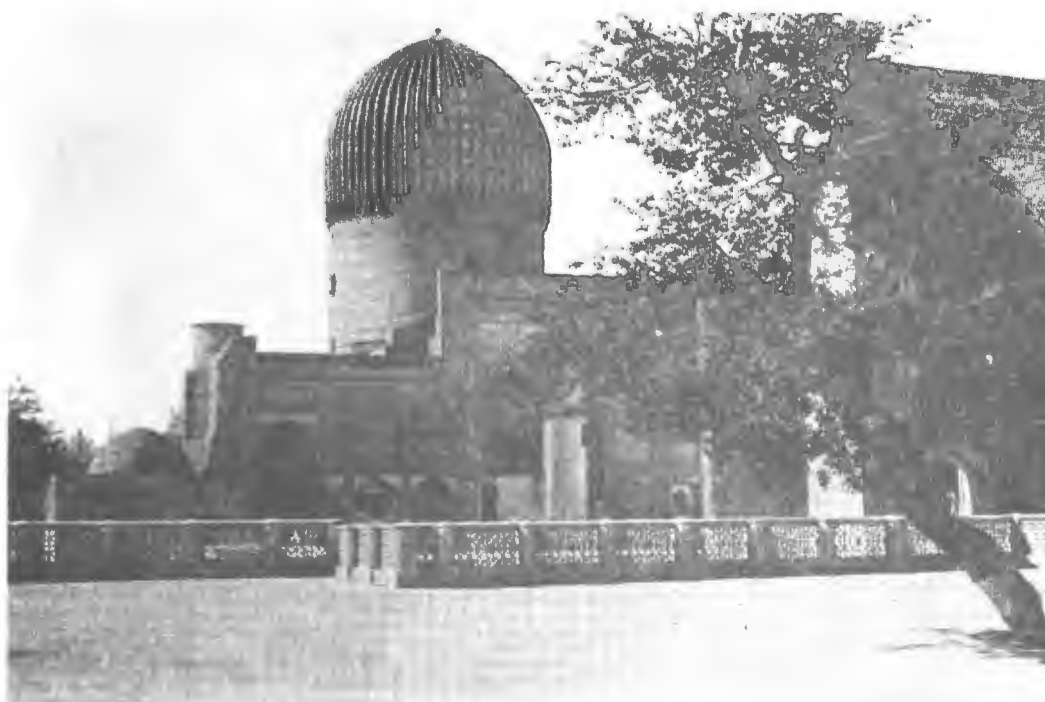


سمرقند - قسمتی از گنبد و منار مدرسه شیردار.



کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
۱۳۴۴

سمرقند - میدان ریگستان.



سمرقند - گور امیر، آرامگاه تیموریان.



بخارا - منار کلان.



بخارا - مسجد بالا حوض.